

# روزنه‌های امید در آستانه قرن بیست و یکم

گردآوری: فرزین دوستدار

از انتشارات پیام دوستی

«روزنه‌های امید، در آستانه قرن بیست و یکم»

از انتشارات پیام دوستی - چاپ دوم با مقالات اضافه ۱۳۷۹

گردآوری: مهندس فرزین دوستدار

طرح‌های متن: مهندس هوشنگ سیحون، ب تائید

طرح جلد: کراوس، مهندس متحده

واژه‌نگاری: خانم مینا

GLIMPSE OF HOPE, AT THE THRESHOLD OF THE TWENTY FIRST CENTURY

Publisher : PAYAME DOOSTY (Message of Friendship)

EDITOR: FARZIN DUSTDAR

Second Edition including several new articles: 2000

Copyright: 2000 Payame Doosty, F. Dustdar, all Rights are Reserved

P.O.Box 220

L - 9003 ETTTELBRUCK

LUXEMBURG (EUROPE)

Tel: (00352) 819080

Fax: (00352) 816266

Email : Dustdar@compuserve.com

## تقدیم به جانب‌خندگان راه صلح و دوستی

## بنام یزدان مهربان

پاک یزدانا خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی و شورا نگیز و دانش خیز و گوهر ریز از خورش همواره خوشیدت نورافشان و در باخترش ماه تابان نمایان کشورش مهرپرور و دشت بهشت آسایش پر گل و گیاه جان پرور و کهسارش پراز میوه تازه وتر و چمن زارش رشک باغ بهشت هوشی پیغام سروش و جوشش چون دریای ژرف پر خروش روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگواریش پنهان در زیر روپوش باد بهارش خزان شد و گلزار دلربایش خارزار چشمه شیرینش شورگشت و بزرگان نازنینش آواره و در بدر هر کشور دور پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک تا آنکه دریای بخششت بجوش آمد و آفتاب دهش در دمید بهار تازه رسید و باد جانپرور وزید و ابر بهمن بارید و پرتو آن مهر مهرپرور تابید کشور بجنبید و خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشک بوستان گشت جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند گشت دشت و کهسار سبز و خرم شد و مرغان چمن بترانه و آهنگ همدم شدند هنگام شاد ما نیست پیغام آسمانیست بنگاه جاودانیست بیدار شو بیدار شو ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم شده و گروهی همداستان گشته که بجان بکوشند تا از باران بخششت بهره بیاران دهند و کودکان خرد را بنیروی پرورش در آغوش هوش پرورده رشک دانشمندان نمایند آئین آسمانی بیاموزند و بخشش یزدانی آشکار کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت و پناه باش و نیروی بازوبخش تا به آرزوی خویش رسند و از کم و بیش در گذرند و آن مرزوبوم را چون نمونه جهان بالا نمایند.

یکی از مناجات حضرت عبدالبهاء

## فهرست

- مناجات ۴
- ۱- سر آغاز ۹
- ۲- جستجوی هدف و مسیری نوین در آستانه قرن بیست و یکم  
فرزین دوستدار ۱۱
- ۳- از آثار حضرت بهاء الله ۱۵
- ۲- بخش اول - ایران
- ۱- عشق بایران از آثار حضرت عبدالبهاء ۲۰
- ۲- ایران زادگاه آئین بهائی - جمشید فنائیان ۲۴
- ۳- ایران دوستی: دکتر علیمراد داودی ۵۰
- ۴- سرود آزادگان ایرج خادمی ۵۸
- ۵- من ایرانم هوشنگ محمودی ۵۹
- ۳- بخش دوم - جهان بیمار
- ۱- سقوط امپراطوری روم در آئینه زمان ما:  
دکتر فرح دوستدار ۶۳
- ۲- نشانه‌های تهدیدآمیز یک دنیای پر آشوب:  
فرح و فرزین دوستدار ۷۷

۴- بخش سوم- در جستجوی درمان

- ۸۸ ۱- عقلای ملل در جستجوی نظم بدیع جهانی  
فرزین دوستدار
- ۹۹ ۲- آیا عقل انسان قادر به ایجاد تمدنی با ثبات خواهد بود؟  
از کتاب آرامش در جهان پر آشوب: استانودکاب  
ترجمه جمشید فنائیان

۵- بخش چهارم - اندیشه بهائی

- ۱۱۳ ۱ - گذشته ، حال و آینده آئین بهائی:  
دکتر شاپور راسخ
- ۱۳۳ ۲ - زن و صلح - از نمایش صلح تا استقرار صلح عمومی:  
دکتر فرح دوستدار
- ۱۴۱ ۳ - عصر طاهره و کوشش در نمایاندن چهره او: دکتر امین بنانی
- ۱۵۳ ۴ - حضرت عبدالبهاء از پیشروان نهضت ترقی خواهی در ایران:  
بهمن نیک اندیش
- ۱۶۱ ۵ - حضرت عبدالبهاء: شعری از هوشنگ محمودی
- ۱۶۳ ۶ - صلح جهانی: دکتر محمود مجذوب
- ۱۸۳ ۷ - اقتصاد و ارزشهای اخلاقی: ویلیام هاچر  
ترجمه ضیاء الله احمدزادگان
- ۲۰۴ ۸ - مبادی نظم جدید اقتصادی: دکتر امین خمسی
- ۲۱۲ ۹ - روح انسانی: دکتر علمیراد داودی
- ۲۲۶ ۱۰ - عرفان و عمل: کمال الدین بخت آور
- ۲۳۶ ۱۱- محیط زیست و ارزشهای انسانی: دفتر بهائی در سازمان ملل متحد

- ۲۴۰- ۱۲- آینده نگری: دکتر شاپور راسخ
- ۲۵۰- ۱۳- طالب دیدار: شعر از حسین قراجه داغی
- ۲۵۲- ۱۴- وحدت عالم انسانی و ترک تعصبات: دکتر حشمت موید

#### ۶- بخش پنجم - روزنه‌های امید

- ۲۷۳- ۱- تعالیم صلح و آشتی خطابات حضرت عبدالبهاء
- ۲۹۲- ۲- یک آئین جهانی حضرت ولی امرالله  
(شوقی ربانی)

#### ۷- بخش ششم - بیائید با هم دنیائی تازه بسازیم

- ۳۰۴- ۱- کلمات مکنونه از قلم حضرت بهاء الله
- ۳۰۶- ۲- قسمت‌هایی از آثار حضرت بهاء الله
- ۳۱۲- ۳- قسمت‌هایی از خطابات حضرت عبدالبهاء
- ۳۲۲- ۴- وحدت در کثرت قسمتی از رساله هدف نظم بدیع  
جهانی بقلم حضرت ولی امرالله
- ۳۲۵- ۵- مناجات: حضرت عبدالبهاء
- ۳۲۶- ۶- سرانجام: فرزین دوستدار
- ۳۲۷- ۷- منابع

نگاهی به ایران کتاب هنری شامل ۱۷۹ طرح فلسفی از شهرها و روستاها و ساحل ایران اثر هونگ سجون

روزنه‌های امید



K. Sadjou  
1979



# سر آغاز

در جهانی که بهر سویش بنگرید طوفان است و طغیان، بحرانست و جنگ و جدال و عصیان، در جهانی نه ظلم و بی‌عدالتی، تعدی و تجاوز به حقوق اولیه بشری چون غباری سنگین افق‌هایش را تیره و تار کرده است «روزنه‌های امید» گریزی است به آینده‌ای روشنتر بفردائی نویدبخش که چون جوانه‌ای تازه درون شاخه‌ای مرده و از بادخزان افسرده نهفته است اما فرصت می‌خواهد که از آن حالت کمون بیرون آید و پدیدار و شکفته شود و آن شاخه را بطراوت و لطافت خود آرایش دهد.

«روزنه‌های امید» از گذشته ایران آغاز میکند و بآینده آن مینگرد کشوری که باعتقاد بهائیان در آینده ایام عزیزترین جامعه عالم خواهد شد و حکومتش محترم‌ترین حکومت جهان.

تنها ایران عزیز ما نیست که در حال حاضر گرفتار مشکلات گوناگونست جهان امروز سراسر دردمند و بیمار گونه است و اسیر دشواری‌های بیشمار این دنیا بوجهی غریب تمدن روم را در دوران سقوط خود بیاد می‌آورد، وقتی تمدن حس و شهوت و نفع جوئی و ماده پرستی و رقابت و کشمکش برسر قدرت‌های صوری به نهایت درجه خود رسد ناچار پایان تمدن آغاز میگردد و چنانکه توینبی TOYNBE مورخ شهیر گفته است ما در تمدن جنین تازه‌ای را که بشارت مدنیته جدید است در دل خویش می‌پرورد اما خود متدرجا گرفتار انحطاط و بعد زوال و اضمحلال میشود. اما پایان یک شکل تمدن یعنی تمدن حسی و مادی پایان حیات بشریت نیست تمدن ملزم است که در راه جدیدی که تلفیق میان مادیت روحانیت، میان علم و دین، میان عقل و عاطفه است، حرکت کند پس درد امروز را درمانی است که طبیب نمایان عالم آنرا تشخیص نداده و تجویز نکرده‌اند. این درمان بازسازی جهان براساس منشور نظم بدیع جهان آرائی است که شفا بخش هیکل دردمند در دنیای

کنونی خواهد بود.

این مجموعه معرفی اجمالی است از اندیشه بهائی اما مسلماً این بحث مجمل است و غیر مکفی و اهل تحقیق ناگزیر خواهند بود که بکتاب گوناگون رجوع کنند تا اطلاعات اضافی بدست آرند.

«روزنه‌های امید» با دو بخش نهائی که در آن منتخباتی از آثار موسس و مبین و ولی امر دیانت بهائی عرضه شده خاتمه می‌یابد. آرزوی ما آنستکه این مجموعه پرتو هدایتی بر آینده تابناک بشریت بازتابد و بتوانیم با چنین امیدی دست بدست هم دهیم و با هم دنیائی تازه بسازیم.

در تنظیم «روزنه‌های امید» که مجموعه ایست از مقالات مختلف از مؤلفان و نویسندگان گوناگون که طی سالهای قبل در نشریات و کتب مختلف بهائی انتشار یافته سعی شده است که هرچه بیشتر مقالاتی برگزیده شود که اصطلاحات دشوار در آنها زیاد بچشم نخورد و مواضعی مطرح شود که در دوستان عزیز نور امیدی پدیدار گردد. برخی از نویسندگان ارجمند اینک از جهت صوری و عنصری در میان ما نیستند زیرا چون سقراط در هدایت و ارشاد معنوی دیگران بآن حد اخلاص و ایثار رسیدند که جام شهادت را با تسلیم و رضا نوشیدند و بملکوت الهی پرواز کردند یاد آنان خوش باد که آثار پایدارشان بی‌گمان بمرور دهور و اعصار خواهد ماند. این کتاب بیاد آن شهیدان و دلاوران است و تقدیم بیاد و خاطره روحپرور عزیزان از دست رفته که همواره روح پر فتوحشان الهام‌آرویاری بخش ما بوده و خواهد بود.

هیئت پیام دوستی می‌خواهد در این زمان پرآشوب با چنین هدیه‌ای قلوب دوستان را شاد نماید زیرا جملگی با سرنوشت مشترکی در گریبانیم و آرزوی دنیائی بهتر داریم.

مادد صددم که مشابه چنین کتابی را هر از چند گاهی تهیه نموده بدست دوستان برسانیم از نویسندگان و کتاب دوستان دعوت مینمائیم که با ارسال مقالات و نظریات خویش ما را در این راه راهنمایی کنند.

هیئت پیام دوستی

فرزین دوستدار

## جستجوی هدف و مسیری نوین در آستانه‌ی قرن بیست و یکم

اگر وضعیت جهان و انسانها، اعم از نژادها و ملت‌ها و بویژه فرهنگ‌ها و پیروان ادیان گذشته را در آستانه‌ی قرن بیست و یکم در چند واژه خلاصه کنیم، در خواهیم یافت که جهان از یک سو در مسیر سرگردانی و آشفتگی روحی در حرکت است، که لاجرم معیارها و نظام ارزش‌های کهن را زیر پا می‌گذارد و از سوی دیگر به این نتیجه خواهیم رسید، که راه‌حل‌های گذشته دیگر پاسخگوی مشکلات پیچیده و مبهم امروز نمی‌باشد. این را می‌توان تصویر کنونی جهان نامید.

در این میان‌ه‌دهی کثیری از مردم و گروه‌های مختلف چنان در گردباد این مسیر قرار گرفته‌اند که گویی دیگر نه هدفی در پیش رو و نه «روزنه‌ی امیدی» در دل دارند و از این رو پیوسته با پریشانی روزافزون در این مسیر سیر می‌کنند. البته گروه‌هایی هم وجود دارند که همواره می‌کوشند با افکار و راه‌حل‌هایی سنتی و راهیابی‌هایی کاذب خود به این سرگردانی و آشفتگی در جامعه سرعت بخشند و خود و سایرین را به بدبختی عاجل کشانند.

در این میان اندیشمندانی هم وجود دارند که «روزنه‌های امیدی» را می‌جویند که از آن رهگذر بتوانند با هدفی مصمم، «مسیری نوین» را در پیش گیرند، تا در آستانه‌ی قرن بیست و یکم «فلک را سقف بکشایند» و با تولد فرهنگ دوستی و یگانگی انسانها، «طرحی نو در اندازند».

لکن این برکسی پوشیده نیست که مشکلات روزافزون جهانی که ما را در بر گرفته‌اند، آنقدر عظیمند که اداره‌ی جهان بسی دشوار به نظر می‌رسد. چند نمونه از تضادهای ناشی از این مشکلات عالمگیر را می‌توان بین فقر و ثروت، فلاکت و رفاه،

آگاهی و ناآگاهی، تزویر و خلوص، سامان و بی‌سامانی، مهر و کین، جنگ و صلح و عدالت و بی‌عدالتی جستجو نمود.

چهار عامل در تاریخ بنوعی در پیشرفت یا پسماندگی جامعه‌ی انسانی نقش تعیین‌کننده را بازی کرده‌اند. این چهار عامل عبارتند از سیاست، علم، اقتصاد و دین. در بسیاری از بحران‌های جهان در قرن بیستم، سیاست و سیاست‌فروشان با معیارهای نادرست خود مردم را فریب داده و کوشیده‌اند که با سوءاستفاده از علم در کشف افزارهای پیشرفته‌تر «کشتار جمعی» گامی عالمانه تر ولی ضد انسانی‌تر به پیش بردارند. اقتصاد هم آنجائی که در این راستا بدون در نظر گرفتن اصول ارزشهای اخلاقی با بنای دیواری گذر ناپذیر میان ثروت و فقر آنرا توسعه می‌دهد به بدبختی بسیاری از مردم سرعت می‌بخشد. در این آشفته بازار، دین هم که باید پایه‌هایش بر عشق به خدا و خلق استوار باشد، تبدیل به سلاحی در دست انسانهایی نابخرد و سودجو افتاده است که با سوء استفاده از آن، هم احساس و اعتماد مردم را لگدمال می‌نمایند و هم دوگانگی و خشونت را جایگزین یگانگی و همزیستی مسالمت‌آمیز می‌کند.

حال با این شناخت که چهار عامل موجب بسیاری از نابسامانی‌های عالم می‌باشند، این سؤال مطرح می‌شود که چه «روزنه‌های امیدی» را می‌توان در قرن بیست و یکم جستجو نمود، تا مردم بتوانند نقش سازنده‌ی خویش را برای بازسازی و التیام جراحات ناشی از این عوامل مخرب ایفا نمایند؟

این مرحله مانند آن بیمار مبتلا به سرطان است. بیماری که پس از شناخت بیماری خویش بجای ناامیدی و گوشه‌گزینی بدنبال پزشکی مجرب می‌گردد تا با راه‌حلهای درمانی او در راه تندرستی خویش گام مثبت بردارد. حال در مورد این چهار عامل مذکور یعنی سیاست، علم، اقتصاد و دین باید گفت که آنها با پذیرش معیارها و نظام ارزش‌های معنوی و عقلانی نوین، قادر خواهند بود که جامعه‌ی جهانی را در مسیر سازندگی و سامانی و از همه مهمتر «یگانگی» قرار دهند. در حالیکه با سوء استفاده از آن عوامل همانطور که ذکر شد، می‌توان جامعه را در مسیر پسماندگی و بدبختی قرار داد.

یکی از موضوعات مهم در سال‌های آینده‌ی جامعه‌ی جهانی رهایی از سردرگمی

و کوشش در مسیر و هدف‌یابی نوین خواهد بود، زیرا علت اکثر سرگردانی‌های کنونی ما در «جهت‌یابی نادرست» نهفته است.

اکنون با پیشرفتهایی که در دانش پزشکی و علم ارتباطات و غیره صورت گرفته است، می‌بایستی جهان مانند یک وطن دیده شود و با استفاده از سیاست و افزایش بینش دموکراتی و اجرای اقتصادی سالم و کاربرد معیارهای صحیح، می‌توان چرخ‌های جامعه را بمعنای واقعی کلمه بسوی رفاه همگانی و آزادی نوع انسان که یکی از مهمترین ارکان «یگانگی» است، هدایت کرد. لکن انسان برای برقراری آرامش درونی و برونی خویش نیاز به اصول ارزشهای اخلاقی و معنوی دارد. آری کلیه‌ی ساکنین جهان با هر فرهنگ و اندیشه‌ای که دارند، گلهای رنگارنگ یک گلستانند و دین در چنین شرایطی می‌تواند در مقام یک گل‌پیرایی راستین برآید و نقشی مثبت در هماهنگی این گلستان عهده‌دار شود.

نقش انقلاب ارتباطات در هدایت جوامع بشری بسوی یک جامعه واحد انسانی را می‌توان به منزله یک وسیله برای رسیدن به جامعه بهتر در آینده دانست بشرط آنکه گسترش و بهره‌برداری از این تحولات بی‌همتا در راستای اصول عالی اخلاقی انجام گیرد.

گسترش اقتصادی نیز ضرورتاً موجب فلاکت جامعه بشر نیست و هرگاه آگاهانه در مسیر رفاه مادی و آرامش معنوی بشر هدایت شود، می‌تواند عامل مهمی در راه نیل به اهداف عالی بشری باشد و انسانها را از فقر مادی و عواقب فلاکت بار آن رهائی بخشد.

در کشورهای پیشرفته با فرهنگ مادی‌گرای کنونی و با یک بُعدی شدن حرکت جوامع در مسیر رفاه مادی محض و تهی شدن زندگی از محتوای معنوی و روحی آن بویژه در این قرن با در کنار گذاشتن ارزشهای دینی و از هم پاشیدگی شیرازه خانواده و ناهنجاریهای اجتماعی و سیاسی، جامعه انسانی بیش از پیش نیاز به اندیشه‌های پیشرو و نوینی دارد که سیاست، علم و اقتصاد و دین را با خواسته‌های مادی و معنوی بشر هماهنگ سازد.

جامعه‌ی بهائی می‌تواند با ارائه‌ی یک «جهت‌یابی نوین» در این راه نقش بسزایی را بعهده بگیرد، تا از آن رهگذر تصویر آینده‌ی ایران و همه کشورهای جهان از

افقی دیگر قدم به عرصه‌ی وجود گذارد. اساس اندیشه‌ی بهائی را «وحدت در کثرت» تشکیل می‌دهد. براستی که نظم نوین جهانی زمانی میسر خواهد شد، که کلیه‌ی اندیشه‌ها و آئین‌ها و نظام‌ها با تمام گوناگونی‌هایشان در بنای این نظم نوین شریک باشند. باشد که از آن رهگذر آرزوی دیرینه‌ی پیامبران و بسیاری از شاعران، عارفان و اندیشمندان تحقق یابد.

چاپ اول کتاب «روزنه‌های امید» که در سال ۱۹۸۳ به زیور طبع آراسته گردید، مورد استقبال بسیاری از هموطنان و سایر فارسی‌زبانان قرار گرفت. لذا تصمیم گرفتم که کتاب حاضر را برای تجدید چاپ، هم تصحیح نمایم و هم چندین مقاله‌ی جدید به آن اضافه کنم.

در پایان امیدوارم که حاصل کارم در پیشگاه شما خوانندگان عزیز پسندیده افتد.

بیاد برنامه‌های گل‌های رنگارنگ  
«پیوسته دلت شاد و لب‌ت خندان باد»  
فرزین دوستدار

**قسمتهایی از آثار**

**حضرت بهاء‌الله**

## «بنام آفریننده توانا»

خوشا روز آنکه بیاری خداوند یکتا از آرایش گیتی و آنچه در اوست رهائی یافت و در سایه درخت دانش بیاسود.

خداوندگار می‌فرماید میان پیمبران را جدائی ندهیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسانست جدائی و برتری میان ایشان روا نه.

خداوندگار بی‌مانند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود فرمود، خواست یزدان از پیدایش فرستادگان دو چیز بوده نخستین رهاندن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی به روشنی دانائی دوم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن.

پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا بدرمان یگانگی، بیماری بیگانگی را چاره نمایند و در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبینند جای پندار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار، همچنین، پیمبران یزدان هرگاه که جهان را بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه شایسته و سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنی دانائی راه نمودند.

پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمائی گمگشتگان و آسودگی درماندگانست.

با همه آئین‌داران به یگانگی و خوشدلی رفتار کنید همیشه فرمان‌های یزدانی مردم را براه دوستی و مهربانی خوانده ولی مردمان برخی از آن را پیروی نموده و برخی را بکنار نهاده‌اند و بپندار خود پرداخته از گفتار پروردگار بی‌بهره مانده‌اند.

از اینروست که راز گفتارهای یزدانی پنهان مانده و از گوش هوش مردم دور شده اگر دانایان زمین بدیده بیننده در گفتارهای جهان آفرین بنگرند و بهوش و دانش اندیشه نمایند ناچار بنهان آن پی برده از گفته‌های پریشان دیگران بگذرند.

ای دوستان گفتارهای پیشینیان و چگونگی گذشتگان شایسته این روز فیروزه، مردمان را بیماری فراگرفته بکوشید تا آنها را بآن درمان که ساخته دست توانائی



پزشک یزدانیست رهائی دهید.

باز در چگونگی کیش‌ها نگارش رفته بود خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند چنانچه او را پوشش باید کالبد گیتی را نیز پوشش داد و دانش شاید، پس کیش یزدان جامهٔ اوست هر گاه کهنه شود بجامه تازه او را بیاراید چه که هرگاهی را روش جداگانه سزاوار و همیشه کیش یزدانی بآنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار... آفرینندهٔ یکتا مردم را یکسان آفریده و او را بر همه آفریدگان بزرگی داده پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته بکوشش است، هر که بیشتر کوشد بیشتر رود امیدواریم که از زمین دل بیاری ژالهٔ بخشش لالهٔ دانش بروید و مردم را از تیرگی آرایش بشوید.»

اشعار منسوب به طاهره (قره العین)



گرفتو افتم نظر چهره به چهره رو برو  
 شرح دم غم تو را نکته بنکته مو بسو  
 از بی دیدن رخت منجو سبا فتاده ام  
 خانه بخانه در بندر گوچه بگوچه کو بکو  
 می رود از فراق تو خون دل از دو دیده ام

دجله بدجله یم بهم چشه بچشه جو بجو

دور دهان تنگ تو عارض عنبرین خلط

غنچه به غنچه گل بگل لاله بلاله بو بیو

ایرو و چشم و خال تو سید نموده مرغ دل

طبع بطبع و دل بدل مهر بمهر و خو بخو

مهر ترا دل حزین بافته بر قماش جان

رشته برشته نخ بنخ تار بتار و یو بیو

در دل خویش طاهره گشت و ندید جز تو را

صفحه به صفحه لابلای پرده پیرده تو بشو (۲)



قره العین

عکس است که معلوم دیوانه، سیاح فرانسه، در سال ۱۸۸۱-۱۸۸۲ م از معارف آنها تهیه کرده  
 کل ترخیص و کتب گنجه، دوره دوم، شماره ۴، ص ۱۲۳.

# بخش اول

# ایران

## عشق به ایران

از آثار حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در الواح کثیره عظمت ایران و مستقبل درخشان آنرا بیان فرموده‌اند از جمله میفرمایند:

«امیدوارم که از برای ایران اسبابی فراهم آید که سبب راحت و اطمینان عموم گردد عدل و انصاف بمیان آید جور و اعتساف نماند ما را در امور سیاسی مدخلی نه خیر عموم خواهیم و ترقی جمهور و بعالم آداب و اخلاق ایران خدمت میکنیم شب و روز میکوشیم که خدا یک روح جدیدی در جسم ایران بدمد تا یک قوه‌ئی خارق‌العاده در بنیه ایران و ایرانیان جلوه نماید.»

و نیز میفرمایند :

«حضرت بهاء الله و حضرت باب هردو ایرانی بودند و بیست هزار سی هزار ایرانی در این سبیل جانفشانی نمودند و من نیز ایرانی هستم حتی با وجود اینکه شصت سال است از ایران خارج شده‌ام هنوز راضی به آن نگشته‌ام که عادات جزئیه ایرانی ترک شود بهائیان ایران را میپرستند نه همین حرف میزنند شما نظر بعمل کنید ... امثال شما که فی الحقیقه خیرخواه دولت و ملتند و در نیکنامی ایران میکوشند و اهل دانشند چنین نفوسی را از خویش و پیوند خویش میشمارم برآستی میگویم که من مشتاق دیدار تو هستم زیرا تو خدمت بایران و ایرانیان مینمائی و من از جمله ایرانیان هستم.»

و نیز میفرمایند:

«پروردگار عالمیان محض فضل و احسان هیکل ایران را بخلعتی مفتخر فرموده و ایرانیان را تاجی بر سر نهاده که جواهر و زواهرش بر قرون و اعصار بتابد و آن ظهور این امر بدیع است.»

و همچنین میفرمایند:

«افق ایران بسیار تاریک بود و جولانگاه ترک و تاجیک و فارسیان را بنیاد بر باد و بنیان ویران تا آنکه شب تاریک پایان رسید و صبح امید بدمید و آفتاب حقیقت بدرخشید. عنقریب گلخن گلشن گردد و تاریک روشن شود و آن اقلیم قدیم مرکز فیض جلیل شود و آوازه بزرگواریش گوشزد خاور و باختر گردد و مرکز سnochات رحمانیه شود و مصدر فیوضات ربانیه گردد عزت قدیمه باز گردد و درهای بسته باز شود زیرا نیر یزدانی در اوجش بتافت و نور حقیقت در قطبش علم برافراخت آهنگ

جهان بالا بلند شد و پرتو ملاء اعلیٰ بدرخشید ملکوت الهی خیمه زد و آئین یزدانی منتشر شد عنقریب خواهی دید که آن کشور بنفحات قدس معطر است و آن اقلیم بنور قدیم منور.»

و نیز میفرمایند:

«مستقبل ایران در نهایت شکوه و عظمت و بزرگواری است زیرا موطن جمال مبارکست جمیع اقلیم عالم توجه و نظر احترام بایران خواهند نمود و یقین بدانید که چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظام و دانایان عالم حیران ماند.»

و نیز میفرمایند:

«... بهائیان چنان ایران را در انظار جلوه داده‌اند که امروز جم غفیری از اقلیم سبعه پرستش ایران مینمایند زیرا شمس حقیقت از آن افق طلوع نموده و وطن مقدس حضرت بهاء‌الله است...»

و از جمله میفرمایند:

«خطه ایران علی‌الخصوص مدینه شیراز سرا پا روشن و منور گردد روح بعالم امکان دهد مضاف عالمیان گردد.»

و همچنین میفرمایند:

«نهایت آمال و آرزوی دل و جانم زیارت آن مهبط انوار است...»

تشریف بآن خاک تابناک است و سیر و مرور بر آن اودیه و جبال ...

استنشاق روایح قدس از آن دیار است و شرب ماء معین از انهر جاریه آن صفحات»



H. Siyhoun  
1970

قسمتهائی از رساله

ایران زادگاه آئین

بهائی

نوشتهٔ جمشید فنائیان



در کشور مقدس ایران بسیار کس نام آئین بهائی شنیده ولی متأسفانه کمتر کسی اطلاعی دور از غرض در این باره دریافت کرده است. ایرانیان در روزگاران پیشین در بلند نظری و روشن بینی شهره جهان بودند و نسبت به پیروان دیگر آئین‌ها روشی بزرگووارانه داشتند. در زمانی که مردمان برخی سرزمین‌ها در تاریکی تعصب میزیستند و بدرفتاری نسبت به پیروان ادیان دیگر را جاثز می‌شمردند ایرانی اینگونه بلند پایه سخن میگفت: «بهیچکس اجازت آن ندادم که مردم سرزمین سومرا واکد را دستخوش بیم و هراس سازد. نیازهای بابلیان و نیایشگاه‌هایشان را در نظر گرفتم تا جملگی را آرامش و رفاه بخشم... همه شهرهای مقدس آن سوی دجله را که پرستشگاه‌هایشان از دیر زمانی ویران شده بود آباد کردم و پیکره‌های خدایان آنها را بجای خودباز گرداندم» این گفتار از فرمان کورش است که پس از فتح بابل دستور آزادی پیروان کیش‌های دیگر را صادر کرد و بزرگداشت پرستشگاه و نیایشگاه‌های آنان را واجب شمرد. در دنیای تاریک آن زمان اندیشه‌ای چنین بلند تنها به گفتار نماند بلکه صورت عمل نیز یافت چنانکه در تورات یکی از معتبرترین کتابهای دنیای قدیم ذکر این واقعه آمده و مورد تقدیر قرار گرفته است. ولی عجباً در زمانی که فکر آزادی مذهب در برخی از کشورهای جهان طلوع کرده و حتی از مرحله تنوری گذشته و به صورت مواد منشور سازمان‌های بین‌المللی جهان در آمده است و طرد و حبس و زجر و کشتار بعنوان مذهب از آثار جهل و تعصب روزگاران تاریک شناخته شده است با اینحال ایرانیان با داشتن سوابقی چنین درخشان در روشن بینی و بلند نظری نسبت به پیروان آئینی روحانی که از این مرز و بوم برخاست دشمنی کردند و کینه‌توزی نمودند و جز قلیلی نه تنها در انتشار پیامی آسمانی که از ایران برخاسته بود قیام نکردند و در صف پرچمداران آن قرار نگرفتند بلکه پیروان دیانتی جدید را که هدفش اتحاد عالم و ارتقاء امم بود کافر شمردند و رفتاری ظالمانه در پیش گرفتند و پیروان این آئین را که گناهی جز پیوستن به نهضتی روحانی و گواهی دادن بر حقانیت مظهری الهی نداشتند زدند، کشتند، به زنجیر کشیدند، شمع آجین نمودند، به توپ بستند، به دار آویختند و خاک ایران را با خون تقریباً بیست‌هزار شهید رنگین کردند و همواره کوشیدند تا افکار عامه را مشوب سازند بر روی حقایق پرده کشند، اطلاعاتی نادرست و غرض‌آلود به مردم تلقین

کنند و هرگونه تهمت و افترای ناروایارو ادانند. در کوجه و خانه، در مسجد و مدرسه، در مجله و روزنامه، حتی در کتابهای درسی و عمومی هر جا فرصتی یافت شده مطالبی عاری از حقیقت بیان گشته است...

رفتار ایرانیان نسبت هموطنان خویش در صد و سی سال اخیر داستانی تأسف‌آور است و هرگز با آن بزرگ منشی و بلند نظری روح ایرانی هماهنگی ندارد و کسیکه ایرانیان را از دیدگاه تورات می‌شناسد شاید باور نکند که ایرانیان نسبت به بهائیان که هموطنان آنان هستند و جز خیر ملت و تعالی مملکت و صلح و وحدت عالم انسان و ارتقاء سطح معنویت و احیاء اخلاق و بسط روحانیت نقشه و اندیشه‌ای ندارند چنان رفتار بنمایند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «ما را در امور سیاسی مدخلی نه، خیر عموم خواهیم و ترقی جمهور و بعالم آداب و اخلاق ایران خدمت میکنیم. شب و روز میکوشیم که خدا یک روح جدیدی در جسم ایران بدمد تا یک قوه‌ای خارق‌العاده در بنیه ایران و ایرانیان جلوه نماید» راستی چه چیز باعث شده است که عده‌ای در مخالفت با آئین بهائی زبان را به تهمت و افترا بیالایند و به ظلم مباحثات نمایند و به ستم راضی گردند، شگفتا که همه این اعمال ناشایست را از ثوابهای آخرت نیز بشمارند، در مقابل مگر بهائی چه حقیقتی یافته و دل بکدامین یار معنوی باخته که تن به رنجی داده و هرزحمت و محنتی را بجان خریده است. در برابر بلا دست دعا برافراشته و سینه را در مقابل سهام جفا سپر نموده است در برابر این همه ظلم و جفا برپای ایستاده و روی از این آئین جدید بر نتافته است. اگر نویسندگانی پیدا شوند که بخواهند از تعالیم و تاریخ و فلسفه آئین بهائی آنگونه که واقعیت امر است بنویسند آنگاه در مورد آن دسته از نفوس که زبان و قلم را به غرض آلودند و بی‌اندیشه فردا چهار نعل دروادی نفس و هوی تاختند چه قضاوت خواهند کرد؟ بی‌شک آنچنان نمانده و این چنین نیز نخواهد ماند. بی‌تردید روزی فرا خواهد رسید تا مردم به واقعیت روی آورند و از حقیقت این آئین آنچنانی که هست آگاه شوند. تاریخ پی‌درپی نمایشگر این واقعیت است که هرگاه در جهان نهضتی روحانی و آئینی الهی برخاست پیروان نخستین آن با مخالفت اذیت، ضرب، قتل و غارت روبرو شدند و در معرض انواع ظلم و بیدادگری قرار گرفتند و مغرضین

کوشیدند تا افکار عموم را مشوب سازند و نفوس را از دست یافتن به حقایق بازدارند ولی تجربه هر بار این واقعیت را ثابت کرده است که سرانجام حقیقت چون آفتاب درخشیده و ابرهای سوء تفاهمات را دریده است. هر آئینی که از حقیقت بی بهره باشد خودبخود در نفس خویش به نابودی می‌گراید و از سوی دیگر هر امری که از حقیقت بهره‌مند باشد مخالفت و اذیت آنرا ریشه دارتر و پا برجاتر مینماید.

روشنفکران ایران نیز در مقابل گفته‌ها و نوشته‌های ناسزای ستمکاران و نابخردان اعتراضی ننموده‌اند و حتی بخود زحمتی نداده‌اند تا در ادبیات این آئین نو تعمق کنند، درباره حقایق ظهور جدید به تفکر پردازند، تعالیم آن را مطالعه نمایند، از تاریخ آن مطلع گردند، اهداف آن را بشناسند و از گسترش و نفوذ آن در پهنه گیتی با خبر شوند. حال بهتر است که هموطنان حضرت بهاء‌الله اقلأً به توصیه ماری ملکه رومانی که ملکه‌ای نویسنده و اندیشمند بود و به آئین بهائی ایمان آورد و طی اعلانات و مقالات متعدد در روزنامه‌های کثیرالانتشار مردم دنیا را به توجه و قبول تعالیم حضرت بهاء‌الله دعوت کرد، گوش فرا دارند. ماری ملکه رومانی در یکی از مقالات مفصل خود که در روزنامه تورنتو یلی استار بتاريخ ۴ ماه مه ۱۹۲۶ انتشار یافت از جمله چنین می‌گوید:

«پیامی که بهاء‌الله و فرزندش عبدالبهاء برای ما آورده‌اند بسیار بدیع و اعجاب‌انگیز است. آنان در نشر این پیام به زور متوسل نشدند زیرا بی‌یقین میدانستند که حقیقت جاودانی که در هسته تعالیم آنان وجود دارد ریشه خواهد دواند و در جهان انتشار خواهد یافت...»

«من به همه شما توصیه می‌کنم که اگر نام بهاء‌الله یا عبدالبهاء را شنیدید از مطالعه آثارشان غفلت نورزید، کتابهای آنان را جستجو کنید و بگذارید کلمات و دروس شکوهمند، صلح پرور و محبت‌آور این نفوس بزرگوار همچنانکه در قلب من نفوذ کرده در قلب شما نیز جای گیرد.»

«هرچند ایام پراشتغال امروزه شاید فرصتی را برای مطالعه مذهب باقی نمی‌گذارد یا اینکه ممکن است انسان از مذهبی که دارد راضی و خشنود باشد ولی تعالیم این نفوس خردمند، مهربان و با محبت با هیچ مذهبی مابینت ندارد و در عین حال خود دیانتی تازه بشمار میرود. نوشته‌های آنان را بیابید تا زندگی شما

با نشاط‌تر و پرسرورتر گردد.»

حضرت بهاء‌الله بنیانگذار آئین بهائی هر چند عمری را در تبعید و زندان بسر برد و در هیچ مدرسه‌ای داخل نشد و نزد کسی درس نخواند ولی آثار فراوانی از وی باقیمانده است که تعدادش از صد جلد تجاوز میکند برخی از آنها طبع و انتشار یافته و تقریباً همه آنها جمع‌آوری شده و بسیاری به خط ایشان یا به خط کاتبان مورد اعتماد موجود است. شاید هر خواننده‌ای این فرصت را نیابد تا همه کتابهای مزبور را یکباره مطالعه کند و دانش و بینشی واقع بینانه از تعلیمات بهاء‌الله بدست آورد. هر چند امید آنست که هر پژوهشگر روشنفکری بدین آثار دست یابد و از تعالیم بهائی آنگونه که هست آگاه گردد. چیکائوفوجیساوا CHICAO FUJISAVA عضو دبیرخانه جامعه ملل متفق و رئیس بخش علوم سیاسی بین‌المللی دانشگاه سلطنتی کی‌یوشو KYUSHU اثرات مطالعه آثار حضرت بهاء‌الله را در نطق خود در توکیو بتاريخ ۱۹۳۲ چنین بیان میکند:

«مطالعه الواح متعددی که از بهاء‌الله برای ما باقی مانده با اندیشه‌های ژرف آن و حکمت نافذش در من چنان تأثیر شدیدی نموده که بی‌اختیار مرا مجذوب آئین جلیل این بزرگوار کرده است.

سیاست عالی بهاء‌الله آنست تا با نیروی الهی اتحاد همه عالم انسانی را تحقق بخشد... پس در اینصورت تعجبی نیست که نهضت بهائی در هرکشور روشنفکرترین افراد را بخود جذب میکند»<sup>(۱)</sup>

شاید بتوان تعالیم بهائی را خلاصه کرد چه همه آثار حضرت بهاء‌الله پایه‌گذار این آئین و کلیه شرح و توضیحات دو مقام روحانی بهائی یعنی حضرت عبدالبهاء<sup>(۲)</sup> و حضرت شوقی افندی<sup>(۳)</sup> دارای وحدتی کامل است و هسته مرکزی و محور هسته تعالیم بهائی آنچنان روشن و ساده است که میتوان با اطمینان رؤس آنرا بیان داشت.

(۱) از کتاب عالم بهائی، جلد سیزدهم، ص ۸۲۷

(۲) حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد حضرت بهاء‌الله بود که بنا به وصیت حضرت بهاء‌الله در رساله «لوح عهدی» بعنوان مبین کلمات و آثار و مرکز آئین بهائی بعد از وی تعیین گردید.

(۳) حضرت شوقی ربانی نوه ارشد حضرت عبدالبهاء بود که بنا به وصیت عبدالبهاء در «لوح وصایا» بسمت مبین تعالیم و ولی امر بهائی تعیین گردید.

محور همه تعالیم و مقصد نهائی نظام بهائی یک اصل مهم و مشخ است و آن وحدت عالم انسانی است. گویند وقتی حضرت عبدالبهاء در سفر خویش به صفحات اروپا و امریکا از کشور فرانسه میگذشت یکی از فلاسفه فرانسوی به نزد وی آمد و پرسید «هدف دیانت بهائی چیست که برای پیشرفت آن به سرزمین غرب آمده‌اید» حضرت عبدالبهاء در پاسخ وی بزبان فارسی گفت: «هدف دیانت بهائی در سه کلمه خلاصه میشود وحدت عالم انسانی»

هر چند میتوان هدف آئین را در سه کلمه خلاصه کرد ولی در بیش از صد کتاب از آثار حضرت بهاء‌الله و نوشته‌ها و گفته‌های بی‌شمار حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربانی کیفیت اصل مهم «وحدت عالم انسانی» شرح و روش حصول آن بیان شده است و کلیه مشاکل و مسائلیکه میتواند در راه تحقق وحدت انسان موانعی در حال حاضر یا در آینده بوجود آورد تشریح و روش حل آنها بیان شده است و همه نیروهای موجود در جوامع رو به توسعه بهائی در سراسر عالم جهت حصول وحدت بشر در قالب نظمی جهانی بکار گرفته شده و در ظل تشکیلاتی بین‌المللی بسیج شده و بحرکت آمده است. همه کسانی که برای این هدف جلیل فعالیت یا فداکاری مینمایند آنرا بعنوان یک فلسفه اجتماعی یا یک روش زندگی یا یک تئولوژی نپذیرفته‌اند بلکه همه بی‌استثنا بدین پیام حضرت بهاء‌الله بعنوان یک رسالت الهی که نقشی تاریخی در سیر تکامل روحانی بشر دارد ایمان آورده‌اند و معتقدند که بار دیگر در تاریخ بشر دستی غیبی به سوی انسان دراز شده تا وی را برای ساختن دنیائی بهتر الهام و نیرو بخشد. خردمندان جهان که نیروهای اهریمنی را که در کره زمین در جولان است نیک میشناسند و از مشکلات جهانی بخوبی آگاهند و انحطاط روحانی و اخلاقی بشر را بدرستی میدانند شاید در این نکته تردید ننمایند که در این لحظه حساس و پر مخاطره تاریخ حیات بشر برای نوسازی دنیا براساس مدنیتی جهانی نیروی از عالم بالا باید پابمیان گذارد.

اگر نفوسی از اولیای امور که واقعاً ایران را دوست میدارند و به ارتقاء سطح معنویت مردمانش اهمیت میدهند، بخواهند تأثیر اخلاقی آئین بهائی در ایران را با کمک روشی متناسب ارزشیابی نمایند متوجه خواهند شد که به رقم نخواهد آمد. تولستوی نویسنده و فیلسوف بزرگ روس در نامه‌ای به گرزواسکی چنین مینویسد:

«مدتی است که در باره با بیان اطلاع یافته‌ام و همواره نسبت به تعالیم آنان علاقه‌مند بوده‌ام. بنظرم این تعالیم آینده‌ای بزرگ در پیش دارد بدین دلیل که تعالیم مزبور همه ابهاماتی را که در ادیان گذشته موجب تفرقه میشد بدور میریزد و عالم بشریت را برای اتحاد در ظل دیانتی مشترک الهام می‌بخشد... و چون این تعالیم در اصول و مبانی خود دارای افکار برادری، مساوات و محبت است آینده‌ای بزرگ در پیش دارد... از اینرو با این آئین از صمیم قلب موافق هستم چون این آئین درس برادری، مساوات و فدای حیات مادی برای خدمت به خدا را تعلیم میدهد... تعلیم با بیان که از سرزمین اسلام برخاست بوسیله بهاء‌الله تدریجاً رشد و کمال یافت و اکنون بصورت عالیترین و بی‌پیرایه‌ترین تعالیم مذهبی بما عرضه میشود.»

چون امروز جهان بیش از هر زمان دیگر بیکدیگر وابسته و همبسته شده است و مردمان از کیش‌ها و نژادها، و سرزمین‌های گوناگون دیگر در حصارى محدود نیستند بلکه با یکدیگر تماس و ارتباط دارند و زندگی اجتماعی بشر توسعه و تکامل عظیم یافته از اینرو بیماری عصر حاضر بیشتر در کیفیت زندگی دسته جمعی و روابط ملتها و افراد نژادها و پیروان آئین‌هاست از اینرو رسالت بهاء‌الله بیشتر متوجه اجتماع است. هر چند آئین بهائی برای تربیت روحانی فرد که وی را زیر بنای اجتماع میداند تعالیم عالیه دارد و معتقد است که بی‌تهذیب فرد و تعالی روحانی انسان نوسازی عالم عملی نخواهد بود ولی تعالیم حضرت بهاء‌الله در جهت استقرار مدنیته جدید و جهانی بی‌سابقه است و نیاز زمان را برمیآورد و در این دنیای پر آشوب و بیمار بطور روزافزون احتیاج بدان محسوس‌تر میگردد. تولستوی درنامه‌ای که بدوست فرانسوی خویش کنت دوساسی شرق شناس عضو فرهنگستان فرانسه نوشته و در خاطرات محرمانه تولستوی نقل شده مینویسد «آئین بهائی دارای فلسفه بسیار عمیقی است که نسل حاضر از درک آن عاجز است... تعلیمات بهائی روح این عصر است و به مقتضای نیاز بشر پدید آمده است... باید تعالیم و قوانین بهائی را در جهان تنفیذ نمود و وحدت حقیقی را که اساس این دین است نشر داد. امروز این آئین نوزاد است... صد سال دیگر به بلوغ خواهد رسید و خود را به اهل عالم معرفی خواهد کرد و سعادت بشر را که در ترک

تعصبات و صلح عمومی است تأمین خواهد نمود...»

در مورد نژادها و رنگهای گوناگون آئین بهائی تعلیم میدهد که تفاوت رنگها و نژادها تنها نمی‌تواند موجب کینه و دشمنی گردد بلکه بر زیبایی و کمال عالم انسانی میافزاید. اگر کسی به باغی اندرون شود و گل‌های رنگارنگ ببیند که هریک طراوتی و لطافتی خاص خود دارد خشنود گردد و اگر همه فقط یک رنگ داشته باشد چندان جلوه و زیبایی ندارد.

در آئین بهائی کینه تیزی، دشمنی و جنگجویی که زائیده تفاوت زادگاه‌ها و سرزمین‌های گوناگون و تعصبات میهنی است از میان برداشته میشود. تعالیم بهاء‌الله به آدمی بینشی میبخشد که از فراز مرزها میگذرد و تمامی کره زمین را در برمیگیرد تا کره خاک را وطن خویش داند و در او احساسی می‌پرورد تا همه جهانیان را دوست بدارد هر چند برای اعتلاء و بلند نامی میهن خویش میکوشد ولی هرگز به مردمان دیگر سرزمین‌ها کینه نمی‌ورزد و نسبت به آنها دشمنی نمیخواهد نوعی وطن پرستی روشنفکرانه و خردمندانه باید رشد و کمال یابد که هر چند هرکس در راه ترقی میهن خویش سعی می‌ورزد ولی از پیشرفت دیگر کشورها کینه و هراسی بدل نمیگیرد. تعالیم بهاء‌الله موجودیت کشورها را تأیید می‌کند و هرگز در صدد از میان برداشتن مرزها نیست و در حقیقت وحدت عالم انسانی که آئین بهائی پرچم‌دار آنست وحدت نیست بلکه وحدت اندر کثرت است یعنی کشورهای جهان با حفظ مرزها و نیز اختیارات داخلی باید با یکدیگر اتحاد یابند وحدتی که تعالیم بهائی از آن سخن میگوید اتحاد ملت‌هاست و اگر نگاهی به سیر تاریخ تکامل دسته جمعی بشر شود مشهود آید که انسان از مراحل اتحاد خانواده به اتحاد قبیله رسیده و سپس به اتحاد شهری و سرانجام به اتحادی در ظل لوای ملیت دست یافته است و بدین ترتیب دایره اتحاد هر آن وسعت بیشتر یافته است و آن را می‌توان سیر طبیعی تکامل نظام اجتماعی بشر بشمار آورد. دنیا فعلاً در اوج مرحله ناسیونالیسم و در آستانه اتحاد عالم است. پیشرفت تکنولوژی و علم جهان را بهم مرتبط ساخته و مقدمات یکپارچگی آن را فراهم کرده است. اقتصاد دنیا با رشته‌هایی ناگستنی با یکدیگر ارتباط دارد دیگر هیچ قوم و ملتی نمیتواند تنها زندگی کند و خود را بی‌نیاز از ارتباط با دیگران بداند. با صراحت می‌توان گفت آنچه که بشر امروز از آن

رنج می‌برد و باعث ازدیاد روزافزون مشکلات بین ملتها و حکومتها می‌گردد بدان علت است که عصر حاضر عصر انتقال بشمار میرود و عالم در مرحله استحاله است و بشر باید دیر یا زود از نظام فرسوده که جدائی و در نتیجه دشمنی بین ابناء انسان پدید آورده است دست بردارد و به اتحادی بزرگ و جهانی بگراید که از نظر وسعت و کیفیت در تاریخ بشر بی‌سابقه خواهد بود و آنگاه ثابت خواهد شد که بسیاری از مشکلات چه اقتصادی و چه سیاسی که لاینحل میماند خیلی زودتر از آنچه که گمان می‌رود حل خواهد شد. در واقع اتحاد عالم نه تنها ضروری است بلکه اجتناب ناپذیر است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

«ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است.»

بیش از صد و سی سال پیش در سنه ۱۸۶۷ میلادی حضرت بهاء‌الله که برای چهارمین بار ازدیاری به دیار دیگر آواره و سرنگون گشت و حکومتهای قاجار و عثمانی وی را به زندان عکا یکی از بدترین نقاط دنیای آنروز فرستادند و یقین داشتند که با چنین اقدام این شعله دیگر فرو خواهد نشست و آئین نو برای همیشه از جهان محو خواهد شد ولی برخلاف انتظار آنان حضرت بهاء‌الله در زندان پرنج عکا پر قدرت‌تر از همیشه سران بزرگ دنیا را یکی پس از دیگری مورد خطاب قرار داد و برای زمامداران دنیا پیام فرستاد و آنان را دعوت کرد تا برای تجدید حیات روحانی بشر و استقرار مدنیتهی جدید براساس صلح و اتحاد عالم قیام کنند و در ضمن انذار فرمود که اگر در این تغییر حیاتی کوتاهی و درنگ ورزند جوامع بشری به آشفتگی گراید و نیروهای مخرب بحرکت آید و سرانجام نظام فرسوده فرو ریزد و نوسازی عالم پی از رنجی فراوان آغاز گردد.

در سال ۱۹۶۷ میلادی بمناسبت صدمین سال اعلان امر حضرت بهاء‌الله به پادشاهان، رؤسای ادیان و جمهور مردمان جهان، مرکز جهانی بهائی تصمیم گرفت که منتخباتی از این خطابات میهمن را بصورت مجلدی خاص برای زمامداران دنیا بفرستد و در این لحظه حساس و پر مخاطره در تاریخ تمدن بشری بار دیگر نظر مسئولان سرنوشت آدمیان را بدین پیام حیاتی معطوف سازد. در مقدمه مجموعه



مزبور از جمله چنین نوشته شده است: «یکصدسال پیش حضرت بهاء‌الله، موسس آئین بهائی، به پادشاهان و زمامداران دنیا و نیز رؤسای مذهب‌بی و کافه عالم بشری بنحوی قاطع و سریع اعلان فرمود که عصر موعود صلح و برادری جهانی سرانجام طلوع کرده و خود را حامل پیام و قوامی تازه از جانب خداوند معرفی کرد که میتواند نظامهای خصومت و عداوت بین ابناء انسان را تغییر دهد و شکل و روح نظم مقدر جهانی را پدید آورد.

«در آن زمان جلال و کوبه سلاطین نمودار قدرت وسیعی بود که در اختیار داشتند و با قدرتی مطلق بر قسمت اعظم دنیا حکم میراندند. حضرت بهاء‌الله که بخاطر تعالیم مذهبی خود از وطنش ایران تبعید شده بود وزندانی سلطان مقتدر و مستبد امپراطوری عثمانی بشمار میرفت تحت شرایطی چنین زمامداران دنیا را مورد خطاب قرار داد. هر چند الواح مخصوص ملوک و پاپ اعظم بدانان تسلیم گردید ولی نسبت به نصایح حکیمانه و انذارات شدید آن بی‌اعتنائی نشان دادند و در یک مورد حامل لوح ظالمانه شکنجه شد و کشته گشت... پیام بهاء‌الله پیام امید، محبت نوسازی است و امروزه ما ثمرات تلخ بی‌توجهی نیاکان خود را نسبت بدین ندای ملکوتی می‌چشیم ولی در حال حاضر زمامداران و مردمان جدیدی وجود دارند که شاید بدین پیام گوش هوش فرا دارند این مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله همراه نامه‌ای مخصوص از جانب مرکز جهانی بهائی خطاب به پادشاه و یا رئیس جمهور برای یکصد و چهل تن از زمامداران دنیا ارسال شد که پنجاه و پنج مجلد آن از طریق نمایندگان کشورهای مزبور در سازمان ملل متحد و در سه مورد از طریق پست و در پنجاه و چهار مورد دیگر توسط نماینده یا هیئت نمایندگان حضوراً تسلیم پادشاهان و رؤسای جمهور شد که اکثر با احترام وصول این مجموعه را اعلان داشتند....

بهر حال اگر کسی در الهی بودن رسالت حضرت بهاء‌الله هنوز تردید باشد ولی از اندیشمندان روشن بین کمتر کسی در این نکته شک خواهد کرد که بهاء‌الله چون پزشکی دانا رگ جهان را در دست داشت، درد بشر را نیک میشناخت و درمانش را خوب میدانست. و این نکته سخنی از تولستوی فیلسوف، نویسنده و انسان دوست بزرگ روس را بخاطر می‌آورد که در ایام واپسین عمر با تعالیم بهاء‌الله آشنائی یافت

و آشکارا اظهار داشت که هر چند ما متفکرین جهان در صدد یافتن راه حل‌های مشکلات اجتماعی بشر هستیم ولی کلید همه مشکلات دنیا در دست کسی است که حکومت عثمانی وی را در عکا زندانی ساخته است.

حضرت بهاء‌الله خود بدین نکته اشاره کرده و میگوید- «رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را می‌بیند و به دانائی درمان میکند هر روز را رازی است و هر سر را آوازی، درد امروز را درمانی و فردا را درمانی دیگر، امروز را نگران باشد و سخن از امروز رانید. دیده میشود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده‌اند پزشک دانا را از او باز داشته‌اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد میدانند نه درمان میشناسند راست را گژا نگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند.»

راستی هم چنین است «دوست را دشمن شمرده‌اند»

در ایران تصویری که مغرضین با دست‌های تعصب از آئین بهائی ساخته‌اند ظلمی آشکار بشمار میرود هر چند این در تاریخ سابقه دارد و تقریباً «همه پیامبران جهان که قلبی مملو از محبت مردمان داشتند و زندگی و راحتی و حتی جان خویش را در راه هدایت نثار کردند دشمنان همواره از آنان تصویری وحشت‌زا ساختند و بدینوسیله تا مدتی مردم را از دست یافتن به حقیقت باز داشتند. حضرت بهاء‌الله مانند دیگر پیشروان معنوی عالم بشریت قلبی مملو از محبت انسان داشت و در راه هدایت مردم رنج‌ها کشید و صدمات فراوان دید و همه بلاها را از جان خرید. گویند که وقتی بهاء‌الله را از شمیران تا ناصریه در گرمای شدید تابستان پابره‌نه و سر برهنه با ضرب شلاق می‌آوردند تا به سیاه چال طهران رسانند در حالیکه همراهان بر بدنش مرتب شلاق می‌زدند آنچنانی که پیرهن به بدن چسبیده بود و هر کس سنگی میانداخت و کلوخی پرتاب میکرد پیرزنی سنگ بدست سعی داشت تا آن را بر وی زند که ثوابی برای آخرت اندوزد و چون نمی‌توانست به او رسد التماس میکرد که سربازان لحظه‌ای باز ایستند تا بتواند سنگ خود را بر بهاء‌الله بزند چون حضرت بهاء‌الله متوجه شد که پیرزن دلشکسته گشته و نمی‌تواند بخیال خویش ثوابی اندوزد از اینرو ایستاد تا پیرزن بدو رسد و سنگ را بر وی زند تا قلبش شکسته نشود. یک چنین قلب مملو از محبتی را به دخمه‌ای تاریک و متعفن و وحشتناک انداختند و

برای چهار ماه زنجیر هفده منی برگردنش افکندند آنچنانی که اثرات فشار زنجیر برگردن بهاء‌الله بصورت لکه‌های سیاه برای همیشه در بدنش باقی ماند...

در اوایل ورود حضرت بهاء‌الله به عکایک شب فرزند بیست و دو ساله‌اش بر بالای بام زندان برسم همیشگی دعا میکرد و در زیر مهتاب قدم میزد و در حالت جذبه روحانی به مناجات مشغول بود ناگهان بی‌توجه از هواکش وسط اطاق به زیر افتاد و ضربه‌ای مهلک بر او وارد شد که فردای آنشب در گذشت. وقتی حضرت بهاء‌الله بر بالای فرزند غرقه بخونش حاضر شد در مناجاتی که بدین مناسبت فرمود از جمله میگوید - «ای خدای من، آنچه را که بمن بخشیدی فدا میکنم تا بندگان حیات روحانی یابند و همه ساکنان روی زمین متحد شوند.» (ترجمه)

همه این صدمات و رنج‌ها و تبعید نتوانست بهاء‌الله را از اراده‌اش باز دارد و با قدرتی که به اعتقاد اهل بهاء به قدرت الهی تعبیر میگردد مأموریت خود را تا پایان پیش برد و رسالت خویش را آشکارا به همه جهانیان ابلاغ کرد...

حضرت بهاء‌الله اصول وحدت عالم انسانی را بیان فرمود و روح محبت را به جهان آورد و اعلان کرد که حقیقت وحدت عالم انسانی است آنچه که باعث جدائی، بیگانگی دشمنی و جنگ و کشتار گردد زائیده خرافه پرستی و موهوم سازی است. البته نباید به شگفت آمده که در عصر جدید با وجود پیشرفتهای شگفت انگیز دانش و تکنولوژی اگر بشر هنوز هم تحت لوای هر نوع عقیده، اندیشه، فلسفه و تئولوژی دنبال جدائی و دشمنی رود به موهوم پرستی گرائیده بت ساز و بت پرست شده است، آنچه که مهم است تحقق وحدت انسان است و هر امری که بتواند در راه این هدف بزرگ و مقدس یآوری کند و آدمی را مدد باشد پسندیده است. آئین بهائی همه مردمان جهان را از جمیع مذاهب، نژادها و سرزمین‌ها دعوت میکند که با توجه بدین حقیقت مهم یعنی وحدت عالم انسانی دست بدست هم دهند و در راه ساختن دنیائی بهتر براساس محبت و یگانگی بشر بکوشند. نکته‌ای که ممکن است بخاطر آید و برخی را در مورد چنین هدف بزرگ به شک و تردید وادارد آنست که با وجود مشرب‌ها و اندیشه‌های گوناگون، غلبه احساسات کور و مخرب یعنی تعصبات میهنی، نژادی و مذهبی، رقابت ملتها در جهت زیاده طلبی و اصطکاک منافع ملی چگونه می‌توان به وحدت امید داشت و آنرا حقیقتی تحقق پذیر

پنداشت. در اینجاست که متوجه این نکته مهم میگردیم که جهت تحقق وحدت انسانها وحدت وجدان لازم است. وحدت وجدان امری است عاطفی و نیازمند قدرتی است که بتواند در حقیقت وجود انسان تأثیر کند و همه احساسات مخرب تفرقه انگیز را از میان بردارد و تمامی نیروهای نهفته در وجود آدمی را در راه تحقق وحدت بشر بیدار و بسیج کند. اینجاست که نقش دین نمودار میگردد و نیاز به نیروی الهی پدیدار میشود که بی تأثیر قدرتی روحانی که بتواند بر قلبها و وجدانهای انسانها نفوذ کند تحقق وحدت روحانی جهان غیر ممکن مینماید. بهائیان معتقدند که همان گونه که تاریخ روحانی بشر نشان میدهد تعالیم روحانی ادیان جدا از فلسفه سازیها و اندیشه‌های بشری همواره نقشی سازنده در راه ایجاد محبت و وحدت داشته‌اند. امروزه نیز آئین بهائی نقش بزرگ و جهانی در جهت ایجاد محبت و وحدت بین مردمانی دارد که تاکنون دور از یکدیگر زیسته و بر یکدیگر بچشم بیگانه نگاه کرده‌اند و گهگاه بسرزمین‌های هم تاخته و خونها ریخته‌اند. این بزرگترین نقش سازندگی آئین بهائی است که بسیاری از بشر دوستان را به تحسین و گاه به شگفتی واداشته است. و همین نیروی سازندگی آئین بهائی در جهت تبدیل دشمنی به دوستی، جدائی به یگانگی بزرگتر دلیل برخورداری آن از یک نیروی معنوی و روحانی است که بهائیان آن را نیروی یزدان می‌شمارند و دلیل آن میدانند که این آئین چون دیگر کیشهای آسمانی از خداوند است زیرا تأثیر تعالیم روحانی آن بر آدمیان همانند تأثیر همه تعالیم روحانی و آسمانی است. اگر کسی بتواند بهائیان را در سرزمین‌های دنیا از نزدیک دیدن کند بچشم خویش میبیند که در بین بهائیان جهان محبت و وحدتی وجود دارد که رنگ و نژاد دو مرز و بوم نمی‌شناسد و این محبت از یک سرچشمه الهی مایه و الهام میگیرد و در حدی بالاتر از سطح احساسات مخرب بشری نقش خود را ایفاء میکند. بهائیان یگانگی انسان را در قلب خود احساس می‌کنند، بدان ایمان دارند و در راه بسط و گسترش آن کوشش و فداکاری مینمایند. حضرت بهاءالله می‌فرماید - «ای اهل عالم سرا پرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یک دارید»<sup>(۱)</sup> و برگ یک شاخسار»

در این دنیای پرهرج و مرج و پرهیا هو که کینه، تعصب، خودخواهی سوءظن و

حسادت چون سرطانی بر قلب جهان امروز چنگ انداخته است آئین بهائی توانسته در میان این دنیای پر آشوب و بیمار جهانی نو پدید آورد و قدرت عملی خود را نشان دهد و بین مردمان با زمینه‌های متفاوت مذهب، نژاد، مملکت یگانگی بیافریند. پیدایش این یگانگی صرفاً با پرورش قوای عقلی تنویر افکار نبوده است زیرا به تجربه رسیده که با وجود روشنفکری عصر حاضر تعصبات کوربین مردمان دشمنی و بیگانگی بوجود آورده است. فقط یک چنین نیرو است که میتواند بر جهان امروز با همه عقاید، مشارب، افکار و تعصبات موجود در آن تأثیر نماید مسیر تاریخ را عوض کند زیرا در غیر اینصورت نمی‌توان امید داشت که صرفاً با برنامه آموزشی بتوان یک چنین دنیای بزرگ و شگفت انگیز وغول پیکر را با وجود اینهمه خودخواهی و زیاده طلبی‌ها با یکدیگر متحد کرد و عملاً هم می‌بینیم که با همه توسعه تحصیلات متأسفانه هنوز هم تعصبات گوناگون نقش مخرب در دنیای امروز دارد.

یکی از تعلیمات حضرت بهاء الله استقرار صلح دائم و روحانی در عالم انسانی است حضرت عبدالبهاء میگوید- «تا علم صلح عمومی بلند نگردد و محکمه کبرای عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور ما به الاختلاف دول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگردد عالم آفرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر وزبر برگردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب و بعید را مثل خاکستر کند جوانان نورسیده هدف تیر اعتساف گردند و اطفال مظلوم یتیم و بی‌پرستار مانند و مادرهای مهربان در ماتم نوجوانان خویش نوحه و ندبه نمایند شهرها خراب شود ممالک ویران گردد چاره این ظلم و اعتساف صلح عمومی است،» البته صلح عمومی با دیگر تعالیم بهائی با هم می‌تواند یگانگی و وحدت را در جهان تحقق بخشد، از اینرو تعلیم صلح عمومی بصورت یک اصل جداگانه و مجرد بیان نمی‌شود و تحقق صلح جهانی به مسائل عاطفی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همبستگی ناگسستنی دارد.

پیش از تشکیل ملل متفق عده‌ای از اندیشمندان در شهر لاهه فراهم آمدند و برای استقرار صلح دائم انجمنی آراستند و چون شوقی در تحقق آن داشتند چنین می‌پنداشتند که در مدتی اندک موفق به استقرار صلح در جهان خواهند شد. آن زمان حضرت عبدالبهاء فرزند حضرت بهاء‌الله در سفری دراز به صفحات متعدد

ندای صلح بهائی را بلند کرده بود و بعنوان پیامبر صلح شهرت داشت. از اینرو انجمن صلح دائمی در لاهه نامه‌ای به حضور حضرت عبدالبهاء نگاشت و بتاريخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ حضرت عبدالبهاء جوابی برای آن جمع نوشت. در آن زمان اندیشمندان مجمع مزبور و دیگر طرفداران صلح نتوانستند آنگونه که باید به ژرفنای سخنان حضرت عبدالبهاء پی برند و امروز با گذشت بیش از نیم قرن از زمان نگارش نامه مزبور رویدادها و شکست‌ها در جهان صحت گفتار حضرت عبدالبهاء را ثابت میکند و مدلل می‌دارد که وی بینشی ژرف در مسائل و مشاغل دنیا داشت. بطور خلاصه در این نامه تشریح شده بود که صلح جهانی و دائم نمی‌تواند استقرار یابد و پایدار ماند مگر آنکه اول مشاغل اقتصادی و اجتماعی دنیا حل شود، تعصبات میهنی، نژادی و مذهبی از میان برخیزد و بشر حیات روحانی جدید یابد و تحقق صلح به همه این عوامل بستگی تام و ناگسستنی دارد و داروی همه این دردها چون معجونی در تعالیم بهاء‌الله موجود است که میتواند دنیای بیمار را بکار آید و ضامن صلح و کافل سعادت بشر باشد غیر اینصورت کاخ صلح برپایه‌ای محکم استوار نخواهد بود و هوی و هوس‌های زورمند و نیرنگ‌های پنهانی سیاستمداران و عرض اندام تعصبات کور میتواند هر لحظه بنای صلح را فرو ریزد و ایمنی ملت‌ها را بخطر اندازد. بدون دگرگونی عظیم در حیات روحانی و اجتماعی بشر صلحی پایدار و حقیقی در جهان تجلی نخواهد کرد. در اینجا به نقل قسمتی از این نامه که به نام «لوح لاهه» معروف است می‌پردازیم:

«... در نزد نفوس آگاه که مطلع هستند و بر روابط ضروری که منبعث از حقایق اشیاء است ملاحظه مینمایند که مسئله واحده چنانکه باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانیه ننماید زیرا تا عقول بشری اتحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقق نیابد. حال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازمست که اساس این امر عظیم گردد تا اساس متین شود و بنیان رزین گردد. لهذا حضرت بهاء‌الله پنجاه سال پیش بیان صلح عمومی فرمود در حالیکه در قلعه عکامسجون بود و مظلوم بود و محصور بود، این امر عظیم یعنی صلح عمومی را بجمیع ملوک مرقوم فرمود و در شرق در بین دوستان خویش تأسیس فرمود. افق شرق بسیار تاریک بود... در چنین زمانی حضرت بهاء‌الله از افق شرق مانند آفتاب طلوع کرد.»

پس از تشریح برخی از تعالیم بهاء‌الله که در تأسیس صلح و اتحاد عالم نه تنها مؤثر بل لازم هستند چنین ادامه می‌دهند.

«... این تعالیم متعدده که اساس عظیم سعادت عالم انسانی است و از سنوحت رحمانی باید منضم به مسئله صلح عمومی گردد و ممزوج بآن شود تا اینکه نتیجه بخشد والا تنها مسئله صلح عمومی را در عالم انسانی تحققش مشکل است. تعالیم حضرت بهاء‌الله چون ممتزج با صلح عمومی است لهذا بمنزله مائده است که از هر قسم اطعمه نفیسه در آن سفره حاضر. هر نفسی مشتیهات خویش را در آن خوان نعمت می‌باید. اگر مسئله منحصر در صلح عمومی باشد نتایج عظیمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نیابد باید دایره صلح عمومی چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و ادیان آرزوی خویش را در آن بیابند. حال تعالیم حضرت بهاء‌الله چنین است که منتهی آرزوی جمیع فرق عالم، چه از فرق دینی چه از فرق سیاسی و چه از فرق اخلاقی چه از فرق قدیمه و چه از فرق حدیثه کل نهایت آرزوی خویش را در تعالیم حضرت بهاء‌الله می‌یابند. مثلاً اهل ادیان در تعالیم بهاء‌الله تأسیس دین عمومی می‌یابند که در نهایت توافق با حال حاضره است. فی‌الحقیقه هر مرض لاعلاج را علاج فوری است و هر دردی را درمان و هر سم نقیص را درمان اعظم است. زیرا اگر بموجب تقالید حاضره ادیان بخواهیم عالم انسانی را نظم و ترتیب دهیم و سعادت عالم انسانی را تأسیس نمائیم ممکن نه حتی اجرائش محال مثلاً اجرای احکام تورات الیوم مستحیل است و هم چنین سایر ادیان بموجب تقالید موجوده ولکن اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلق به فضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعلیمات حضرت بهاء‌الله بنحواکمل موجود و همچنین مللی که آرزوی حریت نمایند معتدله که کافل سعادت عالم انسانی است و ضابط روابط عمومی در نهایت قوت و وسعت در تعالیم حضرت بهاء‌الله موجود... و همچنین حزب مساوات که طالب اقتصاد است الی الان جمیع مسائل اقتصادی از هر حزبی که در میان آمده قابل اجرا نه مگر مسئله اقتصادی که در تعالیم حضرت بهاء‌الله و قابل الاجراست و از آن اضطرابی در هیئت اجتماعی حاصل نگردد و همچنین سایر احزاب، چون بنظر عمیق دقت نمائید ملاحظه می‌کنید که نهایت آرزوی آن احزاب در تعالیم بهاء‌الله موجود. این تعالیم قوه جامعه است در میان

جمیع بشر و قابل اجرا لکن بعضی تعالیم است از سابق نظیر احکام تورات که قطعاً الیوم اجرایش مستحیل و همچنین سایر ادیان و سایر افکار فرق مختلفه و احزاب متنوعه. مثلاً مسئله صلح عمومی حضرت بهاء‌الله میفرماید که باید هیئت محکمه کبری تشکیل شود زیرا جمعیت امم هر چند تشکیل شد ولی از عهده صلح عمومی برنیاید اما محکمه کبری که حضرت بهاء‌الله بیان فرموده این وظیفه مقدسه را بنهایت قدرت و قوت ایفا خواهد کرد...»<sup>(۱)</sup>

همچنانکه اشاره شد در تعالیم بهاء‌الله تشکیل یک مجمع بین‌المللی که حافظ صلح در جهان باشد پیش‌بینی شده است. صد سال پیش که کسی تصور مجامع بین‌المللی نظیر جامعه ملل متفق و سازمان ملل متحد را نمی‌نمود حضرت بهاء‌الله با صراحت فرمود- «لابد بر اینست مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن اینست که دول عظیمه برای آسایش عالم به صلح محکم متشبث شوند و اگر ملکی بر ملکی بر خیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند در اینصورت عالم محتاج مهمات حربیه و صفوف عسگریه نبوده و نیست الاعلی قدر تحفظون به ممالکهم و بلدانهم. اینست سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت.»

در این بیان تشکیل یک مجمع بین‌المللی با قاطیعیّت پیش‌بینی شده است- «لابد بر اینست» یعنی حتماً یک چنین مجمع تشکیل میشود و نیز این مجمع باید در سطح سلاطین و رؤسای جمهور باشد البته مجمع صلح یعنی سازمان ملل متحد در سطح نمایندگان است و هنوز بدان مرحله نرسیده است و همچنین منع ظلم و تجاوز باید از جانب همه مردمان باشد یعنی اگر ملتی ضعیف مورد ستمگری و تجاوز قرار گرفت «جمیع متفقاً بر منع آن قیام نمایند» این موضوع با بوجود آمدن یک ارتش بین‌المللی در ظلل مجمع مذکور عملی خواهد شد، در ضمن در این بیان کوتاه مسئله تحدید تسلیحات نیز بیان شده است و قوای نظامی بحدی احتیاج است که نظم را در داخله کشورها برقرار سازد زیرا با تحقق صلح در جهان «عالم محتاج مهمات حربیه و صفوف عسگریه نبوده و نیست»...

دکتر محمد معین در جلد پنجم فرهنگ فارسی در ظل کلمه بهائی صفحه ۳۰۰



مینویسد- «...نظم بهائی برد و پایه استوار است. مبادی و احکام. مبادی نیز به تعالیم روحانی و اجتماعی و اصول نظم اداری تقسیم میشود. تعالیم روحانی و اجتماعی عبارتست از:

ترک تقلید و تحری حقیقت، اعتقاد به الوهیت، احتیاج به فیض الهی، ضرورت دین، وحدت ادیان، صلح عمومی، تساوی حقوق زن و مرد، مبادی اداری عبارتست از:

اصول تشکیلات و محافل روحانی، شورای بین‌المللی و بیت عدل اعظم کسی که برای نخستین بار با برخی از تعالیم بهائی آشنا میگردد شاید بشگفت آید و با خود بگوید اگر تعالیم بهائی اینست پس چرا عده‌ای با آن سخت مخالفت میورزند و با سماجت و دور از انصاف آنرا وارونه جلوه میدهند و تعالیم بهائی را آنگونه که هست به مردم نمی‌گویند و بجای سعی در درک حقایق روحانی بایرادگیری برمی‌خیزند و گاه بی‌محابا به غیبت و افترا می‌پردازند ما در اینجا درصدد جواب برنمی‌آئیم و به تشریح انگیزه‌ها و عوامل این مخالفت‌های غیر منصفانه و داوریهای غیر منطقی نمی‌پردازیم. شناخت این انگیزه‌های مخالفت را به خواننده عزیز واگذار می‌کنیم. در اینجا بیانی از حضرت شوقی ربانی که بسال ۱۹۳۶ میلادی راجع به جهان آینده که بهاء‌الله طرح آنرا ریخته‌اند نوشته است می‌آوریم تا خوانندگان محترم خود داوری فرمایند که آیا اصول و تعالیم بهائی ره آوردی برای جدل و مباحثه مذهبی است یا آنکه عالم بشریت خواه و ناخواه به سوی هدف و مقصدی در حرکت است که حضرت بهاء‌الله بیش از صدسال پیش خطوط اصلی آنرا ترسیم کرده‌اند در این بیان کوتاه رئوس اصلی طرحی که حضرت بهاء‌الله برای نوسازی دنیا معلوم فرموده‌اند به نوعی فشرده و بالحنی قاطع مشخص می‌شود:

«وحدت نوع انسان که مورد نظر حضرت بهاء‌الله است عبارت از تأسیس جهانی متحد است که در آن همه ملت‌ها و نژادها، مذاهب و طبقات کاملاً و دائماً متحد گردند و در آن استقلال ممالک اعضاء و آزادی شخصی و حق پیشنهاد و وضع قانون از جانب همه کسانی که این ممالک را تشکیل میدهند کاملاً محفوظ ماند. این جهان متحد تا آنجا که ما می‌توانیم تصور کنیم باید مرکب از یک هیئت قانونگذاری جهانی باشد که اعضای آن بعنوان امنای همه عالم بشری کلیه منابع طبیعی ملل متشکل

راتحت نظارت نهائی خود قرار داده و قوانینی وضع نماید که حیات بشر را تحت انضباط آورد، نیازهای انسان را برآورد و روابط همه ملل و اقوام را تعدیل نماید. یک هیئت اجرائی جهان مستظهر به نیروئی بین‌المللی تصمیمات متخذه هیئت قانونگذاری را اجرا و قوانین موضوعه آن را تنفیذ و وحدت همه جهان متحد را حفظ خواهد نمود.

محکمه‌ای جهانی در جمیع مناقشاتی که ممکن است بین عناصر مختلفه مرکبه این نظام بین‌المللی رخ دهد قضاوت نموده حکم لازم الاجرا و نهائی خود را صادر خواهد کرد. دستگاه ارتباط جهانی ابداع خواهد شد که تمامی کره زمین را در بر خواهد گرفت و آزاد از موانع و قیود ملی با سرعتی شگفت‌آور و نظمی کامل بکار خواهد افتاد پایتختی دنیائی بمنزله مرکز اعصاب تمدنی جهانی پدید خواهد آمد که قوای وحدت بخش حیات بسوی آن معطوف و از آنجا اثرات نیروبخش آن صادر خواهد گردید. زبانی جهانی ابداع یا از بین السنه موجوده انتخاب و در مدارس همه ملل بعنوان زبانی کمکی علاوه بر زبان مادری تدریس خواهد شد. خطی عمومی، ادبیاتی جهانی، یک مقیاس پول، وزن و اندازه‌گیری متحدالشکل و عمومی ارتباط و تفاهم بین ملل و اقوام دنیا را تسهیل خواهد نمود.

در چنین جامعه جهانی علم و دین یعنی دو قویترین نیروی حیات انسانی با هم سازش و تشریک مساعی می‌نمایند و با هماهنگی رشد و پیشرفت می‌کنند. در ظل چنین نظمی مطبوعات در حالیکه میدان را از برای ابراز نظرات و عقاید مختلف ابناء بشر باز خواهد گذاشت دیگر آلت مصالح و اغراض شخصی قرار نخواهد گرفت و از اعمال نفوذ دول و ملل متخاصم رهائی خواهد یافت. منابع اقتصادی دنیا تحت نظم خواهد آمد مواد خام آن استخراج و مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت. بازارهای جهان تنظیم و توسعه خواهد یافت و فرآوردها بطور منصفانه بین ملل توزیع خواهد شد.

رقابت‌ها، خصومت‌ها و دسیسه‌های ناشی از تعصب ملی پایان خواهد یافت. دشمنی و تعصب نژادی به دوستی و حسن تفاهم و همکاری بین نژادها بدل خواهد شد. علل نزاع و جدال مذهبی برای همیشه از میان خواهد رفت. موانع و قیود اقتصادی کاملاً مرتفع خواهد شد. امتیاز مفرط بین طبقات از میان خواهد رفت.

فقر از یک سو و تجمع بی‌اندازه ثروت از سوی دیگر ناپدید خواهد گشت. نیروهای عظیمی که در راه جنگ اقتصادی یا سیاسی بهدر می‌رود وقف مقاصدی می‌گردد که باعث توسعه دامنه اختراعات و پیشرفتهای تکنولوژی، ازدیاد فرآوردهای انسانی، از بین بردن بیماری، توسعه تحقیقات علمی، بالا بردن سطح بهداشت عمومی، تهذیب و تشحیذ فکر آدمی، استخراج منابع متروک و ناشناخته کره زمین، تمدید حیات انسان، و پیشرفت هر عامل دیگری که بتواند حیات عقلانی، اخلاقی و روحانی جمیع ابناء بشر را تقویت کند.

نظمی جهانی بر کره ارض استیلا خواهد یافت که سلطه‌ای کامل بر منافع فوق‌العاده دنیا خواهد داشت. آمال شرق و غرب را در خود ممزوج و مجسم خواهد نمود. از شر جنگ و مصائب آن رهائی خواهد یافت و توجهش را معطوف استخراج جمیع منابع نیروی موجود در سطح زمین خواهد نمود. نظمی که در آن قدرت خادم عدالت است و حیات آن متکی به شناسائی عمومی یک خدا و ایمان به ظهوری واحد خواهد بود اینست هدفی که عالم بشریت تحت تأثیر قوای وحدت بخش حیات بسوی آن در حرکت است» (ترجمه)

مدنیت جهان آینده که در آثار بهاء‌الله طرح آن ریخته شده است هر چند ممکن است بنظر عده‌ای دارای کیفیت ایده آل باشد ولی اگر بآنچه که در ژرفنای اندیشه‌های دانایان بلند پایه عالم میگذرد توجهی دقیق شود معلوم آید که هم اکنون بارقه‌ای اولیه یک چنین مدنیت در عالم افکار درخشیده است.

اندیشمندان، اقتصاددانان، سیاست‌شناسان و بشر دوستان که بسوی نظمی نوین در حرکتند و اندیشه‌های آنان دارای تحرک کافی است کم یا بیش در زمینه‌های مختلف نظراتی را ابراز میدارند و آرمان‌هایی را برای بشر در نظر میگیرند که مآلاً بسوی نوعی مدنیت گرایش دارد که در نیای آینده آنرا بنام مدنیت بهاء‌الله خواهند شناخت. طلایع مدنیتی نو در بطن زمان یعنی در ژرفنای اندیشه‌های بشر رفته رفته شکل میگیرد و لابد برایینست که دیر یا زود تولد خواهد یافت و بالمآل جهانی نو خواهد ساخت و این مبحثی جالب است و متأسفانه در این نوشته تفصیل آن ننگجد ولی هر پژوهشگر روشنفکری که با اندیشه‌های دانایان و اندیشمندان و بشر دوستان دنیای امروز آشنائی داشته باشد در واقعیت این کلام تردید نمی‌ورزد

و شاید خود خواننده این نوشته اندیشه‌ای بر سر دارد و آرمانهائی را در ذهن خویش می‌پرورد که بسوی اینگونه اهداف گرایش دارد که اگر این اندیشه‌های بلند در ذهن برخی از دانشوران طراز اول جهان گهگاه بنوعی نارسا جلوه کرده و گاه گذرا و ناپایدار بوده است. ولی بیش از صد سال پیش بهاء‌الله که از همین مرز و بوم ایران برخاست آنرا بعنوان پایه‌های فولادین جهان آینده بیان کرد و آنرا سیر حتمی و اجتناب ناپذیر تکامل حیات دسته جمعی بشر خواند و خود در راه این رسالت عظیم یک عمر تبعید و زندان را با شوق فراوان قبول فرمود قریب به بیست هزار نفس از بشر دوستان برای بسط و گسترش این تعالیم و در راه نوسازی جهان و کمال عالم انسان با عشق و شورجان دادند و صدها هزار نفر بی‌خانمان شدند و عده کثیری از مردمان دنیا از ملیت‌ها، نژادها و آئین‌های گوناگون بجای آنکه باندیشه‌های تخیل آمیز و گذرا دل خوش دارند ترک خانه و آشیانه کرده‌اند و عملاً در سراسر دنیا هم اکنون مشغول بنای جهانی نو بر اساس وحدت عالم بشر و باز شناختن و باز یافتن ارزشهای معنوی و استقرار مدنیتی جهانی هستند...

بهایان تردید ندارند که سرانجام جهان یکپارچه گردد و صلحی پایدار در عالم جلوه کند. هر چند بارقه صلح در اندیشه برخی از پیشروان و بشر دوستان دمیده شده و بیداری اندکی در وجدان عمومی جهت جلوگیری از جنگ پدید آمده ولی حامیان صلح باید از دیاد یابند و طرفداران صلح باید به وحدت عالم انسانی ایمان داشته باشند تا وحدت وجدان حاصل گردد و نیروی ایمان بر سودجویی‌ها و خودخواهی‌ها غالب آید. اگر بهائیان سعی می‌کنند تا به تهذیب اخلاق پردازند و خویشتن را کمال بخشند بیشتر بخاطر آنست تا بتواند خود را بدرجه‌ای ارتقاء دهند تا لیاقت و قابلیت آنرا بیابند که سازندگان مدنیت جهان آینده باشند زیرا چون انسان خود را به درجات عالی‌ه کمالات معنوی رساند خویشتن را ملهم به عشقی عظیم یابد تا در راه پیشرفت عالم انسانی نه تنها فعالیت کند بلکه فداکاری نماید.

### ایران زادگاه آئین بهائی

برخی از پژوهشگران بر این عقیده‌اند که ایران زمانی مهد علم و دانش بوده است

و آنرا بعنوان سرزمین تمدنی بزرگ قلمداد نموده‌اند که بنیان نخستین امپراطوری جهان را بنیاد نهاد.

شاعران، عارفان، اندیشمندان و بزرگان بسیاری از این مرز و بوم برخاستند که برخی از آنها شهره آفاق گشته و بعضی از دانشوران و سیاستگرانش مورد ستایش جهان قرار گرفتند.

در برخی از کتابخانه‌های بزرگ اروپا کتبی خطی به زبان پارسی یافت می‌شود که نشان می‌دهد این نوشته‌ها تأثیر بر بعضی از معارف علوم و قوانین اروپا داشته است و نام برخی از شهریاران این کشور در روشن‌بینی و بلند نظری در کتب معتبر جهان چون تورات با احترام آمده است که هرچند بنا بر رسم آن زمان خسروان این سرزمین به کشور گشائی پرداختند لکن بعضی از آنان از عدل و داد روی بر نتافتند فرزندان چون فردوسی، مولانا، ابن‌سینا، خیام، زکریای رازی حافظ، سعدی و دیگران از این سرزمین برخاستند و همواره باعث افتخار مردم این مرز و بوم گشتند و در مجموع ایران نیز سهمی در پیشبرد تمدن جهان داشته است.

ظهور زردشت از ایران که آئین وی باعث پیشرفت معنوی و صوری این اقلیم گردید یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ این کشور بشمار می‌رود. زردشت تأثیری جاودانی بر این کشور داشت و حتی برخی از نویسندگان و اندیشمندان عصر حاضر اروپا چون نیچه شیفته وی شدند ولی در تاریخ چند هزار ساله ایران تاکنون هیچ رویداد تاریخی و ظهور شخصیت متعالی نبوده که از نظر کیفیت بنیانی و وسعت نفوذ و تأثیر آن در جهان بتواند با پیدایش آئین بهائی و ظهور حضرت باب و حضرت بهاء‌الله که در این سرزمین روی داد قیاس گردد. در حقیقت می‌توان ظهور آئین بهائی را بزرگترین واقعه تاریخ این کشور بشمار آورد. این نکته ممکن است بنظر عده‌ای اغراق آمیز آید و دلیلش آنست که اینگونه نفوس تاریخ پیدایش آئین بهائی را نمی‌دانند، از تعالیم و اصول آن آگاه نیستند، آثار کثیر و عظیم این ظهور را نخوانده حتی ندیده‌اند، از پیشرفت و نفوذ آن در جهان مطلع نمی‌باشند، به غلبه نهائی آن بر دنیا یقین و ایمان ندارند پروفیسور هربرت میلر در مجله اتحاد دنیا نوشت - «هیچکس نمی‌تواند سیرآتی نهضت بهائی را پیش‌گوئی کند ولی تصور میکنم اگر ادعا کنیم که طرح و برنامه بهائی عالیترین ثمره سهم آسیا در مذهب

بشمار میرود سخن به اغراق نگفته باشیم «چارلز بودوین» در کتاب «مطالعات معاصر» چنین می‌نویسد - «ما غربیها اغلب تصور می‌کنیم قاره عظیم آسیا در خواب کابوسی فرو رفته است... ولی وقتی نظر خود را به آسیا معطوف می‌کنیم با کمال تعجب در می‌یابیم که چقدر در اشتباه بوده‌ایم و وقتی از عدم اطلاع قبلی خود نسبت بدین حقیقت آگاهی پیدا می‌کنیم که در حدود نیمه قرن نوزدهم آسیا زادگاه یک نهضت بزرگ مذهبی بوده، نهضتی که وجه متمایزش روحانیت پاک و بی‌آلودگی است و هزاران شهید دارد و اندیشمندانی چون تولستوی در وصفش سخن گفته‌اند چهره ما از شرم گلگون می‌گردد هر شخصی منصف و بی‌طرف که از تاریخ، تعالیم و پیشرفت آئین بهائی در جهان امروز اطلاع داشته باشد در این نکته تردید نمی‌ورزد که آئین بهائی یکی از ظهورات عظیم در تاریخ روحانی بشر بشمار میرود و از نظر کثرت آثار نزولی در تاریخ ادیان بی‌سابقه است.

هم اکنون حدود دوهزار و ششصد لوح (مکتوب، رساله، کتاب) از حضرت بهاء‌الله در محفظه آثار بین‌المللی بصورت اصل نزولی آنها موجود است و علاوه بر آن حدود شش هزار لوح از حضرت عبدالبهاء و دوهزار و سیصد مکاتیب از حضرت شوقی ربانی در توضیح آثار و تعالیم بهائی نیز موجود است. از نظر کثرت مطالب و مسائلی که در آنها طرح و توضیح داده شده است حدود چهار صد موضوع اصلی و مهم را شامل میشود در اینجا مسائلی مطرح و توضیح داده شده که در آثار پیامبران گذشته بدان‌ها حتی اشاره نشده است یعنی این آثار میتواند جواب گوی همه مسائل و مشکلاتی باشد که دنیای امروز با آن درگیر است... آئین بهائی در هر جای دنیا نفوذ می‌کند برای ایران شهرت و افتخار و سربلندی می‌آورد چه مسلم است که پیروان حضرت بهاء‌الله ایران را زادگاه آئین خویش می‌شمرند، خاکش را مقدس می‌دانند و بسیاری آر زومندند که بدین سرزمین آیند تا رخ بر خاکی ساینده که محل طلوع دیانتی جهانی و زادگاه دو پیامبر آسمانی در عصر حاضر است. البته دیری نباید که بهائیان از نژادهای گوناگون و از کشورهای مختلف از دور و نزدیک به ایران خواهند آمد و به ایرانیان خواهند گفت که چرا کفر نعمت کردید؟ و عظمت و ارزش این ظهور و تعالیم را نشناختید؟ تعجب بل تأسف در اینست که برخی از دانشوران این مرز و بوم نه تنها نسبت به آئینی که از این کشور برخاست تعهد و مسئولیتی را

احساس نمی‌کنند بلکه گهگاه قلم را به غرض می‌آلایند و بی‌محابا و بدون تحقیقی خالی از غرض که وظیفه هر پژوهشگر روشن ضمیری است بدین آئین جهانی می‌تازند. اگر بهاء‌الله از اروپا ظهور کرده بود حال معلوم بود که چه ولوله و چه غلغله ایست، شاید هم اینگونه ایران دوستان آنگاه بیشتر طرفداری میکردند و کمتر غرض می‌ورزیدند حضرت عبدالبهاء میگوید - «بهاء‌الله ایران را روشن نموده و در انظار عمومی عالم محترم نماید و ایران چنان ترقی نماید که محسود و مغبوط شرق و غرب گردد اگر این سجن و زنجیر نبود حال حضرت بهاء‌الله بر افکار عمومی اروپا مستولی شده بود و ایران را جنت رضوان نموده بود و ایرانیان را محترم در نزد جمیع دول و ملل بلکه کار بجائی رسیده بود که مرجع جمیع دول و ملل گشته بود اگر بهاء‌الله در اروپا ظاهر شده بود ملل اروپا غنیمت می‌شمردند و تا بحال بسبب آزادی جهان را احاطه نموده بود.»

چندی پیش یک دانشجوی بهائی با استاد خود که استاد زبان پارسی است از امر بهائی صحبت داشت. استاد بدون مقدمه با لحنی خشم‌آلود گفت - «ای بابا، این دیانت از ساخته‌های انگلیسی‌ها است.» دانشجوی بهائی با کمال ادب پرسید - «جناب استاد شما مدارک و اسنادی دارید که این ادعا را ثابت کند؟» استاد گفت «نه، مدارکی بدان صورت وجود ندارد.» دانشجوی بهائی گفت «جناب استاد، شما برای اینکه دریابید که حرفی از یک کلمه ضمه تلفظ می‌شود یا فتحه به چند لغت نامه مراجعه می‌کنید تا اطمینان حاصل کنید ولی تعجب در اینست که در مورد یک چنین آئین جهانی و چنین ظهوری پرهیاهو به برخی شنیده‌های بی‌اساس اکتفا کرده‌اید و آنرا از مسلمیات شمرده‌اید» دیگر استاد محقق جوابی نداشت و خاموش ماند. آدمی به شگفت می‌آید و تأسف می‌خورد و از خود می‌پرسد که اگر هم برای برخی از نفوس ناآگاه این سؤ تفاهم پیش آمد که نهضت بهائی زاییده یک سیاست خارجی است حال که می‌بینند این آئین، جهانی بودن خود را به ثبوت رسانده و تقریباً در اکثر نقاط عالم نفوذ کرده و تعالیم و اهداف و شخصیت روحانی بنیانگذارانش را بسیاری از دانایان و اندیشمندان و دانشوران جهان ستوده‌اند دیگر چه دلیلی دارد که آنرا زائیده یک سیاست گذرا در یک کشور عقب افتاده بدانند. البته هیچ شخص دانا و منصفی تصدیق این اوهام نکند. برخی از مخالفان که دیانت

بهائی را یک کیش آسمانی نمی‌پندارند و حتی بدین نیز اکتفا ننموده در کوچک شمردن آن اصرار می‌ورزند چون مشاهده می‌کنند عده‌ای که بدین آئین گرویدند با وجود همه اذیت و آزار و صدمات گوناگون و حبس و ضرب و کشتار فردی و دسته جمعی پای استقامت فشردند و این تعالیم در پهنه گیتی پیشرفتی سریع نمود لذا بر آن شدند تا سرچشمه نیرویی را بیابند که این آئین را مدد میکند چه پیروان این آئین که اینگونه مورد طرد و ضرب قرار گرفتند طبق موازین بشری باید در مدتی اندک محو و نابود گردند و از آنان نام و نشانی نماند بلکه بر عکس مشاهده شد که پا برجاستر شدند و دایره نفوذ و سلطه این آئین در همه صفحات دنیا بسط و امتداد یافت چون از این نکته غافل یا منکر بودند که روحی الهی و قدرتی روحانی بدین آئین الهام و مدد می‌بخشد و اتحاد و ایمان و عشق عظیم پیروانش از همین روح معنوی مایه میگیرد و آنان را به پیروزی‌های چشمگیر می‌کشاند پس گفتند که باید یک سیاست خفی از این عده حمایت کند و آنان را اینگونه مدد نماید از اینرو برخی آن را زاییده سیاست روس پنداشتند و بعضی آنرا برخوردار از حمایت سیاست انگلیس انگاشتند شاید روزی آید که از سیاست امریکا یا چین و تاجیک نیز سخن بمیان آید هر چند این یک ادعای واهی و غرض آلود بیش نیست ولی چون متأسفانه اکثر مردم اهل تحقیق نیستند و یک حرف بی‌اساس بخصوص اگر علیه نفوسی باشد که با آنان دوستی نمی‌ورزند زود باور میدارند و جزو مسلمیات می‌شمارند. و مخالفان با این حرف پوچ و بی‌اساس و نسبت نادرست خیال خود و عده‌ای را راحت کردند زیرا اگر ادمردی در عالم پیدا گردد که قد برافرازد و پیامی به جهان آورد و آنرا از جانب یزدان داند و همگی بر او بشورند، او را به حبس و زندان افکنند و از شهر و دیار خویش بیرون کنند و پیروانش دچار رنج و عذاب و حبس و قتل گردند ولی با این وجود آئین وی نضج و قوت گیرد و در جمیع نقاط دنیا غلبه و نفوذ یابد آنگاه مخالفان بی‌انصاف باید این غلبه و نفوذ را به چیزی نسبت دهند اگر معتقد به منشاء الهی و روح معنوی آن نباشد ناگزیرند که تعبیری دیگر کنند و خود را راضی و خشنود دارند تا از این بی‌توجهی به یک رسالت الهی احساس ناراحتی وجدان نکنند و خویشان را مقصر ندانند.

بهائیان ایران علاقمند بل آرزومندند و با دل و جان می‌کوشند که سرزمین



محبوب عالمیان و موعود آسمانی جهانیان ترقی و پیشرفتی فوق‌العاده نماید و در بسیاری از امور انسانی و معنوی پیشرو و پیشوا گردد. حضرت عبدالبهاء میفرماید: «مستقبل ایران در نهایت شکوه و عظمت و بزرگواری است زیرا موطن جمال مبارک (بهاء‌الله) است جمیع اقالیم عالم توجه و نظر احترام به ایران خواهند نمود و یقین بدانید که چنان ترقی نماید که انظار جمیع اعظام و دانایان عالم حیران ماند.» و نیز میفرمایند: «...عنقریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک (حضرت بهاء‌الله) در جمیع بسیط زمین محترم‌ترین حکومت خواهد گشت و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد.»

آنان که ایران را دوست میدارند و سربلندی و سرافرازی آنرا آرزو می‌کنند و به پیشرفت و ترقی آن اهمیت میدهند باید از اینکه ایران مهد چنین آئین جهانی قرار گرفته بر خود ببالند و برای نشر و گسترش آن تلاش ورزند ولی متاسفانه مشاهده میشود که برخی برعکس به روی حقایق پرده میکشند و غیر منصفانه میکوشند تا آنرا در انظار دیگر گونه جلوه دهند و نسبت‌های ناروا را روا میدارند زهی حسرت و افسوس و دریغ، اگر نظر انصاف باز گردد مشهود آید که این ظلمی بزرگ در حق ایران و ایرانیان است که از فیض چنین تعالیم آسمانی و روح معنوی محروم مانند...

# ایران دوستی

گفتار دکتر علی‌مراد داودی

ایران دوستی بهائیان در سراسر جهان \*

از جمله مطالبی که در امر مبارک در باره آنها تاکید زیاد شده است مسئله توجه به وطن و حب وطن است. به صریح بیان حضرت عبدالبهاء همه چیز را می‌شود تحمل کرد جز خیانت به وطن را همینطور حضرت ولی امرالله می‌فرمایند. (شوقی ربانی) «احبا با وطن خویش تعلق شدید دارند.» از جمله توصیه‌هایی که حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در تبیین آثار نازله از قلم اعلی حضرت بهاءالله فرموده‌اند این است که اهل بهاء در مناصبیکه قبول می‌کنند و در خدماتیکه بعهده می‌گیرند باید چنان امانت و صداقت و کفایت و لیاقتی نشان بدهند که دینشان بوطنشان ادا بشود و هرگونه منصبی را بهمین جهت استقبال نکنند که بتوانند با تعهد آن خدمتی بوطن خودشان بکنند و مثال این تأکیدات بسیار زیاد است که از جمله شاید بشود درباره یکی از آنها تاکید کرد و آن اینست که معمولاً مردم بوطن پرستی افتخار می‌کنند یعنی شخصی که خودش را وطن پرست می‌داند و خودش را باین معنی مفتخر می‌شناسد چنانکه گوئی فتح عظیمی کرده چنانکه گوئی مزیت بسیار بزرگی دارد که وطن پرست است. چون می‌دانید به چیزی می‌شود افتخار کرد که انسان در حال عادی می‌تواند آنرا نداشته باشد وقتی داشت افتخار می‌کند که دارم برای اینکه می‌توانستم نداشته باشم. تعلق احبا را حضرت بهاءالله نسبت بوطن اینقدر شدید خواسته‌اند که اراده فرموده‌اند که احبا از این مقام باید بگذرند افتخار به حب وطن امر صحیحی نیست برای اینکه جزء فرائض است جزء لوازم حیات است چگونه می‌توان بامریکه نمی‌شود نداشت و زنده بود افتخار کرد. مثل اینکه کسی افتخار بکند که من تنفس می‌کنم و دست مریزادهم از مردم بخواهد در قبال کاری که انجام می‌دهد. بهمین جهت در لوح دنیا می‌فرمایند (مضمون بیان) اگر واقعاً هنر دارید افتخار باین بکنید که حب عالم را در دلتان می‌پرورانید یعنی آنچه می‌توانید نداشته باشید والا افتخار بحب وطن امریکه از لوازم است حتی جزء غرائز می‌توان بحساب آورد اگر بشود در نوع انسان قائل بفریزه بود چگونه میشود افتخار کرد؟ عیناً مثل اینکه کسی افتخار بکند که من بچه‌های خودم را دوست دارم من چنان کسی هستم که طفل من برای من عزیز است و مفتخر باین معنی باشد و باو

بگویند این افتخار ندارد برای اینکه تو پدری تو مادری کلاغ هم بچه‌اش را دوست دارد و وقتی که میشناسدش هر حیوانی این برایش وجود دارد. در اولی‌ترین و ابتدائی‌ترین شرایط حیات بشری این معنی تحقق دارد که انسان طفلش را دوست دارد این در واقع برای انسان در حکم تنفس است در حکم تغذیه است چگونه میشود بآن افتخار کرد.

..... اگر در مقامی هستید که برای خود شأن و شرفی قائلید باید افتخار باین بکنید که بچه‌های مردم را دوست دارید نسبت باطفال دیگران محبت دارید اگر در این مقام باشید افتخار دارید در آن مقام اول بودن یعنی زنده بودن یعنی حیات داشتن یعنی تنفس کردن یعنی حب وطن برای بهائی بصورتی است که بحکم وظیفه و بعنوان فریضه باید انجام بگیرد حتی افتخار هم نمیشود بآن کرد برای اینکه در حکم اینست که انسان بزنده بودن خودش مفتخر باشد و اقسام تأکیدات در این معانی بسیار بسیار زیاد است البته منظورم از تأکید در این حکم اخیر علاوه بر اینکه حب وطن را بدرجه بسیار زیاد یعنی بشدیدترین اقسام خودش تثبیت میکند در دل انسان آن را بصورت فریضه وظیفه و غریزه در می‌آورد. علاوه براین این معنی هم هست که مبادا حب نوع و حب عالم که جزء تعالیم بهائی است مانع از این بشود که گاهی بعضی تصور بکنند که اهل بهاء وطن پرست العیاذبالله نیستند و حضرت ولی‌امرالله در بیان مبارک خودشان بهمین معنی توجه دارند که فرموده‌اند اگرچه اهل بهاء بحب عالم و حب نوع متمایزند ولی با وطن خود نیز تعلقی شدید دارند. حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند که هر خیانتی را می‌توان تحمل کرد مگر خیانت بوطن را، اما این معنی عمومی است. منظورم اینست که هر بهائی در هر نقطه دنیا از هر ملیت و از هر نژاد که باشد در هشتاد هزار نقطه عالم مرکز بهائی نشین و ۱۶۴۰ نژاد و قوم و قبیله یعنی نمایندگان از همه این نژادها و اقوام و قبائل ایمان بامر بهائی آورده‌اند و ۱۳۰ محفل ملی در دنیا تشکیل شده و ۲۲۰۰۰ محفل روحانی محلی در عالم وجود دارد و ۶۸۵ زبان در خودش ترجمه‌های آثار بهائی را منعکس کرده در همه این ممالک، در همه این مراکز در بین همه این نژادها و اقوام و قبائل و بهمه این زبانها اهل بهاء به حب اوطان خودشان یعنی هرکسی بدوست داشتن وطن خودش ترغیب شده است. بنابراین جنبه عام دارد جزء تعالیم کلی دیانت بهائی است که همه در

هر نقطه‌ای نسبت بوطن خودش باید بآن تمسک بکند اما علاوه بر این تعلیم عام یک نوع توجه خاص بایران در بین احبا وجود دارد که اختصاص باحبای ایران ندارد که صرفاً لازمه وطن پرستی ایرانیان باشد بلکه تعمیم در بین احبای جهان پیدا کرده یعنی همه بهائیان را در ۸۰۰۰۰ نقطه عالم، در ۱۳۰ مملکت و به ۶۸۵ زبان در جهان متوجه بستایش و دوستداری ایران نموده است و این ستایش و دوستداری یکی از شدیدترین اقسام تعلقات است برای اینکه جنبه مذهبی دارد، جنبه دینی دارد از ایمان و ایقان و اطمینان مایه می‌گیرد. چون با آنچه بحکم ایمان تلقین می‌شود در دل ریشه میدواند، در جان پایه میکند و بهمین جهت غیر قابل زوال است، غیر قابل اضطراب است.

ایران دوستی بهائیان در سراسر جهان یک همچنین امری است باین معنی که از ایمان مایه می‌گیرد چگونه از ایمان مایه می‌گیرد؟ باین معنی که کسانی که بهائی می‌شوند توجه بامری میکنند که از ایران ظاهر شده بنابراین برایشان مبداء شروع دیانتشان است. کسانی که بهائی میشوند در سراسر دنیا و از بین تمام اقوام و قبائل و نژادهای عالم توجه بدیانتی می‌کنند که آن دیانت احکامش، آثارش، الواحش بزبان فارسی است بنابراین پیام جانانرا بگوش جان به زبان فارسی می‌شنوند، بزبان ایران می‌شنوند، کسانی که در سراسر دنیا بهائی می‌شوند توجه باین می‌کنند که شیراز را بعنوان محل حج خودشان تلقی می‌کنند یعنی جزء اعمال واجب و فرائض ایام حیاتشان یکی زیارت شیراز بعنوان حج بهائی بشمار می‌رود. کسانی که در سراسر دنیا بهائی می‌شوند کسانی هستند که خاک ایران را بصورت خاکی می‌بینند که با خون شهیدان راه امر بهائی عجین شده است بهمین سبب آرزوی دلشان اینست که بایران بیایند یزد را ببینند بعنوان خاکی که آغشته بخون پاک شهداست، آرزو می‌کنند که بایران بیایند سفر به مازندران بکنند و خاکی را ببینند و ببوسند که در آن خاک قدوس شهید شده است باب‌الباب بشهادت رسیده است. کسانی که در سراسر دنیا بهائی میشوند دلشان میخواهد بایران بیایند و شهر تبریز را بعنوان شهری که خاک آن با خون نقطه اولی<sup>(۱)</sup> آغشته شده است زیارت بکنند و قس علیهذا.... و چون در سراسر این خاک پاک، خاک پاک وطن ما نوک خاری

نیست کز خون شهیدان سرخ نیست از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال مملکت هیچ محلی تقریباً نمی‌توان یافت که یا قدمگاه اصفیا و اولیاء این دیانت نبوده یا به دماء مطهره شهدای آن آغشته نشده باشد، بنابراین تمام ذرات این خاک را، تمام نقاط این مملکت را تقدیس می‌کنند نه تنها ستایش می‌کنند بلکه پرستش می‌کنند. بهمین جهت است که با ترویج دیانت بهائی در عالم که فعلاً بحدی رسیده است که بمقداری از نتایج آن قبلاً اشاره شد با انتشار دیانت بهائی در عالم علاوه بر انتشار تعالیم حضرت بهاء‌الله حبّ ایران توجه بایران تعلق بایران هم انتشار پیدا می‌کند، زبان فارسی از قالب یک زبان ملی بیرون می‌آید برای اینکه انتشار بین‌المللی پیدا بکند و این انتشار توأم با توجه روحانی و معنوی باشد، توأم با تعلق قلبی باطنی باشد. همان تعلقی که قرآن را از قالب محدود زبان ممالک عربی خارج کرد و در سراسر ممالک اسلامی بصورت کتاب مقبول و متتبّع در آورد زبان قرآن را ترویج کرد، فرهنگ قرآن را ترویج کرد همان انتشار اکنون برای کتاب ایقان است یعنی بیک اعتبار برای زبان فارسی است. همان انتشار فعلاً برای اسم ایران و رسم ایران و فرهنگ ایران و معنویت ایران است بنام موطن حضرت بهاء‌الله و بنام منشاء دیانت بهائی امروز در سراسر دنیا کسانی که بهائی میشوند اسم خاصی برای ایران اختصاص می‌دهند و آن اسم «مهدامرالله» است «مهدامرالله» گهواره فرمان خدا و توجه فرمائید که بچه حدی میشود ستایش مملکتی را رساند که از این حد بالاتر باشد؟ این در واقع در حکم اینست که ما مملکتی را از خاک با فلاک هم فراتر جانی برسانیم که با عالم امر با امر خدا که واسطه بین حق و خلق است ارتباط پیدا بکند پس عجیب نیست اگر حضرت عبدالبهاء در شأن ایران بعد از ذکر مفاخر و مزایای گذشته ایران نسبت بآینده‌اش پیشگوئی‌هایی فرموده باشند که در حد اعجاز است عجیب نیست اگر بفرمایند که محترم‌ترین حکومت ایران خواهد شد، معمورترین ممالک مملکت ایران خواهد بود، اهل بهاء باین نظر باین خاک نگاه میکنند، نام این خاک را توأم با این تقدیس و تکریم می‌برند و با این ترتیب است که آزارهایی که از هموطنان خودشان دیده‌اند فشارهایی که تحمل کرده‌اند حتی غارت‌هایی که شده‌اند حتی قتل عام‌هایی که شده‌اند هیچکدام از اینها مانع حبشان نسبت بخاک ایران نشده اسهل است که این محبت را بیشتر کرده است چرا بیشتر

کرده بهمان دلیل که عرض کردم اگر این قتلها نبود اگر این کشتارها نبود شهدای ایران و سرحلقه آنها ذات مبارک حضرت نقطه اولی چگونه خونش با این خاک عجین میشد و چگونه این خاک بهمین سبب ابدیت پیدا میکرد درانظار اهل بهاء پس در واقع این آزارها، این کشتارها بجای اینکه باعث انزجار بشود، باعث تحریک، باعث نفرت بشود، باعث عداوت بشود بجای همه این حرفها و اینکارها باعث این شده است که این خاک در نظرشان معززتر مقدس‌تر و مطهرتر شود، باعث این شده است که قبله‌گاه آنها زیارتگاه آنها بشود.

حضرت عبدالبهاء در مناجاتی خطاب به باری تعالی میفرماید- «پاک یزدانا خاک ایران را از آغاز مشگبیز فرمودی و شورانگیز و دانش خیز و گوهرریز» و در پایان این مناجات چنین آمده است «ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم آمده و گروهی همدستان گشته که بجان بکوشند تا از باران بخششت بهره بیاران دهند و کودکان خرد را به نیروی پرورش در آغوش هوش پرورده رشک دانشمندان نمایند آئین آسمانی بیاموزند و بخشش یزدانی آشکار کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت و پناه باش و نیروی بازوبخش تا بارزوی خویش رسند و از کم و بیش در گذرند و آن مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا نمایند» پس باین ترتیب هر قدمی که اهل بهاء در دنیا برمی‌دارند برای انتشار دیانت بهائی قدمی است که ضمناً برای اعلای شأن ایران بر میدارند قدمی است که ضمناً برای ترویج زبان فارسی برمی‌دارند، قدمی است که ضمناً برای عمران ایران برمی‌دارند، چون می‌دانم که یکی از خصوصیات، یکی از لوازم عمران، یکی از شرایط عمران توجه هر چه بیشتر مردم است به سرزمینی که عمران باید شامل آن بشود. نشر دیانتی که باعث تقدیس آب و خاکی می‌شود و در سراسر دنیا و از طرف همه مردم و از طرف همه نژادها و اقوام و قبائل از مهمترین اقدامات می‌تواند برای عمران آن مملکت محسوب بشود. پس باین ترتیب ظاهر امر و باطن امر هر دو مؤید و مدد ایران است، باین ترتیب اهل بهاء در قبال ایران علاوه بر وظیفه وطن پرستی وظیفه دیگری برعهده گرفته‌اند و آن صرف وظیفه تقدیس ایران است بعنوان مهد امر بهائی بعنوان موطن جمال مبارک بعنوان مولد حضرت عبدالبهاء بعنوان مشهد حضرت نقطه اولی بعنوان آرامگاه ابدی شهدای دیانت بهائی و شاید هیچ خدمت دیگری متصور نباشد که بزرگتر از این بتوان به

مملکتی کرد که دیانت بهائی بمملکت ایران کرده است و می‌کند و خواهد کرد.  
 ..... اگر ما نظر بحفظ اصول دیانت بهائی در امور سیاسی مداخله نمیکنیم  
 هرگز نمی‌تواند بآن معنی تلقی بشود که وظائف روحانی و معنوی خودمانرا نسبت  
 بآب و خاک خودمان بعنوان وطن فراموش میکنیم یا نسبت بآب و خاک ایران  
 بعنوان «مهدامرالله» فراموش می‌کنیم زیرا که در واقع انتشار دیانت بهائی را ممد  
 انتشار آوازه ایران و فرهنگ ایران و معنویت ایران و آنچه متعلق به مرز و بوم ایران  
 است میدانیم. این نکته را هم عرض بکنم که ایران در مقابل آنچه از جهان می‌گیرد  
 در مقابل تمدنی که از عالم کسب می‌کند و در مقابل آن منفعل است می‌گیرد و  
 می‌پذیرد، دیانت بهائی را بصورت هدیه‌ای بعالم عرضه می‌کند چون تمدن بده و  
 بستان دارد اگر ما چیزی می‌گیریم باید چیزی بدهیم اگر از صندوق مشترک معنوی  
 نوع انسان چیزی قرض می‌کنیم در مقابل چیزی باید بدهیم ما از غرب علم  
 می‌گیریم تمدن می‌گیریم تشکیلات اداری می‌گیریم و اقسام این قبیل مواهب را  
 می‌گیریم و می‌پذیریم و به حیات خودمان از آن راه رونق میدهیم.  
 در مقابل آنچه باید بدهیم چیست؟ آنچه باید پردازیم چیست؟

آیا تمدن قدیم ما فرهنگ طولانی متمدنی ما بصورت معنویات است اما ما  
 میدانیم که آنچه تعلق بگذشته دارد پرداخت آن امروز کافی نیست ملت ایران،  
 فرهنگ ایران، کشور ایران علاوه بر تمدن معنوی و فرهنگی گذشته خودش امروز  
 امرزنده‌ای تعلیم حقی و حضری در قبال تمدن مغرب زمین که می‌گیرد باین تمدن  
 اهداء می‌کند و آن دیانت بهائی است. از لحاظ دیانت بهائی ایران دعوت می‌کند  
 اهداء می‌کند می‌دهد می‌بخشد. فقط بصورت ملتی، فرهنگی که تمدن می‌گیرد و  
 می‌پذیرد منحصر نمی‌ماند فقط در همان مقام مسدود نمی‌ماند یعنی امر بهائی باعث  
 می‌شود که «مهدامرالله» بصورت مملکت مرکز توجه معنوی و منشاء تربیت روحانی  
 جدید نوع بشر بحسب ظاهر در بیاید اینستکه عرض کردم بحسب ظاهر، برای  
 اینکه این تربیت روحانی و معنوی چون منشاء الهی دارد نمی‌توان آنرا در قید آب و  
 خاک معینی مسدود ساخت اما این تربیت الهی و معنوی در قالب زبان فارسی ا فراغ  
 شده و بنوع بشر اهداء شده از ایران ظهور کرده و جلوه عمومی آن بعالم انسان  
 تابیده بهمین جهت است که قید برحسب ظاهر را کردم تا اینکه همه مطلب را



تا آنجا که امکان داشته است بتوانم بعرض برسانم و معلوم بشود که چگونه در کشوری زندگی میکنیم که این کشور را به عنوان شخص بهائی امیدگاه خودمان میدانیم، منشاء و مبداء روحانی امر مورد تمسک خودمان میدانیم و بهمین جهت پیوند ما باین آب و خاک لایزال است و هیچ عایقی حتی مظالمیکه در آن بر ما وارد شده است و گاهی هم میشود نمی‌تواند رشته این ارتباط روحانی را بگسلد.  
حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند:

«اگر نفسی موفق بر آن گردد که خدمتی نمایان به عالم انسانی علی‌الخصوص بایران نماید سرور سروران است و عزیزترین بزرگان.»

(از مکاتیب جلد ۸)

## سرود آزادگان ایرج حادمی

ای آزادگان چشم دل فرمایید	به یک دید و کل را نشانما کنید
بمه ایل یک مرز و یک کشوریم	همه با ده نشان یک ساغریم
ببینید بیگانه در این جهان	که از یک تباریم و از یک نشان
نه آئین و رنگ و نژاد و وطن	سزدا تا در دور دارد زمین
که هوشندی و فرزادگی است	رمانی ز بیداد و بیگانی است
تجاسی و محسوس و جدالی چرا	بداندیشی و ناروایی چرا
بیان سید فاتح دلهره ساکنیم	سرا پرده محسوس بر پا کنیم
بگوئیم در کار و مصلحتی	بیاری گرانیم و پیوستگی
چنین است آئین آزادگان	خوش جان آزادگان جهان

## من ایرانم

از عزیز از دست رفته

هوشنگ محمودی

سرزمین مُشکبیزم      من دل انگیزم  
 جایگاه پهلوانان و دلیرانم      من ایرانم من ایرانم  
 سرزمین حضرت زردشت و آتشگاه عشقم  
 من دل انگیزم      دل آرامم      دل افزونم      من ایرانم  
 جهان در دامان خود      پرورش دادم      که صیت دادشان  
 در نامه پیغمبران آمد      زسوی خاورم خورشید  
 نور پاشید در دل مردم      به نورش هستی عالم  
 به مهرش گرمی دلها      ز گلگون لاله‌های دشتهای سرخ من  
 تمام صورت عالم همه قرمز      زیبوی باغهای مشکبیز من  
 تمام چهره عالم همه خاضع      که هستی آفرینم من  
 که مستی آفرینم من      دل انگیزم      دل آرامم  
 دل افزونم      من ایرانم  
 ز آبم بوی مشک آید      ز آبم زندگی بخشم  
 به یک پرتو ز خورشید جمال تو      ستایم سرتا به اوج مهر تابانم  
 دل انگیزم      دل آرامم      دل افزونم      من ایرانم  
 ز گرمای وجود من      دل عالم همه خرم  
 ز نور روشنی بخش بهای من      دل عالم همه روشن  
 که من جاودانه مهر تابانم      من ایرانم  
 من آنجا که موسی گفت      بوی رب زمن آید

من آنجا که عیسی گفت	بوی آبِ زمن آید
من آنجا که احمد گفت	بوی حقِ زمن آید
و آمد رُب و آمد آب	و آمد حق
ز خاک مُشکبیز عنبرین مویم	
من ایرانم	من ایرانم
دل انگیزم	دل افزونم
دل آرامم	من ایرانم

۱۰  
۱۰۰

از گویایان و زبانشان هر دو ما هر دو

در میرا در کرد و زبید بسجایم زیاده

لفظت بیاید نصبت کامرین بر ایستادیم

فرا در ما هر دو جانانان به خوشتر دور

نقشات روح کفر عطف در کار داشت

سقیم مانم و جور عظیم رسم در زبید

شاهان نام در زبید است یکون در

باشم توان در زبید و زبید در مهربان

abdel Pasha جده العبد العبد

ablas

**بخش دوم**

**جهان بیمار**

# سقوط امپراطوری

## روم در آئینه زمان ما

نوشته دکتر فرح دوستدار

«آن اجل معلقی که یادآوری مدهشی است از سقوط امپراطوری روم غربی چنان روزبروز مرعب‌تر می‌گردد که گوئی عنقریب این بلای ادهم دهان باز نموده و در اندک مدتی عالم وجود و مدنیت آنرا در کام خود فرو خواهد برد» (حضرت ولی‌امرالله)

حضرت ولی‌امرالله در توقیعات خود کراراً فساد و تباهی اجتماع کنونی را ذکر و وضع دنیای امروز را با دوران امپراطوری روم تشبیه فرمودند. آیا ما نیز محکوم به سقوط خواهیم شد؟

عوامل سقوط امپراطوری روم هم اکنون در جوامع مرفعی عالم با وضع شدیدتری نمودار است و متأسفانه بشر از خطاهای تاریخی متنبه نگشته میلیونها از افراد اجتماع ما بر این عقیده‌اند که دنیای امروز بسیار قوی‌تر، پر قدرت‌تر و ثروتمندتر از آنست که به سرنوشتی مشابه روم دچار شود. اما حقیقت عریان هشدار است که نمی‌توان بسادگی از آن روی گردانید. پاسخ تمسخرآمیز رومیها در برابر اخطار سینکاس SENECA چنین بود:

سقوط روم؟ هرگز هرگز... رومیها در درخشش امپراطوری میزیستند از بناهای عظیم خود مشعوف بودند در شهرهای وسیع مزین با ستونهای مرمرین، جاده‌های مرتب و زینت یافته با درختان سرسبز، جشنهای با شکوه و رژه عمومی جدید، برای آنان روم دنیا بود و دنیا روم اما طوفانی از اعمال زور، تنزل اخلاقی سستی بنای خانواده، جنگها، خیانتها و افراط در بهره‌برداری از لذائذ دنیوی عاقبت روم را با سرنوشتی مواجه گردانید که برای آنان غیر ممکن مینمود.

برای رومیها تصور آنکه چنین شکوه و عظمتی می‌تواند منجر به سقوط گردد دیوانگی محض بود و اکنون تصور چنین سقوط مشابهی برای بشر متمدن کنونی با پیشرفت‌های سریع و مقیاس‌های جدید علمی همانقدر خنده‌آور جلوه می‌نماید. تاریخ دلایلی برای سقوط و هرج و مرج امپراطوری قوی روم ارائه می‌دهد دلایل محکم و قابل تجزیه و تحلیل خوشبختانه تاریخ روم بطور مستند ثبت گردیده و ما در باره روم بیش از کلیه تمدنهای قدیم نوشتجات مستند در دسترس داریم و بررسی این اسناد تاریخ دلایل انحطاط و سقوط روم را آشکار میسازد.

همین دیروز میلیونها از ساکنین کره ارض با اعجاب ناظر تحولات سریع بشر در عصر فضا بودند. قدم گذاردن به کره ماه، کشف اشعه لیزر پیوند قلب، ماشینهای



محاسبه الکترونیک و پیشرفت سریع تکنولوژی میلیونها از افراد را معتقد نموده بود که بشر در پناه پیشرفتهای علمی از هر خطری مصون خواهد ماند و علم قادر خواهد بود او را از مصیبت‌ها نجات بخشد.

آری این اعتماد بیش از حد بشر بخویش و استعدادهای خود در کلیه موارد بچشم می‌خورد اما متأسفانه این اعتماد و اعتقاد فرم مدرنی است از بت پرستی و مشکلات روزافزون جهان تنها با نیروی علم رویائیست تهی همانند نیایش و دعای رومیها به ژوپیترا، ونوس یا امپراطور. و امروز... شاهد نشانه‌های تهدیدآمیز این جهان پر آشوب هستیم.

رومیها بزرگترین قدرت زمان خویش بودند با تمدن پیشرفته بناهای عالی شهرهای توسعه یافته و مؤسسات اداری، آنها در وفور و فراوانی نعمت می‌زیستند و در منتهای رفاه گمان می‌بردند که این نعمتها پایان ناپذیر و جاودانی باقی خواهد ماند.

مورخ معروف (روبرت اشتراوس هوپ) در این مورد چنین می‌نگارد: «اگر قومی و ملتی بتوان یافت که بیش از حد به آینده خود اطمینان داشته‌اند این ملت همان روم صده دوم میلادی می‌باشد.»

در سراسر امپراطوری قانون و نظم حکمفرما بود آنچنانکه هیچ نیروی خارجی روم را تهدید نمی‌نمود. مورخ فوق‌الذکر اشتراوس هوپ این سنوال را مطرح می‌نماید: چرا و چگونه این تمدن عظیم منتهی به سقوط گردید؟ و چنان بسرعت رو بنا بودی رفت که در طول صده آخر امپراطوری روم به هرج و مرج و فقر مبتلا گردید بدست بیگانگان افتاد و بناهای عظیم آن به ویرانی منتهی و عاقبت محکوم به سقوط گردید.

هم اکنون نیز در خاطره‌ها کلمه روم مترادف با درخشش، قدرت، ثروت و اقتدار است. در بیان وسعت و قدرت امپراطوری روم ادوارد گیبون در کتاب خود «انحطاط و سقوط امپراطوری روم» به نگارش این سطور می‌پردازد. - «در دومین صده میلادی امپراطوری روم مشتمل بر زیباترین بخش جهان و متمدن‌ترین اقوام بشری بود، مرزهای آن سرزمین پهناور به اتکای اشتهاری باستانی و شجاعتی انضباط یافته حراست میشد، نفوذ معتدل و درعین حال نیرومند قوانین و رسوم تدریجاً علقه

میان ایالات را محکم ساخته بود، ساکنان صلح‌جوی این سرزمینها از مزایای ثروت و تجمل استفاده درست یا نادرست می‌بردند، بصورت ظاهر قانون اساسی که آزادانه تصویب شده بود با احترامی شایسته حفظ می‌شد باین معنی که سنای روم ظاهراً از حق حاکمیتی مطلق برخوردار بود و کلیه قوای مجریه کشور را به امپراتوران محول می‌کرد. در خلال دورانی فرخنده که بیش از هشتاد سال بطول کشید امور امپراطوری پهناور روم در پرتو فضایل و کاردانی نروا NERVA و تراژان TRAJAN‌ها دریان HADRIAN و دو آنتونینی رتق و فتق می‌شد. غرض از این فصل و فصول دو گانه‌ای که پس از آن خواهد آمد توصیف دوران خجسته زمامداری این امپراتوران و پس از آن از مرگ مارکوس آنتونیوس ببعده است تا خواننده به مهمترین علل انحطاط و سقوط آن امپراطوری پی برد. زیرا سقوط امپراطوری روم انقلابی است که یاد آن هرگز از خاطره‌ها نخواهد رفت و حتی امروز نیز اقوام جهان به نتایج آن بی‌اعتنا نیستند». (نقل از کتاب گیبون صفحه ۱۶)

امروزه میلیونها از هم‌نوعان ما براین عقیده‌اند که چنین واقعه‌ای در دنیای ما هرگز به وقوع نخواهد پیوست اما مورخ فوق‌الذکر اشتراوس هوپ می‌نویسد: «انحطاط» امپراطوری روم چه درسی می‌تواند بما بیاموزد؟ مسلماً این واقعه تاریخی تجربه‌ای برای بشر نخواهد بود در حالیکه بر این عقیده باشیم رومیهای قرن دوم میلادی وجه تشابهی با دنیای غرب در قرن بیستم ندارند و آنچه که برای آنان اتفاق افتاد هرگز برای بشر قرن بیستم پیش نخواهد آمد. اما متأسفانه وجه تشابهی که بین رومیها و دنیای کنونی ما موجود است چنین بی‌تفاوتی را زیان‌آور جلوه‌گر می‌سازد.

مهندسین عالیقدر، بناهای عظیم، هنرهای زیبایی آفرین، ورزشهای جالب توجه، سیاحان، اینها جملاتی هستند که برای شناساندن روم قرن دوم میلادی بکاربرده می‌شوند. آنها جاده‌های بسیاری در تمام دنیای آنزمان ایجاد نمودند و (چه قبول کنید یا خیر) تعدادی از این جاده‌ها هنوز مورد استفاده‌اند رومیها در مورد تندرستی و مراقبت از جسم تحقیقات بسیاری نمودند، حمامهای رومی مشهور و بدرستی در تاریخ ثبت گشته و خرابه‌های آن هنوز باقی است رومیها بیش از ملت‌های هم‌زمان خود مسافرت میکردند و به سیاحت و جهانگردی علاقمند بودند

بخصوص بسربردن زمانی در کنار دریا یا در نقطه‌ای کوهستانی و تملک ویلای ساحلی که یکی از علائم رفاه است از هدفها و آرزوهای آنان بود- شهرها بسرعت از انبوه جمعیت متراکم می‌گردید و در نتیجه بنای ساختمانهای عظیم (شامل تعداد زیادی آپارتمان) را ایجاب می‌نمود. سیستم کانال بندی و لوله‌کشی برای آب جاری با امروز چندان تفاوتی نداشت و هنوز تعدادی از آنان مورد استفاده‌اند. همزمان با گسترش شهرها رومیها با مشکلات روبتزاید شهرنشینی مواجه گشتند مشکلات عبور و مرور فقر و بدبختی، بیکاری و دزدی اهالی شهرهای بزرگ را تهدید می‌نمود، تا آنجا که شهرهای روم و حومه‌های آن را به مکانهایی بی‌امنیت تبدیل نمود. ادوارد گیبون مینویسد: «اما انحطاط روم نتیجه طبیعی و حتمی عظمتی برون از اندازه بود در اوج کامرانی نهال انحطاط بارور شد هر قدر دامنه فتوحات پیش رفت علل انهدام فزونی گرفت و به مجردی که مرور زمان یا پیشامد پایه‌ها وارکان مصنوعی را از میان برداشته بود، آن بنای فخیم در زیر سنگینی خویش شکم داده فروریخت»

در آن زمان افرادی بودند که رومیها را بخاطر روش زندگی به عاقبت شومشان هشدار میدادند روم دارای پیشوایان و سیاستمداران آگاهی نیز بود اما سخنان آنان برای گوشه‌هایی ناشنوا بیان می‌گشت رومیها مایل بشنیدن چنین سخنانی نبودند و هم اکنون دنیای متمدن ما اخطارها و هشدارها را نمی‌شنود و فارغ است از نغمه‌های آگاه کننده‌ای که از طبقات مختلف ملیت‌های مختلف برمی‌خیزد. حضرت ولی‌امرالله در توقیعی می‌فرماید:

«در قلب جامعه انسانی آثار شوم هبوط در عصیان و عدم شرم و حیا در اجرای هر عملی واضحا نمودار است و این علائم بنفسهامدانقلابات و عکس‌العمل‌هایی می‌گردد که آثار بروز و ظهور هر یک از دیگری نمودارتر است.»

(صفحه ۲۹۸ کتاب گوهر یکتا)

و در توقیع دیگری می‌فرماید:

«جهانی است که بواسطه نهضت‌های سیاسی بلرزه درآمده و ارکان اقتصادیش از هم پاشیده شده و حیات اجتماعی و واژگون گردیده و جهان اخلاق بظلمت صرف رسیده چنین عالمی بموت روحانی مبتلا گشته است.» (صفحه ۳۰۰ گوهر یکتا)

عوامل اصلی سقوط امپراطوری روم

بنا بنوشته ادوارد گیبون و مورخان مشهور دیگر دلایل متعددی برای سقوط امپراطوری روم ذکر گردیده که مهمترین آنها باین قرار است:

- ۱- انحطاط اخلاقی، از هم پاشیدگی بنای خانواده، افزایش سریع طلاق.
- ۲- مخارج عجیب و خارج از اندازه، بالابردن بیش از حد مالیاتها.
- ۳- صرف وقت و علاقه بیش از حد به ورزش و مسابقات ورزشی، تمایل شدید به خوشگذرانی و بهره‌برداری از لذائد دنیوی.
- ۴- فزونی تولید تسلیحات جنگی جهت دفاع احتمالی از تهدیدات دشمنان.
- ۵- تزلزل ارکان دین و فقدان رهبری شایسته دینی.

هریک از این عوامل در دنیای امروز بوجه شدیدتری موجود است، انحطاط اخلاقی، افزایش سریع طلاق و متلاشی شدن خانواده‌ها جنایتهای جوانان، تورم پول، فشار مالیاتی، تمایل به خوشگذرانی و افراط در توجه به مسابقات ورزشی اینها قسمتی از اجتماع ما را تشکیل می‌دهند و... اینها اجزاء متشکله روم بودند. حضرت ولی‌ام‌الله صریحاً می‌فرمایند:

«هرچند قاره اروپا مهد مدنیت غربی است که بعدم معرفت وجود خالق یکتا و فساد اخلاق دچار شده و متأسفانه بدان افتخار می‌نماید و لی ناشرین این مدنیت محکوم بفنا اهالی امریکا می‌باشند و اگر بدقت مطالعه در احوال آن کشور بنمائید می‌بینید که در وقت حاضر چگونه مظاهر این احوال پرمالال در جمیع اطراف و انحاء آن خطه نمودار است مادیت لجام گسیخته چنان مردمان آنجا را فرا گرفته و بخود مشغول نموده که بجمیع عالم نیز سرایت نموده است.»

(صفحه ۳۰۰ کتاب گوهر یکتا)

به استناد این بیانات مبارکه در این مقایسه بیشتر به تجزیه و تحلیل اجتماع و ذکر آمار از جهان غرب می‌پردازیم.

بنابه مندرجات نویسندگان رومی در اوان امپراطوری روم طلاق بندرت موجود و تقریباً کلمه‌ای نا آشنا بوده، اما پس از قرن اول میلادی تقریباً در زمان سیروس از هم پاشیدگی خانواده و در نتیجه طلاق بصورت امری عادی تلقی می‌گردید.

ژروم کارکوپینو در کتاب خود تحت عنوان زندگی روزمره در روم باستان چنین می‌نویسد:

آنها طلاق می‌گیرند تا دو مرتبه ازدواج کنند و ازدواج می‌کنند تا پس از آن طلاق بگیرند.

در واقع جمله فوق‌الذکر را می‌توان برای تشریح ازدواجهای کنونی در دنیای متمدن غرب بکار برد. طبق آمار گرفته شده در هر دقیقه بیش از یک طلاق صورت می‌گیرد (هرسال حدود ۵۲۶۰۰۰ دقیقه است).

از هرسه تا چهار ازدواجی که در امریکا صورت می‌گیرد یکی از آنها بطلاق منجر می‌گردد، متأسفانه در سایر ممالک دنیا آمار وضع روشنتری را نشان نمی‌دهد. در اروپا نسل کنونی در سنین پائین‌تر ازدواج می‌کنند کمتر صاحب اولاد می‌گردند و بیش از سابق ازدواج‌ها بطلاق منجر می‌گردند. در افریقای جنوبی حکومت نگران افزایش روزافزون ارقام طلاق است که در دنیا جزء ارقام بزرگ طلاق می‌باشد بطور مثال بین ۳۵ تا ۴۰ درصد از ازدواج‌ها در همان سال اول منجر به جدائی می‌گردد.

مطلب دیگر که در سالهای اخیر توجه دانشمندان را بخود جلب نموده افزایش اختلافات زناشویی و جدائی بعد از زندگی مشترک ۱۵ تا ۲۰ ساله است در زمانهای گذشته عقیده بر این بود که هرچه بر سالهای زندگی مشترک افزوده گردد رشته‌ای ناگسستنی ایجاد و موجب استحکام بنای زندگی مشترک می‌گردد اما آمار در سالهای اخیر نشان دهنده آنست که تعداد ازدواج‌هایی که پس از سال‌های طولانی منجر بطلاق می‌گردند بشدت رو بفرزونی است.

حضرت ولی‌ام‌الله در این مورد در نامه‌ای خطاب بامریکا باین مطلب اشاره فرموده و خطرات مادیت پرستی و انحطاط اخلاقی را گوشزد آنان می‌نماید: «میزان فساد اخلاقی بنحوی تدنی یافته که شدت جنحه و جنایات روز افزون شاهد بر آنست فساد سیاسی آنچنان است که دامنه‌اش روزبروز وسیع‌تر می‌گردد و این فساد در جمیع انحاء کشور حتی در اعلی طبقات رسوخ می‌یابد روابط مقدسه ازدواج از هم گسسته اختیارات والدین را در منازل خود از بین برده بطوریکه آنان را تحقیر می‌نمایند و این امور از مدهش‌ترین مظاهر فسادی است که دامنگیر این جامعه عظیمه گردیده و بنحوی آشکار است که دیگر محال است مبهم و مستور بماند و هر

شخص بصیری آنرا مشاهده میکند، بموازات این فساد جریان دیگری در کار است که در جمیع جوانب حیات رسوخ یافته و آن شری است که در این ملت وفی الواقع هر ملت سرمایه‌داری وجود دارد و آن تأکید شدید مستمری است که در رفاه و آسایش مادی نفوس بکار میرود و بالمره از آنچه که تعلق بعالم روح دارد غافلند و حال آنکه تنها شالوده‌ای که بر آن با نهایت اطمینان و اعتماد می‌توان شالوده‌ای رزین واعمدہ متین برای سعادت عالم انسانی برپا داشت همین جنبه روحانی حیات انسانی است. این مادیت سرطانی است که در اروپا بوجود آمده و حال در قاره امریکای شمالی بعد اعلای نفوذ و رسوخ خود رسیده و از آنجاست که پنجه‌های قوی خود را بملل آسیائی نیز کشیده و آثار شومش در سواحل قاره افریقا مشهور است اکنون همین سرطان به غارت قلب خود پرداخته که حضرت بهاءالله با نهایت قوت و صراحت آنرا محکوم فرمودند و این را شعله خانمانسوز دانستند و مقدمه فتنه کبری شمردند و موجب بلای عظیم گرفتند که چون صاعقه فرود آید و شهرها را در شراره‌های خود بسوزاند و رعب و وحشت و ناامنی در قلوب ساکنین کره ارض بوجود آورد.» (صفحه ۳۰۱ کتاب گوهر یکتا)

همزمان با از هم گسستگی خانواده تاریخ نویسان بشر در دو جنس مخالف در روم می‌پردازند. در این زمان جامعه روم شاهد قدرت روز افزون زنان است که رفته رفته از وظائف خود در خانه شانه خالی می‌کنند بعضی از آنان مخالف آنند که صاحب اولاد گردند، تعدادی در طلب شهرت و معروفیت در تلاشند تاریخ نویس معروف کار کوپینو مینویسد «تعدادی از وظائف مادری خود گریزان بودند زیرا بیم داشتند که به جمال ظاهریشان لطمه‌ای وارد گردد، تعدادی از آنان بخویش می‌بالند که در فعالیت‌های اجتماعی همدوش همسرانشان به پیش می‌روند و عده‌ای از اینکه باید زندگی را در خانه و بخاطر همسرشان بگذرانند ناراضی می‌بودند. یکی از علل کم شدن جمعیت در امپراطوری روم زدگی افراد بخصوص در طبقات بالای اجتماع از ازدواج و تشکیل خانواده بود، در نتیجه سزارها با پادشها، مجازاتها، تقاضاها و راهنماییها جامعه را به ازدواج و تشکیل خانواده‌ای سالم و خوشبخت ترغیب می‌نمودند، اما کلیه این تلاشها بی‌اثر بود و امر ازدواج و تشکیل خانواده همچنان از مدنظرها دور ماند» (کتاب روم اعتلاء و انحطاط آن نوشته مایرز)

بی‌توجهی به امر ازدواج و تشکیل خانواده در دنیای کنونی به تاریکترین وضع خود که تاکنون ذکر گردیده رسیده در نظر تعداد زیادی ازدواج بکلی مفهوم خود را از دست داده و تشکیل خانواده آرزو و هدفی برای آنان نمیباشد. روم نیز چنین طریقی را پیمود و عاقبت به انحطاط محکوم گردید و اکنون دنیای متمدن ما با شتاب همان طریق را میپیماید.

این مطلب را نباید بعنوان شباهت‌های جالب مطالعه نمود بلکه اینها علل واقعی و تاریخی و اثرات وحشت‌زا و تأسف آورند.

این حقیقتی است که جنایات و از هم‌گسستگی بنای خانواده رابطه مستقیم با یکدیگر دارند این واقعیتی است که طلاقها و انحطاط اخلاقی موجودیت اجتماع ما را تهدید می‌نمایند زندگی روزمره افراد در ممالک پیشرفته مطابق نسخه‌ای است که در آن علل اصلی سقوط امپراطوری روم در دنیای قدیم ذکر گردیده آیا زمانی میرسد که به ندای تاریخ گوش فرادهیم؟

دومین دلیل ذکر شده برای سقوط امپراطوری روم پنجه‌های خود را به روی دنیای شرق و غرب افکنده بدانگونه که فرصتی برای هیچگونه مدد و یاری باقی نمانده، در این قسمت می‌پردازیم به بررسی مصارف گزاف تجملات و تورم تدریجی مالی آنچنان که تاریخ بازگو میکند افزایش شدید مالیاتها و وامها و تورم پول یکی دیگر از دلایل سقوط امپراطوری روم بود.

بنابه مقیاس کنونی مالیاتها در دوران امپراطوری روم (صده دوم میلادی) در سطح پائین‌تری نسبت به مالیاتهاى امروزی بود اما در صده سوم بعد از میلاد همراه با افزایش مخارج سنگین تسلیحاتی و تشریفاتی امپراطوری عوارض متعددی بر دارائی و اخاذی از طبقه ثروتمند پدیدار گشتند. قسمتی از این پول مصروف شهرسازی و افزودن جلال و شکوه شهرها می‌گشت و قسمت دیگر به سربازان و اعضای دولت اختصاص می‌یافت و با بالا رفتن این قسمت از مخارج نفوذ و اعمال زور این طبقه بر اجتماع فزونی می‌یافت.

روم قوی میشد روم غنی می‌گردید اما با این غنا از هم پاشیدگی اساس خانواده نیز رفته رفته رخنه نمود با سستی اساس خانواده تقوی و فضائل اخلاقی ارزشهای خود را از دست می‌دادند یکی از این فضائل متعادل نمودن میزان دخل و خرج بود.

آنچنان که تاریخ بازگو می‌کند پاکس رومانا ارمغان‌های جدیدی برای روم آورد او تجملات و لوکسوس را رواج داد و چنان رونقی به بازار تجارت داد که تاکنون دنیا نظیر آنرا بخود ندیده.

عامل مهم دیگر سقوط امپراطوری روم تمایل شدید به خوشگذرانی و بهره‌برداری از لذت‌های مادی و دنیوی بود. رفته رفته ارزشهای اخلاقی و معنوی مفهوم و معنای خود را از دست میدادند. در این دوره از امپراطوری روم علاقه مفرط عمومی به ورزش و سیرکها به شدیدترین وضع خود میرسد. ادوارد گیبون در مورد این خصوصیت رومیها در کتاب خود (انحطاط و سقوط امپراطوری روم) چنین می‌نویسد:

«پر شورترین و بالاترین لذات عامه مسابقات ورزشی بود، تقوی و ترحم شاهزاده‌های مسیحی نبردهای غیرانسانی گلادیاتورها را مانع گردید اما رومیها هنوز سیرک را همانند خانه خویش، معبدگاه و مقر امپراطوری خویش می‌ستودند، تعداد کثیری بیصبرانه در بامدادن به محل سیرکها هجوم می‌آوردند تا جای معینی برای خود بیابند و چه بسا تعداد کثیری شب سراسر ترس و بی‌خوابی را در پشت میله‌های ورودی سیرک به روز می‌آوردند.»

آیا مشابه این روش رومیها در اجتماع امروزی ما دیده نمی‌شود؟

افرادی که در پشت گیشه‌های بلیط فروشی بخواب می‌روند در این انتظار که کارت ورودی مسابقات ورزشی جهانی را بدست آورند. گیبون چنین ادامه می‌دهد... «از بامدادان تا شامگاهان در زیر نم‌نم باران، یا در تابش خورشید تابان همچنان برجای خویش ثابت بودند تعداد این تماشاچیان گاهی بالغ بر چهارصد هزار نفر بود (سیرک عظیم ماکسیموس در رم گنجایش چهارصد هزار تماشاچی را داشت) با توجه و دقتی هیجان‌آمیز چشمها را به اسبها و ارابچی‌ها دوخته بودند دلها مالا مال از امید و اضطراب برای برد و باخت رنگها، رنگهایی که طرفدار آن بودند.» (ترجمه از متن اصلی کتاب)

گیبون همچنان به تفصیل می‌پردازد به شرح تبلیغات بزرگ در روم باستان بین طرفداران رنگهای سرخ، آبی، سبز و سفید و غالباً این طرفداریهای کورکورانه باعث خونریزی‌ها و زدو خوردهایی می‌گردید و رفته رفته کار بدانجا رسید که طرفداران این رنگها اختلافات ورزشی را تبدیل به جنگها و خونریزی‌های داخلی نمودند. این



کشمکش خونین و پر آشوب همچنان تا آخرین دوره حشمت و جلال روم باقی بود و مایه مزاحمت مردم بهنگام جشنهای عمومی می‌شد.

برای مثال بشرح یک قسمت از تاریخ این نبردهای ورزشی می‌پردازیم «در عهد زمامداری آناستاسبوس این دیوانگی توده پسندانه بر اثر شور مذهبی تحریک شد و سبزیپوشان که خائنانه قلوه سنگها و دشنه‌هایی در زیر زنبیلهای میوه پنهان ساخته بودند، طی تشریفات جشنی رسمی سه هزار تن از مخالفان آبی پوش خود را قتل عام کردند از قسطنطنیه این آفت خانمانسوز به ایالات و شهرهای مشرق پراکنده شد و در همه جا این دورنگ متمایز از یکدیگر موافقان آشتی ناپذیر بوجود آورد که کشمکش آنها بنیان حکومتی ضعیف را متزلزل کرد.... این اختلافات بیجا آرامش خانواده‌ها را برهم زد، میان دوستان عزیزان و برادران نفاق انداخت.

تفریح و خوشگذرانی برنامه اصلی زندگی افراد در اجتماع پیشرفته کنونی است و بزرگترین ارقام و درآمدها نصیب کسانی می‌گردد که در زمینه‌های وقت‌گذرانی و تفریحات سرمایه‌گذاری می‌نمایند. در حالیکه مسائل و مشکلات از سوئی دیگر دنیای ما را در بر گرفته‌اند جنگ‌های خانمانسوز، جنایات، اختلافات نژادی، شورشها و اعتصابات مشکلات ازدیاد جمعیت و گرسنگی بشریت را تهدید بنابودی می‌نمایند.

تمایل شدید به تفریح و هر نوع خوشگذرانی توجه و علاقه مفرط به ورزش و مسابقات ورزشی در اجتماع ما در ۱۰ تا ۲۰ سال اخیر بشدت رو به فزونی است. افراط و زیاده روی در این مورد نیز یکی دیگر از دلایل اصلی سقوط امپراطوری قوی روم بود فقط تعداد معدودی از رومیهای قرن چهارم و پنجم بعد از میلاد دریافته بودند که جامعه افراطی آنان در تفریح و خوشگذرانی طریق انحطاط و نابودی را می‌پیماید. برای مقایسه این مطلب یا این دلیل سقوط امپراطوری روم با دنیای کنونی فقط به بررسی یکی از آمار می‌پردازیم. آمار نشان می‌دهد که فقط در آمریکا مخارج سالیانه تفریحات به ۸۳ میلیون دلار بالغ می‌گردد و باین ترتیب این ملت در حال یک (انفجار تفریحاتی) می‌باشد.

از این مقدار چنین تخمین می‌زنند که ۳۸ میلیون دلار آن فقط مخارج تهیه وسایل تفریحی است مانند قایق‌ها، هواپیماهای خصوصی، موتورسیکلت و وسایل

کمپینگ و وسائل ورزشی تا وسائل تفریحی در منزل مانند تلویزیون رنگی دستگاه‌های استریوفونی، صفحه و وسائل موسیقی، خرید مجلات، حق عضویت باشگاهها، بلیط ورودی سینما تأثر و مسابقات ورزشی است و بقیه است و بقیه این مبلغ مخارج مسافرتها و گذراندن تعطیلات در داخله و خارج از مملکت را تشکیل می‌دهند.

آنچنان که روبرت اشتراوس هوپ تاریخ نویس معروف می‌نگارد: «رومی‌ها توریستهای افراطی و درپی دیدنی‌های جدید بودند»

آیا می‌توان گفت که رومی‌ها از توریست‌های کنونی ما افراطی‌تر بودند. امروزه ورزشکاران حرفه‌ای دستمزدهای هنگفت و خیالی در خواست و دریافت می‌نمایند. مبالغی که قهرمانان فوتبال و بسکتبال دریافت می‌کنند چندین برابر دستمزد پروفیسورها با درجه دکتری میباشد. تاریخ روم نیز ورزشکاران حرفه‌ای خود را با افتخار یاد می‌کند. ورزش تفریح و استراحت در واقع همه لازمه یک زندگی سالم و توأم با خوشبختی است اما هنگامی که ملتی تنها هدفش تفریح و بهره‌برداری از لذات و فرار از واقعیت‌های معنوی باشد چنین ملتی در معرض خطری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

مخارج گزاف برنامه‌های نظامی یکی دیگر از دلایل از هم گسیختگی روم گردید در این مورد بهمین مختصر اکتفا میکنیم، در مورد مخارج هنگفتی که امروزه صرف امور تسلیحات میگردد آمارهای مستندی در دست است که مطالعه آنها انسان را بتفکر و امیدارد و در دلها ترس از آینده را برمی‌انگیزد.

از قرن دوم بعد از میلاد رفته رفته مسیحیت قدرت و حکومت خود را بر روی قلبها از دست میداد درصده چهارم میلادی بت پرستی و مذاهب شرقی بصور گوناگون بوسیله مهاجرین و جهانگردان یا سربازان و مسافرینی که از سفرهای دور و دراز خود باز می‌گشتند از نقاط مختلف مانند مصر، سوریه و ایران به سرزمین امپراطوری آورده شد و رفته رفته در بین طبقات مختلف نفوذ کرد.

(نقل از کتاب جامعه روم در صده آخر امپراطوری روم غربی نوشته ساموئل دیل)

بنا بعقیده یکی از استادان جامعه‌شناسی دانشگاه واشنگتن «در یک جامعه استوار دین جوابگوی کلیه پرسشها در مورد پیچیده‌ترین مسائل زندگی مانند

خلقت، زندگی بعد از مرگ و سرنوشت انسان می‌باشد، حال اگر دین نتواند این نیاز بشری را اقناع نماید جامعه دچار کمبود معنوی می‌گردد و در جستجوی دست‌آویزی برمی‌آید تا این نیاز او را برآورد.»

آنچنان که تاریخ روم نشان می‌دهد و مشابه آن در زمان ما در حالتی که دین‌های قدیمی نتوانند جوابگوی نیازهای بشری باشند تعدادی بسوی ستاره‌شناسی و جادو روی آورده و عده دیگری به مواد و هم‌آور پناه می‌برند و در این گیراگیر تعدادی نیز می‌کوشند جوابهای تازه‌ای برای سؤالات خود از بین همان ادیان قدیمی و کهنه بیابند و این تازه جوئی بدانجا می‌کشد که عبادت و اجرای مراسم مذهبی با رقص و موسیقی مدرن توأم می‌گردد تا بلکه بدین وسیله جوانان را جلب نموده و تعالیم قدیمی را مدرن جلوه‌گر سازند و در اینجا ولی امرالله ما را انذار می‌فرمایند:

«آنچه در این عالم ما را بمبارزه می‌خواند عالمی است مملو از مخاطرات و لبریز از فساد... سردی و جمودت مرگ که از بیماری بی‌دینی برهیکل عالم انسانی با کمال بیرحمی عارض گشته ارکان وجود را منجمد و بیروح نموده است... چراغ دین خاموش شده و عالم وجود در تاریکی بیمانندی فرو رفته تبعیضات ملی بر همه جا چون وحش عمیا مسلط گشته و تزییقات دینی و نژادی در نهایت قساوت و بیرحمی است نظریات و عقاید غلط با جمله‌های مرعب خود ستایش خدای یکتا را از ریشه برآورده است کابوس مادیت جمیع طبقات را از حمله و فشار خود بلرزه انداخته، انحطاط اخلاقی و تنزل‌شان دین چون هیولائی سهمگین متدرجاً با دندان‌های تند و تیز خود ارکان هستی را ریز ریز می‌نماید و رفته رفته اعمده و ارکان حیات و هستی را بالمره به سوی سقوط و دمار و نیستی می‌کشاند.»<sup>(۱)</sup>

«غیر قابل قبول است، چگونه چنین چیزی ممکن است این جمله‌ای بود که برزبان میلیونها تماشاچی که ناظر قدم‌گذاردن فزانوردان به کره ماه بودند جاری گشت. (این غیر ممکن است) فریادی بود که از حلقوم فرانسوی‌های گریان خارج میگشت هنگامی که سربازان آلمانی با غرور در خیابان‌های پاریس رژه می‌رفتند. اما این ناباوری‌ها هرگز جهت و مسیر تاریخ را نمی‌تواند تغییر دهد و آنچنان که از بررسی تاریخ امپراطوری روم برمی‌آید علاوه بر دلایل اصلی انحطاط دلایل فرعی دیگری نیز بوسیله مورخان ذکر گردیده که در این مسیر تاریخی مؤثر واقع گشته‌اند

دلایل دیگری که رومی‌ها آنها را انکار می‌نمودند و زمامداران نیز اعتقادی بآن نداشتند.

آنچه که در این زمان حائز اهمیت است آنست که نباید این حقایق تاریخی را بی‌اهمیت تلقی نمود، دلایل اصلی انحطاط امپراطوری روم بوضوح در جوامع متمدن و پیشرفته ما موجود می‌باشد و برای تغییر وضع کنونی از مسیری که در پیش دارد تا دیر نشده و وقت از دست نرفته باید هدفی نوین و ارزشهای معنوی تازه جست‌وجو نمود.

#### منابع مطالعه:

- ۱- کتاب گوهریکتا نوشته خانم روحیه ربانی
- ۲- تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری روم - ادوارد گیبون
- ۳- زندگی روزمره در روم باستان  
نوشته ژروم کارکوپینو
- ۴- کتاب روم اعتلا و انحطاط آن نوشته مایرز
- ۵- نشریه آمباسادور کالج

# نشانه‌های تهدید آمیز یک دنیای پر آشوب

نوشته فرح و فرزین دوستدار

«عالم منقلب است و انقلاب اویوماً فیوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنیکه ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی براین نهج ایام می‌رود...»

حضرت بهاء الله

## ۱- جوانان در جبهه مخالف

مسئله جوانان امروزه بصورت یک مشکل بزرگ اجتماعی درآمده است بعضی از آنان قوانین را مراعات نمی‌کنند، بسیاری از نوجوانان از منزل فرار کرده و بصورت افراد بی‌هدف درمی‌یابند و به انواع مواد مخدر و جرائم آلوده می‌گردند. آیا فریاد و حنین این نارضایتی‌ها موجب دگرگونی عمیق شالوده اجتماعی ما نخواهد گشت؟ ظاهراً اولیاء قادر به تربیت و هدایت جگر گوشگان خود نمی‌باشند مدارس و مؤسسات آموزش و پرورش نیز تنها به آموزش آنهم بطرز ناقصی قناعت کرده و عجز خود را در تربیت جوانان برای زندگی در اجتماع ثابت نموده‌اند آمارهای جزائی نشان می‌دهند که تعداد مجرمین سنین ۱۳ تا ۱۵ ساله از سابق بیشتر شده است. اندیشه آنان در مورد زندگی و آینده چیست؟ چرا از نظام اجتماعی کنونی ناراضی‌اند؟ بیائید در مورد این مسائل پی‌جویی نموده و پاسخ باین سئوالات را از خود جوانان بخواهیم. جوانان برای رفتار خود دلائل بسیاری ارائه می‌دهند و غالب این دلائل غیرقابل انکار است بسیاری از جوانان در ابتدا تنفر خود را نسبت به جنگ ابراز می‌دارند و نسبت به مسابقه تسلیحاتی و سلاحهای اتمی و میکروبی اظهار انزجار می‌نمایند. جوانان بشما خواهند گفت که بر ضد هیچ ملتی نیستند. در بحث با جوانان با صداقت بی‌نظیر روبرو خواهید شد صداقت در جمیع موارد حتی در باره مسائل خصوصی و اعتراف صادقانه بآنچه هستند، آنچه عمل می‌کنند و آنچه که معتقدند چرا این جوانان صداقت را برگزیده‌اند؟ باین دلیل که پی‌برده‌اند در جهانی مملو از عدم صداقت زندگی می‌کنند.

در امور تجارتي، مالی و آموزشی و خلاصه در جمیع امور بی‌صداقتی را با دیده باز می‌بینند. در فیلمها نمونه‌های جنایات و زورگویی و فساد اخلاقی عرضه می‌گردد

وقایع جنگی همه جا تجلیل می‌شود. امروز ما در دنیائی زندگی می‌کنیم که قادر است با سلاح‌های اتمی کره زمین را صدبار منفجر و نابود سازد. این قدرت سال بسال رو به تزاید است. دنیائی که جنگهای سرد و گرم جزء برنامه روزانه اش در آمده است. دنیائی که در آن شهوترانی و آزادی بی حد در امور جنسی شایسته قلمداد می‌شود.

حضرت شوقی ربانی بیش از پنجاه سال پیش مردم جهان را به مسیری که در پیش دارند هشدار داده و در نامه‌ای به بهائیان امریکا می‌نویسند:

«در قلب جامعه انسانی آثار شوم هبوط در عصیان و عدم شرم و حیا در اجرای هر عملی واضحاً نمودار است و این علائم به نفسها ممد انقلابات و عکس‌العمهائی می‌گردد که آثار بروز و ظهور هر یک از دیگری نمودارتر است.»

(صفحه ۲۹۸ گوهر یکتا)

«جنونها و خشمها- حيله‌ها و تظاهرها و مداهنه‌ها کل پنجه در سراسر مجامع عالم انسانی امروز انداخته‌اند»

«این بی‌بند و باری و فساد و بی‌ایمانی که اعضا و جوارح هیکل انسانی را ریزریز می‌کند مدنیت متزعزع محکوم بفنا را به ورطه نیستی نزدیک‌تر می‌سازد.»  
و در سال ۱۹۴۹ می‌نویسند:

«جهانی است که بواسطه نهضت‌های سیاسی به لرزه در آمده و ارکان اقتصادیش از هم پاشیده شده و حیات اجتماعیش واژگون گردیده و جهان اخلاق بظلمت صرف رسیده چنین عالمی به موت روحانی مبتلا گشته» (از کتاب گوهر یکتا)

آیا می‌توان به جوانی که نسبت به جنگ و وضع کنونی ابراز انزجار می‌نماید ایرادی گرفت جنگ‌هایی که بدون دخالت او بوجود آمده و می‌آیند مشکلاتی که او خلق نکرده و تراژدی‌هایی که او قادر به تغییرشان نیست. جوان پس از آگاهی باین مسائل با خود می‌اندیشد که چرا و چگونه این نابسامانی‌ها بوجود آمده است او مایل نیست این وضع را بپذیرد و گاهی بگمان یافتن راه حلی برای این مشکلات بشور و شوق می‌افتد ولی دیری نمی‌پاید که با شکست روبرو می‌شود و نومیدانه خود را از اجتماع منزوی می‌نماید. ظاهراً می‌توان ده‌ها و صدها دلیل مختلف برای این عصیانگری جوانان یافت ولی بهر حال یکی از علل اصلی همان نارضائی از وضع

کنونی و کوشش جهت تغییر آن می‌باشد که متأسفانه بعلت عدم آگاهی بشیوه‌ای صحیح و راه حل اساسی برای مشکلات عالم این کوشش به عصیانگری می‌انجامد. از زمان‌های پیش تا به امروز منابع و میادین مهم تربیتی را خانواده، مدرسه و موسسات دینی تشکیل می‌دهند. معه‌ذا روز بروز درصد اولیائی که قادر به تربیت صحیح فرزندان خود نمی‌باشند رو به فزونی است مراکز آموزش و پرورش نتوانسته‌اند افکار جوانان را براه صحیح هدایت نمایند، روحانیون در ارشاد جوانان و تربیت اخلاقی آنان با شکست چشمگیری روبرو گشته‌اند در عمل نیز دیده می‌شود که جوانان در برابر این سه مرکز تربیتی یعنی خانه - مدرسه و مؤسسات دینی بیش از پیش جبهه‌گیری نموده‌اند.

در کتب آموزشی کنونی مطالب زائد بعد و فور یافت می‌شود مطالبی که در حواشی کلیه علوم ممکنه گم شده و آموزش هدف و معنای زندگی را فدای محفوظات فکری می‌نماید. چه بسا به دانشجویانی برمی‌خوریم که نمی‌دانند به چه سبب روانه دانشگاه گشته‌اند، جوامع غرب با مشکل دانشجویان حرفه‌ای «روبرو شده‌اند، دانشجویی غیر اجتماعی که احتمالاً بمواد مخدر نیز معتاد بوده و از زندگی خسته و کسل گردیده و خلاصه خود را شکست خورده و بدبخت می‌داند و آنچه توجه این جوانان را جلب می‌نماید پارتی‌های آلوده و شورش در برابر حکومت و پلیس می‌باشد. با جرأت می‌توان گفت که مدارس در اجرای وظیفه خود با شکست روبرو گشته‌اند و نتوانسته‌اند دانش پژوهان را به راه راست هدایت نمایند. آنها قادر نیستند شخصیت‌های سرشار از اعتماد بنفس - رشد فکری، تسلط بر احساسات و امیال و بالاخره خوشبین و مطمئن بآینده تحویل جامعه دهند. آنچه مدارس امروز بوجود آورده‌اند جوانانی شرور - بی‌هدف - شکاک و پراضطراب می‌باشند. باین ترتیب آیا بخود اجازه می‌دهیم که از رفتار این جوانان که خود را فریب خورده دانسته و با چنین دنیائی به پیکار برخاسته‌اند در شگفت شویم. میلیونها نفر از پدران و مادران هنگامیکه کودک خرسال خود را به دبستان روانه می‌سازند احساس راحتی نموده و باین امیدند که استاد با حيله‌ای سحرآمیز موفق بانجام کاری شود که خود از آن سرباز زده‌اند یعنی تربیت و پرورش جگر گوشه آنان.

سالها بعد هنگامیکه پدر با رفتار خشونت‌آمیز و عصیانگر پسر جوانش روبرو



می‌شود با حسرت و افسوس پی‌می‌برد که مدرسه نیز قادر به تربیت فرزند او نبوده، آیا می‌توان انکار نمود که مدرسه بعنوان محافظ اخلاق و شیوه زندگی از ایفای نقش خویش سرباز زده است؟ آیا کسی می‌تواند منکر این واقعیت شود که مدرسه در آموزش ارزشهای صحیح چون قانون، صداقت- پاک‌طینتی - کردار نیک- عشق بخانواده و ایمان بخداوند عاجز بوده است. کوشش برای ارزش‌یابی مؤسسات و تشکیلات دینی گذشته بعنوان حامی اخلاق و ارزشهای معنوی کاری بس دشوار می‌باشد. دشوار بدین جهت که گذشته چشم انداز زیبایی را نشان نمی‌دهد بسیاری از اختلافات و کشمکشها- کشتارها و پیکارها یا بدستور مستقیم تشکیلات دینی و یا با تائید آنان در گرفته است تشکیلات دینی گذشته در عصر حاضر در معرض خطر پیگیری افراط و تفریط قرار دارند بدین معنی که یا از هر نوع رابطه‌ای با مشکلات قرن بیستم می‌گریزند و خود را در دنیای خویش غرق می‌نمایند و یا در رأس انتقادکنندگان قرار گرفته و چنان خود را با مسائل اجتماعی محشور می‌سازند که روحانیون طراز اول در صدر نهضت‌های شورشی قرار می‌گیرند. حضرت ولی‌ام‌الله در مورد بی‌دینی دنیای امروز و عدم تأثیر روحانی ادیان گذشته می‌فرمایند:

«... دنیائی که تعادل خود را از دست داده و آتش فروزان دیانت در آن به حال خاموشی افتاده و قوای تعصبات ملی و نژادی غاصب حقوق و مزایائی که مختص به خداست گردیده دنیائی که در آن عشق به مادیات که نتیجه مستقیم بی‌دینی است غلبه یافته و چهره زشت خود را نشان می‌دهد...

... زهر تعصبات و فساد در اعضاء و جوارح حیاتی جامعه متلاشی وارد گردیده»

(توقیع روز موعود فرارسیده)

بسیاری از جوانان هنوز با متد قدیمی آموزش دینی و از حفظ نمودن آیات بدون توجه به معنی آن سروکار دارند. آنچه جوانان زمان ما از دین فرا گرفته‌اند شیوه‌ای نیست که بتوان در زندگی روزمره از آن بهره‌مند گردید و آئینی نیست که با عقل و علم توافق داشته باشد یا به بیانی این تعالیم با روح زمان ما سازگاری نداشته و بشر پیشرفته و مترقی به قوانین الهی جدیدی که مناسب ترقیات زمان او باشد نیازمند است.

## ۲- ناپایداری بنای خانواده

آمار طلاق در کشورهای مختلف این ارقام را نشان می‌دهد:

در آلمان از هر ۸ خانواده یکی متلاشی می‌شود و در اطریش از هر ۶ خانواده و در امریکا که مردم از این نظر پیشرفته‌ترند از هر ۳ خانواده یکی منجر بجدائی می‌گردد. علاوه بر این تعداد بسیاری از خانواده‌ها در محیطی مملو از اختلاف کشمکش و دعاو و بطور خلاصه بدبختی بسر می‌برند. این مسئله مورد توجه جامعه‌شناسان واقع شده و مشاورین خانوادگی با وسایل مختلف در صدد جلوگیری آن هستند. طلاق نه تنها موجب بدبختی زن و شوهرها گردیده بلکه اثر سوئی بر کودکان آنها داشته. تجربه ثابت نموده کودکانی که از پرورش در آغوش گرم خانواده محروم بوده‌اند در دوران جوانی نیز کمتر قادر به تشکیل خانواده‌ای خوشبخت می‌باشند انجمن خدمات خانوادگی امریکا اظهار می‌دارد که:

«از هم پاشیدگی خانواده‌ها بعد سرسام آوری رسیده است و اکنون اولین مسئله اجتماعی امریکا را تشکیل می‌دهد.»

در هر سال متجاوز از یک میلیون خانواده بجدائی منجر می‌شود شاخص طلاق ۷ برابر بیش از صد سال پیش است علاوه بر این حدود صد هزار جدائی به ثبت نرسیده در سال انجام می‌گیرد. تعداد کودکان نامشروع از ۱۹۳۸ تا بحال سه برابر شده است و در هر سال بالغ بر ۲۵۰ هزار طفل نامشروع بدنیا می‌آیند.

جالب آنکه رویدادهای جنائی جوانان نیز از سال ۱۹۴۰ تا بحال سه برابر افزونی یافته است.

در سایر ممالک نیز آمار وضع بهتری را نشان نمی‌دهد. بطور نمونه در کشور آلمان از ۵۰ هزار خانواده‌ای که در سال از هم پاشیده می‌گردد ۲۰ هزار تای آن دارای کودکان خردسال می‌باشند. در پس این ارقام انسانهائی را باید جستجو کرد که زندگیشان پوچ و بی‌روح است و فغان کودکانی بگوش می‌رسد که فریاد می‌زنند «مادر ما را ترک مکن» نوجوانانی که باید تصمیم بگیرند در نزد کدامیک از عزیزان خود پدر یا مادر مایل بزندگی‌اند و اطفالی که از آن پس باید در شبانه‌روزی‌ها و یا در نزد نامادری یا ناپدری بسر ببرند. دکتر والتر همسینگ روانشناس متخصص و مشاور

امور تربیتی می‌گوید- «قسمت اعظم تمام کودکان ناباب و نوجوانان تربیت ناپذیر و جوانانی که دارای سوابق جنائی می‌باشند در خانواده‌های از هم پاشیده شده رشد نموده‌اند این جوانان بی‌خانمان و از آغوش گرم خانواده بیرون رانده شده‌اند با وجود این تعداد این گونه اطفال روزبروز در تزايد می‌باشد آمار در کشور آلمان نشان می‌دهد که هر ۹ دقیقه‌ای یک طفل جدید به جمع آنان افزوده می‌گردد. یک سنجش عقاید از طرف یونسکو این مطلب را روشن ساخت که در اروپا و امریکا ۶۰ درصد از همه زنان شوهردار خود را پشیمان، ناراضی و بدبخت حس می‌کنند. آنها اعتراف می‌نمایند که اگر می‌توانستند مجدداً ازدواج کنند همسر دیگری را انتخاب می‌نمودند.

حضرت ولی امرالله در مورد تنزل معنویات و اخلاقیات که اساس جمیع این نارضائیه‌ها است می‌فرمایند.

«شیوع بی‌بندوباری و استعمال مشروبات الکلی قمار و اقسام گناه و علاقه بی‌پایه‌یکه بکسب لذات و غنا و ثروت و تجملات زمینی رائج گشته و سستی در مراعات قوانین اخلاقی که روز بروز با قوتی شدیدتر از قبل مخصوصاً در ازدواجها ظاهر می‌گردد بنحوی که حتی ممانعت از آن محال می‌نماید تضعیف مقام والدین و تخفیف اختیارات پدر و مادر در منزل بر اولاد فساد خانمانسوز و طبع کتب و آنچه ادبیات می‌نامند اشاعه نظریاتی که منکر تنزیه و تقدیسند و هریک مخرب اساس ایمان و ارکان اخلاق می‌باشند کل مظاهر تدنی عالم انسانی در شرق و غرب است این روح پستی در جمیع طبقات رسوخ و نفوذ یافته و باریختن زهر خود به هر فردی از افراد جوامع چه زن و چه مرد کل را علیل و فاسد و بیمار ساخته است این دنائت و پستی پیر و جوان را در خود می‌گیرد و کار را بجائی می‌رساند که عالم انسانی که تا بحال بیدار نگشته و رسالت و اصالت انبیاء را درک نکرده و دست توبه بآستان الهی برنداشته سجل کردار خود را با اعمالی ارذل از قبل می‌آلاید و نامه حیات خویش را که سیاه بود سیه‌تر از همه وقت بسازد.»

(گوهر یکتا ص. ۲۹۹)

روانشناسان و مشاورین خانوادگی علل مختلفی را از قبیل مشکلات مالی اختلاف در امور جنسی، توقعات زیاد طرفین از یکدیگر و عدم وجود هدف و

احساس مشترک ذکر نموده‌اند هر یک از این عوامل نشان دهنده قسمتی کوچک از این مشکل بزرگ می‌باشند. برای جلوگیری از این نارضایتی‌های همگانی که هر یک از ما بنحوی با آن سر و کار داریم نیاز شدیدی بوجود یک شیوه نیکبختی است که موافق با روح زمان باشد.

آیا این نابسامانیها در نتیجه از بین رفتن ارزش‌های اخلاقی و معنوی نیست؟ آیا بشر محتاج اصول اخلاقی و معنوی جدیدی نمی‌باشد؟

### ۳- شکاف بین دو نسل

چرا اولیاء و فرزندان این دو نسل زمان ما یکدیگر را درک نمی‌کنند؟  
چرا جوانان به اندرز اولیاء گوش هوش فرا نمی‌دهند؟

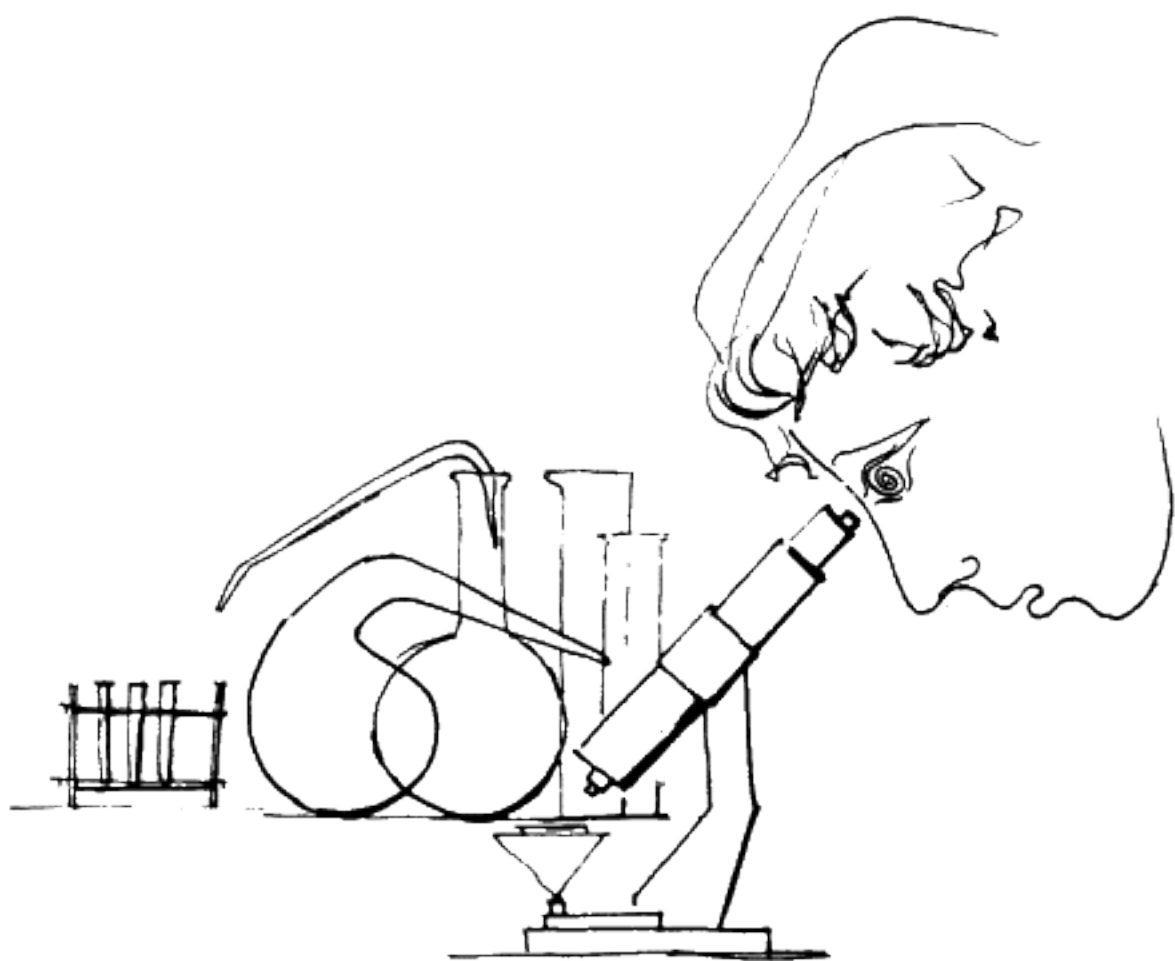
متجاوز از نیمی از جمعیت دنیا را افراد کمتر از ۲۱ سال تشکیل می‌دهند خانه اولین اجتماعی است که طفل با آن روبرو می‌گردد اولین مکانی که در آن همبستگی، محبت، یاری، آرامش و گرمی را باید بیاموزد امروزه بنیان این اولین واحد پرورش شخصیت اطفال چنانچه در قسمت قبل از آن سخن رفت متزلزل می‌باشد. ظاهراً عده معدودی ضرر واقعی متلاشی شدن زندگی خانوادگی و اثر آنرا بر روی جوانان دریافته‌اند. جوانان امروز اکثراً در خانواده‌هایی پرورش می‌یابند که تفاهم متقابل و هماهنگی حکم کیمیا را دارد. پس از جوانانی که در چنین خانواده‌هایی پرورش یافته‌اند چه انتظاری می‌توان داشت؟ چگونه یک شخص جوان می‌تواند بپاکی و عفت عقیده داشته باشد زمانیکه در خانواده خود همه گونه فساد، دو روئی و دورنگی را بچشم بازمی‌بیند. فرزندان میوه درخت خانواده‌اند چگونه می‌توان از درخت بد ثمره نیک انتظار داشت؟

### ۴- دنیای پر آشوب

امریکائیها با وجود اینکه توانسته‌اند انسان را بکره ماه فرستاده و برگردانند و از سیاره‌ای بفاصله ۱۰۰ میلیون کیلومتر عکسبرداری نمایند لکن در این دنیای خاکی

از جلوگیری از دیاد روز افزون جرائم در کشور خود عاجز مانده‌اند. چنانکه ذکر گردید خانواده در ساختن شخصیت افراد یک ملت نقش مهمی را ایفاء می‌نماید زیرا هیچ طفلی جانی تولد نمی‌گردد بلکه جانی تربیت می‌شود. نبودن ارزشهای اخلاقی صحیح در خانواده، مدرسه و تشکیلات دینی و تأثیر نیروهای منفی دیگر در اجتماع همه و همه عواملی هستند که در افزایش جرائم و اعمال زور سهم مهمی را دارا می‌باشند. حضرت ولی‌امرالله در کتاب «روز موعود فرا رسیده» موقعیت دنیا را چنین بیان می‌کنند:

«... دنیائی که از حیث روحانیت فقیر است و از جهت اخلاقیات ورشکست شده و از حیث سیاست متلاشی گردیده و در قسمت اجتماعی متشنج شده و از لحاظ اقتصادی امور آن فلج گردیده و از سوزش سیاط غضب الهی بخود پیچیده و اعضاء و جوارح آن خون‌آلود و از هم گسیخته است...»



بخش سوم

در جستجوی درمان

**عقلای ملل در جستجوی  
نظم بدیع جهانی**

**نوشته فرزین دوستدار**



حضرت بهاء‌الله میفرماید:

«دول عالم در ازدیاد آلات ناریه می‌کوشند تا حدی که همانند ثعبان می‌شوند و بهم می‌تازند و خون‌های زیادی ریخته می‌شود عقلای ملل جمع شده علت را تحقیق می‌نمایند و متوجه می‌گردند که علت خونریزی تعصبات است که اشداً از همه تعصب دینی است سعی می‌کنند تا دین را از میان بردارند که تعصب هم که فرع دین است از بین برود بعد ملتفت می‌شوند که بشر بدون دین نمی‌تواند زندگی کند لهذا تعالیم ادیان موجوده را جمع و مطالعه می‌کنند تا ببینند کدامیک از ادیان منطبق با مقتضیات زمان است آنگاه امرالله عالمگیر می‌شود.»

(تقل از کتاب مصابیح هدایت)

(جلد اول ص ۲۶۳ بقلم آقای عزیزالله سلیمانی)

«امید هست که علما و امرای ارض متحداً برای اصلاح عالم قیام نمایند و پس از تفکر و مشورت کامل بدریاق تدبیر هیکل عالم را که حال مریض مشاهده می‌شود شفا بخشند و بطراز صحت مزین دارند.»

(حضرت بهاء‌الله) کتاب دریای دانش ص ۲۱

انجمن رم چیست؟

این انجمن در سال ۱۹۶۸ در آکادمی دی لینچی ACCADEMIA DE LINCEI واقع در روم (ایتالیا) تأسیس و به کلوب روم مشهور گشت. اعضای این انجمن که حدود ۷۰ نفر از دانشمندان ۲۵ کشور دنیا در رشته‌های مختلفه علمی و صنعتی و اقتصادی و علوم انسانی هستند هدف خود را موشکافی در علل و بهم پیوستگی مشکلات و بحرانهای رو بتزاید عالم بشری قرار داده بوسیله انتشار گزارش‌های تحقیقاتی خویش در نظر دارند که سیاستمداران و عامه مردم عالم را با مسائلی که دامنگیر بشریت گشته آشنا نموده آنان را بمقابله همگام برعلیه مشکلات جهانی برانگیزد. اولین گزارش منتشره بوسیله انجمن رم نتیجه بررسیها و تحقیقاتی است که بوسیله گروهی از دانشمندان زیر نظر دکتر دنیس مداوس MEADOWS DR.DENIS با استفاده از برنامه‌های کامپیوتر در دانشکده فنی ماساچوست امریکا انجام گرفت و در سال ۱۹۷۲ بصورت کتابی بنام «محدودیت رشد، گزارش کلوب رم درباره وضع بشریت THE LIMIT OF GROWTH به اکثر زبانهای زنده دنیا انتشار

یافت. در پشت جلد این کتاب که بوسیله کلوب رم به عنوان اولین قدم در راه یک بررسی جامع در باره وضع کنونی قلمداد گشته چنین نگاشته شده است «رشد کنترل نیافته موجب بحران عالم بشری گردیده و او را بسر حد امکانات وجودی خود کشانیده است کمبود یک سیاست رشد جهانی با استفاده از امکانات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی موجود بخوبی احساس می‌شود هنوز بشریت امکان آنرا دارد که بوسیله یک همکاری مشترک بین کلیه ملل کیفیت زندگی را حفظ نموده و جامعه جهانی متعادل و پا برجائی بنا نماید» کتاب مرزهای رشد با جمله‌ای از اوتانت، دبیرکل سابق سازمان ملل آغاز می‌شود که می‌گوید- «نمی‌خواهم در باره وضع ناپسامان دنیا سخنی بگزارم لکن براساس اطلاعاتی که بعنوان دبیرکل سازمان ملل بمن می‌رسد گمان دارم که اعضا در این سازمان فقط یک دهه فرصت دارند تا کدورت‌های گذشته را بدست فراموشی سپارند و همکاری جهانی را آغاز نمایند مسابقه تسلیحاتی را پایان دهند و فضای آلوده محیط زیست را بهبودی بخشند تراکم جمعیت را تخفیف دهند و نیروی لازم را جهت تکامل بکار اندازند هرگاه چنین همکاری جهانی در طول ده سال آینده عملی نگردد از این نگرانم که مشکلات مذکور بدرجه‌ای شدت یابد که مقابله با آنها از قدرت بشری خارج باشد» و سپس تأکید می‌شود «مشکلاتی که اوتانت ذکر نموده یعنی مسابقه تسلیحاتی، آلودگی محیط زیست و انفجار جمعیت و بالاخره بن‌بست اقتصادی از جمله مهمترین مسائلی هستند که در برابر بشریت قرار گرفته است بسیاری براین عقیده‌اند که سرنوشت آینده بشر و حتی پایداری نوع انسان منوط بآنست که با چه سرعتی و بچه نحو مؤثری در سطح جهانی حل این مشکلات ممکن گردد با وجود این تنها تعداد قلیلی از افراد بشر فعالانه می‌کوشند تا بدرک این مشکلات فائق آیند و راه حل آنرا پی جوئی کنند»

(کتاب محدودیت رشد چاپ آلمانی ص ۱۱)

گروه تحقیقاتی دانشکده فنی ماساچوست با استفاده از مدل‌های مخصوص مسائلی چون توسعه سریع صنعتی شدن، تراکم جمعیت، کمبود مواد غذایی و تشدید گرسنگی استثمار ذخائر مواد اولیه، آلودگی محیط زیست را بررسی نموده لزوم یک همکاری جهانی در ایجاد توازن و تعادل را تأکید نموده‌اند. با مطالعه کتاب

حدود و مرزهای رشد خواننده متوجه می‌شود که چگونه و با چه آهنگ سریعی مشکلات عالم رو بفزونی بود ه چنانچه هر چه زودتر راه نجاتی یافته نشود چه خطرات عظیمی گریبانگیر بشریت خواهد گشت.

این کتاب در اکثر نقاط عالم راه یافته و توجه بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران را بخود جلب نموده است. کلوب رم پس از انتشار این گزارش در صدد برآمد دایره تحقیقات عملی خود را گسترش داده با استفاده از برنامه‌های جامعه‌تر در مشکلات و مسائل عالم موشکافی بیشتری نموده لزوم یک برنامه‌ریزی جهانی را نمایان‌تر سازد. در پشت جلد کتاب «بشریت در نقطه برگشت- گزارش دوم کلوب رم درباره وضع دنیا» چنین نگاشته شده است:

«گزارش اول کلوب رم بنام «محدودیت رشد» بقلم مداوس بعنوان یکی از پراهمیت‌ترین اسناد زمان ما مشهور گشت در آن گزارش دنیا بصورت یک واحد بهم پیوسته توجیه شده بود که اگر فوراً از رشد جمعیت و رشد اقتصادی آن جلوگیری نشود تا بیست و پنج سال آینده محکوم بفنا خواهد بود. گزارش دوم کلوب رم این فرضیه را بکنار نهاده و یک مدل جدید دنیا را اساس کار خود قرار داده که بوسیله مسارویچ و پستل M.MESAROVIC, E. PESTEL طراحی گشته و ضمن آن دنیا بعنوان پیکره‌ای یک شکل در نظر گرفته نشده بلکه بصورت سیستم پیچیده‌ای متشکل از نواحی مختلفه فرض گشته که حالت آن بستگی زیاد باستعدادهای گوناگون بشری دارد.

تجزیه و تحلیل تهیه‌کنندگان این گزارش جای شکی را باقی نمی‌گذارد که عصر استقلال ملی خاتمه پذیرفته و هنگام آن رسیده که قدمهای مؤثری در جهت استقرار یک نظم جهانی بهم پیوسته برداشته شود در مقدمه کتاب آنجا که صحبت از بحرانهای عالم بمیان می‌آید می‌نویسد:

«بحران‌هایی که دنیا را بسرعت سرسام‌آور احاطه نموده بدون شک نشانه آنست که بشریت به نقطه عطف در تکامل تاریخی خود رسیده است برای آنکه پیشگوئیهای وحشت‌آوری که می‌شود جامعه عمل پوشند هیچ راهی عملی‌تر از آن نیست که علائم طوفانی زمان را نادیده انگاشته و چون گذشته ایام را بغفلت گذارند....

این نتیجه‌ای است که در گزارش حاضر تأیید شده است. و هنگام آن رسیده که دیدگان را در برابر سانحه احتمالی باز نموده و با تمام قوا بمقابله با آن برخاسته برای یافتن راهی برای تکامل آینده پی‌جویی نمود» (ص ۷ چاپ آلمانی کتاب بشریت در نقطه برگشت) نویسندگان کتاب سپس تأکید می‌کنند:

«در حقیقت ما یقین داریم که چنانچه راهی جهت حل مشکلات موجود یافته نشود حتی بدون وقوع یک جنگ اتمی جهانی موجودیت نوع انسان در خطری عظیم است.»

بخش مهمی از این کتاب بتشریح واژه رشد اختصاص یافته و چنین نتیجه‌گیری شده:

«در سیستمی که از مجموعه قسمت‌های مستقل از هم تشکیل یافته باشد هر یک از اجزاء آن می‌تواند رشدی برای خود داشته باشد (درجهت مثبت یا منفی) لکن در سیستمی که اجزاء آن از نظر ارگانیک بهم وابسته باشد رشد یکی از اجزاء تأثیر مستقیم بر روی رشد و یا عدم رشد جزء دیگر خواهد داشت ... علت اصلی مشکلات امروزی همین رشد ناهماهنگ اجزاء مختلفه متشکله عالم بوده و راه نجات از آن یافتن شیوه‌ای برای رشد ارگانیک هماهنگ می‌باشد»

(ص ۱۴ و ۱۵ کتاب بشریت در نقطه برگشت)

در قسمت دیگر کتاب تحت عنوان «دنیا بعنوان سیستم» چنین نتیجه‌گیری شده: «بنابراین امروز در آینده دیگر نمی‌توان دنیا را بصورت مجموعه‌ائی از ۱۵۰ ملت مختلف و رشته‌ای از بلوکهای سیاسی و اقتصادی پنداشته بلکه دنیا عبارت از تعدادی ملل و نواحی بهم وابسته و موثر در یکدیگر می‌باشد که هیچیک از آنان به هنگام وقوع سانحه بزرگی در نقطه دیگر زمین در امان نخواهد بود... برای حل بحران‌های جهانی امروز و فردا ضروری است که کلیه جنبه‌ها همزمان مورد توجه قرار گیرند....»

بطور مثال بحران کمبود مواد غذایی بستگی مستقیم به نظام کشاورزی دارد که خود تحت تأثیر تکامل عمومی اقتصادی بوده و بستگی بشرائط اجتماعی و فیزیکی چون چگونگی تقسیم مالکیت اراضی، کیفیت زمینها از نظر باروری، استفاده از ماشین‌آلات صنعتی و مواد شیمیائی دارد و این خود ارتباط مستقیم به امکانات فنی

و دستیابی ب مواد سوخت و اطلاعات علمی و سطح تحصیلات ده‌نشینان دارد و این مسئله مربوط به سیاست افزایش جمعیت و اوضاع سیاسی عمومی شده و بالاخره بستگی به ارزشهای فردی و شیوه رفتار هر یک از افراد دارد....

در حقیقت همین طرز فکر و رفتار فردی است که آخر الامر معین می‌نماید بچه نحوی مشکلات اقتصادی و سیاسی اصولاً قابل حل می‌باشد.... بطور خلاصه می‌توان گفت:

برای تکامل آینده بشری احتیاج مبرم بیک شیوه جهان بینی جامع و همه جانبه می‌باشد»

(ص ۲۵ و ۲۶ کتاب بشریت در نقطه برگشت)

در جای دیگر این کتاب در بررسی نیاز عالم چنین نتیجه‌گیری شده است «تجزیه و تحلیل ما درباره مشکلات و بحرانهای تهدید کننده امروزه و دهه‌های آتی ثابت نموده است که:

۱- یک تجدید بنای افقی سیستم جهانی یعنی تغییرات عمیق در ارتباطات بین ملل عالم ضروری است.

۲- یک تجدید بنای عمودی سیستم جهانی یعنی تغییرات اساسی در ارزشها و تصورات و اهداف و قوانین بنیانی جامعه کنونی مورد نیاز است.

۳- علاوه بر این باید در نحوه استفاده از امکانات علمی و فعالیت‌های مختلفه هماهنگ با نیازهای تکامل بشری تجدید نظر شود.... تنها به این ترتیب سیستم جهانی در جهت یک رشد آرگانیک و هماهنگ به پیش خواهد رفت» (ص ۵۷ چاپ آلمانی کتاب بشریت در نقطه برگشت)

در بخشی تحت عنوان راه حل بحرانهای عالم چنین نتیجه‌گیری شده است:

۱- بحرانهای کنونی بهیچ وجه مظاهر زودگذری نبوده بلکه نتایج اجتناب‌ناپذیر تکامل تاریخی در مدت مدید می‌باشد.

۲- بنابراین حل این بحرانها بطور اصولی و دائمی تنها در یک چهارچوب جهانی امکان‌پذیر می‌باشد که خصائص وجودی دنیای امروز را بخوبی درک نماید. درک این مسئله بالاجبار لزوم یک نظام اقتصادی جهانی و یک سیستم ذخائر دنیائی را روشن می‌نماید.

۳- برای حل بحران‌های عالم نمی‌توان بامید راه‌های سنتی بود که تنها بقسمتی از بحران توجه دارد بدون آنکه ارتباط آنرا باجنبه‌های دیگر در نظر گیرد آنچه مورد نیاز است یک دید و جهان‌بینی همه‌جانبه می‌باشد که از طرز فکر و سنت و رفتار افراد گرفته تا اثرات محیط زیست کلیه جنبه‌هایی را مورد توجه قرار دهد که در سطوح مختلفه مدل دنیائی نشان داده شده است.

۴- همکاری بین‌المللی هم بسته به یک برنامه‌ریزی دوراندیشانه اُس اساس یک رشد جهانی و هماهنگ می‌باشد.

(ص ۳۳ همان کتاب)

در قسمتهای آخر کتاب نویسندگان دانشمند چنین هشدار می‌دهند:

«بشریت دیگر نمی‌تواند سرنوشت و تکامل نابسامان خود را بدست تصادف بسپرد بلکه باید هر چه زودتر راهی یابد که از بروز بلایا و سوانح نابود کننده جلوگیری نماید این راه تنها بوسیله یک روح همکاری بین‌المللی ممکن می‌باشد که کلیه ملل و جوامع روی زمین را در برگیرد و در تحت یک نظم و برنامه جهانی موجب رشد دائمی و هماهنگ گردد.»

کلیه اطلاعاتی که در بررسی‌های علمی بدست ما رسیده نشانگر آنست که این تنها راه مفید و تنها هدف ممکن برای جلوگیری از فاجعه عظیم می‌باشد و لحظه‌ای وقفه در اجراء و تحقق آن جائز نیست...

دنیا باید در ظل یک سیستم همکاری جهانی درآید و گرنه تنفر و اختلاف و جنگ و نابودی آنرا متلاشی می‌سازد.»

(ص ۱۴۳ همان کتاب)

و بالاخره نتیجه کلی آنست که:

۱- تنها بوسیله یک سیستم همه‌جانبه همکاری بین‌المللی راهی برای نجات بشر باقیست.

۲- چنانچه راهی جهت مقابله با مشکلات عالم یافته نشود نه تنها فشارهای سیاسی و اقتصادی بلکه دردهائی که افراد بشری بآن مبتلا می‌شوند روز بروز شدیدتر می‌گردد.

(ص ۱۸۳ همان کتاب)

مطالعه گزارشهای کلوب رم از دریچه دید یکفرد بهائی در حقیقت تأیید و اثبات علمی آثار متعدده ایست که از قلم حضرت بهاءالله در متجاوز از صدسال پیش نازل گشته و بوسیله حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله بطور جامع تشریح و تبیین گشته است. حضرت بهاءالله عالم را به هیکل بشری تشبیه فرموده‌اند که بامراض متعدده مبتلا گردیده و شفای آن منوط به اتحاد اجزاء متشکله آن می‌باشد از جمله می‌فرمایند:

«رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را می‌بیند و به دانائی درمان می‌کند هر روز رازی است و هر سر را آوازی، درد امروز درمانی و فردا را درمان دیگر، امروز را نگران باشید و سخن از امروز برانید، دیده می‌شود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده‌اند پزشک دانا را از او بازداشته‌اند اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند درد می‌دانند نه درمان می‌شناسند»

(ص ۲۶۱ مجموعه الواح مبارکه)

جالب آنکه نویسندگان کتاب «بشریت در نقطه برگشت» آنجا که سخن از راه حل مشکلات عالم می‌نویسند «راه‌های پایدار حقیقی جهت حل مشکلات عالم باید همه جانبه بوده و از درک این واقعیت سرچشمه گیرند که بحرانهای متعدد تنها علائم زاده از یک بیماری اصلی بشریت می‌باشد»

(ص ۱۲ کتاب)

بیت العدل اعظم الهی ضمن نامه‌ای مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۶۷ در مورد عدم مداخله در امر سیاسی می‌فرمایند:

«زمانی که حضرت بهاءالله در قرن نوزدهم پیام آسمانی خویش را بجهان اعلان کردند این نکته را کاملاً روشن فرمودند که نخستین قدم در راه صلح و ترقی جامعه انسانی اتحاد بشر است بفرموده آن حضرت «سعادت نوع انسان و صلح و امنیت رخ نگشاید مگر آنکه وحدت ابناء بشر کاملاً استقرار یابد.» (ترجمه)

لکن امروز ملاحظه می‌کنید که مردم درست نقطه مقابل این نظر را می‌پذیرند آنان بجای آنکه وحدت عالم انسانی را هدف غائی و تحقق ناپذیر بشمارند هم خود را بدرمان دیگر بشر مصروف میدارند ای کاش می‌دانستند که آلام سائره فقط علائم و

آثار گوناگون بیماری اصلی یعنی عدم اتحاد نوع بشر می‌باشد بعلاوه حضرت بهاءالله فرموده‌اند که «قوه ایمان نفوس در سراسر جهان رو بکاهش است و تنها داروی شفابخش تعالیم الهیه است که می‌تواند حیات روحانی بافرااد بشر عطا نماید لامذهبی در کلیه شئون عالم انسانی رسوخ نموده است آیا جز به اکسیر تعالیم ربانی می‌توان بیدینی را از بین برد؟» (ترجمه)

در این زمینه حضرت ولی امرالله می‌فرمایند:

«اگر بشریت خواه از لحاظ رفتار فردی و یا از جنبه روابط موجود دینی جوامع و ملل مورد مطالعه قرار گیرد آنگاه معلوم گردد که متأسفانه دچار چنان انحراف و انحطاطی گشته که مساعی برجسته‌ترین سیاستمداران و زمامداران دنیا هر چند انگیزه آنان خالی از غرض و اقدامات آنان متشکل و عشق آنان نسبت بدین امر بیدریغ باشد اگر مؤید بقوه دیگر نباشد هرگز نخواهند توانست عالم انسانی را از این ورطه نجات بخشند و در آخرین چاره اندیشی برای نجات بشر هرطرحی که افکار بزرگترین سیاستمداران ابداع کند و هر اصلی که برجسته‌ترین اقتصاددانان قصد ارائه آنرا داشته باشند و هر تعلیمی که پرشورترین اخلاقیون عالم در ترویج آن تلاش کنند نمی‌تواند شالوده‌ای فراهم آورد که براساس آن بتوان آینده دنیائی پریشان را پیریزی کرد، تشبث به اصل همزیستی مسالمت‌آمیز که ممکن است عقلای دنیا آنرا عنوان کنند هر چند هم با الزام و تأکید توأم باشد نمی‌تواند جوشش احساسات را فرونشاند قوای از دست رفته را بعالم انسانی بازگرداند و نیز طرحی عمومی متضمن یک اتحادیه جهانی سازمان یافته در قلمرو جمیع فعالیت‌های بشری هر چند هم از نظر فکر دقیق و از نظر قلمرو و فعالیت وسیع باشد موفق نخواهد شد تا علت اساسی آن مصیبتی که اوضاع اجتماع امروز را شدیداً متزلزل کرده مرتفع سازد و بجرأت اظهار می‌کنم که حتی نفس ابداع دستگاهی که برای وحدت سیاسی و اقتصادی عالم لازم است اصلی که در ازمنه اخیر بطور روز افزون مورد پیشنهاد و پشتیبانی قرار گرفته نمی‌تواند در مقابل سمی که مستمرا نیروی ملل و دول متشکله را رو باضمحلال می‌برد تریاکی فراهم آورد. پس راه دیگری وجود ندارد جز تأیید و قبول صریح نقشه الهی که با چنین سادگی و قدرت درشصت سال پیش (حضرت بهاءالله در سال ۱۸۶۳ میلادی پیام آسمانی خویش را اعلام فرمودند) بوسیله



حضرت بهاء‌الله ابلاغ شده همان نقشه‌ای که در اساس خود متضمن طرحی است که خداوند برای وحدت عالم انسانی در این قرن مقدر فرموده است و نیز قبول این امر باید با ایقانی راسخ نسبت بدین اصل توأم گردد که جمیع فرامین و نقشه‌های الهی قابل اجراست و بالمال قادر است در مقابل قوای مخربی مقاومت کند که اگر بازداشته نشود نیروی حیاتی اجتماع را بالکل از بین خواهد برد.»

«حضرت ولی‌امرالله می‌فرماید که در دنیا دو جریان در کارند یکی نقشه عظیم الهی است که توسعه‌اش ملازم با آشوب و اغتشاش فراوان است و در سراسر کره ارض در جریان است و هرمانعی را در سبیل اتحاد دنیا از میان برمیدارد و عالم انسانی را در آتش رنج و بلا بصورت هیکل واحد متحد خواهد کرد. جریان این قوه در میقات خود صلح اصغر را بوجود خواهد آورد و آن عبارت از وحدت سیاسی جهان است که در آن زمان بشریت را می‌توان به هیکلی تشبیه کرد که موجود است ولی فاقد روح حیات می‌باشد. جریان دوم دمیدن روح حیات بر این هیکل واحد بی‌روح می‌باشد و آن عبارت از خلق وحدت و ایجاد روحانیت حقیقی است که منتهی به صلح اعظم خواهد گشت.»

منشی حضرت ولی‌امرالله از طرف ایشان نوشته است:

«آنچه ما بهائیان باید بپذیریم این حقیقت است که جامعه امروزه با چنان سرعتی رو باضمحلال می‌رود که برخی از مسائل اخلاقی که تا نیم قرن پیش برای مردم وضع روشنی داشت اینک بصورتی یأس‌آور آشفته و مغشوش است و بدتر آنکه این آشفستگی اخلاقی با اغراض خصمانه سیاسی توأم گردیده است و بهمین علت احبا باید جمیع قوای خود را در راه استقرار امرالله و تأسیس نظم اداری مصروف دارند.»

در حال حاضر بهیچ طریق دیگر قادر نخواهند بود که جهان را تغییر دهند و یا بآن کمکی نمایند، اگر بمسائلی که حکومت‌های جهان در گیر و دار آند آلوده گردند از بین خواهند رفت» و بیت العدل اعظم خطاب به جوامع بهائی در سراسر عالم می‌فرمایند<sup>(۱)</sup>

«دوستان عزیز در این موقع که اوضاع جهان رو بشدت و وخامت نهاده و منازعات

(۱) ترجمه پیام مورخ ۱۶ نوامبر ۱۹۶۹

و مناقشات ملل عالم وجود را به آلام و اوجاع شدید مبتلا ساخته و انقراض مشروعات و موسسات قدیمه سالفه را اعلام می‌نماید، آثار تحقق و عود و اندازات حضرت بهاء‌الله و تحذیرات شدید و مؤکد حضرت عبدالبهاء و ولی محبوب امرالله بیش از پیش بخاطر آید و بیانات آن ذوات مقدسه راجع بمقدرات غیرقابل اجتناب جامعه انسانی که معلول منقصت تأثر انگیز نظام اجتماعی عالم و قیادت و رهبری ناآگاهانهٔ امم و عصیان و طغیان جامعهٔ بی‌ایمان و غیر مذهب کنونی است، در برابر انظار مجسم می‌گردد.

حکومات و جماعات چه از ملل راقیه و مترقیه و چه از مللی که در راه ترقی و پیشرفت قدم نهاده‌اند مع مشروعات کنونی بشری از تأسیسات مذهبی و غیرمذهبی کلاً خود را از اصلاح عالم و انحراف مسیر خانمانسوز منازعات امم عاجز و قاصر مشاهده می‌نمایند و در مقابل سیل عظیم حوادث و مسائل غامضهٔ نسل حاضر در حال بهت و حیرتند، متأسفانه در این ساعت خطیر و مهیب که در تاریخ بشریت فرارسیده جمع کثیری بهمین مقدار قناعت نموده که خود را از گرداب مهالک و مخاطر دور نگاه داشته دست تأسف و تحسربهم بسایند و یا با اعتراض معترضین هم عنان و هم آهنگ شده فریاد مخالفت برآرند فریادی که روش کنونی را مورد انتقاد قرار داده ولی از ارائهٔ راه حلی که این مصیبت عظیم و خطر شدید را مرتفع بسازد محروم و ممنوع است.

مع الوصف جم غفیری از اهل نظر و صاحبان افکار سلیمه از رجال و نساء در جامعهٔ عالم یافت می‌شوند که در خلال این منازعات و محاربات و مصائب و متاعب که اکنون عالم وجود را باشد احوال احاطه کرده آثار قهر و غضب الهی را احساس نموده و با توجه بحق «یوماً فیوماً» در کسب کلمهٔ رحمانی استعداد و شنوائی بیشتری ابراز می‌دارند. حوادث و وقایع فوق‌الذکر هر چند از لحاظ بروز ثمرات و عواقب آنی آن فی الحقیقه موحش و دردناک است ولی تردیدی نیست که همین عوامل مخربه فی حد ذاته افکار را متوجه تعالیم حضرت بهاء‌الله نموده ضرورت و قطعیت آنرا برای تأمین احتیاجات عصر حاضر واضح و مدلل می‌سازد و نفوس بی‌شماری از ارواح مستعدۀ را که تشنهٔ حقیقت و جویای هدایت الهیه‌اند بماء معین عرفان و ایقان دلالت می‌نمایند.»

# آیا عقل انسان قادر بایجاد تمدنی باثبات خواهد بود

از کتاب آرامش در جهان پر آشوب

نوشته استانودکاب

ترجمه جمشید فنائیان

تا چند سال پیش بنظر می‌آمد عقل آدمی که به نیروی علم در کار تسخیر کره خاک است تمدنی پیشرو و با ثبات برای بشر تضمین خواهد نمود. صلح جهان و پیشرفت فن و صنعت در دنیا دلالت بر آن داشت که همه افراد از رفاه و ایمنی اولیه برخوردار خواهند شد.

اینک همه این وعود چون رؤیائی از گذشته بنظر می‌آید. امروزه در هیچ جا ایمنی سیاسی و اقتصادی وجود ندارد.

انسان هرگز زمانی تا این حد پر از جنگ و انقلاب و دگرگونی را بیاد نمی‌آورد. هرج و مرج که زائیده جنگ است بر سراسر جهان چنگ انداخته و تاریخ هرگز نظیر چنین انقلاب و دگرگونی عمومی را ثبت نکرده است. هول و هراس این نبرد عظیم چنان همه جایی است که ایمنی لازم برای محیط عادی زندگی انسان دیگر وجود ندارد با هیچ دلیل و منطقی نمی‌توان تضمین کرد که کیفیات حیات بشر پس از جنگ بهمان صورتی باشد که پیش از جنگ وجود داشته است. در واقع آینده دنیا مملو از امور مبهم و وحشت‌انگیز است.

از لحاظ اقتصادی دنیا مبتلا به یک مصیبت همگانی است. ما شاهد شکست در حیات تجاری و صنعتی هستیم. محصولات کشاورزی ممالک جنگ دیده تکافوی احتیاجات مردمش را نمی‌کند و نیز کشورهای مزبور که از اشغال نظامی بیرون آمده‌اند نمی‌توانند با تولید مصنوعات و صادرات اعتبار لازم را جهت ورود مواد غذایی کسب کنند.

ارزش پول رایج ملی بعلت تورم پول در دنیا پائین آمده است موانع زیادی راه تجارت بین‌المللی را که بیش از هر زمان بدان احتیاج است سد می‌کند.

علت چیست که انسان امروز با وجود دارا بودن عقل و درایت عالی امکانات حیرت‌انگیز علمی قدرت فن و صنعت که می‌توانند بر طبیعت فرمان راند باز خود را در استقرار تمدنی با ثبات ناتوان می‌یابد؟

زبونی انسان در برابر حوادث ناگوار جهان بعلت خطای عقل او نیست بلکه خطای احساسات اوست.

عقل انسان کمال یافته تا وسیله‌ای مناسب و آماده برای انجام خواسته‌هایش باشد ولی احساسات آدمی نه تنها چنین نیست بلکه همواره میکوشد تا بر آدمی

حاکم شود. احساسات است که بر انسان فرمان می‌راند همان انسان که در پی آنست تا بر عالم وجود حکومت کند. بعلاوه مادام که هیچکس نمی‌تواند پیش‌بینی کند احساسات آدمی چگونه و برای چه مقاصدی ممکن است زبانه کشد نمیتوان دانست بشر با همین تمدنی که عقلش پیا داشته چه خواهد کرد. مانند طفلی که خانه‌ای از قطعات چوب می‌سازد، قدرت خلاقه‌اش نظیر شوق، فعالیت و هوش در ساختمان آن بکار می‌رود و سرانجام ساختمان دلخواه پدید می‌آید. در این هنگام طفلی دیگر وارد صحنه می‌شود، کشمکش در می‌گیرد، در میان احساسات تندی که از آن برانگیخته می‌گردد خانه چوبی از هم می‌پاشد. عقل کودک از خویشتن‌داری مطلقاً عاجز است و نمی‌تواند ساخته خود را در برابر احساسات تند و خشم و حشیانه حفظ کند.

بهمین ترتیب احساسات کودکان انسان هم هر چیزی را که عقل بالغش بسازد بخطر می‌افکند. در سراسر جهان کینه، حسادت، سوءظن و تعصبات بی‌دلیل هر لحظه ممکن است ثبات تمدن جدید را بخطر اندازد. اما تنها احساسات تند نیست که تمدن جدید را به نیستی می‌کشاند. گناه پنهانی حرص و آز نیز وجود دارد که مانند اسیدی می‌تواند در میان هر چیز راه خود را باز کند. حرص فردی و طمع ملی موفق شده‌اند همه بنای اقتصادی بشر را واژگون کنند تا جایی که حتی برای توانگران نیز دیگر ایمنی وجود ندارد. هیچکس نمی‌داند که چگونه دنیا را از نو بنا کند و اگر هم کسی بینش آنرا داشته باشد قدرت آنرا ندارد تا احساسات و اراده افراد بشر را بقلمرو انجام اصلاحاتی کشاند که شدیداً مورد نیاز است و چنین اصلاحاتی اگر صورت گیرد باید در سطح جهانی باشد.

آینده بشر مساله‌ای است که نه تنها نظر جامعه‌شناسان بلکه دانشمندان علوم طبیعی را نیز بخود جلب می‌کند. علمای هیئت و فیزیک می‌گویند عمر دراز کره زمین که یک میلیارد سال برآورد شده تنها مقدمه‌ای است و حیات بشر حداقل یک میلیارد سال دیگر ادامه خواهد داشت. پیشگونی براساس چنین میزان شگفت قهراً بدین سؤال کشانده می‌شود:

کیفیت حیات انسان در چنین آینده طولانی چگونه خواهد بود؟ جهان یک میلیارد سال بعد چسان خواهد نمود؟

هزار میلیون سال از تاریخ کره زمین گذشته و بشر عالیترین تجلی حیات در کره خاک، با در دست داشتن تاریخ تمدنی که فقط بچند هزار سال محدود می‌شود تازه بدین مرحله رسیده تا بتواند دانشی فراهم آورد مدون نماید و جاودان سازد. بنظر نمی‌رسید که در حال حاضر برای ادامه این کار محدودیتی برای استعداد آدمی وجود داشته باشد. در هر حال فراهم آوردن دانش نیست که باید بدان توجه بسیار کرد بلکه بکار گرفتن آنست. اگر از ایمنی برخوردار گردیم تا چه حد خواهیم توانست بدون تشویش از خطر این ذخائر علمی بهره گیریم؟

علت اینکه مردم مشکل می‌توانند از دانشی که دانشمندان فراهم آورده‌اند شرافتمندانه و بطور مفید بهره گیرند صرفاً این نیست که استعدادشان در بکار گرفتن علوم محدود است بلکه مخصوصاً مربوط به احساسات انسانها و تمایل ذاتی آنان به تک روی است. مریام<sup>(۱)</sup> می‌گوید «استقلال طلبی از خصوصیات بارز انسان است و چون با احساسات توأم گردد در انسان عقده‌های آشوب طلبی پدید می‌آورد.» اکنون بخوبی میدانیم وقتی احساسات در راه حرص و خرابکاری شعله کشد چه خطر بزرگی برای مؤسسات سیاسی، صنعتی و اقتصادی بشمار می‌آید.

عقل می‌تواند طرح بریزد و بسازد اما در اکثر نفوس نیروئی که قادر بحکومت بر احساسات باشد بشمار نمی‌آید. برعکس در اکثر ما عقل صرفاً بمنزله وسیله یا آلتی است که با آن چیزهائی را که میخواهیم بدست می‌آوریم و بدین ترتیب بجای آنکه عقل حاکم بر احساسات باشد خادم آنست. نفوسی که بقوه عقل بتوانند کاملاً حاکم بر احساسات خویش باشند آنقدر نادرند که فلاسفه نامیده می‌شوند. پس چه چیزی میتواند بر احساسات فرمان راند؟ فقط یک احساس قوی‌تر. در برخی نفوس حرص این نقش حکومت بر احساسات را ایفا می‌کند، در بعضی دیگر جاه طلبی و در برخی ترس. عامه مردم تجربه کرده‌اند که محبت قوه‌ای است که می‌تواند موقتاً دیگر احساسات را نظم دهد و تعالی بخشد، اما در میان احساسات فرمانروا بزرگترین آن دین است نیروئی که معمولاً بر احساسات بشر فرمان میراند آنها را هدایت می‌نماید و برای تحقق اتحاد روحانی و فرهنگی بکار می‌گیرد...

امروزه برای نخستین بار بشر به مرحله‌ای رسیده که درصدد است سرنوشت

جهانی خود را با آگاهی و درایت رهبری کند زیرا تاکنون جریان‌های تکامل طبیعی بشر را به پیش رانده است، اینک که در جستجوی آنست تا به پیروی از عقل و دنبال کردن اهدافی مشخص زندگی فردی و حیات اجتماعی خویش را مطابق با فرهنگ و تمدنی پیشرو سازمان بخشد، تا آن زمان که بزرگترین طرحها و اندیشه‌های انسان در برابر نیروی مخرب احساسات آدمی بی‌اثر و عبث می‌ماند از این رو بیش از هر زمان نیازی شدید به یک نیروی هادی دارد تا احساسات آدمی را تحت ضابطه خویش آورد. وقتی امور به چنین حالتی که امروزه هست رسیده یعنی سیستم‌های روبزوال مذهبی ناتوانی خود را در مبارزه با نیروهای خودخواهی که در کره ارض در جولان است نشان داد چه علاچی وجود دارد؟ ممکن است انسان از تجارب گذشته باسانی نتیجه بگیرد که هیچ درمانی بجز یک تجدید حیات روحانی وجود ندارد. ما نیاز به یک رسالت عظیم روحانی داریم که بتواند آدمیان را از جای خود بردارد و به نهرهای خروشان شور و شوق اندازد و به اقیانوس صلح، محبت و وحدت رساند.

درست است که نظریه و تحقق اتحاد دنیا یک کیفیت ایده‌آل با خود همراه دارد یک وجدان تازه در همه جهان پدید آمده که از جنگ نفرت دارد و نیز تلاشهای صادقانه‌ای میان دستجات ملل مختلف برای پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انجام می‌گیرد. از طرفی دیگر بنظر میرسد که در راه اتحاد واقعی جهان موانع سختی وجود دارد و یک نوع یأس و هرج و مرج که هرگونه تلاشی را بی‌اثر می‌کند... امروزه هیچ نیرو و هیچ قدرتی نمی‌تواند آسایش و آرامش جهان را باز گرداند و پایدار سازد مگر آنکه نسبت به حقایق جاودان و اطاعت از دستورات آسمانی اتحاد، محبت و نوع دوستی در انسان بیداری حاصل شود. تعالیم مزبور قبلاً بیان شده ولی بار دیگر امروز نیز باید نشر یابد، گوئی تقدیر میدانست که در قرن بیستم چه موقعیتی پدید می‌آید که از پیش برای چنین درد درمانی مهیا ساخته است. همزمان با تغییرات و تحولات عظیم اجتماعی اقتصادی و سیاسی عصر حاضر نهضتی روحانی وجود دارد که چنان پر تحرک و نیرومند است که هم اکنون در کار تقلیب و تغییری جهانی و معجز آسا در انگیزه‌ها و رفتار انسان‌ها بصورت فردی و دسته جمعی است.<sup>(۱)</sup>

علم و دین<sup>(۱)</sup>

اختلاف کنونی علم و دین مایه تأسف است زیرا به سبب فاصله‌ای که جنبه ادراکی روح را از جنبه ایمانی آن جدا می‌کند بشریت نمی‌تواند بنحو مطلوب پیشرفت نماید. چه چیز می‌تواند این ناسازگاری را درمان بخشد؟ صاحبان علم آماده و حتی آرزومندند تا در اعماق اسرار عالم نفوذ کنند و به آن حقیقت لایتناهی چه در عالم روح و چه در دنیای ماده پی‌برند. دین نیز بسهم خود باید این آمادگی را نشان دهد که حقایق صریح علم را بپذیرد و با کمال صمیمیت و اتحاد و با تمام وجود خود را با حقایق قاطعی که از تحقیقات عالمان بدست آمده تطابق بخشد.

جنگ بین علم و دین مقدماً تقصیر دین است یا بهتر است بگوئیم تقصیر آن خرافات و عقاید کهنه ایست که اغلب بنام دین خودنمایی می‌کند. همین حالت خرافه‌پرستی کلیسا که بر تعصبات و معتقدات کورکورانه بنیان نهاده شده بود قرن‌ها از پیشرفت علم یعنی از آن تحقیقات آزاد علمی که زائیده روح یونانی بود جلوگیری کرد. اما علم با همان روح فداکاری در راه حقیقت و آمادگی برای قبول شهادت که مبین روح مذهب است مقاومت کرد، مقاومت کرد و پیروز شد. خردمندان و هوشمندان بزرگ خود را وقف این کردند تا علت چیزها را پیدا کنند و معنی پدیده طبیعی را دریابند، نه تنها آنچه را در جستجویش بودند کشف کردند حتی چیزهای شگفت‌انگیزی را یافتند. و با کشف علت اشیاء راه تسلط بر اشیاء را آموختند که چگونه بر طبیعت حکم رانند و برای رفاه و آسایش انسان از آن بهره‌برداری نمایند، همین توانایی علم در ایجاد تسهیلات برای بشر است که امروزه به علم اقتدار بخشیده و در افکار عامه برای آن کسب احترام فوق‌العاده کرده و سخت به قلمرو دینداران تاخته است زیرا متعصبین مذهبی هر چقدر بیشتر بخواهند بر خلاف نظرات علمی در مورد علل اشیاء بحث کنند خود را در مقابل شهرت و اعتباری که علم بواسطه توانایی در تسلط بر اشیاء مستمراً کسب می‌کند ناتوان خواهند یافت. شگفتی‌های اکتشافات و اختراعات علمی است که امروزه به علم چنین تسلطی بر افکار دنیای متمدن بخشیده است تسلطی که دین خود را در مقابله با آن ناتوان می‌یابد.

(۱) از صفحه ۱۳۷ کتاب «آرامش برای جهان پر آشوب»



استدلالی را که فردی ماتریالیست و دانشمند از اهل نیویورک اظهار کرد بخاطر می‌آوریم که با هم در قایقی نشسته بودیم و در غروبی دل انگیز نزدیک آبشار بوسفوروس در مورد اختلاف علم و دین بحث می‌کردیم وی می‌گفت که «درصد سال اخیر فوایدی که علم برای بشر داشته بیش از فوایدی بوده است که دین در سراسر تاریخ بدون همراه داشته است» در کردن این نظر برایم مشکل بود. مسلماً دین قبل از آنکه بتواند اعتبار خود را باز یابد ثابت کند که بهمان گونه که علم بثبوت رسانده است برای فرد و اجتماع فواید و ارزش فراوان دارد، ادعای لفظی کافی نیست، علم در زمینه فایده بخشیدن به بشر معجزات آشکاری نشان داده است دین نیز باید در قلمرو هدایت بشر و انتظام جامعه انسانی معجزات خود را ظاهر سازد. آیا امروزه دین می‌تواند در این میدان که علم بآن معارضه می‌کند موفقیت کسب نماید؟

اگر علم واقعاً می‌توانست رفاه و خوشبختی و ایمنی دائمی برای همه افراد تضمین نماید شاید بشر نسبت به دین احساس نیاز نمی‌کرد، لکن امروز علم اذعان میکند که در زمینه برقراری ثبات و ایمنی در بسیط زمین شکستی بزرگ خورده است. علم نمی‌تواند بر احساسات بشر تسلط یابد، احساسات مخرب آدمی همواره میکوشد تا آنچه را که عقل خلاق انسان بمدد علم می‌سازد از هم بپاشد و خرد کند. امروزه صاحبان افکار در کلیه ممالک دنیا در مقابل این مسأله بزرگ مات و مبهوتند: چه چیز می‌تواند سعادت و رفاه عمومی را بر کره ارض مستقر کند و پایدار سازد؟ علم برای ما وسائل زندگی فراهم می‌کند ولی هدف نمی‌دهد، مواد فراوانی در اختیار ما می‌گذارد ولی ارزش‌ها را تعیین نمی‌کند، نیروی مخوف علم مانند جنگجویان جاسون در کشاکش و مبارزه بشر می‌تواند باسانی بازگشت کند و بر سر خود بشر فرود آید و او را نابود سازد.

علم نسبت به اخلاق چنان بی‌طرف و در رشد شخصیت اخلاقی چنان بی‌تأثیر است که صحنه‌های مربوط به دو نفر از دانشجویان دوره‌های علمی دانشگاه داریم که در درس خویش موفقیت درخشان داشتند لکن جنایاتی بس وحشتناک مرتکب شدند.

علم می‌تواند آزمایش و تجربه بشر را تحت نظارت آورد، علم می‌توند بر ماده

حکومت کند ولی نمی‌تواند بر روح فرمان راند. خود اهل دانش و دین به تدریج بدین نکته پی می‌برند. پروفیسور جان اسکات‌هالدن یکی از علمای با سابقه اکسفورد در برابر اجتماعی از جامعه مسیحی لندن چنین گفت:

«من عضو هیچیک از کلیساها نیستم زیرا در عقاید کلیساهای موجود موارد زیادی است که نمی‌توانم بپذیریم. از اینرو بعنوان یک نفر متفکر آزاد با شما صحبت می‌کنم، اگر چه کسی هستم که عقلم مرا بدین درک روشن رهنمون شده است که حقیقت روحانی را تنها حقیقت بشناسم. دنیای آشنائی که در اطراف خود می‌بینیم و احساسش می‌کنیم دنیای روحانی ارزش‌هاست که در آن تجلی خدا را می‌یابیم، آنرا در دوستی خود با دیگران، در انجام تکالیف و مشاغل خویش بنحوی دقیق و شریفانه، در مراقبت از حال یکدیگر در خدمات عمومی و در شناسائی مشترک و بعلاوه در حقیقت و زیبایی می‌یابیم، اگر این دنیای روحانی را نادیده بگیریم بالمآل از آنچه تنها در حقیقت در وجود ماست چشم پوشیده و خود را نشناخته‌ایم. مادام که کیفیت علم چنان است که با ارزشها با همه اهمیتی که دارند سر و کار ندارند تنها با تکاء بخود نمی‌تواند ما را رهبری کند. علم کافی نیست عقل در عالیترین صورت آن یعنی بصورت دین، دینی واقعی که در جمیع شئون حیات ما نفوذ کند چیزی است که دنیا احتیاجی شدید بدان دارد بالاخص در زمان حاضر که معتقدات الهیون گذشته که مذهب را در قشر خود پوشانده و معتقدات علمی و نیز سیاسی گذشتگان که از هر جهت رو به اضمحلال است.

علم در اوج قدرت خویش نه تنها ناتوانی خود را در ترتیب و تلطیف طبیعت عاطفی انسان نشان داده است بلکه با برداشتن مبانی عقاید مذهبی عملاً وجدان مذهبی نفوس را از بین برده است ولی چون اکثر این مبانی عقاید مذهبی تئولوژی بوده‌اند نه حقایق روحانی از اینرو این تنها فایده ایست که از این جریان نصیب بشر شده است. مذهب که محافظه کارترین قسمت حیات بشر است تاکنون کوشیده است عقایدی را حق جلوه دهد و منتشر سازد که بر فلسفه پیدایش کهن بنیان یافته و برای منطق علمی عصر حاضر کاملاً ناپذیرفتنی است. بنابراین هر فرد تحصیل کرده مجبور است بین این دو جریان یکی را برگزیند یعنی خود را از دعاوی عقاید مذهبی جدا سازد یا دعاوی علم را رد کند. هر کس بطریقی این مسأله را برای

خود حل می‌کند حقیقت مسلم آنست که مذهب در برابر حمله روز بروز میدان را خالی می‌کند.

این ضعف مذهب در مقابل نیروی مهاجم دانش علمی و روش علمی در درک حقیقت نه تنها در امریکا و اروپا مشهود است بلکه در سراسر آسیا و در حقیقت هر جا که علم و تحصیلات جدید با مذاهب و عقاید کهن تماس یافته بهمین گونه بوده است، گرایشی عمومی و جهانی برای تحصیلات عالی‌تر پدید آمده است که نتیجه‌اش غلبه فلسفه مادی و علوم تجربی و نیز انکار دین بعنوان حقیقت است.

بدین ترتیب جوانان نه تنها در سراسر دنیای مسیحی بلکه در سراسر عالم اسلامی و ممالک بودائی مذهب و کنفوسیوس مسلک از عقاید آباء واجداد خویش دور میشوند و به صف بزرگ متفکرین آزادی می‌پیوندند که می‌خواهند عالم را با روش علمی کشف کنند. اگر قرار است بین علم و دین توافقی حاصل شود مسلم است که دین باید آن فاصله‌ای را که از علم عقب افتاده است بپیماید، دین باید تعالیم بیهوده عقاید محدود و نیز اعتقادات خرافی که از فلسفه پیدایش عهد باستان ریشه می‌گیرد بدور ریزد همان معتقدات و فلسفه پیدایش که با کیفیت عالمی که حال می‌شناسیم تطبیق نمی‌کند.

در مورد عالم فقط یک حقیقت می‌تواند وجود داشته باشد. علم نمی‌تواند عالم را یک جور کشف کند و در عین حال دین طور دیگر، فقط یک عالم وجود دارد و این عالم نیز وقتی به حقیقت آن پی برده شود برای دانشمندان و متدینین یک طور جلوه خواهد کرد.

در عصر حاضر نه یک نفر غربی بلکه یک نفر شرقی است که منادی توافق علم و دین است و با شدیدترین لحن آن عقاید موروثی و مذهبی را که با حقایق شناخته شده علمی مغایر است رد می‌کند. حضرت عبدالبهاء در خطابات خود در پاریس در باره علم چنین فرمودند: «حضرت علی داماد حضرت محمد فرموده‌اند هر مساله‌ای که با علم موافق است باید با دین نیز موافق باشد آنچه را عقل ادراک ننماید دین آنرا نباید قبول کند، دین و علم توأمند هر دینی مخالف علم باشد صحیح نیست.» و نیز در سال ۱۹۱۲ حضرت عبدالبهاء در واشنگتن چنین فرمودند:

«علم تجلیات شمس حقیقت است وقوه تحری و کشف حقایق اشیا است و

سبب قربیت در گاه حضرت احدیت است. جمیع مواهب الهیند ولی هیچیک نمی‌تواند با قوه درک و اکتشاف عقلی که موهبتی جاودانی است و ثمره‌اش سرور و بهجت است قیاس گردد. جمیع نعمای دیگر زوال پذیرند لکن علم اندوخته‌ای جاودانی است و حتی سلطنت محدود و فانی است ولی سلطنت و حکومت علم هرگز از بین نمی‌رود و کسی آن را غصب نمی‌کند. خلاصه آنکه علم بخششی ابدی، موهبتی الهی و منقبتی عالی است که خداوند به انسان عنایت فرموده است، شما باید نهایت سعی و هم خود را با کسب علوم و فنون مبذول دارید، هر چه بیشتر کسب علم کنید برای درک مقاصد الهی میزان بهتری در دست خواهید داشت، نادان میت است و دانا زنده، نادان کور است و دانا بینا، نادان کر است و دانا شنوا، شخص دانشمند نماینده عالم انسانی است زیرا با تحقق و تحری از آنچه مربوط به بشریت است یعنی از وضع و محیط اجتماعی و از حوادث عالم انسانی مطلع می‌گردد تحصیل علم سیاست می‌کند، مسائل اجتماعی را درک می‌نماید و اساس مدنیت را بنیان می‌نهد، فی‌الحقیقه علم را می‌توان به آئینه مانند کرد که در آن اشکال و صور لایتناهی اشیاء ظاهر و منعکس می‌گردد علم اساس جمیع ترقیات فردی و ملی است، بدون تحصیل و تحقیق ترقی ممکن نه، لهذا با کوشش و فراست علم را بجوئید و آنچه را که در قلمرو این موهبت عظیم قرار دارد کسب کنید.»

(ترجمه)

واضح است که امروزه هر چند ممکن است در گذشته سابقه نداشته است دین باید مطابق عقل باشد، دین باید سر و دل هر دورا قانع کند، امروز عقل پادشاه است و باید خواست و نیاز آن مورد احترام باشد. این جنگ بین علم و دین، تمسک به دینی که عقل را بی‌حرمت می‌کند یا تمسک به عقلی که عقاید دینی را استهزاء می‌نماید برای فردی که دارای انحطاط روحانی است موجب مرض مزمن روانی می‌گردد. در اینجا انسان بین دو نیروی متضاد خرد می‌شود مادام که این جنگ پایان نیابد هماهنگی نمی‌تواند تحقق پذیرد تا آن زمان که خواست‌های عقل ارضاء نشود نمی‌توان در جنگ علم و دین اعلان متارکه کرد.

اگر هماهنگی بین علم و دین در غرب مورد احتیاج باشد دیگر معلوم است که در شرق تا چه حد مورد نیاز است جایی که نادانی و خرافات مردم را چنان اسیر خود

ساخته که زندگیشان را از سطح زندگی انسانی دور کرده است و بجای آنکه فرمانروایان دانای طبیعت باشند اسیر طبیعتند.

نبرد علم و دین در شرق تازه آغاز گشته است، آسیا برای رفاه و سعادت مادی خود چقدر نیازمند علم است ولی افسوس که اهل شرق در طلب علم از آن حالت روحانی خود دور می‌شوند.

توافق علم و دین یکی از مبادی اساسی مدنیت جهانی حضرت بهاء‌الله است که صاحبان علم را بعنوان جستجو کنندگان حقیقت مورد ستایش قرار می‌دهد و حرمت و احترام آنان را برابنای بشر فرض و واجب می‌شمارد در حقیقت در دنیای کنونی هیچ نهضت مذهبی بیش از امر بهائی در راه توافق علم و دین کوشش نمی‌کند.

«بین اهل علم و دین پیوسته جنگ و اختلاف بوده است زیرا که متدینین دین را بالاتر از علم دانسته‌اند و علم را مغایر دین شمرده‌اند بهمین دلیل جنگ و دشمنی بین آنان وجود داشته است. حضرت بهاء‌الله اعلان نمود که باید دین مطابق علم باشد زیرا علم حقیقت است و دین حقیقت است و ممکن نیست که در حقیقت اختلاف پیدا شود و اگر مسئله‌ای از مسائل دینیه مخالف عقل و علم باشد آن و هم محض است ابدأ اساس ندارد زیرا ضد علم جهل است لذا سزاوار ایمان و لایق اعتنا نمی‌باشد، قلب را سکونی دست نمی‌دهد و اطمینان حاصل نمی‌شود انسان چگونه می‌تواند به چیزی که میدانند با عقل مغایر است ایمان آورد؟ آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا قلب انسان می‌تواند چیزی را قبول کند که عقل آن را رد می‌کند، عقل نخستین استعداد انسان است و دین الهی نیز با آن مطابق است حضرت بهاء‌الله این نوع جدال و اختلاف را از میان برداشتند و علم و دین را مطابق دانستند.»

(ترجمه)<sup>(۱)</sup>

چون نهضت بهائی با عقل مطابق است و از علم دفاع می‌کند و از عقاید موروثی گذشته کاملاً آزاد است، همان عقایدی که ادیان موجود را برای یک آدم تحصیل کرده قرن بیستم غیر قابل قبول کرده است لذا نهضت بهائی در سراسر جهان در بین طبقات دانشجو نفوذی عجیب دارد. زیرا طبقات تحصیل کرده در

امربهائی حقایق را می‌یابند که فاصله موجود بین طبیعت روحانی و عقلانی انسان را از میان برمی‌دارد.<sup>(۷)</sup>

و نیز در اینجا بجای یک سلسله مراسم و شعایر مذهبی و یک عده آخوند و کشیش دیانتی نباض و زنده می‌یابد که در قلمرو خود جمیع مقاصد و اهداف بشر دوستانه را در برمی‌گیرد همان اهدافی که امروزه در سراسر جهان نفوسی را که به معنویات توجه دارند بخود جذب می‌نماید.

(از صفحات ۱۳۷ الی ۱۴۹ کتاب آرامش برای جهان پر آشوب)

۲- دو نکته در تعالیم بهائی است که بخصوص صاحبان علم و عقل را راضی میکند یکی رد اعتبار معجزه بعنوان دلیل قاطع مذهب و دیگری راجع به حقیقت الوهیت که خداوند در ذات لایتناهی خود برای آدمی ناشناخته است و عقل انسان نمی‌تواند بر آن محیط شود و آنرا درک کند. بدین ترتیب دو مانع اساسی در قبول مذهب برای یک آدم تحصیل کرده از میدان بحث خارج می‌شود یکی معجزات و دیگری خدائی شبیه انسان که زائیده تخیل بشر است.



۵۷۹

نقشه‌ی سه‌ایسران کهنه‌ی خمری ساخته‌ی ۱۷۹۲ طرح فلورانس شیراز و روستا و سازه‌ی ایران اثر مصطفی سجینی

**بخش چهارم**

**اندیشه بهائی**



# گذشته، حال و آینده آئین بهائی (۱)

دکتر شاپور راسخ

---

(۱) از کتاب «حکومت و مذهب، ایران در آستانه سال ۲۰۰۰»، دانشگاه لندن بهمن ۱۳۷۵، انجمن پژوهشگران ایران - بهائیت در ایران (گذشته، حال، آینده)

بسیار شادمان و مفتخرم که به دعوت انجمن پژوهشگران ایران و دانشگاه لندن در این کنفرانس که به موضوع حکومت و مذهب اختصاص یافته شرکت می‌کنم و به اشاره رئیس محقق این انجمن، درباره‌ی گذشته، حال و آینده آئین بهائی به اختصار سخن می‌گوییم. بحثی که در صدها کتاب و هزارها رساله و مقاله آمده و تلخیصش، حکم عرضه دریا در کوزه‌ای را دارد و ناچار هم از ابتدا، عذر نارسایی این عرائض را می‌خواهم و به اغماض و گذشت شما بزرگواران اتکاء دارم.

شاید بسیاری از حضاران در این مجمع محترم بدانند که سال‌های دراز از عمر بنده، در خدمت دانشگاه و دانشجویان صرف شده و هنوز هم به عنوان مشاور یونسکو دست از مطالعه و پژوهش برنداشته‌ام. از این رو امیدوارم که در ارائه و معرفی آئین بهائی نیز از شیوه اهل تحقیق پیروی کنم و نه از باب ستایش و مدافعه، بلکه به منظور شناخت عینی و بررسی علمی وارد این عرصه شوم و البته قدر این فرصت گرانبها را که روشنفکران ایران یکصد و پنجاه و اندی سال بعد از پیدایی این نهضت روحانی جدید در مرز و بومشان، برای شناسایی درست و دور از حب و بغض آن به خود و به بنده داده‌اند صمیمانه می‌دانم و از ژرفای دل ارج می‌نهم.

باید مقدماً عرض کنم که آیین بهائی و نهضت بابی که پیشرو، نوید دهنده و زمینه‌ساز آن بوده هم از ابتدا موضوع مطالعه بسیاری از پژوهندگان غربی واقع شده است از کنت دوگوبینوی فرانسوی - ادوارد براون انگلیسی - لویی آلفونس نیکلای فرانسوی - الکساندر میرزا کاظم بیک و ویکتور روزن و الکساندر تومانسکی روسی و لئوتولستوی شهیر گرفته تا متأخرانی از خاور شناسان و دیگر محققان مانند الساندرو بوزانی - ارتور کریستین سن - ایگناز گلدزیهر - یان ریپکا و دیگران که اسم و رسم همه‌ی آنان، سخن را بی‌تناسب طولانی می‌کند. هر چند در حال حاضر به عللی چند، بازار مطالعات ایرانی و به خصوص پژوهش در امر بابی و آیین بهائی در میان خاورشناسان کمتر رواج و رونق دارد معذالک در میان غربیان باز کسانی را می‌توان یافت که رساله‌های دکتری یا دیگر مطالعات خود را به این دو جنبش روحانی اختصاص داده و می‌دهند که در زبان فرانسه کتاب "بهائیان امتی طرفدار وحدت‌های سه گانه" اثر کریستین کانویر بلژیکی (۱۹۸۷) در خور عنایت است و در انگلیسی نوشته‌های کسانی چون یودو شفر آلمانی - ویلیام هاچر کانادایی - پیتر

اسمیت امریکایی و برخی دیگر که تفصیلش را اکنون مجال نیست.

آن چه مسلم است، این است که امروز آیین بهائی به عنوان فرقه‌ای در چارچوب اسلام شیعی که سرچشمه جنبش بابی بوده است نگریسته نمی‌شود بلکه در عالی‌ترین مجامع دینی و مذهبی چون پارلمان در شیکاگو (۱۹۹۳) و در کتب معتبری نظیر "کتاب مرجع برای جامعه‌ی ادیان" که توسط ژوئل بورس لوئیس BEVERSLUIS بمناسبت انعقاد همان پارلمان در سال ۱۹۹۳ به چاپ رسیده<sup>(۱)</sup> آن را در شمار ادیان جهانی World Religions، ممتاز و مجزی از جنبش‌های تازه فرقه‌گون به حساب می‌آورند و البته اگر جز این می‌کردند عجب می‌بود زیرا آمارهای منتشر شده در سالنامه دایرةالمعارف بریتانیکا در ۱۹۹۶ که خود از منابع معتبر مسیحی به دست آمده حکایت از آن دارد که از جهت وسعت دامنه انتشار در جهان، آیین بهائی بلافاصله بعد از مسیحیت قرار گرفته بدین معنی که مسیحیت با مذاهب مختلفش در ۲۶۰ کشور عالم حاضر است و آئین بهائی با جمعیت محدودش که شش میلیون نفر تخمین زده‌اند در ۲۱۰ کشور حضور دارد<sup>(۲)</sup> (سالنامه ۱۹۹۶ بریتانیکا، صفحه ۲۹۸).

آمارهای داده شده در کتاب عالم بهائی سال ۵-۱۹۹۴ تعداد نقاطی را که بهائیان در آن سکونت دارند به حدود ۱۲۰ هزار و عده قبائل، گروه‌های نژادی و فرهنگی را که نمایندگانش به این آئین گرویده‌اند فزون از ۲ هزار و شمار زبانها و گویش‌هایی را که آثار بهائی بدان ترجمه شده بالای ۸۰۰ صورت داده است.

تردید نیست که گسترش جهانی یک جنبش روحانی را نمی‌توان دلیل کافی و قاطع برای اثبات کیفیت دینی آن دانست اما اگر به محتوای پیام بهائیان توجه و مذاقه کنیم معلوممان می‌شود که آئین بهائی به عنوان آئینی روحانی براساس وحی خداوند که برای ترقی و سعادت عالم بشری آمده، عرضه شده و با اعلام سه اصل اساسی یعنی یکتایی خدا، وحدت ادیان یعنی اتحاد بنیادی و باطنی همه آنها و بالاخره یگانگی نوع انسانی و بسیار اصول مترقی دیگر خود را به عنوان عامل مؤثری در یک مرحله تازه از تکامل معنوی بشر مطرح کرده و هم ردیف همه کیش‌های

۱ 1993 - A Source book for the Community of religions

۲ آمارهای بهائی (۱۹۹۵) سخن از ۱۸۹ کشور مستقل و ۴۶ سرزمین تابعه می‌راند.

بزرگ گذشته قرار داده است. باید متذکر بود که یک فرقه یا نحله مذهبی Secte نهضتی است که درون یک دیانت مستقر یا کلیسا (به اصطلاح مسیحیان) پایدار می‌شود و بعضی از اصول یا رسوم و مناسک و روش‌های نظری و علمی پذیرفته در آن دین را مورد تردید و تأمل قرار می‌دهد و درصدد اعاده اصالت و پاکیزگی نخستین دیانتی مشخص است، آئین بهائی مطلقاً از این مقوله نیست نه فقط عبادات تازه (نماز، روزه و غیر آن)، احکام تازه و نظامات تازه‌ای (شامل موضوع سندیت و مرجعیت دینی و نظام اداری و غیر آن) ارائه می‌کند بلکه بنیاد اعتقادات دینی را که موضوع علم کلام یا تئولوژی است بصورتی تازه عنوان می‌کند و دریافت تازه‌ای از تحول تاریخ و مسیر و غایت آن دارد که بکلی بدیع است و نمی‌تواند با معتقدات و مدعیات هیچ فرقه‌ای مشتبه شود. از این‌ها گذشته، آئین بهائی ضمن تکرار و تأکید در مورد همه‌ی آن فضائل اخلاقی که وجه مشترک ادیان سابق است به برخی ملکات و سجایای روحانی و اخلاقی که لازمه زندگی در یک جامعه جهانی و تمدن جهان شمول است نیز نظر دارد که از آن جمله است، ترک تعصبات نژادی و ملی و طبقاتی و دینی و جنسی و مانند آن و طرد همه‌ی صور و اشکال خشونت و جبر و احترام به حقوق و حیثیت انسان و مهر به بشریت بطور عام و شوق و انگیزه خدمت به عالم انسانی و حرمت محیط زیست یعنی جهان آفرینش و نظائر آن که تفصیلش وقت بسیار می‌خواهد.

اگر وجود کتاب منتسب به منشأ غیبی حد فاصل و وجه فارق بین ادیان و فرق و مذاهب باشد، موسس آئین بهائی معادل یک صد مجلد نوشته‌ها و آثار دارد و جانشینان او عبدالبهاء عباس و شوقی ربانی هریک ۱۵ تا ۲۰ هزار مکتوب و رساله حاوی مطالب دینی - فلسفی - علمی - اخلاقی - روحانی و نیز شامل مباحث اجتماعی و مرتبط به نظم کنونی و آینده دنیایی نگاشته و به اطراف و اکناف عالم گسیل داشته‌اند که اکنون اصل یا سواد آن‌ها در محفظه بین‌الملل بهائی موجود است.

این نکته در خور یادآوری است که حتی دائره المعارف اسلامی که بی‌گمان یکی از مهمترین و معتبرترین انتشارات معطوف به جهان اسلام است در دو چاپ اخیر خود (۱۹۶۰ و ۱۹۷۵) مقاله مبسوطی را به آئین بهائی اختصاص داده و تاریخ،

معتقدات روحانی و دینی، اصول اخلاقی و اجتماعی و بالاخره نظام اداری آن را به روش متقن علمی و با نظری واقع بین مورد بررسی قرار داده است.

در آغاز این مقاله آمده: "دین بهائی در عین حال که خود را به عنوان آئین علمی و مخالف معتقدات جزمی متصلب مطرح می‌کند دارای عقاید کلامی - فلسفی - اجتماعی و قواعد و احکام عبادتی است که از آن چه بعضی شرق شناسان گمان برده‌اند منجزتر و مشخص‌تر است."

ضمن اصول اجتماعی بهائی، دایرةالمعارف اشاره به دوازده اصل می‌کند که عبدالبهاء در نطق‌های خود در اروپا و امریکا تشریح کرده و در سه مجلد خطابات او بطبع رسیده است که علاوه بر وحدت‌های سه گانه که به اشارت آمد بعضی اصول مهم انسانی و اجتماعی مانند لزوم تعلیم و تربیت عمومی در جهت انسانی دوستی، لزوم برقرار کردن صلح جهانی، لزوم حل مسائل اقتصادی و اجتماعی از طرق روحانی و اخلاقی از جمله در جهت توزیع عادلانه‌تر ثروت و تعدیل معیشت عمومی، لزوم احترام به شأن و حیثیت زنان و رعایت برابری حقوق‌شان در همه‌ی شئون زندگی، لزوم هماهنگی و سازش میان علم و دین و پیراستن اعتقادات از هرگونه خرافات و تعصبات و تقالید بی‌بنیاد، ضرورت یک زبان کمکی بین‌المللی، نیاز به یک نظام جهانی حافظ اتحاد و صلح عمومی از جمله از طریق یک دیوان بین‌المللی و نظائر آن در آنها تشریح شده است.

حال با کسب اجازه از حاضران محترم، مجملی درباره گذشته دو امر بایی و بهائی عرض می‌کنم و بعد به زمان حاضر می‌پردازم و پس از آن مایلیم در حدی که از قرائن موجود و روندهای کنونی می‌توان پیش بینی کرد در مورد آینده‌ی محتمل این آئین در چارچوب اوضاع متحول جهان غور و بررسی کنم.

## گذشته

یکی از شگفتی‌های سال‌های نزدیک به نیمه‌ی قرن نوزدهم این بود که در محافل اهل ایمان، چه مسیحی و چه مسلمان شور و هیجان خاص و بی‌سابقه‌ای در انتظار موعود دینی‌شان اعم از بازگشت مسیح و یا ظهور امام زمان پیدا شد. مقارن سال

۱۸۴۴ مسیحی و یا ۱۲۶۰ هجری قمری توجه به نتایج محاسبات کسانی که از تورات و انجیل و اخبار و احادیث، سال ظهور موعود منتظر و برپا شدن رستاخیز عالم را استنباط و استخراج کرده بودند موجب شد که چه در غرب و چه در شرق، جنبش‌های وسیع و پرغلیانی در تکاپوی طلب پدیدار شد. چنان که فی‌المثل در آلمان صدها و هزارها خانوار با وسایل ابتدایی زمان، یعنی اسب و گاری و جز آن رهسپار اراضی مقدسه یا فلسطین آن هنگام شدند تا شخصا شاهد بازگشت حضرت مسیح باشند، یک مهاجرت جمعی که بسیاری از مورخان و حتی جغرافیاشناسان معاصر به آن اشاره کرده‌اند (نظیر دفونتن DESFONTAINES فرانسوی در کتاب جغرافیا و مذهب) و هنوز هم بعضی خانه‌های گروه تامپلیه با سردرهایی که حکایت از همین انتظار پر اشتیاق می‌کند در زیر پای کوه کرمل موجود و محفوظ است.<sup>(۱)</sup>

اما در شرق: دو چهره ممتاز که شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی شاگرد او باشند یعنی مؤسسان فرقه شیخیه ضمن نظرهای نویی که بخصوص درباره اصول دین اسلام بیان کردند معنای باطنی قیامت و رستاخیز و نظائر آن از رموز و متشابهات دینی را تبیین و تشریح کردند و ظهور نزدیک امام غائب را به مسلمانان نوید دادند. حالت انتظار موعود در ایران به حدی وسعت و شدت داشت که بنابر شهادت مورخان مغرب زمین اگر سخت‌گیری و خشونت فوق‌العاده‌ی اولیای دولت و قتل عام کسانی که در سال ۱۸۴۴ و سال‌های بعد سیدعلی محمد باب را همان مهدی یا قائم موعود یا واسطه امام زمان دانسته و به نهضت او پیوسته بودند در میان نمی‌آمد شایدبخش مهمی از جمعیت ایران بابتی شده بود و این مطلب را علاقه‌مندان می‌توانند در کتب مستشرقان زمان مطالعه کنند و لااقل خلاصه و فشرده آن را در فرهنگ جهانی قرن نوزدهم یعنی دائره‌المعارفی که بعداً به نام لاروس معروف شد در نشر ۱۸۶۷ ملاحظه فرمائید.

سیدعلی محمد شیرازی مردی بود عابد و زاهد و از خانواده‌ای کاسب و تاجر و فاقد تحصیلات طلبگی آن زمان که در سال ۱۲۶۰ ه.ق. یا ۱۸۴۴ میلادی در سن ۲۵

۱- در این مورد به کسانی که مشتاق مطالعه هستند می‌توان کتبی را که درباره‌ی نهضت‌های هزاره millenarisme و جنبش‌های دینی چون ادونتیسیم و مرمونیسیم نگاشته شده یاد آور شد.

سالگی ادعای باییت کرد شاید بسیاری از شیخیان که به او پیوستند گمان می‌بردند که باییت امری در حد وظیفه نواب اربعه شیعه است که خود را به عنوان واسطه با امام غایب معرفی می‌کردند اما به زودی باب نه فقط برای پیروان خود بلکه برای اولیای دولت که او را به زجر و حبس و تبعید محکوم کردند روشن نمود که دعوی او بسی بالاتر و در حد قائم یا مهدی موعود است. هر چند که غالب احادیث، مهدی یا قائم موعود را مروج اسلام می‌دانند اما احادیثی هم هست که می‌گویند موعود صاحب امر جدید و کتاب جدید خواهد بود و در هر صورت، باب آثار بسیاری بوجود آورد که ضمن تفسیر قرآن و تعبیر نوی از اصول دین قبل و خصوصاً تبیین روحانی اخبار مربوط به قیامت و رستاخیز که غالب مسلمین آنها را به معانی ظاهر و صوری گرفته بودند اصول و احکام تازه‌ای نیز عرضه کرد و ضمناً در هر فرصتی منجمله در کتاب معروف خود - بیان - به ظهور شخص دیگری بشارت داد که بعد از او می‌آید و مقامش اعلی و شأنش اجل از اوست و قبول یا رد و یا حک و اصلاح احکام و قوانینی که باب عرضه داشته کلاً به اراده و اختیار او منوط است و از این ظهور تازه به اصطلاح «من‌یظهره‌الله» یعنی آن که خدایش آشکار می‌کند تعبیر نمود.

باب رامدتی در زندان ماکو (۹ ماه) و چندی در محبس چهریق (۲۷ ماه) جای دادند و بالاخره در تبریز به دستور دولت و به امضای علما شرع به دست جوخه اعدام سپردند و پس از آن که گلوله‌های سربازان ارمنی بر وی اصابت نکرد سپاهیان مسلمان را به شلیک واداشتند و بدن وی و ملازم با وفایش محمد علی زنوزی را مشبک کردند و هر دو جسد را در خندق کنار شهر تبریز انداختند (ژوئیه ۱۹۵۰-۲۸ شعبان ۱۲۶۶ ه.ق.)). اما شبانه پیروان باب آن دورا به نقطه ایمنی بردند و با اختفا در نقاط مختلف ایران سرانجام به خارج کشور فرستادند و حدود پنجاه سال بعد در محلی که امروز به مقام اعلی معروف است و در دامنه کوه کرمل واقع، به خاک سپردند.

این نکته گفتنی است که شاعر حساس و داستان نویس لطیف طبع روسی به نام گرینوسکایا، تحت تاثیر اخباری که از ایران رسیده بود، در سال ۱۹۰۲ نمایشنامه معروفی به نام درام باب در ۱۶۸ صفحه منتشر کرد و در ژانویه ۱۹۰۴ این نمایشنامه در سنت پترزبورگ بر روی صحنه آمد و بسیار کسان از جمله تولستوی را به تحسین

واداشت و به پژوهش در امر جدید علاقه‌مند کرد.

از جمله پیروان باب دو برادر بودند فرزندان ناتنی میرزا عباس بزرگ نوری که از خانواده‌های والاتبار مازندران و به روایتی از اخلاف آخرین شهریار ساسانی بود و صاحب مکتب و ثروت که فضل و علم و خط زیبایش او را به دربار فتحعلی شاه و یکی از شاهزادگان زمان راه داده بود (متوفی در ۱۸۳۹ م. - ۱۲۵۵ ه. ق.). این دو برادر میرزا حسینعلی و میرزا یحیی نام داشتند. میرزا حسینعلی همان کسی است که از سال ۱۸۴۸ لقب بهاء‌الله یا جناب بهاء گرفته است و میرزا یحیی به عنوان ازل یا صبح ازل معروفیت یافته. حادثه اسفبار سوء‌قصد به ناصرالدین شاه از طرف سه‌بابی نادان که صرفاً از روی احساسات و به منظور انتقام‌گیری در سال ۱۸۵۲ روی داد هر چند که با تفنگ ساچمه‌ای بود و ناچار جز آسیبی محدود بر پیکر شاه وارد نیامد سبب شد که حرکت بی‌سابقه‌ای در جهت کشتن بابیان در ایران پدیدار شد (از نیمه اوت ۱۸۵۲) و با این که بی‌گناهی بهاء‌الله در این واقعه به ثبوت رسید، چون اولیای دولت ایشان را از سرکردگان بابی می‌دانستند با عده‌ای دیگر اسیر کردند و در زندان مخوف سیاه چال طهران که جز حفره‌ای آلوده و متعفن و بی‌هوا نبود زنجیر برگردن و پای در کند به مدت چهار ماه با عده‌ای از بابیان و جمع بیشتری از راهزنان و قاتلان زجر دادند. به دنبال همین سوء‌قصد است که سلیمان خان بابی را در معبر عام شمع در بر و پیکر می‌نشانند، طاهره قره‌العین زن شاعر عارف مبارز را در باغ ایلخانی دستمال در گلو خفه می‌کنند و ده‌ها نفر از ملازمان بهاء‌الله را در سیاه چال به قتل می‌رسانند. هر چند میرزا یحیی توانسته بود به لباس مبدل و به هیئت درویشی از ایران خارج شود و به عراق عرب پناه برد اما بهاء‌الله و خانواده و همراهانش به حکم رسمی دولت از ایران تبعید می‌شوند در حالی که هر چه داشتند به دنبال سوء‌قصد به دست غارتگران رفته است. در یک زمستان سرد (ژانویه ۱۸۵۳) بهاء‌الله ایران را ترک می‌کند و به استثنای دو سال که در کوه‌های سلیمانیه کردستان به عزلت بسر می‌برد (آوریل ۱۸۵۴ تا مارس ۱۸۵۶) بقیه ایام را در بغداد می‌گذراند (۱۸۵۳-۱۸۶۳) و به توصیه‌ی دولت ایران همواره تحت نظر حکومت عثمانی است در همین دوران است که تعدادی از آثار عرفانی و اخلاقی بهاء‌الله به رشته تحریر می‌آید از قبیل کلمات مکنونه- هفت وادی- چهاروادی-



جواهرالاسرار و همچنین یکی از مهمترین آثار بهاء‌الله به نام کتاب ایقان که هم استدلال بر حقیقت دعوی باب است و هم گره‌گشایی از کلمات مرموز و نبوات و بشارات پیچیده و کلمات متشابه‌ای که در کتب مقدسه پیشین خصوصاً درباره احرالزمان یافت می‌شود (تحریر در ۱۲۷۸ ه.ق. مقارن ۱۸۶۲ م.) و به اعتباری می‌توان آن را یکی از نخستین کتب تطبیق و مقایسه ادیان در مسأله قیامت و آخر الزمان دانست.

در اواخر دوره بغداد است که کنسول و بعد سفیر دولت ایران به ملاحظه کثرت بایبان در حول و حوش بهاء‌الله بیمناک می‌شود و به دستور دولت متبوع خود از دولت عثمانی می‌خواهد که بهاء‌الله را به نقطه دورتری از مرزهای ایران انتقال دهند که نتیجه‌اش تبعید بهاء‌الله و همراهان نخست به استانبول، بعد به ادرنه و سرانجام به شهر حصین و زندان مستحکم عگا بود که تفصیلش با محدودیت وقت میسر نیست.

هر چند بهاء‌الله به هنگام خروج از بغداد به طور ضمنی دعوی خویش را به آن که موعود باب یعنی من یظهره‌الله است به اطرافیان اعلام کرده بود اما بخصوص از دوران ادرنه است (۱۸۶۳-۱۸۶۸) که نه فقط زعامت با بیان را برعهده می‌گیرد و یحیی ازل برادر خود را به اطاعت می‌خواند بلکه دعوی اصلی خویش را که مظهریت الهی یعنی مقام فرستاده خدا و موسس دین جدید و موعود همه ادیان گذشته باشد آشکار می‌کند و بعد از ارسال نامه‌هایی که بهائیان در اصطلاح "الواح" می‌خوانند به سلطان، صدراعظم و وزیر امور خارجه عثمانی، مکتوب مبسوطی به ناصرالدین شاه می‌نگارد و بعداً به خصوص از دوره عگا زمامداران ملل راقیه آن زمان را چون فرانسه - انگلستان - اطریش و امریکا مخاطب خود قرار می‌دهد و به معنویت جدید و نیز اجرای عدالت و برقراری صلح عمومی و ترک مسابقه تسلیحاتی دعوت می‌کند. دوره عگا از دو جهت دیگر نیز حائز اهمیت خاص در تاریخ بهائی است یعنی دوره‌ای که از ۱۸۶۸ آغاز می‌شود و پس از دو سال و اندی حبس درون قلعه مخصوص عگا بعداً به صورت تحت نظر در خانه‌های اجاری و شخصی در داخل و کنار شهر عگا ادامه می‌یابد و به انتقال بهاء‌الله به عالم دیگر در سال ۱۸۹۲ منتهی می‌شود:

جهت اول امتیاز این دوره، صدور کتاب اقدس است در سال‌های اولیه تا ۱۸۷۳

که به عنوان مجموعه احکام اصلی و منشا موسسات بهائی و منشور نظام جهانی بهاء‌الله شناخته شده و تقریباً هشت لوح مکمل هم به دنبال دارد و به عنوان‌هایی چون بشارات - طرازات - تجلیات - کلمات فردوسیة و غیر آن که خطوط اصلی نظام آینده جهان را از منظر این آئین مشخص می‌کند. جهت دوم امتیاز استقرار دیانت بهائی است به عنوان آئینی مستقل از بابی و در عین حال متکی بر آن که دارای روال و نظام خاص خویش است و بر طبق وصیت‌نامه بهاء‌الله (لوح عهدی) باید بدون گذشتن از تشنجات ناشی از مسأله ولایت و وصایت که همه ادیان قبل با آن مواجه بوده‌اند بعداً تحت ارشاد و قیادت عبدالبهاء عباس افندی فرزند ارشد بهاء‌الله اداره شود و تداوم پیدا کند.

در زمان باب آئین جدید فقط در دو سه کشور عالم نفوذ کرده بود، دوران بهاء‌الله شاهد گسترش امر تازه جمعاً در ۱۵ کشور شد ولی بخصوص در زمان فرزند بهاء‌الله عبدالبهاء (۳۵ کشور) و نوهی عبدالبهاء شوقی افندی است که با مهاجرت بهائیان به اقطار جهان و ابلاغ امر تازه آئین بهائی به حقیقت گستردگی جهانی پیدا می‌کند. دوران بهاء‌الله را اگر از آغاز تبعید منظور داریم باید ۳۹ سال به حساب آوریم. دوران عبدالبهاء تا سال ۱۹۲۱ یعنی ۲۹ سال طول می‌کشد، در اولین سال استقرار عبدالبهاء بر اریکه جانشینی است که به تشویق او یک طبیب سوری به تبلیغ امر بهائی به امریکا می‌رود و به زودی جامعه وسیعی در ممالک متحده از بهائیان بوجود می‌آید. همان‌طور که در زمان بهاء‌الله چند بار امتحاناتی برای مومنان پیش آمده بود، چون مشکل انتخاب میان سیدعلی محمد شیرازی و دیگر اولیای شیخیه نظیر حاج کریم خان کرمانی، چون مشکل انتخاب میان میرزا حسینعلی بهاء‌الله و میرزا یحیی، در زمان عبدالبهاء نیز این گونه امتحان برای پیروان مکرر پیش آمد. اما از غرائب آن که وحدت جامعه در مجموع محفوظ ماند عبدالبهاء خود با دعوی برادرش میرزا محمد علی روبرو شد و اول مبلغ امر بهائی در امریکا ابراهیم خیرالله نیز کوس استقلال زد و لکن این دو و دوستان نزدیکشان نتوانستند در همبستگی جامعه بهائی رخنه کنند و اختلالی پدید آرند چنان که چند نفری در جامعه بهائی امریکا بر اثر امتحانی که پیش آمد دور شدند اما بقیه که عددشان در آغاز قرن به حدود ۲۵۰۰ نفر رسید ثابت ماندند و به تشویق عبدالبهاء که در سال‌های ۱۹۱۶-۱۹۱۷ چهارده

نامه یا مکتوب به امریکائیان فرستاد و آنان را به تبلیغ آئین بهائی در اقطار جهان مأمور کرد، طی دهه‌های متوالی رهسپار سرزمین‌های دیگر شدند و متدرجاً قاره‌ها و ممالک مختلف عالم را به روحانیت جدید گشودند.

در سال ۱۸۹۸ جمعی از بهائیان امریکا به قصد دیدار عبدالبهاء رهسپار اراضی مقدسه شدند و بر اثر عبور آنان از پاریس اول مرکز بهائی در قاره اروپا در آن شهر تأسیس شد و خود موجب انتشار این آئین در ممالک دیگر گردید به طوری که وقتی عبدالبهاء در سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳ به سفر طولانی خود در امریکا و اروپا پرداخت در بسیاری کشورهای اروپایی، جامعه بهائی از پیش ریشه دوانیده بود و بهائیان در همه جا قدم مولای خود را مغتنم شمردند و به نشر دیانت تازه همتی نو گماشتند.

گسترش جهانی امر بهائی خصوصاً در زمان شوقی افندی ولی امر بهائی (۱۹۲۱-۱۹۵۷) روی داد که به اجرای فرمانهای تبلیغی چهارده گانه عبدالبهاء اهتمام نمود و با ایجاد و تقویت نظام اداری بهائی یعنی محافل روحانی محلی- مرکزی- ملی و تشکیلات وابسته به آنها یعنی کمیته‌ها و شوری‌ها، امکانات اجرایی مهاجرت و تبلیغ در ممالک مختلفه را ایجاد کرد و در نتیجه در طی یک نقشه‌ی بهائی ده ساله (۱۹۵۳-۱۹۶۳) که خود شوقی افندی در میان آن جان به جان آفرین سپرد (۱۹۵۷)، امر بهائی را به حدود دویست کشور تازه و سرزمین‌های تابع پراکنده کرد.

در گذشت شوقی افندی که بهائیان منتظر توالی ولایت در خانواده او بودند بدون برجا نهادن فرزندی، ضرورت تشکیل بیت‌العدل یعنی والاترین مرجع قانونی و اداری بهائی را که در کتاب اقدس به عنوان مرجع و قائد جامعه بهائی مرکز وضع احکام و قوانین غیر منصوص یعنی غیر مذکور در کتاب اقدس تعیین شده بود به سرعت مطرح کرد. در سال ۱۹۶۳ نمایندگان پنجاه و اندی محفل ملی گرد هم آمدند و بیت‌العدل عمومی یا بیت‌العدل اعظم به اصطلاح بهائیان را انتخاب کردند.

بیت‌العدل هر پنج سال یک بار تجدید انتخاب می‌شود. اعضای محافل روحانی ملی که اکنون تعداد آنها از ۱۷۰ تجاوز کرده در یک انجمن شور بین‌المللی این اعضا را از میان همه‌ی بهائیان عالم بر می‌گزینند هیئتی که چون محل تبعید و حبس و دفن موسس و مبشر آئین بهائی و آرامگاه جانشینش عبدالبهاء همه در فلسطین سابق و اسرائیل امروز در شهرهای عگا و حیفا قرار دارد در آن دیار مستقر است و

این امر البته هیچ ارتباطی با شناسایی یا عدم شناسایی دولتی یا حکومتی ندارد زیرا بهائیان از مداخله در امور سیاسی به موجب تعالیم بنیادگذار آئینشان ممنوع هستند و وظیفه دارند در هر کشور که هستند تابعان صدیق و خدمتگزار حکومت همان کشور باشند. هدف امر بهائی چون هر آئینی روحانی تحول و تقلیب اخلاقی و معنوی است، نه مبارزه با رژیم یا مناقشه با حکومتی و آن چه در امر بهائی در باره‌ی امور حکومتی آمده چون طرفداری از نظام پارلمانی و اصول دموکراسی و عدالت و شناسایی حقوق بشر و تساوی زن و مرد و اجرای اصل مشورت در همه‌ی امور و لزوم خلع سلاح عمومی و ایجاد محکمه‌ی بین‌المللی برای حل اختلافات بین دول و تحقق بخشیدن به صلح جهانی و برقراری یک نوع حکومت موتلفه در پهنه‌ی جهان همراه با حفظ بخش عمده‌ای از حقوق ملی و نیز تلفیق اخلاق با سیاست و تاکید بسیار در مورد مسئولیت اخلاقی و روحانی رهبران نسبت به رهروان و اصولی از این گونه، تنها به عنوان طرحی که الهام بخش تصمیم‌گیرندگان آینده عالم تواند بود مطرح شده است و نه به مقصد موافقت یا مخالفت با یک حکومت یا سیاست مشخص.

## زمان حال

این که امر بهائی به موجب آمارها در اکثریت عظیم کشورهای مستقل و سرزمین‌های تابعه جهان مستقر شده و به عبارت روشن‌تر ابعادی حاصل کرده موجب آن نبوده و نیست که موقعیت ممتاز ایران را در این جامعه وسیع از خاطر دور کند. ایران با حدود سیصد و اندی هزار بهائی که آمارهای رسمی دولتی هیچ‌گاه بیش از نصف یا حتی ربع آن را به طور ضمنی تصدیق ننموده، نه فقط مورد توجه و تکریم همه‌ی بهائیان جهان بوده و هست، به این اعتبار که آئینشان از این سرزمین سرچشمه گرفته، بلکه از آن جهت که بیشتر آثار بهائی به زبان فارسی است و در آثار بهائی تاثیر آشکاری از ادبیات پرمایه ایران خصوصاً ادبیات عرفانی و تمثیل‌ها و تشبیهات و دیگر صنایع بدیعی شعر و نثر ممتاز فارسی به چشم می‌خورد مؤثر در ادبیات بهائی در سایر سرزمین‌های عالم شده است و نیز بسیاری از بهائیان غربی را

به آموختن زبان فارسی به منظور درک بهتر و استفاده بیشتر از این آثار برانگیخته است.

بد نیست که به عنوان نمونه تنها یک فقره از فقرات کلمات مکنونه بهاء‌الله که در دوران بغداد پس از بازگشت از کوه‌های سلیمانیه در مضامین عرفانی- اخلاقی و روحانی تقریر و تحریر شده در این جا نقل شود فقره‌ای که می‌خواهد این مضمون را برساند: حقیقت انسان جنبه روحانی اوست و جسم موقت است و آدمی در قفس تن باید همواره به عالم روح بیندیشد و خود را برای نیل به آن جهان آماده کند.

همان مضمون که در اشعار حافظ به تکرار آمده

ترا ز کنگره عرض می‌زنند صغیر ندانمت که در این خاکدان چه افتاده است  
چنین قفس نه سرای چو من خوش الحانی است روم به روضه رضوان که مرغ این چمنم

از کلمات مکنونه:

«ای بلبل معنوی، جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محل میپذیر. این است مکان تو اگر بلامکان پیر جان بر پری و آهنگ مقام خود رایگان نمایی.»

ملاحظه می‌کنید که جز به آگاهی به داستان‌های قرآن و تمثیلات معمول در ادب پارسی که منطق الطیر عطار جلوه گویای از آن است در ک این اثر و ترجمه آن به زبانهای دیگر چقدر دشوار خواهد بود.

چنان که شاید شنیده باشید امر بهائی در بسیار کشورهای رسمیت دارد و بعضی قوانین بهائی چون ازدواج دینی مورد احترام دولت است و مجموع جوامع بهائی زیر عنوان جامعه بین‌المللی بهائی B.I.C به عنوان یک سازمان غیر دولتی با مقاصد انسانی از جانب سازمان ملل متحد شناخته شده و نقش فعالی در برخی سازمانهای وابسته یا پیوسته چون یونیسف و شورای اقتصادی و اجتماعی ایفاء می‌کند. تنها در کشورهای اسلامی است که امر بهائی یا ممنوع، یا مسکوت یا مورد تعقیب و آزار است زیرا به تعبیر علمای اسلام هر آئینی بعد از اسلام بیاید فاقد اعتبار است. چه بسا در همین ممالک برچسب‌های دیگری هم چون جاسوسی به نفع اجانب (گاه روسیه- گاه انگلستان- گاه امریکا و اخیراً هم اسرائیل) بر بهائیان زده‌اند غافل آن

که در آثار بهائی به صراحت آمده که هر گناهی بخشودنی است مگر خیانت به وطن. تهمت بی‌عفتی‌ای که به بهائیان زده شده در تاریخ ادیان سابقه طولانی دارد. مسیحیان هم در اعصار اولیه که مورد بغض یا سوءظن مردم محیط خود بودند به همین اتهامات متهم شدند و حال آن که هرناظر سطحی آثار بهائیان، درک کرده و می‌کند که به گفته‌ی یکی از زعمای امر بهائی ذره‌ای از عصمت و عفت از صد هزار سلطنت والاتر و از جوهر عبادت گرامی‌تر است. (نقل به مضمون)

چون گفته شد که بهائیان صد و هفتاد و اندی سازمان ملی به نام محفلی روحانی ملی دارند و نزدیک به ۱۸ هزار سازمان محلی به نام محفل روحانی محلی، لذا دارای امکانات فوق‌العاده‌ای برای خدمات انسانی- اجتماعی- اقتصادی و مشارکت در طرحهای عام‌المنفعه هستند. این شبکه وسیع تشکیلاتی در حال حاضر نه فقط با مؤسسات خیریه و انسان دوستانه در کارهای مفید به مردم همکاری می‌کند بلکه خود به اداره‌ی بسیاری از مؤسسات و طرحهای آموزشی- بهداشتی و پزشکی- فلاحتی- سوادآموزی و غیر آن پرداخته و می‌پردازد که شماره آنها در سال‌های مختلف بین ۱۴۰۰ و ۴۰۰۰ طرح مهم برآورد شده و البته این طرحها برای جامعه یا گروه خاصی نیست، خدمات آنها در دسترس عموم افراد جمعیت است. بهائیان تعداد محدودی رادیوهای محلی و منطقه‌ای را هم در اختیار دارند که بیشتر برای رساندن خدمات آموزشی به مردم نقاط محروم و عقب مانده است.

از جمله پدیده‌های مهم سال‌های اخیر از حدود سال ۱۹۸۹ و حتی اندکی پیش از آن گشوده شدن درهای ممالک پشت پرده، بر روی ادیان مختلف و از جمله آئین بهائی بوده است. در حال حاضر بسیاری از این ممالک علاوه بر سازمانهای محلی، دارای تشکیلات ملی هستند و با عطش روحانی خاصی که نظیرش را در جامعه‌های مادی غرب کمتر می‌توان دید در خدمت آئین جدید کوشا هستند.

ناگفته نگذاریم که بهائیان در دو دهه آخر قرن نوزدهم مسیحی در بخشی از سرزمین‌هایی که بعداً تحت لوای اتحاد جماهیر شوروی درآمد چون ترکستان و قفقاز مقیم بودند و فعالیت داشتند و دارای مؤسسات اجتماعی و فرهنگی از جمله مدارس و حتی معبد مخصوص به نام مشرق‌الاذکار در عشق آباد بودند. بعدها در اواخر دهه بیست و در طول دهه سی و بعد از آن حکومت کمونیست به مخالفت

شدید با بهائیان روی نهاد و عده‌ی زیادی از بهائیان ایرانی تبار را به ایران گسیل داشت و کلیه‌ی موسسات و تشکیلات و ابنیه‌ی بهائی را تعطیل کرد و در اختیار گرفت و عده‌ای را نیز روانه زندانها و تبعیدگاه‌ها نمود و تقریباً شبیه همان بهانه‌ها را مستمسک قرار داد که امروزه در برخی ممالک اسلامی برای کینه توزی و دشمنی با بهائیان به کار برده شده و می‌شود.

اهمیت فعالیت بهائیان در پهنه‌ی جهان به حدی است که هر سال کتابی قطور زیر عنوان عالم بهائی Baha'i World برای انعکاس این اقدامات و پیشرفت‌های جوامع مختلف بهائی منتشر می‌شود و مطالعه آن برای محققى که بخواهد با وضع کنونی جامعه بین‌المللی بهائی آشنا شود، مفید است.

از مجلدات اخیر همین کتاب عالم بهائی می‌توان آگاه شد که بهائیان صدمین سال مراحل مختلف گسترش آئین خود را مکرر جشن گرفته و پاسداری کرده‌اند که از آن جمله یادبود صدمین سال در گذشت بهاء‌الله و جانشینی عبدالبهاء مرکز عهد او بود که چهار سال قبل در کنگره عظیم تاریخی نیویورک با حضور حدود سی هزار نفر برگزار شد. (۱۹۹۲)

با آنچه مذکور آمد می‌توان به آسانی این نتیجه را گرفت که انکار امر بهائی و نفی وجود جامعه‌ی بهائی از طرف دولت و حکومت مسأله‌ای را بر او حل نمی‌کند چه در دیگر سرزمین‌ها جامعه‌ی بهائی حاضر است و فعال است و پیش می‌رود و امروز هیچ کنفرانس بین‌المللی مهم نیست، از کنفرانس جهانی برای کودکان گرفته تا کنفرانس سران کپنهاگ و اجتماع معروف پکن یا بیجینگ، که در آن بهائیان به عنوان سازمان غیر دولتی نقش فعالی نداشته باشند بی‌گمان تعقیب و آزار و قتل و غارت بهائیان مشکلی از مشکلات هیچ دولتی نگشوده و نمی‌گشاید ناچار باید واقعیت عینی جامعه و امر بهائی را قبول و تصدیق کرد و به یاد آورد که مسیحیان متعصب نیز تا قرن نوزدهم منکر حقیقت اسلام بودند و آن چه توانستند اتهام و افترا و تصورات باطل بی‌اساس درباره آن ساختند و پرداختند اما سرانجام ناگزیر شدند که به نحو مسالمت‌آمیز با اسلام روبرو شوند و حال با نهضت‌های اُکومینیک با تقریب بین مذاهب که از حدود ۱۹۴۸ سازمان یافته در هیچ اجتماع مسیحی نیست که مسلمانان در کنار یهودیان- بودائیان و اصحاب ادیان دیگر دعوت نشوند

و حق اظهار فکر و عقیده نداشته باشند.

## نگاهی به آینده

یادم هست که هشت نه سال قبل مطالعه‌ای برای یونسکو کردم که بعداً به چاپ رسید و شامل بحثی در باره مکاتب مختلف آینده نگری بود، این را از این بابت عرض کردم که با روش‌های آینده‌نگری نامأنوس نیستم و بی‌گمان شایسته نمی‌دانم که معتقدات خود را به عنوان بحث علمی درباره آینده مطرح کنم. آن چه وظیفه علمی بنده در این جا ایجاب می‌کند اشاره‌ای است در مرتبه نخست به گرایش‌های عمده‌ای که آئین بهائی در طی ۱۵۰ سال تاریخ خود نشان داده است، گرایش‌هایی که احتمالاً در آینده ادامه پیدا خواهد کرد و علاوه بر آن شمه‌ای از تصویری را که آثار بهائی در باره آینده جهان و ایران ارائه کرده است با شما در میان می‌گذارم ولی قضاوت و سنجش آن جمله را به خود شما واگذار می‌کنم.

از مطالعه تاریخ گذشته آئین بهائی چند نکته بدست می‌آید:

اولاً- گسترش سریع این دیانت در سراسر عالم گواه قدرت آن برای تطابق با فرهنگ‌ها و محیط‌های اجتماعی بسیار مختلف و متنوع بوده و هست.

ثانیاً- اگر دیانت بابی در دوران اولیه‌ی خود و آئین بهائی در سالهای بغداد و استانبول و ادرنه به ظاهر رنگ شدید شرقی داشت و ارجاع و احاله‌اش در مرتبه اولی به آیات قرآن و احادیث و اخبار بود و مباحث عرفانی و مطالب مربوط به اصول دین را خصوصاً مطمح توجه داشت و لکن از دوره عتقا به بعد متدرجاً چهره دنیایی خود را بیشتر نشان داد و خطابات عبدالبهاء در اروپا و امریکا و بعداً آثار شوقی افندی، جنبه‌های اجتماعی- اداری امر جدید را در ارتباط با مشغله‌های ذهنی دنیای غرب بروشنی مطرح کردند و در نتیجه آئین بهائی نه به عنوان محدود کلمه دین یا مذهب که معمولاً حصر در امور روحانی است بلکه به عنوان آئینی که الگوی تمدن آینده جهان را ضمن توجه به روحانیت و اخلاقیات می‌خواهد ارائه کند مطرح می‌شود. البته ممکن است همه کس با نظرات بهائی موافق نباشد و تصویری را که از مدینه‌ی فاضله آینده داده شده خیال آمیز یعنی او تپیک تلقی کند اما این مانع آن نمی‌شود



که آئین بهائی را حتی در بحث از اقتصاد، در گفتگو از مدیریت، در مذاکره راجع به تعلیم و تربیت، در تحقیق از مسائل اجتماعی معاصر، صاحب رأی و نظر یعنی موضع فکری بدانیم و به همین مناسبت پیش‌بینی کنیم که در سال‌های آینده آئین بهائی پیش از پیش مورد خطاب و طرف مکالمه بزرگان جهان و تصمیم‌گیرندگان عمده واقع گردد زیرا به نظر می‌رسد که این آئین بالفعل یا بالقوه جوابی برای اهم مسائل فردی و جمعی دنیای معاصر دارد.

ثالثاً- به نظر می‌رسد که در پنجاه سال اخیر نهضت تقریب ادیان یعنی کوشش در جهت نزدیک کردن و آشتی کردن مبانی ادیان مختلفه نیرو و اهمیتی پیدا کرده، هر چند که بعضی مذاهب یا ادیان نظر به اعتقاد به انحصار حقیقت در خود، فعالیت وسیعی در این نهضت ندارند (مانند آئین کاتولیک) اما می‌توان گفت که مشارکت نمایندگان آئین‌های گونه‌گون پیوسته رو به فزونی است و مسلمانان هم در بسیاری از این مجامع شرکت دارند. از جمله پیش‌بینی‌های قابل طرح که سابقه‌اش در سالهای اخیر دیده می‌شود شرکت بهائیان همدوش با ادیان دیگر در این اجتماعات و فعالیت‌های مشترک آنها در جهت مواجهه با لامذهبی و بی‌قیدی اخلاقی دنیای کنونی است که امید می‌رود در این مجامع و خارج از آنها متدرجاً سوء تفاهم‌هایی که بین ادیان هست مرتفع گردد و از جمله مسلمانان که سالها با نگاه طرد و نفی به امر بهائی نگریستند آمادگی بیشتری برای گفتگو و تبادل نظر حاصل کنند.

رابعاً- گرایش دیگری که گذشته‌ی آئین جدید شاهد حقیقت آن است محفوظ ماندن وحدت جامعه بهائی علی‌رغم مخالفت‌های برونی و سرکشی‌های درونی است که بی‌گمان قسمت عمده این امر مدیون و مرهون اصلی است که بهائیان عهد و پیمان می‌نامند و آن تعهد بهائیان در پیروی از راهنمایی‌های مرجع و مرکز دیانت خویش است تعهدی که با اندیشه و اراده توأم است و بهیچ روی حالت اطاعت علی‌العمیا و صرفاً عاطفی و هیجانی ندارد.

از این روشگفت نیست که کتب متعددی که در ایران و اقطار دیگر جهان بر ضد امر بهائی نگاشته شده (از جمله توسط برخی دشمنان و عهدشکنان در ایران و کسانی نظیر س.ج. ویلسون امریکایی، ویلیام میلر مسیحی و ف. فیچی چپای

سوئسی و نظائر آن) کوچکترین زلزلی در ایمان و پایداری بهائیان بوجود نیآورده است.

چنان که به اشاره گفته آمد دیانت بهائی خود متضمن آینده‌نگری وسیعی درباره تحولات عالم است و معتقد به آن که جهان پس از طی مراحل کودکی و نوجوانی اینک پای در رکاب مرحله بلوغ دارد و این مرحله بلوغ که در همه ادیان پیش‌بینی شده، دوران استیلای عدالت و صلح و رفاه بر سراسر کره خاک خواهد بود.

علاوه بر آن امر بهائی به نوعی دیالکتیک روحانی که به آینده درخشان نوع بشر هدایت می‌کند قائل شده و در چارچوب این پژوهش آینده است که درباره‌ی ایران که گاهواره نخستین این آئین است به تفصیل سخن گفته و به صراحت و قاطعیت پیش‌بینی کرده که جامعه ایران در آینده ایام عزیزترین جوامع دنیا خواهد شد و حکومتش به عنوان محترم‌ترین حکومت عالم تلقی خواهد گشت. از غرائب آن که این پیش‌بینی را شخصیت دوم آئین بهائی عباس افندی عبدالبهاء از جمله به نظم الدوله رئیس شهربانی دوران قاجار که ظاهراً از اوضاع کشور شاکی بوده، مرقوم داشته و او را به آینده این سرزمین دیرین امیدوار کرده است. مهر و دلسوزی شخص عبدالبهاء به ایران و فرهنگ ایران به راستی در خور یادآوری است. نامبرده در کتابی به عنوان رساله مدینه در زمان جوانی برای دفاع از دموکراسی و تجدد و ترقی در ایران نگاشته کتابی که بدون امضاء دست به دست می‌گشته و بی‌گمان الهام‌بخش بسیاری از مشروطه‌خواهان اولیه بوده است، هم از آن جناب است، این عبارت زیبا و شیرین که به زبان مناجات نگاشته شده است که نظر به فشردگی وقت تنها بخشی از آن نقل می‌شود و همان، نقطه پایان عرائض این بنده خواهد بود:

"پاک یزدانا - خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی و شورانگیز و دانش خیز و گوهرریزو از خاورش همواره خورشیدت نورافشان و در باخترش ماه تابان نمایان، کشورش مهرپرور و دشت بهشت آسایش پرگل و گیاه جان پرور و کهسارش پراز میوه، تازه وتر و چمنزارش رشک باغ بهشت، هوشش پیغام سروش و جوشش چون دریای ژرف پرخروش. روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگوارش پنهان در زیر روپوش، باد بهارش خزان شد و گلزار دل ربایش خارزار، چشمه شیرینش شور گشت و بزرگان نازینش آواره و دربدر هر کشور دور... تا آن

که دریای بخششست به جوش آمد و آفتاب دهش دردمید، بهار تازه رسید و باد  
جان‌پرور وزید و ابر بهمن بارید و پرتو آن مهر مهرپرور تابید، کشور بجنبید و  
خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشک بوستان گشت...

## دکتر شاپور راسخ

دکتر شاپور راسخ دارای دکترای ادبیات فارسی از ایران و دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه ژنو-سوئیس می‌باشد.

ایشان بمدت ۱۹ سال استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه تهران بوده‌اند و از سال ۱۹۸۰ مشاور یونسکو می‌باشند.

دکتر شاپور راسخ مؤلف سه کتاب منتشر شده از طرف یونسکو است که آخرین آن "تعلیم و تربیت و فرهنگ صلح" نام دارد. ایشان هم چنین صاحب تألیفاتی بزبان فارسی است که کتاب "مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی در ایران" و "تعلیم و تربیت در جهان امروز" از آن جمله‌اند.

دکتر راسخ سال‌ها معاون سازمان برنامه و بودجه در ایران بوده است.

یادداشت: این سخنرانی را آقای دکتر شاپور راسخ در هفدهمین کنفرانس انجمن پژوهشگران ایران با عنوان "حکومت و مذهب" با شرکت صاحب‌نظران ایراد نموده‌اند. در پایان پیشگفتار کتاب "حکومت و مذهب" آقای دکتر حسین لاجوردی، رئیس انجمن پژوهشگران ایران تأکید کرده‌اند:

«ما مجموعه انسان‌هایی که با افکار و عقاید متفاوت و ادیان و مذاهب مختلف، در گوشه و کنار این سرزمین مشغول به زندگی هستیم و ایرانی نامیده می‌شویم، دارای اعتقادات فراوانی هستیم که، افتخار و هم بستگی و موجودیت ایران در سرلوحه آن است. در ایرانی که محل زندگی و سکنای ما ایرانیانست، هیچ ایرانی به لحاظ دین و مذهب، زبان و محل زندگی و روشنی و تیرگی پوست بر دیگری امتیاز و ربحان ندارد و ایرانی‌تر از آن دیگری نیست.»

# زن و صلح

از نمایش صلح تا "استقرار صلح عمومی"

نوشته: دکتر فرح دوستدار

«جهد نمائید تا آمال صلح عمومی بین‌المللی از راه مساعی زنان تحقق یابد زیرا مرد بیش از زن رغبت به جنگ دارد و شاهد و گواه حقیقی برای ثبوت افضلیت زن بر مرد خدمت و جدیتی است که در راه "استقرار صلح عمومی" به کار برد.»

حضرت عبدالبهاء

در اوائل قرن پنجم قبل از میلاد مسیح (سال‌های ۴۷۹-۴۹۲) یونان مورد حمله، سپاه عظیم ایران که به عنوان اولین قدرت جهانی در تاریخ یاد می‌شود قرار می‌گیرد. در این زمان شهرهای مختلف یونان که دولت مستقل خود را دارا می‌باشند متحد می‌گردند تا بتوانند در مقابل لشکر مهاجم ایران بهتر مقاومت کنند. در سال ۴۸۰ قبل از میلاد مسیح لشکر ایران که در ابتدا تحت فرمان کوروش کبیر و پس از مرگ او با رهبری خشایارشا می‌جنگد، از یونان شکست می‌خورد. شهر آتن که بوسیله، سپاه ایران تخریب می‌گردد موفق می‌شود در این دوره جنگ و پس از آن با شرکت دادن مردان آزاد در امور حکومت (برده‌ها و حقوق بگیرهای روزانه جزو مردان آزاد به حساب نمی‌آیند) قدرت دفاعی خود را تشدید کرده و اتحاد داخلی ایجاد نماید و به این ترتیب اولین حکومت دموکراسی را در تاریخ سیاسی تشکیل دهد. به همین ترتیب بعد از جنگ ایران شهر آتن با برقراری حکومت دموکراسی یا حکومت مردم به اوج ترقی و شکوفائی علم و هنر خود می‌رسد. اتحاد شهرهای یونان که موجب عقب‌نشینی لشکر ایران گردیده بود مدت زمان کوتاهی بیش نمی‌پاید و بزودی رقابت و مسابقه، قدرت بین آنان آغاز می‌شود و منجر به جنگ‌های داخلی می‌گردد. اختلافات داخلی عاقبت در سال ۴۳۱ قبل از میلاد مسیح منجر به یک رشته جنگ‌های خونین می‌شود که در تاریخ به نام جنگ‌های پلوپونز (Peloponnes) معروف است و تاریخ نویس معروف یونان توکیدیدس (Thokydides) (درفارسی: توسیدید) در کتاب معروف خود درباره تاریخ "جنگ‌های پلوپونز" که مقارن اوج تمدن یونان است فواید و مضرات حکومت دموکراسی را بررسی می‌کند. این کتاب در عصر جدید منبع مهمی می‌شود که دانشمندان علم سیاست از آن دستورالعمل‌های سیاسی را جهت رسیدن به قدرت در داخل حکومت و روابط بین‌المللی بررسی می‌کنند. جنگ‌های پلوپونز ۲۵ سال به طول می‌انجامد و تاریخ آن

مجموعه‌ای از فجایع جنگی و کشت و کشتارهای بین شهرهای مختلف یونان است که عاقبت منجر به هرج و مرج در آتن و ضعیف شدن حکومت دموکراسی آن می‌گردد. در بحبوحه، این جنگ‌ها در سال ۴۱۱ قبل از میلاد مسیح کمدی‌نویس مشهور یونان آریستوفانس (Aristophanes) که در آثار خود مطالب حاد سیاسی آن زمان را مورد انتقاد قرار می‌دهد تأثیری کمدی روی صحنه می‌آورد که پیام آن اخطاری به شهرهای یونان جهت اتحاد و برقراری صلح و آرامش است. در این تأثر کمدی که نامش *Lysistrata* می‌باشد تمام زنان آتن و اسپارت، دو شهری که بر سر حکومت بر سایر شهرهای یونان جنگ و رقابت می‌کنند، با هم متحد شده همگی به معبد پانتئون که در ضمن خزانه، آتن در آنجا نگهداری می‌شود پناه می‌آوردند و در آنجا بست می‌نشینند و از تمام وظائف خانه‌داری و شوهرداری احتراز می‌کنند و برگشت خود را به خانه‌های خود منوط به این می‌سازند که مردان آتن و اسپارت دست از جنگ و خونخواری برداشته و با هم پیمان صلح ببندند. در این نمایشنامه گلایه، زنان شنیده می‌شود که مردهای خود را در جنگ از دست داده و تنها مانده‌اند و یا ثمره، سال‌ها زحمات خود را جهت تربیت پسران برومند بر باد رفته می‌بینند در آوازهای دسته جمعی (گر) اجرا می‌شود مرتباً اخطار به مردان می‌شود که دست از نبردهای بی‌ثمر، خونریزی‌های فجیع، و نفرت به یکدیگر بردارند. موجب این خونریزی‌ها را قدرت طلبی سیاستمداران و عقده‌های مردان پیر و از کار افتاده می‌بینند که خود نشسته و پسران رشید آنان را به صحنه، جنگ می‌فرستند. این نمایش پر از صحنه‌هاییست که زنان زیبارو هر نوع ارتباط با نامزدان و شوهران خود را رد می‌کنند و با بیانات رسا آنها را وادار به صلح و پشت کردن به خصومت با برادران یونانی خود می‌سازند. عاقبت در آخر نمایش مردان بر سرعقل می‌آیند و راضی به آشتی می‌گردند و تأثر با خطابه‌ای رسا توسط سردسته، زنان خاتمه می‌یابد که در آن به سیاستمداران اخطار می‌کند از کوتاه‌نظری و قدرت طلبی خود بگذرند و قوای خود را آگاهانه برای رفاه مردم تمرکز دهند. این نمایشنامه که از نظر ارزش ادبی با نوشته‌های شکسپیر مقایسه می‌شود اولین سند تاریخی است که سنت "بست نشینی" (Sit-in) برای رسیدن به یک هدف سیاسی را به نمایش می‌گذارد.

این ایده جالب یعنی توافق زنان خصوصاً در نبردهای داخلی کشورها برای متحد

کردن مردان و صرف‌نظر کردن ایشان از جنگ هزاران بار به روی صحنه آمده و در مدارس و دانشگاه‌ها آثار این کم‌دی‌نویس معروف مورد تجزیه و تحلیل ادبی و هنری قرار گرفته است. اما متأسفانه در دنیای واقعی هیچگاه زنان تصمیم به چنین اقدامی نگرفتند. بنحوی که تمام تاریخ بشر تا به امروز تاریخ جنگ‌ها و نبردهائیست که نتیجه، آن قربانی شدن جان میلیون‌ها مردان و پسران آنان است. وقایع هولناک دو جنگ جهانی اول و دوم باعث اتحاد کشورهای غربی اروپا گردید ولی در سطح بین‌المللی رقابت‌ها و جنگ‌های مسلحانه ادامه یافت. تعداد جنگ‌های ناحیه‌ای بین اقوام مختلف و گروه‌های دینی و جنگ‌های داخلی همچنان ادامه دارد. طبق آماري که در سال ۱۹۹۴ منتشر شده تعداد این جنگ‌ها مرتب رو به ازدیاد رفته و در دهه ۵۰ (از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹) حدوداً سالی ۱۲ جنگ واقع گردیده، در دهه ۶۰ تعداد جنگ‌ها در سال بطور متوسط ۲۲ جنگ در سال بوده، در دهه ۷۰ به سالی ۳۲ جنگ رسیده و در دهه ۸۰ به حدود ۴۰ جنگ در سال افزایش یافته، در سال ۱۹۹۰ به ۴۸ جنگ می‌رسد و بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۲ ۵۰ جنگ واقع گردیده. این آمار را مؤسسه، مطالعات در مورد علل وقوع جنگ‌ها در شهر هامبورگ آلمان منتشر نموده است. در نتیجه مسئله، جنگ و لزوم صلح یکی از مشکلات حل‌نشده، عالم بشریت بوده و تعداد زیادی از دانشمندان در حال جستجوی راه حل مؤثر آن می‌باشند.

در دیانت بهائی که یکی از هدف‌های اصلی آن صلح بین اقوام و ملل است یک سلسله اصول و تعالیمی بیان شده و مؤسساتی پیش‌بینی گردیده که بشریت را به صلح و آرامش و راحت و آسایش رساند. یکی از این تعالیم اهمیت دادن به شرکت زنان در تمام سازمان‌های دولتی و اجتماعی و صنعتی است. در قرن‌های گذشته برای زنان امکان شرکت در مسائل اجتماعی و سیاسی موجود نبود چنانچه حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند:

«در ایام گذشته عالم اسیر سطوت و محکوم قساوت و قوت بوده و رجال به قوه شدت و صلابت جسماً و فکرأ برزنان تسلط یافته بودند اما حال این میزان بهم خورده و تغییر کرده قوه اجبار رو به اضمحلال است ذکاء عقلانی و مهارت فطری و صفات روحانی یعنی محبت و خدمت که در نسوان ظهورش شدیدتر است رو به علو و سمو و



استیلاء است...» ۲

یکی از تحولات مهم قرن بیستم آزادی زنان از قید اسارت چندین هزار ساله و باز شدن درهای مؤسسات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ممالک آزادیخواه بروی آنان بود. محبوس بودن زنان در چهار دیواری منزل در طی قرن‌های گذشته از جهتی بعلت مسئولیت سنگین زن در مورد وظائف گوناگون خانه‌داری و بدنیا آوردن و تربیت فرزندان بود که به او فرصت شرکت در امور اجتماعی را نمی‌داد. از جهت دیگر متفکرین و فلاسفه و مهمتر از آن ادیان گذشته زن را ضعیف‌تر از مرد و فاقد استعداد اجتماعی و سیاسی قلمداد می‌کردند و به این ترتیب به مردان اجازه می‌دادند همسر خود را در محدوده خانه حبس نمایند. در نتیجه انقلاب صنعتی و تکنولوژی مدرن بسیاری از کارهایی که زن با نیروی عضلانی خود در منزل انجام میداد بعهده ماشین‌آلات مختلف گذارده شد و به این ترتیب زن از بار مشقت کارهای سخت منزل آزاد گردید. پیشرفتهای طبی نیز موجب کنترل موالید و رهائی زن از زایمان‌های متعدد و بی‌حساب گردید و به این ترتیب زنان قادر به شرکت در امور اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مملکت خود گشتند.

نهضت‌های آزادی زنان در امریکا همزمان با آزادی بردگان در اواخر قرن ۱۹ به اوج خود رسید. در نیمه‌های قرن ۱۹ هنگامی که جنبش‌های زنان کم و بیش شروع شده بود حضرت بهاء‌الله برابری زن و مرد را بعنوان یک فرمان الهی اعلام نمودند. تساوی حقوق وزن و مرد یکی از وظائف مهم اجتماعی است که برای تحوّل جامعه و ایجاد یک فرهنگ صلح‌آمیز اجتناب‌ناپذیر است چنانچه حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«... و چون نوع بشریک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد بنیان جنگ و جدال برافتد و بدون تحقق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث جنگ و نزاع، مساوات بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است زیرا نسوان راضی به جنگ و جدال نشوند این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند هرگز راضی نمی‌شوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد هیچ مادری راضی نمی‌شود ولو هر اوهامی به عنوان محبت

وطن و وحدت سیاسی و وحدت نژاد و وحدت مملکت اظهار دارند و بگویند که این جوانان باید بروند و برای این اوهمات کشته شوند لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن و مرد شد یقین است که حرب از میان بشر برداشته خواهد شد و هیچ اطفال انسانی را فدای اوهام نخواهند کرد.<sup>۲</sup>

مجله نجم باختر در شماره ۱۷ سال ۱۹۲۱ درباره نقش زنان در صلح عمومی این بیان حضرت عبدالبهاء را چاپ می‌کند:

### «نساء و صلح عمومی»

جمعیت صلح عمومی نساء از جمیع اطراف عالم این روزها در اروپا جمع شدند که در مسئله، صلح عمومی مذاکرات و مباحثات نمایند از برای ریاست جمعیت ایشان یکی از خانم‌های آلمانی را انتخاب کردند عجب در این است که رجال دول عظیمه هیچکس را از آلمان قبول نکردند که داخل اعضاء جمعیت بین‌المللی بشود ولی نساء نه فقط قبول کردند بلکه حال رئیسه، ایشان آلمانی است این دلیل واضحی است که نساء غالباً تعصب سیاسی ندارند.

امروز در تمام امریکا و در اکثر ممالک اروپا حقوق مساوات به نساء دادند و این نیست مگر از اثر ظهور حضرت بهاء‌الله زیرا در تعالیم مبارکه این است که عالم انسانی مانند مرغ دو بال دارد یکی مرد و دیگری زن تا هر دو بال در جمیع حقوق و قوی مساوی نباشند محال است که بتواند به اوج عزت و سعادت و آسایش و راحت پرواز کند اگر چنانچه مساوات حقوق بین نساء و رجال جمیع عالم تحقق یابد شبهه‌ای نیست که دنیا از شر جنگ آسوده می‌شود زیرا آنوقت نساء به هیچ وجه راضی به حرب نمی‌شوند آیا دختری یا زنی هست که میل دارد پدرش یا شوهرش یا پسرش یا برادرش به میدان حرب رود تا بکشد یا کشته بشود یا اسیر بیفتد و سقط برگردد لا والله ولو هزار نشان هم بگیرد هرگز نساء راضی نمی‌شوند.<sup>۴</sup>

خاتمه دادن به جنگ‌هایی که امروزه در نقاط مختلف دنیا واقع می‌شود یکی از مشکل‌ترین و بغرنج‌ترین مسائل جهان امروز است که یک عده از مؤسسات مانند مؤسسات مختلف سازمان ملل متحد، مؤسسات تحقیقاتی و دانشمندان متعدد در

دانشگاه‌های مختلف دنیا را به خود مشغول ساخته است. حال زنان و خصوصاً خانم‌ها که بیشتر به این مسئولیت واقفند به چه نحوی می‌توانند به حل این مسئله کمک نمایند؟ در اینجا چند نکته را به عنوان نمونه‌های از راه‌ها و فعالیت ممکنه بیان می‌کنیم:

۱- باید آگاه باشیم که مسئله، صلح در دیانت بهائی فقط در قالب جملاتی زیبا و در ضمن بیانات الهی بیان نمی‌شود بلکه یک رشته از تشکیلات و اصولی که این امر را پیش می‌برند تاسیس گردیده و یا به آنها در آثار الهی اشاره رفته. حال وظیفه ما آنست که در این مورد مطالعه کرده و از مجموعه نوشته‌های بهائی راه‌های عملی برای حل مشکلاتی که بر سر این راه قرار دارد پیدا نمائیم.

۲- هم زمان با مطالعه آثار الهی باید مسائل را از جنبه، اجتماعی و سیاسی نیز مطالعه نمود و سعی کرد درباره‌ی واقعیات و تشخیص مشکلات عملی که در این راه موجود است تفاهم پیدا نمود. باید روزنامه‌ها و مجلات را مطالعه کرد و گزارش‌های افرادی که در این راه فعالیت می‌کنند و مطالب و مسائل ارتباطات جمعی را در نظر گرفت تا نظریاتی که اظهار می‌شود مستند و مطابق مسائل اجتماعی باشد و راه‌های عملی نشان دهد.

۳- بخصوص بانوان باید سعی نمایند در مسائل اجتماعی و علمی صاحب نظر شوند و خود را به اوضاع دنیا و تحولات آن علاقمند نشان دهند و احساس مسئولیت نمایند.

۴- در شهرها و در سطح ملی انجمن‌های زنان برای صلح تشکیل دهند که بتوانند با سایر انجمن‌های مختلف بانوان فعالیت مشترک داشته باشند.

۵- خانم‌های متخصص که در زمینه‌های حقوق، علوم اجتماعی و تربیتی تخصص دارند و به این انجمن‌های بانوان کمک کنند و به مناسبت‌های مختلف نظرات و پیشنهادها را برای سایر انجمن‌ها مانند سندیکاها، وزارتخانه‌های زنان و سایر مراجع تدوین نموده و ارسال دارند.

۶- هر یک باید خود را برای رفاه و آسایش جمیع مردم کشوری که در آن زندگی می‌کند و بلکه تمام مردم جهان که در فقر و مصیبات مختلف بسر می‌برند مسئول حس کند و به این دلیل با انجمن‌های مختلف رفاه اجتماعی کمک نماید.

۷- البته هر بانویی و هر جامعه‌ای باید در حدود امکانات خودش فعالیت‌های را که می‌تواند انجام دهد و باید واقف بود که هر نوع خدمت ارزش دارد و مجموعه فعالیت‌های مختلف و گوناگون است که بشریت را به پیشرفت و رفاه می‌رساند. باید این بیان حضرت عبدالبهاء را همیشه بخاطر داشته باشیم که می‌فرمایند:

«شما که جمعیت نساء هستید باید بکوشید تا قلوب ارتباط دیگر حاصل نماید جمیع دست بهم داده در خیر عالم انسانی بکوشید تا شرف عالم انسانی جلوه نماید... لهذا شما که خانم‌های محترمه‌اید و دانا و خیرخواه باید شب و روز بکوشید تا این علم و حدت و اتحاد در امریکا بلند شود و سرایت به سایر جهات نماید تا جهان دیگر شود و کمال دیگر جلوه نماید.»

(خطاب به خانم‌ها در واسنگتن، ۲۳ آپریل ۱۹۱۲)

### منابع مطالعه

- ۱- حضرت عبدالبهاء در کتاب «مقام و حقوق زن در دیانت بهائی»، تألیف احمد یزدانی، طهران سال ۱۳۲۷ شمسی صفحه ۹۲.
- ۲- در همان کتاب صفحه ۹۹.
- ۳- در همان کتاب صفحه ۹۱.
- ۴- در همان کتاب صفحه ۹۳.

# عصر طاهره<sup>(۱)</sup>

## و گوشش در نمایاندن چهره‌ او

دکتر امین بنانی

---

(۱) از کتاب خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر ۳، نشریه انجمن ادب و هنر آکادمی لندگ (سوئیس)، دوره طاهره ۱۹۹۱ میلادی

این گفتار در دو بخش است: بخش اول در باره عصر طاهره و بخش دوم کوششی در نمایاندن چهره طاهره در چارچوبه عصر او. هنگامی که از یک عصر در تاریخ سخن می‌گوئیم منظور یک برهه از زمان نیست بلکه بررسی در دوره‌ای است که با ویژگی‌های خود از دورانه‌های دیگر متمایز می‌شود. پس باید دید که ویژگی‌های جهان و ایران در نیمه قرن نوزدهم میلادی چیست؟ پیش از هر چیز ویژگی این عصر پیشروی و چیرگی غرب بر جهان است. و در خود سرزمین‌های غرب زمانی است که نظم دودمانی از هم پاشیده سلسله‌های مانند بوریون‌ها (BOURBONS)، هابسبورگ‌ها (HABSBURGS)، هومن‌سولرها (HOHENZOLLERNS) و رمانوف‌ها (ROMANOVVS) که قرن‌ها بر اروپا حکمفرمائی می‌کردند در اثر انقلاب بزرگ فرانسه و دوره ناپلئونی به لاشه‌های نیمه جانی تبدیل شده بودند که تند باد جنگ جهانی اول آنان را به نادبودی سپرد. ویژگی دیگر این عصر یک تحرک و ترقی است در جوامع غرب به سوی رسیدن به یک دایره وسیع‌تری از وحدت یعنی تکوین وحدت ملی. این برداشت بر مبنای بیان مبارک حضرت ولی‌امرالله است که ترقی و تکامل جوامع بشری را در بسط دوایر وحدت از خانواده به طایفه به شهر تا به ملیت تعبیر می‌فرمایند که غایت آن وحدت عالم انسانی است. ناگفته نماند که آن انگیزه‌هایی که در آغاز گذشت از یک دایره وسیع‌تر نیروی تحرک و تحول مثبتی است، در پایان آن به صورت یک نیروی مقاومت منفی جلوه می‌کند و زایش دوران نور را با درد و رنج همراه می‌کند. و اکنون می‌بینیم که همان نیروی مثبت پیدایش وحدت ملی در قرن نوزدهم به خطرناکترین بیماری زمان ما یعنی ملت پرستی کینه توزانه تبدیل شده است که بزرگترین مانع صلح جهانی و وحدت بشری است.

همچنین این زمان قرن نوزدهم مقارن است با پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا و امریکا و عواقب شدید و عمیق آن در تمام شئون اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همه جهان ما. بارزترین پدیده آن چیرگی ممالک غرب بر تمام کره زمین است، و این چیرگی همراه با یک حس برتری نژادی و مذهبی بسیار تند و زننده غرب بر دیگر مردمان جهان تحمیل می‌شود و سبب ایجاد تصادم‌های خشونت‌آمیزی با همه جوامع و فرهنگ‌های دیگر می‌گردد. در عین حال در خود جهان غرب در اثر این چیرگی و پیروزی‌های آسان بدست آمده و کبر و نخوت حاصل از آن یک حس ترقی

و تعالی نهائی هم ریشه گرفت که انسان اروپائی سفید پوست مسیحی دیگر همه مراحل بدوی و سببیت و جنگ و جدال را پشت سر گذاشته و یک انسان متمدن به کمال رسیده و سرگل خلقت بشریت شده است. البته در قرن بیستم جنگ جهانی اول پرده از این خود فریبی برداشت و بیخود نیست که با وجود همه کشتارها و خانمان براندازی‌های جسمانی و مادی، لطمه معنوی و روانی آن جنگ صدها برابر شدیدتر بود و به یکباره نسل جوان و متفکر غرب را دچار یأس و بدبینی و پوچ اندیشی کرد. ولی در اواسط قرن نوزدهم و تسلط روزافزون اروپا بر جهان کمتر نشانه‌ای از این یأس و بدبینی دیده می‌شد مگر گاه‌بگاه شاعران یا هنرمندان حساسی مانند اسب‌هائی که قبل از وقوع زلزله می‌لرزیدند، با یک حس درونی از آینده و خیمی بیمناک بودند و آثاری بوجود می‌آوردند که مردم آن زمان از درک آن دور بودند و فقط بعدها دیده شد که چقدر واقعیت داشت. علیرغم اینگونه واژه‌ها انسان غربی قرن نوزدهم به برتری خود معتقد بود و اطمینان داشت.

برخورد شرق و غرب در حقیقت برخورد غرب مهاجم و متعارض است با دیگران. در اینجا از بحث در باره برخورد غرب با شرق دور و افریقا و اقیانوسیه و دیگر نقاط جهان می‌گذریم فقط منظورمان رخنه غرب در جهان اسلام است که ویژگی‌های خود را دارد و مسائلی را به وجود می‌آورد که خواه و ناخواه با عصر ظاهره و اتفاقاتی که در ایران اسلامی قرن نوزدهم بوقوع می‌پیوندد ارتباط دارد. سرچشمه این خصوصیات البته آن طرز تفکری است که از صدر اسلام در اثر بسط و پیروزی سریع و شگفت‌آمیز آن دیانت الهی نضج گرفته و مسلمانان را به برتری مطلق خود بر دیگر مذاهب و ملل خود داده. بخش کردن جهان به دارالاسلام و دارالحرب و ناگزیری پیروزی دارالاسلام بر دارالحرب و شعارهائی مانند «الاسلام یعلوا ولایعلی علیه» نمونه این جهان‌بینی است. اکنون در قرن نوزدهم با وجودیکه جوامع اسلامی قرن‌ها از آن تحرک و توفیق دورانهای اولی باز ایستاده بودند ولی هنوز اینچنین تجربه زبونی و خواری در برابر اقوام غیر مسلمان نداشتند مگر یکبار در زمان هجوم مغول که آنزمان هم ضربه روحی آن برای مسلمانان شدیدتر از همه خون‌ریزی‌ها و خرابی‌ها بود. ولی مغول‌های مستولی بر جوامع اسلامی خود پس از یکی دو نسل مسلمان شدند و علمدار و غازی آن دیانت گشتند. در قرن نوزدهم از مصاف جنگ

گرفته تا بازار تجارت و علم و صنعت و سیاست مسلمانان همه جا خود را مقهور غربیان یافتند و بیک باره آن حس توفیق ایشان به عقده حقارت تبدیل شد. در این خصوص اگر در فضای سیاست و واقعیت بنگریم از سوئی می‌بینیم که آن نظام اجتماعی کهن و فرسوده حاکم و محکوم یعنی فرمانروائی یک قشر کوچک از جامعه بر قاطبه جمعیت، که چه بسا به ظلم و استبداد هم آغشته است، همچنان ادامه دارد. و از سوی دیگر با بعضی ویژگی‌های تازه هم همراه است. این مسائل تازه بیشتر از سیاستهای کوتاه‌بینانه دوران صفویه سرچشمه می‌گیرد و در حقیقت تاوان آن سیاستهاست که مهمترین آن میدان دادن به روحانیون شیعه و سهم کردن آنان در قدرت سیاسی و اجتماعی است. در این تنگنای واقعیت البته افق افکار و اعتقادات هم کوتاه و تاریک است. فضای اندیشه در جامعه ایران قرن نوزدهم وارث کشمکش‌های علمای اخباری و اصولی شیعه است. و در تمام این کشمکش‌ها جنبه‌های عملی کسب قدرت و ثروت بر مسائل نظری و تجریدی می‌چربد. در اینچنین محیطی است که فشار روز افزون استعمار غرب از تمام عناصر ررکود و نفاق در جامعه ایران استفاده می‌کند و در را بر هر گونه رشد معنوی و سیاسی و اقتصادی می‌بندد.

در برابر این نظام فرسوده سیاسی، اجتماعی و عقیدتی که اکثریت جامعه و سران آن را در بر می‌گیرد، دست کم در بین گروهی از روحانیون متفکر که بدنبال قدرت و مقام نبودند، قرن نوزدهم در ایران همچنان شاهد دوران به فرجام رسیدن آمیزش و پیوند اندیشه‌هایی است که قرن‌ها در فضای ایران اسلامی روئیده و ریشه دوانده، و در اصل بکلی از هم متمایز بوده و چه بسا که رو در روی هم ایستاده و همدیگر را دفع و نفی هم کرده. این آمیزش و پیوند سه رشته افکار فلسفی و عرفانی و اعتقادی است که هر یک جداگانه با مشرب و مکتب خود آغاز می‌شود. و در تکوین و تحول این مکتب‌ها بزرگانی چون ابن‌سینا و سهروردی غزالی و مولوی سرمنشأ هستند و در آمیزش و پیوند آنها کسانی چون ملاصدرا و فیض کاشی و حاج ملاهادی سزواری سهمی بسزا دارند. و اکنون در اثر این آمیزش و پیوند این رشته‌هاست که در میانه قرن نوزدهم در ایران یک حالت شدت انتظار موعود بوجود آمده زمان موعود را بسیار نزدیک و درک آن را بسیار آنی نموده است. این است خصوصیت عصری که



می‌توان تعبیر کرد به تب انتظار و ایمان به فرا رسیدن موعود و ظهور معبود که با هرسالی که به هزاره غیبت امام نزدیک‌تر می‌شد تندتر می‌شد. البته این نوع انتظار هزاره‌ای و امید به سرآمدن ظلم و تباهی و فرارسیدن عدالت و نجات در تاریخ و بویژه تاریخ ادیان بی‌سابقه نیست. در جهان اسلامی ایرانی شیعه در میانه قرن نوزدهم مکتب شیخی است که پیشرو و بارزترین نمایانگر این تب هزاره‌ای یعنی شدت انتظار و ایمان بوقوع آنی ظهور است.

فراموش نکنیم که بذر از نوروئیدن در فرهنگ و حیات اجتماعی ایران همیشه با یک تبلور آئینی و اعتقادات و انتظارات مذهبی سراز خاک بیرون آورده. این بحث اساسی و مفصلی است که انشاءالله در آینده نزدیک با ترجمه کتاب بسیار پرارزش دانشمند فقید بهائی جناب الساندرو بااوزانی ALESSANDRO BAUSANI به نام "ایران دینی" PERSIA RELIGIOSA برای علاقمندان روشن‌تر خواهد شد.

\*\*\*

اکنون پس از این مرور اجمالی در فضای نیمه اول قرن نوزدهم که عصر طاهره است گریزی به پایان آن قرن و آغاز قرن بیستم بزنیم. شصت سال پس از شهادت حضرت اعلی و جناب طاهره شخصی بنام ناظم الاسلام کرمانی در شعر و توضیح ریشه‌های انقلاب مشروطه کتابی نوشت به اسم "تاریخ بیداری ایرانیان". در این کتاب ذکری از باب و بایه نیست و حال آنکه بیداری حقیقی ایرانیان از همان بعثت حضرت باب شروع شد، و بدون شک خوش آهنگ‌ترین و بلندآوازه‌ترین مرغ سحرخوان آن بیداری جناب طاهره بود:

محکوم شود ظلم به بازوی مساوات

معدوم شود جهل ز نیروی تفرّس

گسترده شود در همه جا فرش عدالت

افشانده شود در همه جا تخم تونس

اینها سخنانی است که تا شصت هفتاد سال بعد از طاهره از زبان و قلم هیچکس جاری نشده. مفاهیم و عبارات و حتی لغات همگی تازه است و بی‌سابقه. باید هفتاد سال تا شعر فرخی یزدی و لاهوتی کرمانشاهی به جلو بیائیم تا با این کلمات و مفاهیم بر بخوریم. پیشروی و پیش آهنگی طاهره در بیداری ایرانیان از همین

یک شعر بخوبی پیداست.

افرادی مانند میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی که امروز از طرف روشنفکران و میهن‌پرستان ایرانی بعنوان پیشوایان بیداری ایرانیان ستایش می‌شوند، آنچه که مثبت و دلپذیر در آثار ایشان دیده می‌شود، بگذریم از آنچه که پر از تزویر و ریا است، همگی اقتباس و بازتابی است از کتاب "بیان" و مشخص‌تر از "رساله مدنیه" حضرت عبدالبهاء. و بالاخره تنها کلید برخورد درست و سالم تصادم فرهنگ‌های شرق و غرب و لزوم اخذ صحیح تمدن غربی بر پایه روحانیت بهانی را فقط در همین "رساله مدنیه" می‌بینیم. پس باید گفت که عصر طاهره به تمام معنا عصر بیداری است. از دیدگاه درون تاریخ امر ما این عصر را صرفاً دوران بوقوع پیوستن مواعید الهی می‌بینیم، ولی از دورنمای کلی تاریخی و از دید یک مورخ منصف بی‌غرض ناگزیر می‌بینیم که این اولین قدم در راه بیداری و نوسازی جامعه است.

آنچه که گفته شد کوششی بود در روشن کردن افق زمانی و مکانی عصر طاهره. اکنون پردازیم به نمایاندن چهره او در فضای خود و به کمک قلم خودش. صد و پنجاه سال پیش زنی در گوشه تاریکی از ایران از خود حجاب برداشت و این اقدام پرشهامت او که عاقبت به مرگ او منجر شد بطور بی‌سابقه‌ای در دورترین نقاط جهان منعکس شد و افکار و احساسات زنان و مردان برجسته‌ای را برانگیخت ولی در جامعه خود او تاکنون هر چه درباره او گفته و نوشته شده حکم پوشاندن دوباره او را در زیر هزار لایه چادر دیگر دارد. چرا؟ چونکه در وهله اول سردمداران نظامی که او برعلیه آن برخاسته بود کوشیدند و با تکفیر و تهمت و ناسزا وجود او را نفی کنند. و بعد هم نسل‌های دیگر که از آن تعبد مذهبی رسته‌اند و خواسته‌اند قضاوت‌های عادلانه‌تری بکنند، از عناصر اصلی، فضای حقیقی فرهنگ خود غافل مانده‌اند و حتی از وقایع تاریخی جامعه خود آگاه نبوده‌اند و در نتیجه یک نیمرخ ناتمام و نیمه روشنی از آن چهره تابناک بدست داده‌اند.

امید من این است که در این فرصت کوتاه بکمک صدای خود او تا آنجا که ممکن است چهره او را بنمایانم و در چهارچوبه فضای خود او بگنجانم. انگیزه‌های درونی او و آرزوهای آشکار او را باید در آنچه از اشعار او که از دستبرد حوادث بجا مانده است

یافت:

طاهره بردار پرده از میان  
یوم موعودی بعالم شد عیان  
آمد او با جلوه‌های سرمدی  
عالمی را از شرر پرشور کرد

تا بیاید سرغیبی در عیان  
درگذر از این و آن و حین و حان  
ظاهر او بنمود وجه احمدی  
آدمی را او سراسر نور کرد

و در غزل دیگری با مطلع:

چشم مستش کرد عالم را خراب  
هر که دید افتاد اندر پیچ و تاب

به این ابیات برمی‌خوریم:

خیمهٔ آتش نشینان پرشرر  
گر نباشد نار موسی در ظهور  
هان نگر بر ما بعین باصره

آتش با شعله زد در هر حجاب  
از چه کل محوند و اندر اضطراب  
تابه بینی وجه حق را بی نقاب

و باز در غزل دیگری که استقبال از غزل مشهور مولانا است می‌گوید:

ای عاشقان ای عاشقان شد آشکارا وجه حق  
رفع حجب گردیده‌هان از قدرت رب الخلق  
خیزید کایندم با بهاء ظاهر شود وجه خدا  
بنگر بصد لطف و صفا آنروی روشن چون شفق  
یعنی زخلاق زمان شد این جهان خرم جنان  
روز قیام است ای مهان معدوم شد لیل غسق  
آمد زمان راستی کژی شد اندر کاستی  
آن شد که آن می‌خواستی از عدل و قانون و نسق  
شد از میان جور و ستم هنگام لطف است و کم  
ایدون بجای هر سقم شد جانشین قوت و رمق  
علم حقیقی شد عیان شد جهل معدوم از میان  
بر گو به شیخ اندر زمان برخیز و برهم زن ورق

بود ار چه عمری واژگون وضع جهان از چند و چون  
 چون شیر آمد جای خون باید بگردانی طبق  
 گرچه به انداز ملل ظاهر شده شاه دول  
 لکن بلطف لم یزل برهاند از ایشان غلق

آنچه بوضوح از این اشعار بدست می‌آید و برای هیچکدام از ما هم نباید مبهم و نامفهوم باشد این است که حرف از در نوردیدن یک دوران کهنه پوسیده و به ستم آلوده، و سررسیدن روزگاری نو و نوجوان شدن جهان اجتماعی و معنوی است. پایان دوران انتظارها، فرارسیدن زمان موعود و آمدن معبود.

این رمز تجدید یا بهتر بگویم رستاخیز، در آمدن از رکود، باز جوان شدن و بارور شدن، گذشتن از گذشته و ایمان به آینده، ریشه‌کنی ستم‌ها و پی‌ریزی داده‌ها، برچیدن ستیزها و دستردن مهرها، در اسطوره‌های هر فرهنگ انسانی که بنیه زنده ماندن و دوام دارد نهفته است. نیروی روینده‌ای است که دور به دور بروز می‌کند، شور و شرری در جامعه پیا می‌کند، نظام فرسوده را می‌لرزاند و فضای تازه‌ای برای پیش رفتن ایجاد می‌کند.

در فرهنگ ایرانی این اسطوره رستاخیز، به ایمان و آئین آغشته است. از زرتشت گرفته تا ادوار اسلامی تاریخ ما تا باب و بهاء‌الله این نیروی نوسازی در اعتقادات و انتظارات دینی بیان و تفسیر و توجیه شده است. و اصولاً جو جهان‌بینی آئینی سرتاسر افق فکری تاریخ ما را پر کرده است. پس وقتی درباره نهضت باب و نقش اساسی طاهره در آن سخن می‌گوئیم از دیدگاه درون جامعه خودمان نگاه می‌کنیم. این نهضتی است که در زمان کوتاهی از بطن اعتقادات و انتظارات مکتب شیخی مذهب شیعه، دیانت اسلام سر برون آورد و به هدایت باب با یک تحرک انقلابی از پیله اسلامی خود در آمد و بدست بهاء‌الله به رشد انقلابی واقعی خود رسید و یک آئین جهانی شد.

نفی و تکفیر و تهمت و دشنام از سوی پاسداران نظام فرسوده امری طبیعی و در تاریخ تکراری است. اما برداشتهای نیم خام آنان که با معیارهای بعاریت گرفته و بدون آگهی از بافت جامعه و ریشه‌های فرهنگ خود، جنبش‌ها و جنباننده‌های

تاریخ خود را می‌سنجند جای بحث دارد. اینجا فرصت تحلیل اینگونه افکار نیست ولی باید گفت که اقلأ در پنجاه سال گذشته بیشتر این قضاوتها از سرچشمه تفکر مارکسیستی آب خورده است، و باید انصافاً گفت بررسی تاریخ با این اصول چه بسا گوشه‌های تاریک را روشن می‌کند، و بنابراین نباید با تعبد از آن چشم پوشید. ولی در اصل منطق این رویه البته بسیار حرف هست که چرا باید اصولی که بعد از گذشت صد و پنجاه سال جنبه‌های علمی و عینی خود را حتی در جوامع بومی اروپائی خود از دست داده هنوز با اصرار بر تاریخ ما تحمیل شود. در اوج دوران استالینی یعنی در سال ۱۹۳۸ یک پژوهشگر روس بنام س.م. ایوانف S.M. INANOV کتاب کوچکی بنام "قیام‌های بایبه در ایران در سال‌های ۵۲-۱۸۴۸" چاپ کرد و نهضت باب و شخصیت خود سید علی محمد شیرازی و برخی از پیشروان آن نهضت منجمله قره‌العین طاهره را از یک دید مارکسیستی مبتذل تحلیل کرد. باید گفت که از آن زمان تاکنون بیشتر برداشتهای باصطلاح روشنفکرانه‌ای که از آن نهضت و از شخصیت و اهمیت مقام طاهره و نقش تاریخی او بدست داده می‌شود یک نوع پیوندی از آن طرز تفکر دارد. البته پیوندها اگر با شناخت واقعی نوع گیاه‌ها باشد چه بسا که سبب باروری نهال‌های بی بر می‌شود، ولی پیوند پرتقال به سیب و یا گردو به چنار نمی‌گیرد.

منظور از این حاشیه این است که شخصیت و مدار فکر و انگیزه‌های عواطف و تحرک اعمال طاهره را نمی‌توان جدا از ایمان به رستاخیز و فرط اشتیاق او به برهم چیدن شرع اسلامی و جانفشانی او در راه پایه‌گذاری یک نظام معنوی نوین بررسی کرد. باید او را از نظرگاه خودش و در چارچوبه فرهنگ خودش نگریست تا ابعاد حماسی وجود او برای ما روشن شود. مسلماً زنان دانای شیر دل تیزهوش خوش سخن پر جاذبه‌ای که نابرابری ستمکارانه جامعه را بدرد حس کرده‌اند، در تاریخ ما کم نبوده‌اند ولی اقتضای زمان کمتر به آنان فرصت ابراز وجود داده است. ویژگی طاهره این است که او نه فقط همه این صفات را در حدّ اعلی دارا بود، بلکه با تمام نبوغ و استعداد فطری خود اول دانا شد و زود فهمید که توانا بود هر که دانا بود. به دانش آن زمان یعنی الهیات و تمام ملحقات آن از منطق و بلاغت و ادب که در انحصار سالار مردان دستارپوش بود دست یافت و از آنان پیشی گرفت، و از آن پس

حاضر نشد که از توانائی که از آن دانش به مردان می‌رسید چشم‌پوشد. با شهامت تمام در زندگی کوتاه و پرماجرایی خود برای حق خود و هم‌جنسان و هم‌نوعان خود مبارزه کرد و نترسید و پیروز شد. سرمشقی که او برای زنان دادخواه و پوینده و آزادکننده جهان گذاشت. هر چند در کشور خودش زیر ابرهای تیره جهل و تعصب مانده است ولی از نظر زنان و مردان برجسته عالم دور نمانده است. کدام زن ایرانی را می‌شناسید که سرگذشتش زبان زد هنرمندان و صاحب‌دلان قرن خود شود. نام او در سرلوحه، اولین کنفرانس حقوق زنان در امریکا نزدیک به یکصد سال پیش درج شد. سارا برنار (SARA BERNHARDT) معروفترین هنرپیشه تئاتر فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم از دو نویسنده زمان خود کاتوله منده (CATULLEMENDES) و ژولی بوی (JULES BOIS) خواهش کرد که نمایشنامه‌ای درباره بقول خودش این ژاندارک ایرانی بنویسند که او به روی صحنه بیاورد. گرینوسکایا (GRINEVSKAYA) دراماتیست روسی همچون نمایشی را در تئاتر سن پترزبورگ اجرا کرد و بعد از آشنائی با این نمایش بود که تولستوی (TOLSTOY) نویسنده و صلح‌جوی شهیر روسی نسبت به نهضت بایی و آئین بهائی کنجکاو و علاقه‌مند شد و در پاسخ ارفع الدوله سفیر ایران در استانبول نوشت که: "کلید صلح جهان در دست آن زندانی عکا یعنی بهاء‌الله است."

در آغاز نهضت باب مخصوصاً با دستگیری و زندانی کردن و بالاخره تیرباران کردن خود باب، برای همه پیروان روزافزون او روشن نبود که معنی فرارسیدن روز موعود چیست. حتی با علنی شدن دعوی قائمیت در میانه آن دوران پرتلاطم کوتاه شش ساله از ۱۸۴۴ که شروع دعوت او بود تا ۱۸۵۰ که به شهادت رسید هنوز بیشتر پیروان او ذهنشان از دیوار انتظارات احادیث و تفاسیر شیعه فراتر نرفته بود و آن نهضت را اسباب احیای اسلام می‌دانستند نه نسخ آن شریعت و آزادی از قیود آن و سپیده دم فرارسیدن روزگاری نو و نظمی بدیع. و به صراحت و قاطعیت می‌توان گفت که در میان این پیروان، طاهره بود که فعالترین و بالمآل پیروزمندترین عنصر نوخواهی شد.

در هر زمانی که نبض تحرک و دگرگونی جامعه تند می‌شود و به رنج و درد زایش جهان تازه‌ای نزدیک می‌شود قوه کشش گذشته و مقاومت نظام کهنه هم شدیدتر

می‌شود و چنان نیروی خارق‌العاده‌ای لازم است که کوشش بسوی نور را از حیطة بازگشت به گذشته بجهاند و بسوی فضاهاى تازه پرواز دهد. طاهره بارزترین جلوه این نیروی خارق‌العاده بود. نقش او در مجمع بدشت بسال ۱۸۴۸ شاهکار نمایش جمع آمدن عمل و معنا و رمز و آشکارا بود. به یک کرشمه دو کار کرد. با برداشتن حجاب در جمع مردان هم فعل و هم به قول، هم نسخ قیود شرع اسلامى را اعلام کرد و هم آزادی و برابری زن را در آئین تازه. اینکه همچو اصل مهمی یعنی در نوردیدن نظم کهنه و فرارسیدن روز نو بوسیله، زنی اعلام شد و بعد از طرف باب هم بکلی تأیید شد، و همچنین اینکه اولین نشانه آن آئین نو فعلی بود که جز شکستن قیود زن در جامعه و آزادی و برابری او مفهوم دیگری نداشت، هیچکدام یک امر اتفاقی نبود. این دوروی شاهکار طاهره لازم و ملزوم همدیگرند و هرچه بخواهیم آنها را از هم تفکیک کنیم از شناسائی چهره حقیقی او و نقش تمام عیار تاریخی مساعد را برای آغاز این کوشش آماده کرده است و آئین بهائی آنها را به مقصد عالی او رسانده است. و نهضت باب و آئین بهائی به این دلیل می‌توانند ادعای تحوّل و پیشرفت اجتماع را داشته باشند که اصل آزادی و برابری حقوق زنان یک رکن اصلی آئین و نظام ایشان است.

وقتی که طاهره مژده می‌دهد که:

مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق      تبدیل شود اصل تباین به تجانس  
 بی اختیار احساس می‌کنیم که این بینش دقیق و رقیق یک زن تیزبین دنیای آینده  
 است که از درک دردناک حکم خلافی که درباره او و نیمی از مردم آفاق شده است  
 بخوبی آگاه است و رهائی خود را در رهائی بشریت می‌بیند و درمان دوئی‌ها را در  
 یگانگی و مهربانی می‌یابد. به ای شعر محکم او گوش کنید و انصاف بدهید که آیا  
 این همان آرزوی هر ایرانی پاکدل برای میهن خود، و فراتر از آن آرمان هر انسان  
 واقعی برای جهان پر آشوب ما نیست:

« هان صبح هدی فرمود آغاز تنفس

روشن همه عالم شد ز آفاق و زانفس

دیگر نشینند شیخ برمسند تزویر

دیگر نشود مسجد دکان تقدّس

ببریده شود رشته تحت الحنک اژدم  
 نه شیخ بجا ماند و نه زرق و تدلس  
 آزاد شود دهر ز اوهام و خرفات  
 آسوده شود خلق ز تخییل و تّوسّوس  
 محکوم شود ظلم به بازوی مساوات  
 معدوم شود جهل به نیروی تّفّرس  
 گسترده شود در همه جا فرش عدالت  
 افشانده شود در همه جا تخم تّونس»

### دکتر امین بنانی

دکتر امین بنانی استاد ادبیات فارسی و تاریخ در دانشگاه کالیفرنیا در لوس‌آنجلس هستند و سابقاً در دانشگاه‌های استنفورد و هاروارد و مرلند به تدریس اشتغال داشته‌اند. دکتر بنانی سابقاً رئیس بخش السنه و فرهنگ‌های خاورمیانه و معاون مرکز مطالعات خاورمیانه در دانشگاه کالیفرنیا بوده‌اند. ایشان تحصیلات عالی، خود را در دانشگاه‌های استنفورد و کلمبیا در امریکا انجام داده‌اند و از ایشان کتابهای متعددی از جمله، "نوسازی ایران" و "فردگرایی و جمع‌گرایی در جوامع اسلامی" و "دولت و جامعه در ایران" و "میراث مولوی" و مقالات متعددی در مجلات و دائرةالمعارف‌های مختلف به چاپ رسیده است. دکتر بنانی عضو هیئت مدیره، انجمن مطالعات خاورمیانه در امریکا و عضو شورای اجرایی انجمن مطالعات ایرانی و معاون انجمن امریکائی مطالعات ایرانی بوده‌اند.

مطالعات و تحقیقات دکتر بنانی در زمینه‌های شعر و موسیقی و تاریخ ایران می‌باشد. خدمات دیگر ایشان نیز بسیار درخشان است، از جمله نماینده جامعه بهائی در کنفرانسهای سازمانهای غیر دولتی در سازمان ملل متحد و عضو کمیته دائمی بین‌المللی نمایندگی جامعه بهائی در سازمان ملل بوده‌اند.



# حضرت عبدالبهاء

از پیشروان نهضت ترقی خواهی در ایران<sup>(۱)</sup>

بهمن نیک اندیش

(۱) از نشریه پیام بهائی شماره ۲۰۴ (نوامبر ۱۹۹۶)

بدون تردید ظهور حضرت اعلی را باید نخستین جرّقه، نورانی در آسمان تیره ایران و سنگ بنای همه، افکار ترقّی خواهی در این کشور در قرن‌های اخیر بشمار آورد. اما همانطور که می‌دانیم این نهضت با بیرحمی و خشونت به طور ظاهر سرکوب شد. سال‌ها می‌بایست بگذرد تا همان تعالیم و ده‌ها دیگر که ترقّیات اجتماعی و فرهنگی جامعه، ایران را ضامن می‌شد بصورت الواح مقدّسه، حضرت بهاءالله در سراسر ایران بین جامعه، وسیع بهائیان آن زمان دست به دست بگردد و کم‌کم همراه با سایر افکار ترقّی خواهی که از غرب سرایت کرده بود مردم ایران را به حقوق خود و مسائل گوناگونی که تاکنون با آنها آشنا نبودند واقف سازد.

از اواخر قرن نوزدهم روزنامه‌هایی مثل صوراسرافیل، ثریا، حبل‌المتین و غیره در عثمانی و مصر و قاهره چاپ شده و محرمانه در ایران توزیع می‌گشتند. موضوع اصلی مقالات این جراید شکایت از ظلم و لزوم ترویج عدالت و قانون بود. اما همین مطالب همراه با آمال و اهدافی بسیار بالاتر در آثار و الواح مبارکه، حضرت بهاءالله مندرج بود و در حدی وسیع در ایران نشر و موجب آگاهی افکار عامه می‌گردید. مثل حقوق بانوان، تعلیم و تربیت اطفال، زبان عمومی، جمع آمدن سیستمی مرکب از سلطنت و جمهوریت (در لوح بشارات)، اهمیت کشاورزی (در لوح دنیا)، لزوم تمسک به عدل، الغا برده فروشی، تمجید از حکومت پارلمانی، رسیدگی به حال فقرا، مشورت در امور کشوری (در الواح سلاطین) و ده‌ها تعالیم مشابه، جامعه بهائی ایران در اواخر قرن نوزدهم بین پنجاه تا صد هزار نفر تخمین زده می‌شد که فقط قشر تحصیل کرده محدودی را که به روزنامه‌های وارداتی فارسی زبان دسترسی داشتند تشکیل نمی‌داد بلکه نمایندگانی از تمام طبقات جامعه، آن روز ایران مثل دهقانان، تجّار، کارگران کارگاههای دستی، ملاکین حتی درباریان را نیز در برداشت. نه تنها زنان را که بخاطر حقوق مساوی جزء بدیهی این جامعه بودند در بر می‌گرفت بلکه افرادی از اقلیت‌های زردشتی و یهودی را نیز شامل می‌شد. این آثار بخاطر تقدس خود دست به دست می‌گشت و حتی به دهات دور افتاده نیز می‌رسید و طبعاً در مذاکرات بهائیان با غیر بهائیان مطرح و بحث می‌گردید. در ایران عقب مانده عهد قاجار که طبقات حاکمه یعنی درباریان و ملاها و ملاکین حقی برای احدی جز خود قائل نبودند ندای همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار و ده‌ها

بیان مشابه دیگر اصول و مفاهیم حقوق اساسی مردم را مثل عدالت و برابری و قانون ترویج می‌نمود.

ناصرالدین شاه قاجار که ایجاد اصلاحاتی را در حد محدود آغاز کرد از چند سو زیر فشار قرار داشت. یکی مآها که مخالف هر نوع اصلاح و نوآوری در امور بودند، دوم مشاوران روشنفکر که برخی اصلاحات را در امور کشور ضروری می‌شمردند، سوم درباریان که حاضر نبودند هیچ نوع قدرت و امتیازی را از دست بدهند و چهارم دو قدرت خارجی روسیه و انگلیس که منافع در ایران داشتند و کوشش در بردن شاه در مسیر خواسته‌های خود داشتند. در واقع شاه وهیات حاکمه در اینکه چه شیوه و راهی برای آغاز تحول و پیشرفت در ایران در پیش بیگرند سرگردان بودند.

در سال ۱۸۷۵ میلادی حضرت عبدالبهاء رساله مدنیه را به اشاره حضرت بهاءالله مرقوم فرمودند. این رساله را می‌توان خلاصه و فشرده تعالیم بهائی در زمینه، اصلاحات ایران دانست. این رساله که دور نمای تمدنی بنا یافته بر صلح و آشتی را مجسم می‌سازد خطابش به مردم ایران است و بیش از هر چیز خواستار رهائی ایران از زنجیرهای ستم و جهل و عقب ماندگی و فقر می‌باشد. رساله، مدنیه سوای افکار نو و در زمان خود انقلابی هیچ اشاره‌ای به دیانت بهائی ندارد و حتی نام نویسنده ذکر نشده تا بدون اینکه بر چسب بهائی بخورد بتواند بدست همگان برسد، خوانده شود و به هدف خود که ارائه، راه‌هائی برای نجات ایران بود برسد.

در این رساله ابتدا از فضیلت و عقل و خرد سخن رفته و سپس وضع اسفبار ایران، جهل و نادانی عارض بر توده، مردم، مضرات حکومت زور و فشار، رواج رشوه و فساد و سایر مظاهر مصیبت بار دوران حکومت ناصرالدین شاه بیان شده است. حضرت عبدالبهاء به گذشته، درخشان ایران اشاره می‌فرمایند که «ایران به منزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق متور بود»، دانش ایرانیان را که حیرت‌بخش جهانیان بوده و تیزهوشی و دانائی قوم ایرانی و فضائل اخلاقی و انسانی آنان را با استناد به سوابق تاریخی ثابت نموده می‌ستایند و سپس می‌پرسند با این سابقه آیا وقت آن نیست که از خواب غفلت به هوش آئیم و این کشور را نجات بخشیم؟ می‌نویسند که عقب ماندگی ایران نه بخاطر عدم استعداد مردم آن و نه بخاطر فقر مواد طبیعی کشور است. بلکه [برای رسیدن به اصلاحات] تفکر و تمعن

باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تحریص لازم و همت کامله و غیرت تامه واجب.

از آنهایی که به دلایل مختلف سیاسی و دینی مانع ترقی ملت و رهائی او از بندهای قرون وسطائی بودند و همه فرآورده‌های تمدن غرب را مثل بعضی متعصبان امروز یکجا محکوم می‌کردند، می‌پرسند آیا توسعه، فرهنگ و معارف و تقویت پایه‌های علوم و ترویج صنعت که جامعه را از جهل و نادانی به بلندترین افق‌های دانش و فضل می‌رساند از کارهای مضرست؟ آیا ایجاد قوانینی که عدالت اجتماعی را بسط دهد، حقوق جامعه را حفظ نماید به افراد جامعه آزادی در حقوق آنان دهد و دست حکام ولایات را در استبداد مطلق ببندد مخالف منافع ملی است؟ آیا اگر اعدام و قتل و حبس منوط به اجازه از مجالس عدل باشد و بساط رشوه و فساد برچیده شود عملی عبث است؟ و آیا ایجاد روابط تجارتی با سایر ملل و استخراج معادن و ازدیاد ثروت ملت و اصلاحات در سپاه افکاری مضر و باطل است؟

سپس به لزوم "تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت" اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست" اشاره فرموده و شرایط اعضاء این مجالس شوری را برمی‌شمارند و می‌فرمایند که انتخاب اعضاء این شوری باید توسط جمهور مردم صورت گیرد. مدلل می‌دارند که ایجاد مجلس شوری مخالف قوانین شریعت اسلام نیست زیرا آیه مبارکه "امر هم شوری بینهم" و نیز "شاورهم بالامر" خود لزوم چنین مجمعی را توجیه می‌نماید.

نشر معارف و فرهنگ را لازم‌ترین امور و نخستین گام ضروری می‌دانند و فکر تعلیمات اجباری را مطرح می‌فرمایند:

«لازم است که در جمیع بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتب‌های متعدده گشوده و اهالی از هر جهت تشویق و تحریص بر تعلیم قرائت و کتابت اطفال شوند. حتی عنداللزوم اجبار گردند. تا عروق و اعصاب ملت به حرکت نیاید گل تشبثات بی‌فایده است چه که ملت به مثابه جسم، و غیرت و همت مانند جان‌اند. حال این قوه، عظمی در طینت اهالی ایران در منتهی درجه موجود محرکش توسعه دایره معارف است.»

و نیز در همین زمینه می‌فرمایند:

«الان اکثر اهالی از امر عادی اطلاع ندارند تا چه رسد به وقوف حقائق امور کلیه و دقائق لوازم عصریه. لهذا لازم است که رسائل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه ایوم مایحتاج الیه ملت و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است در آن به براهین قاطعه بیان شود و آن رسائل و کتب را طبع نموده و در اطراف مملکت انتشار شود تا اقلأ خواص افراد ملت قدری چشم و گوششان باز شود و در آنچه سبب عزت مقدسه ایشانست بکوشند.»<sup>۱</sup>

در جای دیگر به لزوم تعلیم علوم مفید، و وسعت دایره صنایع، و ازدیاد تجارت، ازدیاد ثروت‌های ملی، آبادانی شهرها و قری و دهات، ایجاد راه‌ها و کشیدن راه‌های آهن و ایجاد امکانات برای ازدیاد رفت و آمد بین شهرها و رفاه عمومی مردم، استخراج معادن و ایجاد کارخانجات و عواملی که باعث غنا و توانگری عموم ملت باشد، ایجاد صنایع جدید، و تشویق و ترویج کالاهای سنتی و میهنی سخن می‌گویند و با تأثر و تأسف از عقب ماندگی‌ها ایران یاد کرده خطاب به سران کشور می‌پرسند:

«اگر روز محشر از رؤساء و بزرگان بپرسند که چرا سبب شدید که این ملت بزرگوار از اوج عزت و سربلندی تنزل نمود و چرا این مردم را از تمام مواهب و فوائد محروم داشتید چه پاسخ خواهید داد:»

در همین رساله به دو نکته، اساسی که یک قرن و نیم بعد بزرگترین مشکل را برای جامعه ایران پیش آورده توجه شده است. یکی اینکه رساندن ایران به قافله پیشرفته صنعت و آنچه به اصطلاح امروزه "تکنولوژی" می‌نامند باید با طی درجات و موافق با شرایط و آداب و سنن ملی باشد. نطفه و انعقاد آن و تشکیل جنین و سیر مراتب تا تولد طفل کامل را مثال می‌آورند و می‌فرمایند:

«به همچنین عالم سیاسی دفعة واحده از حضيض فتور به اوج کمال و سداد نرسد.» کوشش‌های شبانه‌روزی و مستمر و تلاش‌های فراوان و پی‌گیر افراد مطلع را برای آنکه دولت و ملت قدم به قدم پیش‌تر رود ضروری می‌شمارند.

دیگر آنکه هشدار می‌دهند که نباید چشم بسته آنچه تمدن اروپا عرضه می‌دارد گرفت. تمدن اروپائی را با همه گیرایی و شهرتش چون از تمدن اخلاقی

محروم است، ناقص و از هدف نهائی خود دور مانده می‌دانند. می‌فرمایند که هدف از ایجاد قوانین و توسعه، صنایع و تمدن و غیره سعادت بشر و آسایش نوع انسان است. تمدن مادی غرب چون فاقد تمدن اخلاقی است راحت و آسایش عمومی را فراهم نیاورده است.

حضرت عبدالبهاء در این رساله لزوم تربیت روحانی و معنوی متعادل را که باعث ترقی قوای روحی افراد انسان باشد تأکید نموده و دینی را ستوده‌اند که نتواند دستاویز سوداگران دین قرار گیرد.

در زمینه، کشوری به وضع ناگوار دولت‌های غربی اشاره می‌نمایند که در ظاهر با یکدیگر به کمال دوستی و محبت‌اند و در باطن به کوشش تمام تدارک نابودی یکدیگر را می‌بینند. در ایجاد و تکامل جنگ‌افزارها و ازدیاد قوای نظامی می‌کوشند و بهانه‌شان آنست که صلح و آشتی بدون داشتن ارتش قوی میسر نمی‌گردد. کوشش در ازدیاد قوای نظامی دارند و آنچه مردم بیچاره از دسترنج خود بدست می‌آورند درین راه‌ها صرف می‌شود. هزاران نفر کار خود را در صنایع مفید ترک کرده شب و روز در ایجاد سلاح‌های خطرناک می‌کوشند که بتوانند بشریت را به نابودی بکشانند و دولت‌ها مجبورند سلاح‌های قدیم را دور ریخته و جنگ‌افزارهای جدیدتر را بدست آورند:

«چنانچه در این ایام که سنه هزار و دویست و نود و دو هجری‌ست در ممالک آلمان صنعت تفنگ جدیدی و در ممالک نمچه ایجاد توپ نحاسی تازه‌ای نموده‌اند که از تفنگ هنری مارتی و توپ آتش بارترو درهدم بنیان انسانی شدیدتر و سریع‌التأثیرترست و این مصارف باهظه را باید رعایای فلک‌زده تحمل نمایند. حال انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی است، و یا خود مغرب بنیان انسانیت و مدبر ارکان آسایش و سعادت است.»

درجای دیگر این رساله پس از شرح تاریخچه، سیر علوم و فرهنگ از شرق به غرب و آوردن مثال‌هایی که چگونه تمدن اسلامی پایه‌گذار تمدن فرهنگی اروپا شد خطاب به مردم ایران می‌فرمایند:

«ای اهل ایران تکاسل و تراخی تا کی؟ متبوع و مطاع گل آفاق بودید حال چگونه

از عزّ قبول بازمانده و در زاویهٔ خمول خزیده‌اید؟ منشأ معارف و مبدأ تمدّن جهانیان بودید اکنون چگونه افسرده و مخمود و پژمرده گشته‌اید؟ سبب نورانیت آفاق بوده‌اید حال چگونه در ظلمات غفلت و کسالت باز مانده‌اید؟ چشم بصیرت را باز و احتیاجات حالیهٔ خود را ادراک ننمائید. کمر همت و غیرت بر بندید و در تدارک وسائط معارف و مدنیت بکوشید. آیا سزاوار است که طوائف و قبائل اجانب فضائل و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند و شما که اولاد و وارثید محروم بمانید؟ آیا این پسندیده است که همسایگان و مجاوران لیلأ و نهارأ در تشبّث و وسائل ترقی و عزّت و سعادت به جان و دل بکوشند و شما از تعصّب جاهلیه به مضادت و منازعت و هوی و هوس خود مشغول گردید؟ و آیا این ممدوح است که این ذکاء فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلقیه را در کسالت و بطالت صرف و ضایع نمائید.»

رساله، مدتیّه در سال‌های قبل و بعد از مشروطیت در بین طبقهٔ روشنفکر ایران مقبولیت یافت و مسائل مهم و حیاتی که در زمینهٔ ترقی و پیشرفت ایران مطرح می‌ساخت زمینه‌ای برای رشد و باروری نهضت‌های ترقی‌خواهی بعدی پیش آورد. جامعهٔ بهائی ایران این رساله را خوب می‌شناسد و در خدمت به ایران و ترقی کشور آن را راهنمایی ممتاز می‌شمارد. متأسفانه برای بسیاری از ایرانیان غیر بهائی، این رساله اثر ناشناخته‌ایست. از محققین و دانشمندانی که در سال‌های اخیر با کوشش تمام به بررسی نهضت‌های فکری ایران پرداخته‌اند کسی از این رساله حرفی به میان نیاورده است. در غالب کتاب‌های متعدّدی که در زمینهٔ پیشرفت‌ها و نهضت‌های فکری و اجتماعی از زمان قاجار به این طرف نگاشته شده نه تنها این رساله بلکه نقش نهضت عظیم بابی - بهائی در بیدارسازی جامعهٔ خواب زدهٔ ایران قرن نوزدهم و نفوذ تعالیم این دیانت در جنبش مشروطه خواهی بکلی نادیده گرفته می‌شود.

**یادداشت‌ها**

- ۱- بخاطر داشته باشیم این سخنان زمانی مطرح می‌شود که هنوز تا آغاز نهضت مشروطه ایران بیش از سی سال باقی است.
  - ۲- در این زمان، تازه در کشورهای مثل انگلستان و فرانسه فکر تعلیمات ابتدائی عمومی پیدا شده بود.
- \* بیشتر مطالب این مقاله از کتاب "بهائیان و ایران، جهان‌گرایی و میهن پرستی در دیانت بهائی" نقل شده است. توجه خوانندگان گرامی را به کتاب بسیار ارزنده "رساله مدنیّه و مسئله تجدّد در خاورمیانه" تألیف دکتر نادر سعیدی که این اثر حضرت عبدالبهاء را مورد بحث و بررسی علمی و اجتماعی قرار داده‌اند جلب می‌کنیم.



## حضرت عبدالبهاء

هوشنگ محمودی

برفراز قلّه‌های اوج باب آسمان  
 بر کمال تارک مهر سپهر جاودان  
 می‌درخشد یک ستاره در لباس آفتاب  
 یا که یک خورشید در جام وجود  
 یا شهنشاهی به بر کرده لباس بندگی  
 یا که آقائی بتن کرده قبای بردگی

\*\*\*\*

آنکه خود خورشید عالم‌تاب هست  
 می‌درخشد آفتاب هیکلش بر هر چه هست  
 در عبودیت غلام بندگان  
 در حضور بندگان چون برده بی‌نام و نشان  
 یا چو قطره پیش دریای وجود  
 یا چو ذره پیش روی آفتاب  
 قصه کوتاه  
 بر سرش بنهاده تاج بندگی  
 برگزیده افتخار بندگی

\*\*\*

ابر فضلش رحمت پروردگار  
 دست بازش ره گشای بستگان  
 اشک چشمش غم‌گسار غصه بیچارگان  
 خنده‌اش عقده گشای اندوه افتادگان

چهره‌اش چون صبح دیدار بهار  
شاد شاد

\*\*\*

میدرخشد از نگاهش پرتو راز حیات  
پرتو عشق و وفا  
پرتو صلح و صفا  
ذره‌های عالم هستی به عشقش پایدار  
پایه‌های عالم امکان به مهرش استوار

\*\*\*

آنکه دَوّار است اسماء خدا بر حول او  
سرّ حق بر کشف اسرار مقامش سرّ گشاست  
قرّة العین جمال کبریاست  
حرز عالم، مطلع الهام ماست  
آنکه اضطراب اسرار خداست  
ابن ابها، غصن اعظم، حضرت عبدالبهاست  
حضرت عبدالبهاست.

# صلح جهانی

نوشته دکتر محمود مجذوب

**اول - مقدمه**

بطوریکه میدانیم افراد بشر پس از اینکه به تشکیل اجتماعات مبادرت ورزیدند و روابط مختلفه با یکدیگر پیدا نمودند متناسب زمان و مکان به تهیه قوانینی پرداختند تا روابط آنها را با یکدیگر تنظیم نماید. قبل از بوجود آمدن دولتها قانون و حقوق فقط روابط اشخاص و خانواده‌ها را با یکدیگر تنظیم می‌نموده است ولیکن پس از ظاهر شدن دولتها قانون روابط مردم را در داخل و در مقابل دولت و بالعکس تنظیم نمود و این قوانین و مقررات راه تکامل پیمود و بالاخره پس از تشکیل دول و ملل مختلفه و ایجاد روابط فیما بین و توسعه و تزايد آن حقوق بین‌الملل بوجود آمد که روابط اقوام و ملل و دول مختلفه و بطور کلی روابط افراد بشر را نسبت بیکدیگر در هر کجا که باشند تعیین می‌نماید. پس از بوجود آمدن دولتها دومین سازمانی که برای تنظیم روابط ملتها بوجود آمد جامعه دول است. جامعه دول ابتدا در اروپا پس از سقوط امپراطوری روم و بعد از قرون وسطی برپایه حق حاکمیت و استقلال دول بوجود آمد. سلاطینی که در قرون وسطی استقلال یافته بودند بتدریج پایه و اساس دولتهای جدید را گذاشتند و با سایر سلاطین و رؤسای کشورهای مجاور ارتباط حاصل کردند و با عقد قراردادهای صلح و اتحاد روابط خود را با یکدیگر تنظیم نمودند و بر داد و ستد تجاری بین خود پرداختند و کم‌کم سازمانی را که جامعه دول باشد بوجود آوردند که همه دول بطور مساوی و با حفظ استقلال در آن شرکت داشتند در این زمان با اینکه روابط مختلفی بین کشورها برقرار می‌شود ولیکن سازمانی منظم و دائمی بوجود نیامده و از رؤسا با نمایندگان کشورها مجمعی تشکیل نگردیده بود.

در سال ۱۶۴۸ در کنگره و ستفالی رؤسای برخی از کشورها تشکیل کنگره‌ای دادند ولیکن این کنگره و کنفرانسهائی که در طول قرن ۱۷ و ۱۸ تشکیل می‌شد جنبه موقتی داشت و فقط در پایان هر جنگی برای رسیدگی بمسائل مهم و مختلف بین‌المللی تشکیل می‌گردید، موسسه دیگری که در گذشته موجب ارتباط و اتحاد دول می‌شد و امروز هم در حصول این مقصد مؤثر است سفارتخانه است، باین ترتیب که در قدیم بعد از هر جنگی کشورهای متخاصم اشخاصی را جهت مذاکره و انعقاد قرارداد صلح و جلوگیری از جنگ مجدد مأمور می‌کرده‌اند این مأموریت‌ها

جنبه موقتی داشته ولیکن از سال ۱۶۴۸ ببعد جنبه دائمی پیدا نموده است. از موقعیکه اعزام نماینده یا سفیر متقابلاً از طرف کشورها با حسن قبول تلقی گردید و مأموریت سفیر ارتباط با دولت محل مأموریت خود و گزارش بدولت متبوع خویش شد و جنبه دائمی پیدا کرد جامعه دول بوجود آمد و این امر یکی از مهمترین عوامل ترقی حقوق بین‌الملل بوده است ضمناً باید متذکر شد کنسولگریهایی که قبل از بوجود آمدن سفارتخانه برای رسیدگی بامور اقتصادی و تجاری و حفظ حقوق تجار خارجی در یک کشور بوجود آمدند بنوبه خود در ایجاد سازمان‌های بین‌المللی مؤثر بوده‌اند در قرن نوزدهم اولین کنگره وین بود که در سال ۱۸۱۵ میلادی در پایتخت اتریش با شرکت نمایندگان کلیه کشورهای اروپا تشکیل شد و پس از چندی نیز اتحاد مقدس با شرکت ۵ دولت روسیه - اتریش - پروس - انگلیس و فرانسه تشکیل گردید و طبق آن دول فوق‌الذکر متعهد شدند که در مناسبات خود با یکدیگر اصل اخوت و برادری را که اساس تعالیم حضرت مسیح است مورد توجه قرار دهند و در صورت بروز اختلاف از طریق مسالمت‌آمیز در حل و فصل آن بکوشند.

از لحاظ قانونگذاری بین‌المللی کنفرانسهای سال ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه را که در لوح جواب جمعیت صلح لاهه مورد اشاره حضرت عبدالبها قرار گرفته است می‌توان شروع یک دوره جدید اجتماعی و روابط بین‌المللی تلقی نمود. در کنفرانس ۱۸۹۹ لاهه دولت و در کنفرانس ۱۹۰۷ آن ۴۴ دولت با حقوق مساوی شرکت کردند. مسائلی که در کنفرانسها مطرح شد عبارت بود از:

سازمان داوری بین‌المللی، تنظیم مقررات و قوانین و رسوم جنگ بری و بحری. در پایان کنفرانس ۱۹۰۷ قرار بر این شد که کنفرانس دیگری هفت سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۴ تشکیل شود ولی وسائلی که برای حفظ صلح پیش‌بینی شده بود مانند کمیسیون بین‌المللی، میانجیگری و حکمیت مؤثر واقع نگردید و جنگ بین‌المللی اول شروع شد.

پس از خاتمه جنگ بین‌الملل اول عده‌ای از دانشمندان و زمامداران از ایجاد یک سازمان مقتدر بین‌المللی قویاً دفاع کرده و بیان نمودند همانطور که روابط بین افراد باید تحت نظم و قانون در آید و از بروز اجبار و اعمال زور بین آنان جلوگیری شود در

روابط بین ملل نیز باید این قاعده معمول گردد و مناسبات بین ملل مختلفه بوسیله قانون و مقررات تنظیم شود و هر قدر روابط و مناسبات بین‌المللی بعلت انقلاب صنعتی اروپا و تحولات سریع و عجیب اجتماعی که از قرن ۱۷ آغاز شده بود تزیاید می‌یافت احتیاج ملل مختلفه بیکدیگر شدیدتر می‌شد و لزوم چنین تشکیل و سازمانی بیشتر محسوس می‌گردید تا اینکه بالاخره در پایان جنگ بین‌الملل اول بتأسیس جامعه ملل منتهی گردید. هر چند جمعی از سیاسیون و متفکرین در اول قرن بیستم برای ایجاد صلح و حفظ آن بلزوم ایجاد یک سازمان بین‌المللی معتقد شدند و لیکن باید متذکر بود که حضرت بهاء‌الله در قرن نوزدهم میلادی مسئله صلح عمومی و لزوم تأسیس محکمه کبرای بین‌المللی و حکومت جهانی را بنحوی کامل مطرح و سلاطین و زمامداران عالم را باجرای آن دعوت فرمودند ولیکن متأسفانه جامعه بشری که غرق دریای تعصبات مختلفه بود بندای مظهر کلی الهی و نصایح پزشک دانای آسمانی اعتنائی ننمود تا اینکه در اوائل قرن بیستم حوادث و اتفاقات مختلفه بخصوص بروز جنگ جهانی اول افکار بشر را تا حدودی متوجه این موضوع نمود و سیاسیون جهان را برای حصول این مقصود به تلاش و کوشش وا داشت.

بهر حال همانطور که اشاره شد پس از جنگ جهانی اول نظریه تشکیل یک سازمان جهانی بوسیله عده‌ای از دانشمندان و سیاسیون اظهار گردید و منجر به ایجاد جامعه ملل سابق شد.

## دوم - جامعه ملل

پس از اینکه جنگ جهانی اول پایان یافت نمایندگان ملل داخل در جنگ برای انعقاد معاهده صلح در ورسای اجتماع نمودند. چند نفر از نمایندگان مثل ویلسن رئیس جمهور ایالات متحده امریکا ولرد رابرت سیسیل نماینده انگستان واسموت نماینده افریقای جنوبی تصمیم گرفتند برای جلوگیری از پیش آمدن جنگ مجدد موادی ضمیمه معاهده صلح کنند و عموم ملل جهان را بامضاء و محترم شمردن آن دعوت نمایند. ویلسون در ۱۴ ماده‌ایکه هنگام جنگ بطرفین پیشنهاد نموده بود در آخرین ماده آن عموم ملل دنیا را به تشکیل مجمعی عمومی که اختلاف بین ملل را

فیصله دهد دعوت کرده بود لذا کمیسیونی بریاست ویلسون برای مطالعه در این کار تشکیل شد. کمیسیون مزبور را پرت خود را بر هیأت نمایندگان تقدیم نمود و نمایندگان هم قبل از تنظیم معاهده صلح آن را پرت را بعنوان قرارنامه مجمع اتفاق ملل در آوریل سال ۱۹۱۹ تصویب نمودند و آنرا در صدر معاهده ورسای قرار دادند. هدف جامعه ملل در مقدمه میثاق باین نحو تشریح شده است:

«دول متعاهد نظر اینکه برای بسط و پیشرفت همکاری بین‌المللی و تأمین صلح و امنیت بین خود باید پاره‌ای تعهدات را قبول کنند که متوسل بچنگ نشوند و روابط بین‌المللی بطور آشکار و متینی بر عدالت و شرافت برقرار گردد و مقررات حقوق بین‌المللی دستور حقیقی مناسبات دول شناخته شده و کاملاً مرعی و محترم شمرده شود و عدالت حکمفرما باشد و جمیع تعهدات مذکوره در عهدنامه‌ها در روابط بین اقوامی که دارای اصول منظم می‌باشند بنهایت دقت رعایت گردد این اساسنامه را که جامعه ملل بموجب آن تأسیس می‌شود اختیار می‌نمایند. بنابراین هدف اساسی و اصلی جامعه ملل بسط همکاری بین ملل و تأمین صلح و امنیت جهانی بوده است. در ماده ۱۴ میثاق ملل نیز پیش بینی شده بود که شورای جامعه طرح تشکیل دادگاه بین‌المللی را تهیه نماید. مجمع اتفاق ملل با اینکه ابتداءً در قلوب هواخواهان حقیقی صلح نسبت بآینده ایجاد امید و آرزوهای فراوان کرده بود لیکن پس از گذشت چندسال از عمر آن چون سیاست خودخواهانه دول بزرگ و استبداد غالب سیاسیون در حفظ اصول دیپلوماسی و اغراض و تعصبات مختلفه و علل و عوامل دیگر هر آن تیشه بریشه آن میزد کم‌کم از اعتبار و اهمیت افتاد بخصوص که سه دولت بزرگ امریکا و روسیه و آلمان عضویت آنرا نپذیرفته بودند و بالاخره جنگ جهانی دوم با شدت و وسعت بیشتری شروع شد و بار دیگر زلزله بر ارکان مدنیت جامعه بشری انداخت و جامعه ملل در حفظ صلح و جلوگیری از بروز جنگ بهیچوجه توفیقی نیافت. البته جامعه ملل در عمر کوتاه خود موفق به پاره‌ای خدمات و اقدامات قابل توجه اجتماعی، علمی و اقتصادی گردیده و پاره‌ای از اختلافات بین دول و ملل را حل و فصل نموده است که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.

## سوم - تحولاتی که منتهی به پیدایش سازمان ملل متحد گردید

شروع جنگ جهانی دوم علیرغم تمام کوششی که از طرف جامعه ملل برای جلوگیری از آن بعمل آمد موجب شد که جامعه ملل از بین برود و متلاشی شود. ملل اروپائی و ایالات متحده امریکا با وجود عدم موفقیت جامعه ملل باز هم بنابر احساس احتیاج شدید و مبرم از اواسط جنگ بین‌الملل دوم یعنی تابستان ۱۹۴۱ زمامداران وقت دولتهای انگلستان و امریکا در میان کشتی در دریای آتلانتیک منشوری را امضاء نمودند که مشهور به منشور آتلانتیک گردید و سپس در ژانویه ۱۹۴۲ عده‌ای از دول دیگر هم بدان ملحق شدند در این منشور ذکر شده است که ملل دارای حق استقلال و حاکمیت هستند و آزادانه هر نوع حکومتی را که مایلند داشته باشند ولی در عین استقلال و حاکمیت برای حفظ نظم و امنیت عمومی باید هریک آزادی و حقوق خود را محدود به حفظ آزادی و حقوق ملل دیگر نمایند و مقررات بین‌المللی را محترم شمارند و در وضع و تدوین قوانین و مقررات بین‌المللی کمال همکاری و مساعدت را مبذول دارند. چون اختلاف السنه نیز با وجود کثرت ارتباط و تماسهای بین ملل موجب زحمت و عدم تفهیم و تفهم کامل است احتیاج بقبول یک زبان بین‌المللی برای تسهیل مناسبات و روابط در دنیای امروز نیز وجهه همت و مورد نظر نمایندگان ملل در مجامع بین‌المللی قرار گرفت. و بنابراین احساس احتیاج بوضع و مقررات و قوانین بین‌المللی اقدام شد و تحت تأثیر عوامل مذکوره بود که در همان اوان جنگ طرح منشوری مشتمل بر اصول اساسی که مبنای مراودات بین ملل خواهد بود موسوم به «منشور ملل متحد» و طرحی برای تأسیس دیوان دادگستری بین‌المللی تهیه شد و بالاخره در تابستان سال ۱۹۴۴ نمایندگان چهار کشور شوروی، انگلستان امریکا و چین در «دمبارتن اکس» تشکیل جلسه داده و اولین تصمیم عملی را جهت تأسیس یک سازمان بین‌المللی اتخاذ نمودند.

در مذاکرات جلسه مذکور تشکیل سازمان ملل متحد و منشوری برای طرز کار سازمان مزبور که شامل دوازده فصل بود پیشنهاد شد. در فوریه سال ۱۹۴۵ زمامداران انگلستان - امریکا و شوروی در یالتا کنفرانس تشکیل دادند و در پایان کنفرانس اعلامیه‌ای منتشر نمودند و در آن اعلامیه تصمیم خود را مبنی بر تشکیل



یک سازمان بین‌المللی جهت تأمین صلح و امنیت جهانی که شالوده آن در کنفرانس دمبرتن اکس ریخته شده بود ابراز داشتند و بالاخره اعلام نمودند که ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ کنفرانس ملل متحد در سانفرانسیسکو جهت رسیدگی به طرح دمبرتن اکس و تهیه و تدوین منشور یک سازمان بین‌المللی تشکیل می‌شود. سپس در کنفرانس سانفرانسیسکو که از نمایندگان دولت در ماه آوریل ۱۹۴۵ تشکیل گردید طرح‌های مربوط به تشکیل یک سازمان بین‌المللی مورد مطالعه و قبول نمایندگان قرار گرفت و بموجب آن یک سازمان جهانی موسوم به «سازمان ملل متحد» که بعلاوه UNO مشخص می‌شود ایجاد گردید. منشور ملل متحد و اساسنامه دیوان دادگستری بین‌المللی مشتمل بر ۱۷۱ ماده به تصویب مجلس شورای ملی ایران نیز رسیده است. باین ترتیب سازمان ملل متحد و مؤسسات وابسته بآن پس از جنگ جهانی دوم بوجود آمد و امور مربوط به جامعه ملل سابق و مؤسسات تابعه آن بسازمان ملل متحد منتقل و تحویل گردید.

#### **چهارم - تاریخچه مختصر حکمیت و دادرسی بین‌المللی**

در قرون وسطی که پایه‌ها قدرت و تشکیلات داشتند و در امور بین‌المللی و روابط بین دول دخالت می‌کردند تصمیماتی که از طرف پاپ برای حل اختلافات بین دول اتخاذ می‌شد مانند تصمیمات دادگاه‌های داخلی قابل اجرا بود. از قرن یازدهم تا چهاردهم پایه‌ها بعنوان قدرت مافوق در امور کشورها دخالت می‌کردند و سلاطین نمی‌توانستند از دعوت پاپ خودداری کنند. پایه‌ها بعقیده خود برای حفظ صلح و جلوگیری از ارتکاب گناه جنگ نامشروع از طرف سلاطین در امور کشورهای اروپائی مداخله می‌نمودند گاهی هم امراء و سلاطین خود تقاضا می‌کردند که پاپ داوری بین آنها را قبول نماید. قدرت دیگری که علاوه بر پاپ در اختلافات حاصله بین دول اروپائی دخالت می‌کرد و این دخالت را حق خود میدانست امپراطوری آلمان بود.

توضیح آنکه پس از سقوط امپراطوری روم «دو امپراطوری در اروپا بوجود آمد نخست امپراطوری مقدس که از سال ۸۰۰ تا ۹۱۱ میلادی طول کشید و دیگری امپراطوری آلمان یا امپراطوری سن ژرمتیک که در سال ۹۶۲ میلادی تأسیس

گردید و ادعای جانشینی امپراطوری روم را داشت این امپراطوری داوری بین اختلافات دول اروپائی را حق خود میدانست و میخواست که تمام اروپای غربی را زیر فرمان خود داشته باشد. از ابتدای قرن سیزدهم پاپها با قدرت امپراطوری آلمان مبارزه می‌کردند و حق حاکمیت بین دول را برای خود قائل بودند. بهر حال تا ابتدای قرن چهاردهم حقوق سلطنتی در اختیار امپراطوری بود ولیکن در قرن شانزدهم و هفدهم کم‌کم حکومت ملی قدرت و استقلال یافتند و از اطاعت امپراطور و پاپ سر باز زدند و حقوق را بر مبانی انسانی و عقلانی بنا نمودند.

وضع امپراطوری اسلامی نیز در این دوره از تاریخ کم و بیش مانند کشورهای اروپائی بود و خلفا اختلافات بین کشورهای اسلامی را حل و فصل مینمودند.

از تاریخ تشکیل کنگره صلح و ستفالی بسال ۱۶۴۸ دوره جدیدی در داوری و حکمیت بین‌المللی آغاز میشود زیرا از قرن پانزدهم و شانزدهم ستاره نفوذ و قدرت پاپ و امپراطوری کم‌کم افول می‌کند تا آنجا که پس از کنگره و ستفالی دیگر قدرت مافوقی بعنوان پاپ و امپراطوری شناخته نمی‌شود و بتدریج اروپای جدید بوجود می‌آید.

در اواخر قرن هفدهم موضوع داوری و دادرسی اجباری از طرف ما فوق از بین میرود و نحوه حل اختلافات بین دول بخود دولتها واگذار می‌شود ولی در قرن هیجدهم کم‌کم داوری بین‌المللی بصورت جدید توسعه پیدا می‌کند. در این قرن یک نوع حکمیت بین‌المللی بوجود می‌آید به این ترتیب که دول با موافقت یکدیگر موضوع اختلاف خود را به حکمیت یک سلطان واگذار میکردند. این نوع حکمیت را حکمیت اختیاری می‌گفتند. در اواخر قرن هیجدهم یکنوع دیگر از حکمیت بین‌المللی که با نوع مذکور در فوق تفاوت دارد معمول گردید باین ترتیب که برای اختلافات بین دو کشور از طرف آنها اشخاص مطلع و حقوقدان معین می‌شدند و تشکیل کمیسیون می‌دادند و معمولاً یک نفر از ملیت دیگر نیز در این کمیسیون شرکت می‌نمود تا اخذ رأی نهائی ممکن باشد. ترتیب حکمیت بوسیله کمیسیون مختلط کم‌کم در اروپا متداول می‌شود و از آن مؤسسه دیگری بوجود می‌آید که عبارت از دیوان یا دادگاه حکمیت باشد.

در سال ۱۸۹۹ بابتکار نیکلای دوم تزار روسیه و دعوت ملکه هلند اولین کنفرانس

صلح لاهه تشکیل گردید و موضوع حکمیت اجباری مورد علاقه و توجه کنفرانس قرار گرفت و پیشنهادات مختلفی راجع به نحوه تشکیل و انتخاب قضا و سازمان آن بیان گردید و این پیشنهادات و نظرات بالاخره منجر به تشکیل دادگاه دائمی حکمیت لاهه گردید ولی این دادگاه بعلی از قبیل زیاد بودن تعداد قضا و حاضر نبودن همیشگی آنان جهت رسیدگی و اعمال نظرات و اغراض سیاسی توفیق کامل در دادرسی بین‌المللی حاصل ننمود مع الوصف اصلاح وضع این دادگاه در کنفرانس ۱۹۰۷ مورد توجه قرار گرفت بخصوص دولت امریکا برای اصلاح و تقویت آن کوشش فراوان نمود.

پس از خاتمه جنگ جهانی اول و بوجود آمدن جامعه ملل تشکیل دیوان دائمی دادرسی بین‌المللی بموجب ماده ۱۴ میثاق ملل پیش‌بینی شده بود و بالاخره کمیته‌ای مرکب از ۱۰ نفر حقوقدان مأمور تهیه طرح آن شدند و تمام اشکالات گذشته را مورد توجه قرار دادند. پیشنهاد تشکیل دیوان دائمی داوری بین‌المللی بوسیله این کمیته بشورای جامعه ملل تقدیم و با جزئی اصلاح تصویب شد. راجع به اجباری شدن دادرسی بین‌المللی هم کوشش فراوان مبذول شد ولیکن بعلت مخالفت دول به نتیجه نهائی نرسید.

پس از پایان جنگ جهانی دوم در کنفرانس دمبارتن اکسل که نمایندگان دول بزرگ برای تشکیل یک سازمان بین‌المللی منعقد نمودند پیش‌بینی شده بود که یک دادگاه بین‌المللی دادرسی تشکیل شود که ارکان قضائی سازمان ملل بوده و اساسنامه تنظیمی آن جزء لاینفک منشور ملل متحد باشد و تمام دول عضو سازمان عضویت آنرا قبول کنند. این طرح بعداً در کمیته‌ای از حقوقدانان بدعوت دولت امریکا در سال ۱۹۴۵ مورد مطالعه قرار گرفت و راجع به طرز انتخاب قضا و صلاحیت اجباری دادگاه شور و مطالعه بعمل آمد و بعداً این مطالعات مورد توجه کنفرانس سانفرانسیسکو قرار گرفت و بالاخره «دیوان دادگستری بین‌المللی» در ظل سازمان ملل متحد بوجود آمد.

### **پنجم - علل عدم موفقیت کامل جامعه ملل و سازمان ملل متحد**

هر چند ایجاد و توسعه سازمانهای بین‌المللی حاکی از احتیاج شدیدی است که

دنیای کنونی بوجود چندین سازمانهایی دارد و تاکنون هم نتایج مفیده از اینگونه سازمانها عاید جامعه بشری شده است ولی متأسفانه این حقیقت را باید قبول کرد که سازمانها و مؤسسات و مراجع بین‌المللی که تاکنون بوجود آمده‌اند هیچکدام نتوانسته‌اند بنحو شایسته بوظایف خود عمل کنند و آمال افراد صلح طلب را جامه عمل بپوشانند و بعلت وجود تعصبات مختلفه ملی - مذهبی - نژادی و اقتصادی و فقدان وحدت نظر و وحدت وجدان بین نمایندگان ملل و سایر علل سیاسی موفق به رفع اختلافات بین دول و جلوگیری از جنگ نشده‌اند و کمتر اتفاق افتاده است که سازمان ملل متحد بتواند اراده خود را بدول عضو سازمان تحمیل و آنان را با اجرا تصمیمات خود ملزم سازد بلکه بکرات مشاهده شده دولتها از اجرای تصمیماتی که برخلاف حق حاکمیت و یا منافع ملی آنها بوده خوداری نموده‌اند و از اعتبار و حیثیت سازمان ملل متحد کاسته‌اند و چون اقدامات سازمان تاکنون نتیجه عملی کاملی نداده برخی از محافل و مقامات در این آزمایش چند ساله براین عقیده شده‌اند که وجود سازمان ملل متحد دارای فوائد کلی نبوده و حتی بعضی وجود و عدم آن را یکسان دانسته‌اند. بدیهی است اگر سازمان ملل متحد موفق بانجام وظایف اساسیه خود نشده است این عدم موفقیت را باید در علل و موانع موجود جستجو و در رفع آنها کوشش کرد و نباید بعلت وجود این موانع و مشکلات ضرورت وجود یک سازمان و تشکیلات مقتدر بین‌المللی را برای جهان کنونی انکار نمود. در این مقام پاره‌ای علل اساسی مربوط به عدم موفقیت کامل سازمانهای بین‌المللی را در استقرار و حفظ صلح جهانی بیان میداریم:

- ۱- عدم توافق آراء که برای اخذ تصمیمات بین‌المللی لازم است یکی از عوامل عمده عدم موفقیت سازمان ملل متحد بوده است.
- ۲- عدم وجود حسن تفاهم و وحدت نظر بین نمایندگان ملل و به خصوص وجود تعصبات مختلفه ملی و مذهبی و نژادی و اقتصادی و سیاسی یکی از بزرگترین علل عدم توفیق سازمان ملل متحد در ایجاد حسن تفاهم و رفع اختلافات بین ملل و حفظ امنیت جهانی می‌باشد.
- ۳- عدم تساوی حقوق دول و ملل عضو سازمان و دادن پاره‌ای امتیازات به دول قوی مانند داشتن صندلی دائمی و حق وتو در شورای امنیت که مغایر با

اهداف و مقاصد بین‌المللی و صلح‌جویانه چنین سازمانی و مخالف روح منشور ملل متحد است.

۴- مهم‌تر از موانع و علل فوق‌الذکر نبودن یک قوه مجریه مقتدر و مستقل بین‌المللی است که پشتیبان و ضامن اجرای مقاصد و تصمیمات سازمان ملل متحد و آراء دیوان دادگستری باشد و همین امر موجب عدم موفقیت سازمان ملل متحد است زیرا اگر تصمیمات سازمان ملل متحد برخلاف حق حاکمیت بعضی از دول عضو باشد از اجرای آن خودداری می‌نمایند و تصمیمات سازمان ملل اغلب جنبه توصیه و سفارش دارد نه حکم قانونی و لازم‌الاتباع.

۵- با اعتقاد اهل بهاء تحقق صلح عمومی و حقیقی بدون توجه بسایر مبادی روحانی و اصول اجتماعی دیانت مقدس بهائی امکان پذیر نیست و لازمه آن وحدت نظر و وحدت وجدان عموم ملل و اقوام عالم و ترک تعصبات مختلفه و اعتقاد قلبی بر اساس وحدت عالم انسانی و مساوات حقوق بشر و سایر مبادی روحانی این ظهور جدید است که آنهم فقط با استمداد از نفثات روح القدس و نفوذ کلام مظهر کلی الهی میسر و مقدور است و حضرت عبدالبها در لوح لاهه با وضوح و صراحت کامل باین مسائل اشاره فرموده‌اند.

«صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازم است که اساس این امر عظیم گردد تا اساس متین شود و بنیان زرین گردد...»

و سپس اشاره می‌فرمایند که تأسیس صلح عمومی و دائمی میسر نیست مگر با توجه به سایر مبادی و اصول روحانی و تعالیم اجتماعی شریعت مقدس بهائی

«... تعالیم حضرت بهاء‌الله منحصر در تأسیس صلح عمومی نبود تعالیم کثیره بود که معاونت و تأیید صلح عمومی می‌نمود...»

بعد در همین لوح مبارک مبادی روحانی و تعالیم عمومی این ظهور جدید را توجیه و چنین می‌فرمایند:

«... این تعالیم متعدده که اساس اعظم سعادت عالم انسانی است و از سنوحتا رحمانی باید منظم بمسئله صلح عمومی گردد و ممزوج بآن شود تا آنکه نتیجه بخشد والا تنها مسئله صلح عمومی در عالم انسانی تحققش مشکل است...»

## ششم - صلح جهانی در ظلل تعالیم بهائی

خلاصه تعلیم حضرت بهاء‌الله راجع به صلح عمومی و دائمی که اهم تعالیم دیانت مقدس بهائی است آنست که سلاطین و زمامداران عالم انسانی و یا امنای بیت‌العدل اعظم الهی صلح عمومی را اعلان و بر طبق تعالیم و دستورات الهیه اجرا نمایند بنحویکه بین کلیه دول و ملل و احزاب عالم صلحی حقیقی و پایدار برقرار گشته مشکلات و مسائل بین‌المللی بکمال محبت و عدالت و از طریق شور و مشورت فیصله یا بدو کلیه تجاوزات و مناقشات ملل و دول عالم در محکمه کبرای بین‌المللی که از نمایندگان عموم ملل تشکیل می‌گردد مورد رسیدگی قرار گرفته حکم قطعی و لازم الاجرا صادر گردد و اگر ملتی و یا سلطانی بر خلاف نظام و صلح بین‌المللی عملی نماید و یا تسلیم رأی محکمه کبرای بین‌المللی نشود عموم سلاطین و زمامداران جهان یا بعبارت بهتر قوه مجریه بین‌المللی بر منع و تنبیه و مجازات آن ملت یا سلطان قیام و اقدام کند تا بدین ترتیب صلح بین ملل و امنیت جهانی همواره محفوظ و برقرار ماند و افراد بشر از مصائب و آلام منازعات و محاربات بین ملل و اقوام مستریح و در امان باشند اینک قبل از بیان توضیحات مختصر درباره این تعلیم مهم و اساسی شمه‌ای از آثار حضرت بهاء‌الله درباره صلح عمومی و تأسیس محکمه کبرای بین‌المللی زینت بخش این اوراق می‌شود:

«اشراق دوم جمیع را بصلح اکبر که سبب اعظم است از برای حفظ بشر امر نمودیم سلاطین آفاق باید باتفاق باین امر که سبب بزرگ است از برای راحت و حفظ عالم تمسک فرمایند...»

و در لوح دنیا میفرمایند:

«اسّ اعظم که اداره خلق بآن مربوط و منوط آنکه اول باید وزراء بیت‌عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریف باهظه آزاد شود...»

و در لوح ابن‌ذئب نازل:

«از حق جل‌جلاله سائل و آمل که مشارق ثروت و اقتدار و مطالع عزت و اختیار یعنی ملوک ارض ایده‌م الله را بر صلح اکبر تأیید فرماید اینست سبب اعظم از برای راحت امم. سلاطین آفاق و فقه‌م الله باید باتفاق باین امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تمسک فرمایند امید آنکه قیام نمایند بر آنچه که سبب آسایش

عباد است باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتفاق و اتحاد را جاری فرمایند و از سلاح به اصلاح توجه کنند و اگر سلطانی بر سلطانی بر خیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند در اینصورت عساکر و آلات و ادوات حرب لازم نه، الاعلی قدر مقدور لحفظ بلادهم و اگر باین خیر اعظم فائز شوند اهل مملکت کل براحات و مسرت بامور خود مشغول گردند و نوحه و ندبه اکثری از عباد ساکن شود.... احسن و اولی آنکه در آن مجلس خود سلاطین عظام حاضر شوند و حکم فرمایند و هر یک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام نماید او سید سلاطین است....»

با توجه به نصوص فوق و تبینات حضرت عبدالبها و حضرت ولی امر الله ملاحظه میشود که یکی از اساسی‌ترین و مهمترین تعالیم و مقاصد این ظهور الهی تأسیس صلح اکبر یا صلح اعظم در انجمن بنی آدم و دعوت اهل عالم بخصوص زمامداران و سلاطین ارض با استقرار آن می‌باشد. اینک آنچه از مطالعه و تمعن در آثار برای استقرار صلح عمومی در ظلّ تعالیم بهائی استنباط می‌شود ذیلاً باستحضار خوانندگان ارجمند میرسد.

### طریقه اول: استمداد از فیوضات الهیه و مشیت ربانیه

هر چند تأسیس وحدت عالم انسانی و صلح عمومی در جامعه بشری و استقرار ملکوت صلح و سلام در انجمن بنی آدم آرزوی هر انسان واقعی است ولیکن تحقق این امر جلیل محتاج به قوه‌ای عظیمه است تا موانع و مشکلات موجوده را مرتفع کند و عوامل و امکانات آنرا فراهم نماید و علم صلح و سلام را در قطب آفاق باهتزاز آرد. عوامل و قوایی که امروز در عالم انسانی موجودند مانند عوامل و قوای سیاسی و اقتصادی، دینی، وطنی، نژادی و طبقاتی هیچیک قدرت و توانائی تحقق این امر عظیم را ندارند زیرا همه آنها دارای اهداف و مقاصد محدود و مشخص‌اند و نقطه نظرگاه آنها قوم و نژاد مخصوص، ملت مخصوص، پیروان دیانت مخصوص و یا طبقه مشخصی است و منافع و مصالح عموم اهل عالم را بدون توجه به نژاد و مذهب و ملیت و طبقه و جنس مورد نظر ندارند بعلاوه اکثراً فاقد جنبه‌های معنوی و روحانی که اساس شریعت‌الله است می‌باشند. باعتقاد اهل بهاء تنها قوه‌ای که قادر

بتأسیس صلح عمومی و وحدت عالم انسانی در جهان ترابی است فیوضات الهیه و مشیت نافذه ربانیه است که در این قرن نورانی بواسطه حضرت بهاء الله جلوه و بروز نموده است. در این مقام قسمتی از یکی از خطابات حضرت عبدالبهاء را که مبین این مطلب است زینت بخش این اوراق می‌نماید:

«... آرزوی ما وحدت عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی پس در مقصد و آرزو متحدیم و در عالم وجود مسائلی از این دو مسئله مهمتر نمی‌شود زیرا وحدت عالم انسانی سبب عزت نوع بشر و صلح عمومی سبب آسایش جمیع من علی الارض لهذا در این دو مقصد متحدیم و اعظم از این مقاصد نه... الیوم یک قوه عظیمه‌ای لازم تا این مقاصد جلیله مجری گردد شماها میدانید که امر صلح اکبر خیلی امر عظیمی است و جمیع قوای آفاق امروز ضد استقرار این امر... یک قوه عظیمه لازم که این صلح را اجرا نماید و این حرب را منع کند و وحدت عالم انسانی را اعلان کند... لهذا ما محتاج یک قوه عظیمه هستیم که سبب اجرای امیدها شود و این واضح است که بقوای ماده این مقصد و آمال حاصل نمی‌شود اگر بگوئیم بقوه جنسیت حاصل می‌شود اجناس مختلفند اگر بگوئیم بقوه وطنیت میشود اوطان مختلف است و اگر بگوئیم اتحاد و وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بقوه سیاسی می‌شود سیاسات ملوک مختلف است زیرا منافع دول و ملل مختلف است پس واضح شد که جمیع اینها مختلف و محدود است و ممکن نیست جز بقوه معنویه و قوه روحانیه و فیوضات الهیه و نفثات روح القدس که در این قرن عظیم جلوه نموده جز باین ممکن نیست والا این مقصد در حیث قوه می‌ماند به حیث فعل نخواهد آمد.»

### طریقه دوم: استمداد از مبادی روحانی و سایر تعالیم اجتماعی بهائی

دیانت بهائی وصول به صلح عمومی و دائمی را بدون توجه بسایر اصول و مبادی روحانی و تعالیم اجتماعی این آئین نازنین مانند لزوم دین و استفاضه از نفثات روح القدس، توافق علم و دین، ترک تعصبات، وحدت زبان و خط، تعلیم و تربیت عمومی و اجباری و وحدت تربیت، تساوی حقوق زن و مرد، تعدیل معیشت عمومی و حل مشکلات اقتصادی و بخصوص وحدت عالم انسانی که محور تعالیم این ظهور جدید است ممتنع و محال میدانند و همانطور که قبلاً اشاره شد این تعالیم و اصول را



لازمه تحقق و تأسیس صلح اعظم در انجمن بنی‌آدم محسوب می‌دارد. حضرت عبدالبها در لوحی بافتخار جناب یوحنا داود می‌فرمایند:

«... تعالیم قدیمه امروز کفایت ننماید هر دردی را درمان نگردد هر زخمی را مرهم نشود آن تعالیم قدیمه سماویه بسیار محبوب و مقبول است ولی عقول و افکار ترقی نموده احتیاج بتعالیم کلیه است و آن تعالیم بهاء‌الله است که جامع جمیع تعالیم است امروز هر نفسی اطلاع بر وصایا و نصایح بهاء‌الله یا بدو الواح کلمات و تجلیات و اشراقات و طرازات و بشارات را بخواند ابدأ از برای او شبه نماند که این تعالیم رزق امروز عالم انسانی است و سبب حیات ابدی است...»

### **طریقه سوم: سیر تکامل و تحول محتوم جامعه بشری بسوی وحدت و تعالیم و اهداف دیانت بهائی**

حضرت ولی حضرت ولی امرالله در توقیع منیع «روز موعود فرارسیده» این موضوع را توجیه و تبیین می‌فرمایند که بشر از ابتدای سکونت خود در کره ارض یک سیر تکامل اجتماعی را آغاز نموده که وحدت عالم انسانی و اتحاد من علی الارض آخرین مرحله این سیر تکامل اجتماعی بوده و وصول بآن امری محتوم و مقرر است.

حضرت ولی امرالله در این توقیع و سایر آثارشان اصل و قانون عمومی و کلی حرکت و دگرگونی و سیر تکاملی را که در عالم وجود موجود است توجیه فرموده‌اند. بدیهی است این سیر و حرکت و تحول و تغییر بدون هدف و مقصد نبوده و همواره در جهت کمال انجام می‌گیرد. جامعه بشری نیز از این قانون کلی مستثنی نیست و در طول تاریخ همواره در جهت تکامل سیر و حرکت نموده است.

بناب باقوال محققین و مورخین بشر در زمانهای خیلی دور بطور بدوی و انفرادی بر روی کره زمین زندگی می‌نموده است و پس از گذشت زمان و به هدایت میل غریزی و احتیاجی که بزندگی دسته جمعی داشته و دارد به تشکیل خانواده که اولین و مهمترین واحد اجتماعی است اقدام نموده است.

مرحله ثانی در سیر تکامل جوامع بشری بسوی وحدت ایجاد واحد بزرگ‌تری بنام قبیله و طائفه و استقرار نظام قبیله‌ای بوده است پس از تشکیل واحدهای خانواده

احتیاج بمقابله با حوادث و مشکلات طبیعی و مدافعه در مقابل حیوانات درنده و نیز تمایل فطری انسان به زندگی دسته جمعی سبب شد که چندین خانواده بدور هم جمع شده و قبیله‌ای تشکیل دهند و یک مرحله دیگر بسوی وحدت بشر را طی کنند. مرحله سوم در این سیر تکاملی بوجود آمدن شهرهای متعدد از اجتماع خانواده‌ها و قبائل مختلفه بوده است که تدریجاً شهرنشینی معمول و بعقیده علمای علم الاجتماع با بوجود آمدن شهرها روابط مختلفه اجتماعی ایجاد و تقسیم کار معمول و بشر وارد اولین مرحله تمدن واقعی شده است. بعبارت دیگر شهرنشینی موجب و موجد تمدن و توسعه و تکامل آن گردیده است و اصولاً لفظ تمدن یا مدنیت از کلمه مدینه بمعنای شهر گرفته شده و در زبانهای اروپائی هم از کلمه سیتیویس CITIUIS که بمعنای اهل شهر می‌باشد مشتق شده است.

در حقیقت در نتیجه شهرنشینی استعدادات افراد بشر تظاهرات بیشتری نموده و پیشرفت‌های فکری، اجتماعی و اقتصادی نصیب جوامع انسانی گردیده و وجود شهرها اصولاً وسیله مبادله اطلاعات و پیشرفت جوامع مختلفه بوده است.

پس از مرحله شهرنشینی جوامع بشری بعلت بسط روابط تجاری و کثرت رفت و آمد بین شهرها وارد مرحله دیگری از سیر تکاملی خود یعنی مرحله وحدت ملی گردید و بتأسیس و تحکیم حکومت ملی اقدام نمود و آداب و رسوم قبیله‌ای به قوانین و نظامات مدنی و ملی مبدل گشت. بشهادت حضرت ولی امرالله در توقیع «روز موعود فرا رسیده» شریعت مقدس اسلام هادی و راهنمای بشریت در پیمودن این مرحله از تکامل بوده است. زیرا پیغمبراکرم در زمانی ظهور فرمودند که مردم شبه جزیره عربستان از لحاظ اجتماعی در مرحله ملوک الطوائفی بسربرده و قبائل و طوائف متعدده متحاربه در آن سرزمین وجود داشتند و لذا آن مظهر الهی وحدت و اتحاد و الفت و یکرنگی بین این طوائف مختلفه را هدف اصلی خود قرار دادند و با بیان مبارک «انماالمؤمنون اخوه» همه مؤمنین را از هرقبیله و طائفه‌ای که بودند برادران یکدیگر محسوب داشتند. در زمان طلوع شمس محمدی علاوه بر شبه جزیره عربستان نظام ملوک الطوائفی در اغلب نقاط جهان نیز مستقر بوده است. بنابر این وصول بمرحله وحدت ملی و تأسیس حکومت ملی را می‌توان از خصائص مشخصه دوره شریعت مقدس اسلام دانست.

بدین ترتیب جوامع بشری در طول هزاران سال مراحل مختلفه تکامل بسوی وحدت را طی نموده و در قرن نوزدهم میلادی یعنی در زمان طلوع شمس حقیقت آخرین مراحل تکاملی وحدت ملی را پیموده و به تأسیس حکومت متعدده مستقله ملیه نائل آمده و خود را آماده دخول بمرحله‌ای عالی‌تر و وسیع‌تر یعنی اتحاد بین‌المللی و تأسیس حکومت متحده جهانی و صلح عمومی و رهائی از مشکلات و نارسائی حکومت ملی نموده است.

با توجه به توضیحات فوق اینک می‌گوئیم یکی از مهمترین طرق وصول دیانت بهائی باهدف اجتماعی خودیعنی وحدت عالی انسانی و صلح عمومی و اتحاد من علی الارض همانا سیر و تحول جبری و اجتناب‌ناپذیر جامعه بشری بسوی وحدت می‌باشد و عالم انسانی که مرحله وحدت ملی را طی قرون گذشته ملی نموده اکنون بعلت ترقیات عجیب فکری و صنعتی و اجتماعی و ظهور اختراعات و اکتشافات مخیر العقول و توسعه بی‌سابقه روابط مختلفه بین‌المللی بوضوح مشاهده می‌کند که این وحدت ملی و سیستم حکومت ملی بتنهائی کافی برای رفع احتیاجات و حل مشکلات جامعه بشری نیست و چاره‌ای جز دخول بمرحله‌ای عالی‌تر و عمومی‌تر و وسیع‌تر که وحدت عالم انسانی و اتحاد من علی الارض و حکومت جهانی و صلح عمومی می‌باشد ندارد و حضرت بهاءالله در یک قرن پیش این احتیاج غیرقابل اجتناب عالم انسانی را بوحی الهی پیش بینی و با اعلان مبادی روحانی و تعالیم اجتماعی بهائی و تعیین وحدت عالم انسانی و اتحاد بین‌المللی بعنوان هدف و مقصد اصلی از ظهور و نزول آیات خود عالم بشری را متوجه این احتیاج قطعی و محتوم فرمودند و ملوک و زمامداران عالم را به تمسک به صلح اکبر دعوت و دلالت نمودند و ما امروز از هر جهت آثار و علائم احتیاج شدید عالم انسانی را باهدف و تعالیم دیانت مقدس بهائی برای العین می‌بینیم و بوضوح مشاهده می‌کنیم که عالم انسانی هیچ راهی برای رهائی از مشکلات لاینحل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود ندارد مگر آنکه بمرحله مقرر و محتوم سیر تکاملی خود یعنی وحدت عالم انسانی و اتحاد بین‌المللی و صلح عمومی در ظلّ یک حکومت متحده جهانی وارد شود.

حضرت ولی امرالله در یکی از توقیعات منیعه خود بلسان انگلیسی دور نمای

آینده جامعه بشری را ترسیم و درباره حتمی بودن وصول جامعه بشری بمرحله وحدت و اتحاد بین‌المللی چنین می‌فرمایند:

«وحدت کافه نوع بشر مابه‌الامتیاز مرحله‌ای است که حال هیئت جامعه بشری بآن نزدیک می‌شود. وحدت خانواده و قبیله و شهر و ملت متوالیاً مورد اقدام واقع و کاملاً تحقق پذیرفته است. وحدت عالم غایت قصوائی است که بشر سرگردان برای نیل بآن تلاش مینماید اکنون تشکیل وحدت ملی به پایان رسیده است و هرج و مرجی که ملازم اختیارات مطلقه حکومت است بمنتهی درجه شدت میرسد عالمی که در حال رشد و بلوغ است باید از قید این بت وهم خود را رها کرده بوحدت و جامعیت روابط بشری معترف و بطور قطع نظمی ایجاد نماید که بوجه احسن این اصل اساسی حیات را مجسم سازد، وحدت نوع بشر چنانکه منظور نظر مبارک حضرت بهاءالله است مستلزم تأسیس یک انجمن عمومی عالم می‌باشد که در ظل آن تمامی ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً دائماً متحد گردند و استقلال ممالک اعضای آن و همچنین آزادی شخصی و حس ابتکار نفوسیکه این ممالک را تشکیل میدهند قطعاً محفوظ ماند. این انجمن عمومی عالم تا حدیکه ما می‌توانیم تصور کنیم باید مرکب باشد از یک هیئت تقنینیه عمومی، اعضای آن بعنوان امنای نوع بشر کلیه منابع ثروت ملل متشکله را تحت اداره نهائی خود قرار داده و قوانینی که لازمه تنظیم حیات و رفع حوائج و تعدیل روابط ملل و اقوام است وضع نماید. یک هیئت تنفیذیه عمومی مستظهر بقوه‌ای بین‌المللی تصمیمات متخذه هیئت تقنینیه عمومی را اجرا و قوانین موضوعه آنرا تطبیق و وحدت اصلیه تمامی انجمن عمومی عالم را حفظ خواهد نمود. یک محکمه عمومی در کلیه مناقشاتی که ممکن است بین عناصر مختلفه مرکبه این نظم عمومی رخ دهد قضاوت نموده و حکم لازم الاجرا و نهائی خویش را صادر خواهد کرد. یک دستگاه مخابره و ارتباط عمومی تأسیس خواهد شد که شامل تمامی کره ارض بوده و از موانع و قیودات ملی رهائی یافته با سرعتی حیرت انگیز و حسن انتظام بکار خواهد افتاد. یک عاصمه بین‌المللی بمنزله مرکز اعصاب مدنیت عمومی و کانونی خواهد بود که قوای وحدت بخش حیات بسوی آن متوجه و اثرات جانبخشی از آن صادر میگردد. یک لسان بین‌المللی اختراع و یا از بین السن موجوده انتخاب و در مدارس عالم علاوه برلسان

مادری تعلیم خواهد شد. یک خط عمومی و یک مطبوعات بین المللی، یک مقیاس پول و وزن و اندازه متحدالشکل عمومی ارتباط و حسن تفاهم بین ملل و نژادهای بشری را سهل و ساده خواهد نمود. در چنین جامعه عمومی علم و دین یعنی دو قوی‌ترین عامل زندگانی با هم سازش و تشریک مساعی نموده و متوافقاً نشو و نما می‌نمایند. مطبوعات و جرائد در ظلّ چنین نظمی در حالیکه میدان را از برای اظهار نظریات و عقاید مختلفه ابناء بشر باز و آزاد خواهند گذاشت آلت مصالح و اغراض شخصی و خصوصی قرار نگرفته و از اعمال نفوذ دول و ملل متخاصمه رهائی خواهند یافت. منابع اقتصادی عالم تحت انتظام درآمده مواد خام آن استخراج و مورد استفاده کامل واقع شده و بازارهای آن تنظیم و توسعه خواهد یافت و توزیع محصولات آن منصفانه تعدیل خواهد شد. رقابت و خصومات و دسایس ملی موقوف و تعصب نژادی به دوستی و حسن تفاهم و تعاون بین نژادها تبدیل خواهد شد. علل منازعات دینیه همواره مرتفع و موانع و تقیدات اقتصادی بکلی برطرف و امتیازات مفرط بین طبقات منسوخ خواهد گردید. فقر و فاقه از یک‌طرف و تجمع فاحش اموال از طرف دیگر از بین خواهد رفت. مساعی عظیمه‌ای که در راه جنگ اقتصادی و یا سیاسی بیهوده مصرف شده برای مقاصد تخصیص داده خواهد شد که متضمن توسعه دامنه اختراعات بشر و تکامل امور فنی و ازدیاد ثمره مجهودات بشری و قلع و قمع بیماری و توسعه دایره تحقیقات علمی و ترفیع سطح صحت عمومی و تهذیب و تلطیف فکر آدمی و استخراج منابع متروکه مجهوله ارضی و اطاله عمر انسانی و پیشرفت هر عامل دیگری که بتواند حیات عقلانی و اخلاقی و روحانی هیئت بشری را تقویت نماید باشد. یک نظم مبتنی بر اتحادیه عمومی که بر کره ارض حکمفرما باشد و منابعی را که وسعت آن فوق تصور است باسلطه مطلقه اداره کند و آمال شرق و غرب را ممزوج و مجسم نموده و از شر جنگ و مصائب آن رهائی یافته توجّهش را معطوف با استخراج جمیع منابع قوای مکنونه ممکن الحصول ارض نماید. نظمی که در آن قدرت خادم عدالت و حیات آن متکی باعتراف عمومی بیک خدا و تبعیت از یک ظهور مشترک گردد. اینست غایت قصوائی که عالم بشریت در تحت تأثیر قوای وحدت بخش حیات بسوی آن پیش می‌رود»

## طریقه چهارم: نظم بدیع جهان آرای حضرت بهاء الله

بامطالعه و تمعن در آیات و آثار در کتاب مستطاب اقدس و سوره هیکل و سوره الملوک و سایر الواح مبارکه و همچنین تبیینات حضرت عبدالبها و حضرت ولی امرالله متوجه می‌شویم که در شریعت مقدس بهائی یک تشکیلات بدیع و منظم محلی و ملی و بین‌المللی بجهت اداره جامعه بشری پیش‌بینی شده که در معارف بهائی بنام «نظم بدیع جهان آرای حضرت بهاءالله» موسوم و موصوف می‌باشد. بفرموده حضرت ولی امرالله حضرت باب به تأسیس این نظم بشارت داده‌اند و حضرت بهاءالله آنرا تأسیس فرموده‌اند و حضرت عبدالبها در آثار نازله و خطابات صادره و بخصوص در الواح وصایا کیفیت تأسیس آنرا تشریح و تبیین فرموده‌اند و بالاخره حضرت شوقی افندی (شوقی ربانی) در توقیعات خویش هدف و مقصد و جامعیت این صنع الهی را توضیح و ۳۶ سال از حیات مبارک و آسایش و راحت خود را بجهت تقویت و توسعه این نظم بی‌مثیل و استقرار آن در عالم انسانی فدا نمودند. بهدایت نصوص مبارکه باید متذکر بود که این نظم بدیع بهیچوجه مشابه و مماثل با تأسیسات و تشکیلات ادیان سائره که مخلوق عقول ناقصه بشری است و با انظمه احزاب و حکومتات مختلفه موجوده در جهان نیست بلکه نظمی است الهی و بی‌سابقه و نظیر که هر چند دارای پاره‌ای مزایا و عناصر سلیمه انظمه فعلی است و لکن بشهادت حضرت ولی امرالله از عیوب اصلیه و فطریه آنها عاری و مبری است. باعتقاد اهل بهاء این نظم بدیع الهی یکی از مهمترین عوامل وصول جامعه بشری به مرحله وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و اتحاد من علی الارض و یکی از مؤثرترین وسائل ایجاد و حفظ صلح جهانی در ظل مدنیت بهائی می‌باشد.

# اقتصاد و ارزشهای اخلاقی

ویلیام هاچر

نوشته

ضیاءالله احمدزادگان

ترجمه

امروزه چنین شایع شده است که علم اقتصاد و اخلاق اصولاً با یکدیگر مغایرت دارند تصور می‌شود اخلاق با ارزشهای معنوی و عواطف سر و کار دارد در حالیکه علم اقتصاد ذاتاً ارزشهای اخلاقی، انسانی و معنوی را کنار گذاشته و بر روی هر چیزی برچسب قیمت (ارزش مادی) میزند و هر فرد را چون یک واحد تولید کننده یا مصرف کننده تلقی می‌کند.

اخلاق حاکم بر تجارت جدید مدعی است که دوری جستن از جنبه‌های غیر انسانی اقتصاد جدیدامری است غیر ممکن زیرا گفته می‌شود ما همگی خواستار وفور تولید هستیم و مقدار تولید بایستی پیوسته افزایش یابد. آنچه که با افزایش دایم تولید کمک نکند بی‌ربط و مضر به اقتصاد و رفاه جامعه تلقی می‌گردد بعبارتی «هر چیزی که برای جنرال موتور خوب است برای همه خوب است.»

آنانکه این نقطه نظرها را بازگو می‌کنند تکیه‌گاه محکمی برای حفظ سیستم اقتصادی می‌جویند تا خود را یکباره و برای همیشه از شر عوارضی که از نظر «اقتصاد» مفید نیست خلاص سازند. آنان از این که مخالفین اخلاق اقتصادی را از طرف جامعه مورد قبول قرار گیرند واهمه ندارند، زیرا فکر میکنند مردم (لااقل مطلوب آنها) عموماً بدون تردید ارزشهای مادی را بر ارزشهای معنوی ترجیح می‌دهند. بهر حال اکنون واضح است که عده زیادی از مردم بویژه نسل جوان مایلند راه مخالف را برگزینند. آنها می‌گویند اگر نتیجه اجتناب ناپذیر سیستم اقتصادی کنونی فقدان خصایص انسانی است در آن صورت بهتر است از اقتصاد چشم‌پوشیم گذشته از اینها بنظر نمی‌رسد طبیعت بشر چنین یکطرفه باشد. اگر کسی بگوید به مخالفین پیوسته سخنی بگزارف نگفته است هر چند این مخالفت نه مهم است نه بی‌اهمیت، بهر حال هرکس می‌تواند درجه اعتبار این تضاد ارزشهای اخلاقی و اقتصادی را مورد سؤال قرار دهد. ممکن است معیارهای غیر انسانی مرتبط با سیستم اقتصادی جدید علت مشکل باشند نه معلول آن شاید پول چندان فسادبار نمی‌آورد که مردم ثروت را در راههای فاسد جهت مقاصد پلید بکار می‌برند. بطور خلاصه شاید سیستم اقتصادی ما بازتابی از زندگی درونی اجتماع ماست که بکمک امکانات عظیم تکنولوژی با ابعاد بزرگتر جلوه‌گرو نمایان شده است.

این فریضه بخودی خود چنان مسلم نیست که بلافاصله مورد موافقت قرار گیرد



ولی شایسته تفکر و توجه جدی می‌باشد. ناگهان مسائلی بمغز انسان خطور می‌کند که امکان موجه بودن این فرضیه را تقویت می‌نماید. مثلاً در سالهای اخیر جوامع اقتصادی عموماً باین نکته پی‌بردند که ارزشهای معنوی بطور وضوح می‌توانند بر تولید اثر بگذارند.

درک این امر باعث شد بجای اینکه نگران یک یک شاغلین بعنوان فرد باشند، با آنها روابطی انسانی و تماسی مدبرانه بوجود آورند و برداشت درستی در این باره پیدا کنند. برای ایجاد علائق زودگذر و صمیمیت کاذب علوم اجتماعی بکار گرفته شد تا همه کس اطمینانی را که قطعاً مورد علاقه‌اش است باز یابد.

بدین طریق حتی وقتی که استفاده از ارزشهای غیر مادی در سیستم‌های اقتصادی عملاً معمول و متداول شد مردم جانشین‌های غیر شخصی را برگزیدند. هر چند لزوماً سودمندترین نبودند. این امر حکایت از احوال درونی ما دارد. سیمای واقعی و شخصیت اخلاقی ماست که بکلی از سیستم تولید مستقل و مجزاست.

اگر اقتصادیات را بازتابی مجسم از اخلاقیات فرض کنیم مفهوم تحرک سیستم اقتصادی را در می‌یابیم، زیرا یکی از نتایج منطقی این فرض آنست که سیستم اقتصادی را بدون تغییر اصول و مبانی اخلاقی نمی‌توان بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر داد. بدینجهت تحقیق صحت این تحلیل بسیار مهم است.

اجازه دهید موضوع را با یک تجربه خیالی شروع کنیم :

یک آغاز خیالی برای تاریخ فرض کنید که در آن تنها افراد هستند و هیچ سازمان اجتماعی بوجود نیامده است (چنین سرآغازی یقیناً هرگز وجود نداشته لیکن در ادوار پیش که آگاهی انسان کمی از حیوان بیشتر بوده شاید وضعی شبیه باین بوده است) در این دوره خیالی انسان از قیود اجتماعی بکلی آزاد بوده زیرا اجتماعی در کار نبوده که قیودی را تحمیل کند. فرد هر چیزی را که مصرف میکند خودش باید تولید کند و ضمناً مصرف کننده منحصر بفرده چیزهایی باشد که تولید کرده است، یعنی تمام گردش اقتصادی بفرده خاتمه می‌یابد.

بطور کلی هر فرد در جامعه تابع دو نوع از قیود است. نخست قیود فردی که برای ارضاء امیال و نیازهای درونی خود دارد، اینها بعضی محسوسند مانند نیاز به غذا، مسکن و غیره و برخی دیگر غیر محسوس، دوم قیود اجتماعی است که از طرف

جامعه بر شخص تحمیل می‌شود و ایجاب می‌نماید که نقش معینی را در زندگی جامعه ایفا کند از نقطه نظر فردی هر شکلی از سازمانهای اجتماعی که انسان بوجود آورده حاصل توافق بین این دو نیروست - نیاز فرد به تحقق خواسته‌های شخصی از یکسو و نیاز جامعه با استقرار نظم و ترتیب از سوی دیگر. بنابراین میزان آزادی فردی در جامعه از دو جزء اصلی تشکیل یافته درجه آزادی که در برابر نیازهای درونی و شخصی دارد و درجه آزادی که در مقابل قیود و تعهدات اجتماعی و بیرون از خود دارد.

در وضع خیالی تصور می‌کنیم فرد مطلقاً از قیود اجتماعی آزاد است زیرا جامعه‌ای وجود ندارد ولی در عین حال گرفتار نیازهای شخصی و درونی که در واقع اساسی‌ترین و طبیعی‌ترین نیازها هستند می‌باشد. در حالیکه از لحاظ اجتماعی آزادیش حدی ندارد از نظر فردی هیچ آزادی ندارد. چنانچه بیماری، ضعف یا هر آفت دیگر برای مدت مدیدی مانع فعالیت او شوند دیری نمی‌پاید که می‌میرد. برای فرد تنها، نه فقط گردش اقتصادی تولید و مصرف وجود ندارد بلکه خود دوره زندگی هم بسته و محدود است.

حال با داشتن تصویری از وضع اقتصادی یک فرد بدون جامعه ببینیم جامعه دقیقاً از چه راهی وضع کار را تغییر می‌دهد، وضع خیالی با دو اصل اساسی مشخص می‌شد، فرد باید هر چیزی را که مصرف می‌کند خود تولید کند و ضمناً مصرف‌کننده منحصر بفرد چیزهائی باشد که خود تولید کرده است. تنها راه دخل و تصرف جامعه در این شکل آنست که دیگران چیزی را تولید کنند که فرد مصرف می‌کند و یا مصرف‌کننده چیزی باشند که فرد تولید می‌نماید. از آنجائیکه این حالت بین دو یا چند نفر متقابل است هر دو صورت بیک نتیجه می‌رسد و آن «تقسیم کار» است. بنابراین تقسیم کار لااقل از نقطه نظر اقتصادی اولین قدم منطقی بسوی جامعه است. تقسیم کار در یک نظام اجتماعی وسیله ایست که مستلزم مرحله شخصی از تکنولوژی نیست.

بهر حال تقسیم کار بسیاری از روابط انسانی را در بر می‌گیرد. برای مثال، فردی که می‌خواهد تولید برخی از اقلام مورد نیاز خود را قطع کند باید مطمئن گردد که دیگران تولید آنرا ادامه خواهند داد.

متقابلاً دیگران باید اعتماد داشته باشند که فرد مزبور درصدد تولید چیزهای مورد نیاز ایشان برخواهد آمد یعنی باید یک اعتماد متقابل موجود باشد، این اعتماد متقابل مبنای اصلی تقسیم کار و بنابراین اساس جامعه است این خود از ارزشهای معنوی است که ارزش مادی بوجود آورده است.

این اعتماد متقابل دو جانبه است اول اعتماد به فرد که وظائف خود را ایفاء نموده و بخشی از آنچه را که دیگران تولید نمی‌نمایند ولی بدان نیاز دارند تولید کند دوم اعتماد به سازمانهای جامعه است که سایر افراد را به ایفای نقش خود فرد می‌خواند و به هر فرد اطمینان می‌دهد که چیزهای مورد نیازش را که خود تولید نمی‌کند دریافت خواهد داشت بنابراین کلیه اصول اخلاقی در بدو امر بطور ضمنی نمایان می‌گردند انضباط فردی، اطاعت، اعتماد، اخلاق فردی، مسئولیت اجتماعی و غیره. این در عین حال آغاز یک کشاکش اساسی است زیرا اکنون فرد برای همیشه تابع دویروی متمایز شده است اول نیروی درونی نیازها و امیال شخصی و دیگر نیروی بیرونی جامعه که او را بایفای نقش معینی در جامعه وا میدارد.

بهر حال فرد از تولید بسیاری چیزهای مورد نیاز خود رهائی یافته چون اکنون دیگران آنرا تولید می‌کنند در حالیکه آزادی بیرونی وی کمتر شده آزادی درونی بیشتری یافته است. تشکیل جامعه در قبال محدود کردن آزادی بیرونی به فرد آزادی درونی بیشتری می‌دهد تا بخود آید و بتحقق خواسته‌های شخصی نایل شود.

در اصل اگر قرار بود هر کس همه نیازهای فردی خود را شخصاً تأمین کند و همکاری اجتماعی نبود هیچکس از مرز رفع حوائج بدنی فراتر نمی‌رفت چون تنازع بقا تمام وقت و نیروی او را می‌گرفت. هیچ تحول فکری و روحی یا تعالی معنوی وجود نداشت چون ضرورت‌های جسمانی فرد را مجبور می‌ساخت در سطح حیوانی زیست کند و همچنین هیچ پیشرفتی از نسلی به نسل بعد در کار نبود زیرا هر نسل جدید دوباره از همان سطح اول شروع بفعالیت می‌نمود.

این فقط نشان می‌دهد که چگونه خصوصی‌ترین احساسات و اندیشه‌های ما اجتماعی می‌باشند آنچه انسان را به درجات بالاتر از سطح زندگی جانوران ارتقاء داده تنها ایجاد ضوابط و سازمانهای اجتماعی است که بنوبه خود با اتکاء به وجود ضوابط و وظائف اخلاقی ممکن گردیده است از اینرو می‌توان گفت که شکل خاص

سازمان اجتماعی در یک جامعه معین و در زمان معلوم نشان دهنده اصول اخلاقی است که بر آن جامعه حکم می‌کند، اقتصاد متکی بر اخلاق است همچنین می‌بینیم که مسیر اصلی تکامل اجتماعی آنست که در عین بوجود آمدن سازمان‌های آراسته‌تر و متوازن‌تر بتدریج آزادیهای درونی افراد را افزایش دهد. مشکل بتوان گفت که هدف جامعه تنها ارضاء نیازهای جسمانی افراد است زیرا این نیازها کم و بیش در ابتدائی‌ترین ادوار هم برآورده می‌شدند. بدیهی است جامعه تنها به جمع افرادی که آنرا تشکیل می‌دهند اطلاق نمی‌شود بلکه مجموع افراد است باضافه کیفیت روابط موجود بین آنها. بدین‌طریق باصل خود برمی‌گردیم، آن وضع خیالی حتی ممکن است در زندگی اجتماعات بزرگ هم اگر ارتباط متقابل، اعتماد و نظایر آن وجود نداشته باشد بچشم بخورد چه وجود این روابط هم مجدداً بمبادی اخلاقی مربوط است. پس بطور خلاصه می‌توان گفت زندگیهای جمعی مخالف یا فاقد اخلاق هر قدر بزرگ باشند بسطح زندگی حیوانی تنزل می‌کنند که در آن هرکس تنها برای خود زندگی می‌کند و آزادیهای درونی به صفر می‌رسد. تقسیم کار ابزار سازمان اجتماعی و اولین گام در این زندگی صرفاً حیوانی است بتدریج که جامعه پیش میرود تقسیم کار نیز طبعاً افراد متخصص و رشته‌های تخصصی می‌گراید. دومین گام بسوی تحول وقتی برداشته می‌شود که دانش و مهارت لازم برای حفظ سیستم اجتماعی آنقدر وسیع می‌گردد که بکار گرفتن آن از عهده خود خارج می‌شود و تشکیلات ثانوی برای نگهداری تشکیلات اولیه لازم می‌آید معلمان و روشنفکران درصددند که بمهارتهای اساسی پی برده و وسیله انتقال آنرا از نسلی به نسل دیگر فراهم آوردند. دیگر اهمیت نقش مناسبات انسانی و لزوم این روابط در سیستم‌های اقتصادی بروشنی معلوم شده است. نفوسی هستند که کارشان بحث و فحص این اصول اخلاقی و سعی در انتقال آن به نسل است. اینان همان کشیشان، آموزگاران و اخلاقیون هستند و بالاخره ضرورت ایجاب میکند که گروهی دیگر نظیر حقوقدانها، مباحثان و مدیران نیز به تنظیم و ترتیب این امور پردازند.

بهر حال در این شکل ساده و خلاصه شده مساله یک نکته دیگر قابل بحث است و آن اینکه مشخصه این مرحله تخصص در کار این واقعیت است که دیگر افراد آن مستقیماً بتولید نمی‌پردازند. آموزگار، کشیش، متفکر، مدیرهمگی مصرف کننده

هستند و محصولات قابل لمس تولید نمی‌کنند. از این رو سازمان در مرحله ثانی برای حفظ خود احتیاج به تولید وسیع‌تر اقتصادی دارد. صنایع جدید جامعه را برای تولید بیشتر با ابزارهای قوی مجهز نموده است ولی در جوامع پیش از نهضت صنعت پاسخ فقط یکی بود و آن پیدایش طبقه‌ای که بیش از آنچه مصرف کند تولید نماید تا مصرف بیش از تولید طبقه غیر مولد را جبران کند و در نتیجه شکلی از بردگی ورعیتی در جامعه بشری پیدا شد.

صورت‌های مختلف کار اجباری مشخصه استثناء ناپذیر همه جوامع قبل از دستیابی به صنعت قرن بیستم بشمار می‌رفت. تنها در قرن نوزدهم بود که بردگان در امریکای شمالی و معدودی کشورهای پیشرفته آزاد شدند و برده فروشی در مستعمرات انگلیس ممنوع شد با اینهمه بردگی صنعتی چه در اروپا و چه امریکای شمالی همچنان تا قرن بیستم ادامه یافت. هر چند می‌توان اثبات کرد که الغاء بردگی در جامعه پیش از صنعت هم ممکن بوده ولی این واقعیتی تاریخی است که هیچگاه چنین امری رخ نداده است.

هیچیک از پیامبران بزرگ گذشته نه موسی نه عیسی و نه محمد بردگی را الغاء نکردند. شاید وجود بردگی و استثمار در نظام اجتماع آن دوره لازم بوده، بهر حال اگر هم پیامبران گذشته بردگی را لغو نکردند گام‌های مهمی در راه انسانی کردن روابط تا حد امکان برداشتند علاوه بر احکام مختلف و جزئی درباره خوش رفتاری با بردگان حضرت موسی با حکم سبت و یکروز تعطیل کامل در هر هفته دست کم به آنها فراغت و اطمینان بخشید این حکم جزء احکام عشره و از مبانی مهم شریعت موسوی است. حضرت عیسی با این تعلیم که هر فرد می‌تواند صرفنظر از شرایط اجتماعی و اقتصادی با خدای خود ارتباطی قلبی و درونی داشته باشد، بر ارزش ذاتی انسان و مقام فرد تاکید فرمود. شکل خارجی این ارتباط متضمن یک نوعی رابطه متقابل مبتنی بر عشق بود. مسیحیان اولیه این ارتباط را در درجه اول بین افراد تلقی می‌کردند و آنرا مایه تغییر وضع اجتماعی نمی‌دانستند. معهذا در خواست بولس از فیلمون که برده‌ای بنام «اونسیموس» را چون برادر بپذیرد نظری در باره بردگان (اگر نگوئیم برده‌داری) است که بدون شک با آنچه در جامعه رم قدیم وجود داشت متفاوت است هر قدر مصلحین اجتماعی جدید بدبین باشند ولی یقیناً

بردگان رومی این دگرگونی را قدر می‌دانستند. رفتار برده‌داران سفید پوست مسیحی با برده‌های سیاهپوست در امریکا باز هم نشان دهنده نیروی تعالیم مسیح بر فرض در جهت منفی است با توجه باینکه عمل وحشیانه برده‌گیری از هم‌نوعان برخلاف تعالیم مسیح در باره انسان بود برخی از سفیدپوستان مسیحی خود را چنین متقاعد می‌ساختند که سیاهپوستان انسان نیستند و آنها را از نوعی پست‌تر از انسان می‌شمردند. این راه حل به سفیدپوستان امکان میداد که سیاهان را برده خود سازند و در عین حال دغدغه وجدان نداشته باشند، این نکته هم چنین نشان می‌دهد که چرا تفاوت‌های ظاهری کم اهمیت اینقدر در نظر برده‌داران سفیدپوست مهم بود زیرا از این تنها راه بود که با توجه بتعالیم مسیحی می‌توانستند برده‌داری را اخلاقاً تبرعه کنند.

عقیده مشابهی در بین ساکنان سفیدپوست استرالیا وجود داشت که سیاهان را پست‌تر از انسان می‌شمردند و با این بهانه بومیان را برای تفریح اجیر می‌کردند. شریعت اسلام بردگی موروثی را برانداخت و امکاناتی برای رهائی از این قید فراهم آورد. هر برده که اسلام می‌آورد و هر غلام زاده که در خانه مسلمان متولد میشد آزاد بود. این راهی برای رهائی غلامان یا غلام‌زادگان از چنگال بردگی و ورودشان بجامعه بود. بعلاوه در جامعه‌ای که حضرت محمدزاده شد زنان برده و اسیر واقعی بودند. آنها را برای عیاشی یا کار خرید و فروش میکردند. حضرت محمد در زناشوئی برای زنان حقوقی قائل شد که مردان نمی‌توانستند بآسانی از زیر بارش شانه خالی کنند و بعلاوه حمایت زنان را بمردان سپرد.

این چندمثال نه تنها رابطه ادیان و جنبه‌های اقتصادی زندگی مردم را نشان می‌دهد بلکه تصویری کلی از نقش و مقصد ادیان بدست می‌دهد. پیامبران و بنیانگزاران ادیان قطع نظر از شرایط موجود صنعتی در هر جامعه همواره بایجاد عظیم‌ترین وحدت و پیشرفت اجتماعی ممکن کمک کرده‌اند در عین حال بیشترین تأکید را بر خودشناسی و جنبه‌های فردی انسان داشته‌اند.

حال به مبحث اصلی برمی‌گردیم ونکات مهم را بطریق زیر خلاصه می‌کنیم:

زندگی اقتصادی منظم یک جامعه بر تقسیم کار استوار است. مرحله اول این تقسیم تولید و مصرف کالای مادی و مرحله دوم عرضه افکار و خدماتی است که مالا

برای حفظ و نگهداری تولیدات مرحله اول در سطح مطلوب لازم و ضروری است. کلیه این سازمانها و تشکیلات مستلزم وجود مبانی اخلاقی مشتمل بر اعتماد متقابل تمایل بکار و غیره می‌باشد. چنین سازمانهایی بدون یک تکنولوژی پیشرفته ویژه می‌تواند وجود داشته باشد لیکن تکنولوژی می‌تواند اثر مهمی در شکل سازمان داشته و فی‌المثل باعث از بین رفتن بردگی شود. چه باعث می‌شود که فرد به تخصص رو آورد و بخشی از کار را در جامعه بپذیرد؟ چه چیز با اطمینان می‌دهد که کالاهای مورد نیازش که خود تولید نمی‌نماید برای او تهیه خواهد شد؟ بطور خلاصه پایه و اساس اعتماد متقابل مورد لزوم برای این سیستم چیست؟ واضح است که باین سئوالات جوابهای مختلف می‌توان داد. هر پاسخ سیستم اقتصادی ویژه‌ای را معین می‌کند. سیستمی که معلول مبانی اخلاقی حاکم بر جامعه می‌باشد. حال چند عامل مختلفی را که با شکل سیستم اقتصادی معاصر مربوطند بررسی خواهیم کرد. یک انگیزه ممکن است تمایل افراد به ازدیاد مصرف باشد. یعنی افراد باین دلیل وظیفه خود را انجام می‌دهند که علاقمندند از کالاها و خدمات بیشتری استفاده کنند، عبارت «کار می‌کنم تا بیشتر بدست آورم و تو نیز همین کار می‌کنی» یک شعار به ثبت نرسیده است این انگیزه اخلاقی است که سرمایه‌داری معاصر بر آن مبتنی است تولید راهی برای رسیدن با مکان ازدیاد مصرف است برای اینکه این انگیزه مؤثر واقع شود باید جهانی یا لاقط حاکم بر پهنه‌ای وسیع باشد. اگر بخش قابل توجهی از جمعیت از مصرف زیاد خودداری کنند چنین نظام اقتصادی دچار اشکال می‌شود.

یکی از ممیزات چنین نظام اقتصادی تحرک آنست چون امیال بالقوه حد و مرزی ندارند (برخلاف احتیاجات که محدودند) حد اشباع طبیعی و لازمی وجود ندارد. اینجا در یک دور پریچ و خم پایان ناپذیر میل به مصرف بیشتر تولید را زیاده‌تر می‌کند و تولید زیاده‌تر دوباره منتهی به میل جدید برای مصرف بیشتر می‌شود. میل به مصرف جرقه ایست که از مصرف کننده بتولید کننده و بالعکس جریان دارد، برای این جریان هیچ واسطه‌ای لازم نیست، فرد تولید کننده - مصرف کننده محتاج آن نیست که دولت یا مؤسسات دیگر با وظاهرأ اطمینان دهند که سایرین هم مشغول تولید هستند. او یقین دارد که دیگران هم بتولید مشغولند زیرا یقین

دارد آنها هم مایلند باندازه او مصرف کنند. بنابراین در یک سیستم سرمایه‌داری (کاپیتالیستی) نقش حکومت آنست که اطمینان دهد حداقل مقررات در سالهای اخیر کشورهای غربی اعمال کنترل از طرف دولت را برای نیل به عدالت اقتصادی (یعنی توزیع عادلانه کالا) یک نیاز مبرم دانستند نکته اینست که تحرک نظام اقتصادی جدا و مستقل از دولت است که اغلب بعنوان نظارت کننده بطرق مختلف کنترل سیستم را بعهده می‌گیرد.

توانائی نظام اقتصاد سرمایه‌داری در انجام کار با استقلالی که دارد بدولتها امکان می‌دهد که در عمل قدری استوارتر گام بردارند هر گونه بحرانی ممکن است در قلمرو سیاسی روی دهد بدون آنکه در نظام اقتصادی تأثیر گذارد. نظام سرمایه‌داری رابیش از انهدام حکومت عوارضی تهدید می‌کند که انگیزه اصلی آن یعنی مصرف را نفی نماید. از زمانی که هیپی‌ها و افراد دنباله روی آنها انگیزه افزایش مصرف را مردود شناختند بعنوان عامل تهدید کنند مورد توجه قرار گرفتند. هرکس می‌تواند دریابد که خشم بیش از حد عموم نسبت باین مردم بی‌آزار بخاطر شناخت جدی این تهدید برای نظام سرمایه‌داری است که بتدریج انگیزه مصرف را تضعیف میکند. نظام اقتصادی مهم دیگر سوسیالیسم و گروههای وابسته بآنست انگیزه مشخصه سوسیالیسم هم نظیر سرمایه‌داری است با این تفاوت که تأکید بر ارضاء احتیاجات بیش از امیال است. اما این مستلزم سازمان‌هائی معمولاً دولت است که احتیاجات را تعیین و تحقیق کند بعلاوه توزیع کالا در نظام سوسیالیستی با توزیع آن در نظام سرمایه‌داری تفاوت دارد. در حالیکه در نظام سرمایه‌داری بازار عامل حکمفرماست در نظام سوسیالیستی هم بازار و هم دولت بر توزیع نظارت دارند. (گرچه از لحاظ تئوری دولت باید خود را کنار بکشد و نباید بعنوان بخشی از جامعه سوسیالیستی بشمار آید) بنابراین دولت در نظام سوسیالیستی به نسبت نظام سرمایه‌داری نقش مهمتری در جریان کار دارد.

در نظام سوسیالیستی فرد نه تنها بایستی به تولیدکنندگان اجناس اعتماد داشته باشد بلکه باید به کار آئی دولت بعنوان تعیین کننده نیازها و عامل توزیع نیز مطمئن باشد. در نظام سرمایه‌داری فرد کمتر بدولت متکی است و بیشتر بتمایل تولید کننده برای عرضه صرف نظر از دخالت دولت اعتماد می‌کند و یقین دارد که این



نیاز او را تأمین خواهد کرد. بهمین جهت است که انتقاد از دولت در سیستم سوسیالیستی بمراتب کمتر از سیستم سرمایه‌داری قابل تحمل است اعتماد و وفاداری نسبت به نحوه عمل دولت در نظام سوسیالیستی بمراتب بیش از نظام سرمایه‌داری لازم است. این امر می‌تواند لزوم ایدئولوژی در کشورهای سوسیالیستی را توجیه کند دولت باید دائماً کوشش کند تا مردم را متقاعد سازد که عاملی تعدیل کننده و کارآمد در نظم و توزیع است و این مستلزم کوششی مداوم برای قبولاندن یک نظریه فلسفی معین ب مردم است. بالعکس در نظام سرمایه‌داری تا حدی شاهد «پایان ایدئولوژی» هستیم. مسائل نه از جنبه فلسفی بلکه بعنوان مسائل عملی افزایش تولید افزایش میل مصرف و بهبود وضع توزیع مطرحند. این نیاز حکومت سوسیالیستی با اعتماد افراد همچنین لااقل تا حدی دلیل سختگیریهای بسیاری حکومت‌های سوسیالیست را توجیه می‌کند. چون دیگر فرد انگیزه‌ای برای تولید بامید مصرف بیشتر ندارد و چه بخواهد بایستی به تولید پردازد و اگر چندان پا از گلیم خویش درازتر کند که بخواهد علناً کارائی دولت را بعنوان عامل تنظیم کننده مورد سؤال و تردید قرار دهد باید بشدت مورد مواخذه قرار گیرد.

اندک اندک متفکرین در همه جا احساس می‌کنند که هیچیک از این دو نظام برای زندگی در دنیای امروز کافی نیست. سوسیالیسم در اواسط قرن نوزدهم یعنی زمانیکه بردگی و استثمار صنعتی حتی در میان کشورهای پیشرفته از نظر تکنولوژی بطور گسترده بچشم می‌خورد پا بعرصه وجود نهاد هر چند تکنولوژی و صنعت ماشینی در اواخر قرن بیستم نسبت بین کمیّت تولید و کمیّت کار بدنی لازم برای تولید را بکلی تغییر داده است این تغییر که در زمان کوتاهی انجام گرفته لزوم استثمار و بردگی اقتصادی را از بین برده است در حقیقت دیگر نه تنها نیازی به بیکاری نیست بلکه بیکاری مشکل بزرگی شده چون وسائل تولیدی جدید بسیار مجهز شده‌اند در طی یک قرن از بردگی به بیکاری جمعی رسیده‌ایم. حتی اصطلاح تولید مازاد جزء فرهنگ واژه‌های اقتصادی درآمده است.

از آنجائیکه برآوردن نیازهای اولیه در کشورهای صنعتی پیشرفته دیگر مشکلات گذشته را در بر ندارد علت وجودی سوسیالیسم تا حد زیادی از بین رفته است. سوسیالیسم یعنی سیستمی که در ابتدا برای مقابله با مشکلی بود که دیگر وجود

خارجی ندارد بیش از پیش بصورت یک اشتباه تاریخی در آمده است. بهر حال کاپیتالیسم هم مسائلی اگر نه بزرگتر از سوسیالیسم لااقل معادل آن بوجود آورده است. از آنجائیکه سرمایه‌داری بر اساس میل مداوم به مصرف روزافزون بنا شده این میل و تقاضا بایستی بطور مصنوعی تحریک گردد. این عمل به بی‌اختیاری مردم و اتلاف منابع طبیعی منتهی می‌شود. کیفیت تولید کاستی می‌گیرد تا باعث مصرف مداوم کالاهای جدید گردد. رشد بخودی خود هدف غایت می‌شود و کیفیت زندگی فدای مفهوم مبهمی از پیشرفت می‌گردد. تصمیماتی که برای استفاده از منابع اتخاذ می‌گردد بیشتر منافع کوتاه مدت عده قلیلی را در نظر دارد نه نفع طولانی همه افراد را وقتی بازارهای محلی اشباع گردند جستجوی شدیدی برای یافتن بازارهای خارجی درمی‌گیرد که منتهی به پدیده امپریالیسم اقتصادی می‌گردد.

تحقیقاتی که اخیراً توسط گروه «کلوب رم» صورت گرفته نشان می‌دهد که اگر سرمایه‌گذاری ثابت، رشد لجام گسیخته و بهره‌برداری بیدریغ از منابع طبیعی بشکلی که در حال حاضر جریان دارد ادامه یابد در طی یک نسل فاجعه‌ای غیرقابل اجتناب از لحاظ اجتماعی و اقتصادی بوجود خواهد آمد. آنچه واقعاً مایه هراس است آنست که انگیزه اصلی این نظام بصورتی درمی‌آید که امکانات تصمیم‌گیری بموقع را سلب می‌کند. افسانه‌های بسیاری در اذهان جا گرفته از قبیل اینکه رشد همیشه خوب است و بخودی خود می‌تواند مورد نظر باشد یا هرچیز تازه یقیناً بهتر است و امثال اینها.

نظامهای کاپیتالیسم و سوسیالیسم هر دو پیش از انقلاب تکنولوژی قرن بیستم توسعه یافتند و هر دو نظام می‌بایست خود را با تغییرات این تکنولوژی جدید تطبیق می‌دادند ولی هر دو نظام بوسیله مفاهیم بنیانی و باورهای خود بسوی اضمحلال کشانده می‌شوند. تکنولوژی اساس سوسیالیسم را منسوخ و اساس سرمایه‌داری را خطرناک ساخته است. برای تغییر این سیستمها باید انگیزه اصلی و محرکی را که بر آن استوارند تغییر داد. ولی چه اساس جدیدی را می‌توان پیشنهاد نمود؟ امر بهائی راه حلی برای این مشکل پیشنهاد می‌کند. طبق تعالیم بهائی پایه اقتصاد در این دوره باید بر دو اصل قرارگیرد خدمت و همکاری، انگیزه اصلی

باید هم جایگزین انگیزه تأمین و برآورد احتیاج سوسیالیست باشد و هم جانشین میل مصرف افزایشنده کاپیتالیستی گردد. بعلاوه انگیزه خدمت باید چه بطور انفرادی و چه بشکل جمعی از طریق همکاری و نه از راه رقابت ظاهر شود. بدیهی است انگیزه خدمت از نظر اخلاقی در سطح متعالی‌تری نسبت بانگیزه‌های سوسیالیسم یا کاپیتالیسم قرار دارد. خدمت بطور کلی کمتر از ارضاء نیازها و امیال شخصی خودپرستانه است همچنین روش همکاری در بین گروهها باندازه رقابت خودخواهانه نیست.

از این نظر بسیار ممکن است بتعالیم بهائی ایراد کنند که ایده آلیستی است. غالباً احساس می‌شود که طبع بشر اساساً خودخواه است و میل به مصرف بیشتر همیشه یک انگیزه اصلی برای بشر خواهد بود. باید یادآور شد که وظیفه یک سیستم اقتصادی آزاد ساختن افراد برای خودشناسی است. در گذشته فقدان تکنولوژی موانع سختی برای سازمانهای اجتماعی و اقتصادی ایجاد می‌کرد. کار تنها یک وسیله بقا بود اکثریت مردم مجبور بودند شغلی اختیار کنند که مطابق ذوق و دلخواهشان نبود و یا اینکه شغلی کسالت‌آور و غیر خلاق داشتند و بنابراین کار مفهومی منفی داشت.

با یک چنین برداشتی نقطه مقابل «کار» «فراغت» بود، فراغتی که قبلاً نصیب عده معدودی بود همینکه اولین ثمرات تکنولوژی جدید ظاهر شد عمومیت یافت. از اینرو تصور اینکه ثمره نهائی تکنولوژی فراغت بیش از پیش است که با مصرف بیشتر و بیشتر مطبوع‌تر شده امری طبیعی و ساده است، از این جهت است که ماتریالیسم بنحوی غیر محسوس ولی ویرانگر زیربنای فلسفی و عملی نظام اقتصادی ما شد و در واقع بر کلیه شئون زندگی جمعی مان اثر گذاشت. هر چند طبیعی بود که نتیجه وفور اقتصادی قرن بیستم ماتریالیسم باشد ولی از لحاظ منطقی الزامی نبود، رفته رفته در همه قشرهای اجتماع این فکر قوت گرفته که این روش زندگی واقعاً مردم را خوشبخت نساخته است ناخشنودی انبوه جوانان مرفه، کشمکش‌های اختلالات عصبی، بیچارگی که اجتماع امروز را فرا گرفته زوال زندگی خانوادگی و کیفیت روابط انسانی، احساس مفرط بیهودگی که اکثریت مشاغل جامعه (حتی در سطوح عالی) را شامل می‌شود همه و همه شواهدی از شکست

فاحش ماتریالیسم در ارضاء نیازهای معنوی و عمیق افراد است.

سرعت انتقال از بردگی و اقتصاد قدیم به اقتصاد جدید فراوانی و فراغت این حقیقت را پوشیده داشته است که کار سوای نتیجه اقتصادیش عاملی مؤثر از لحاظ روحی و معنوی است. هیچکس از چیزی بیش از انجام کار مورد علاقه‌اش خوشحال نمی‌شود، کار خلاق و رضایت بخش لازمه بروز استعدادات فردی است. تکنولوژی با رهاندن بشر از انجام اجباری کارهای خسته کننده، کسالت آور و غیرخلاق این امکان را بافرااد جامعه می‌دهد که کار را با انگیزه‌هایی غیر از نیاز اقتصادی صرف انجام دهد. این اولین بار در تاریخ است که با چنین امکانی در چنین مقیاس بزرگ مواجه می‌شویم. برخلاف تصور همه تکنولوژی که پیشرفتی مادی است وسیله‌ای برای درک ارزش روحانی کار گردیده است بهتر است بجای اینکه فراوانی امروز را طلیعه رهایی از کار تلقی کنیم آنرا فرصتی برای کار بشکلی تازه و با دیدی نو بیانگاریم این رهایی از کار نیست بلکه رهایی از انواع معین کارهایی است که در گذشته رایج بودند.

در کشورهای پیشرفته صنعتی تکنولوژی بیکاریهای بزرگ بوجود آورده و ساعات کار را تقلیل داده است و این همه نشان از نارسائی مفهوم قدیمی کار دارد. اگر جنگ و رقابتهای بی‌معنی باعث اتلاف بی‌مورد نشوند واضحاً امکان دارد که مقدار کار لازم را از این که هست خیلی کمتر کرد.

بدین ترتیب نظرگاه بهائی که کار خدمت تلقی می‌شود هم طبیعت بشر و هم میل کمال جوئی افراد را تقویت می‌کند این طرز تلقی بدون آنکه منکر طبع بشری باشد امکان تجلی بمکنونات هر فرد می‌دهد این نقطه نظر نه تنها غیر عملی و ایده‌آلیستی نیست بلکه تنها راه عملی است که می‌توان جامعه‌ای را دربرابر وسایل جدید و مجهز تولید که در سیر تاریخ گریبانگیر ماشده سازمان دهد.

مراحل تکامل اقتصادی که باشکل ابتدائی تقسیم کار از هزاران سال پیش شروع شد اکنون وارد مرحله جدید بلوغ گشته که در آن کار دیگر تنها وسیله بقای جسمانی نیست بلکه مفهوم روحانی متعالی‌تری یافته است. این تعالی ممکنست با سایر وجوه زندگی هم مقایسه شود مثلاً روابط جنسی که در ابتدای تکامل بشر تنها وسیله ارضاء نیازی جسمانی بود اکنون پس از طی سالیان وسیله ایست که اگر در

مسیر صحیح رهبری شود مبین عمیق‌ترین جنبه‌های روحانی طبیعت بشر می‌باشد. ممکن است درباره همکاری هم ایرادی پیش بیاید رقابت خصیصه لازم و نمونه مجسم نظریه تکاملی «بقای اصلح» محسوب می‌گردد. می‌گویند رقابت لازمه پیشرفت است، رقابت ضعیف را پایمال و قوی را پایدار می‌کند.

اشتباه این بحث در آنست که معیار بقاء در تمام مراحل تکامل ثابت میماند این درست که «اصلح» باقی می‌ماند ولی معیار «اصلح» بودن چیست؟

در تکامل طبیعی این نکته واضح است که گاه نیروی ذهنی و فکری از نیروی بدنی و تنومندی برای باقی ماندن صالحتر است، مثلاً انسان در برابر موجوداتی که از همه جنبه‌های جسمانی از او قوی‌ترند باقی مانده است. بنابر این اگر تصور کنیم که نیروی جسمانی و درشتی هیکل (تنومندتر، قوی‌تر) تنها معیار بقا است بخطا رفته‌ایم. معیار صلاحیت و شایستگی ممکن است از یک مرحله تکاملی تا مرحله دیگر تغییر کلی یابد. در واقع در دنیائیکه باین سرعت بهم نزدیک گردیده همکاری تنها وسیله بقاست. رقابت ممکن است در مرحله معینی از تکامل عامل پیشرفت بوده ولی اکنون بطور وضوح مانع پیشرفت بشمار میرود. تکامل اقتصادی امروزه همه را وادار به همکاری می‌کند. اوضاع امروزه جهان تشنه همکاری ملتها نژادها، ادیان و اقوام است. برای مثال ضایعات اقتصادی را در نظر آورید که ناشی از رقابتهای اقتصادی ملل می‌باشد. گندم، مرکبات و دیگر مواد غذایی که در محلی مورد نیاز مبرم است در محل دیگر سوزانده می‌شود. ما از «مازاد تولید» سخن می‌رانیم در حالیکه باید از «نارسائی توزیع» گفته شود، حتی اقدام آزمایشی و قابل تردید جامعه اقتصادی اروپا با روش همکاری بجای رقابت علیرغم انتظار (غالباً بدبینانه) همه نتیجه‌ای موفقیت آمیز نشان داد، فواصل از بین رفته و کشورهای جهان بیکدیگر نزدیک شده‌اند کوشش برای نگهداری اقتصاد با بازارهای محلی که مصنوعاً بوجود آمده چندان دوام نخواهد یافت.

همکاری نه تنها باید در سطح بین‌المللی بوجود آید بلکه براساس تعالیم بهائی حتی یک مؤسسه اقتصادی هم بایستی با مشارکت و همکاری گروهی سازمان یابد بدینطریق مبارزه دیرین کار و سرمایه از بین میرود زیرا همه افراد در نفع و سود شریک و از منافع مؤسسه برخوردار می‌گردند.

باید یادآور شد که بتصور بهائی مفاهیم خدمت و همکاری به تنهایی عمل نمی‌کنند بلکه این اصول تحت نظامی بنام نظم جهانی حضرت بهاء‌الله بکار گرفته می‌شوند. هر چند تشریح کامل این نظم خارج از حوصله این مقاله است ولی باید بعضی نکات برجسته آن اشاره نمود.

درنظم بهائی زندگی جامعه دست کم درسه سطح محلی، ملی و بین‌المللی سازمان می‌یابد. در هریک از این سطوح یک هیئت منتخب نه نفری وجود دارد. هم طرز عمل و هم کیفیت انتخاب این ارکان بسیار مهم است. اینک بطور اختصار جامعه محلی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

هرسال اعضاء یک جامعه محلی بهائی، محفل روحانی محلی را که مرکب از نه فرد ذیرای است از بین کلیه بهائیان آن محل انتخاب می‌کنند. در این انتخابات هیچگونه نامزد انتخاباتی یا مشورت در باره نفوس وجود ندارد. هر فرد ذیرای (با رأی مخفی) نام نه نفر را که بنظر شخص او مناسب برای عضویت محفل هستند می‌نویسد. وقتی استخراج آراء تمام شد نه نفری که تعداد بیشتری رأی آورده باشند انتخاب می‌شوند.

این طرز انتخاب دارای دو جنبه مهم است اولاً کسانی که انتخاب می‌شوند هرگز این امکان را ندارند که درصدد احراز چنین موقعیتی برآیند یا حتی تمایل خود را برای انتخاب شدن (یا انتخاب نشدن) ابراز کنند. در واقع تربیت بهائی فردی را که آرزوی انتخاب شدن دارد و تمایلش را اظهار میدارد قطعاً انتخاب نمی‌کند. ثانیاً فرد رأی دهنده فقط بکسانی رأی می‌دهد که شخصاً می‌شناسد و آنها را برای عضویت محفل صالح می‌داند. او بیک تصویر تلویزیونی یا برگزیدگان مطبوعات رأی نمی‌دهد.

در جریان چنین انتخاباتی هرکس شخصاً رأی میدهد و هیچگونه مصالحه و سازشی در بین نیست در انتخاب نهائی و احراز اکثریت هم هیچ تبانی و سازشی نیست زیرا اینکار هم از اصولی که بوسیله اکثریت مردم مناسب تشخیص داده شده پیروی می‌کند.

طرز انتخاب در سطح ملی و بین‌المللی هم تا حد زیادی بهمین شکل است. محفل روحانی محلی وظیفه هدایت فعالیتهای جامعه را بعهده دارد و روش کارش

نیز اخذ تصمیماتی برای تأمین منافع دراز مدت عموم است نه منافع آنی عده قلیل چنانکه در جوامع امروزی مرسوم است، مبنای تصمیمات محفل روحانی برشور و مشورت است بدین معنی که هر عضو موظف است نظرات خود را با کمال صداقت بیان کند و بعد از تبادل نظر کامل تصمیم نهائی اتخاذ گردد این تصمیم ممکن است باتفاق آراء باشد یا باکثرت آراء.

شور و مشورت نه تنها در جلسات محفل روحانی صورت می‌گیرد بلکه در جلسات منظمی که بنام ضیافت نوزده روزه نامیده می‌شود نیز انجام میشود. در این ضیافت تمام بهائیان محل درباره مسائل مبتلا به جامعه مشورت نموده و در صورت تمایل پیشنهادهای خود را به محفل روحانی محل تسلیم مینمایند و محفل نیز متقابلاً باید تصمیمی را که در مورد پیشنهاد گرفته اند با اطلاع جامعه برسانند. همچنین هر فرد نیز می‌تواند مستقیماً به محفل روحانی ملی یا بیت‌العدل اعظم پیشنهادهایی ارائه کند.

این باز یک مشخصه مهم دیگر نظم بهائیت است، حتی در کشورهای آزاد مردم فقط می‌توانند عقاید خود را با دادن رأی موافق یا مخالف بیک موضوع معین در رأی‌گیری عمومی ابراز نمایند.

هرگاه فردی در موردی فکری داشته باشد که بنظرش برای جامعه حائز اهمیت بیاید چگونه می‌تواند فکر خود را بگوش آنانکه تصمیم گیرنده هستند برساند؟ این ناشنوایی نسبت به عقاید و پیشنهادهای افراد حالتی است که در همه نظامهای حکومتی موجود در دنیای امروز بچشم می‌خورد و نظم بهائی از این نقص مبرا است. این موضوع ما را به نکته بسیار مهمی در ارتباط نظم بهائی با اقتصاد می‌کشاند:

در تشکیلات بهائی نقش فنی و اجتماعی افراد کاملاً از هم مجزا است نمی‌توان گفت که چون شخصی توانائی محاسبات فنی یا جراحی مغز یا خلبانی دارد در مسائل زندگی اجتماعی و نحوه تنظیم امور جامعه هم صاحب‌نظرتر از افراد فاقد این قابلیت‌ها مثلاً یک رفتگر ساده است. در واقع یکی از مشکلات سیستم اقتصاد کنوی خود مرحله تصمیم‌گیری است. بطور قطع جامعه هرگز نمی‌تواند با دموکراسی تصمیم بگیرد که چه کسی جراح مغز باشد و چه کسی خلبان، این توانائیها و استعدادهای فردی را نمی‌توان بشیوه دموکراتیک تعیین کرد. تصمیم در باره نقش فنی افراد

باید مبتنی بر شایستگی‌های فنی آنها باشد (که البته تا حد ممکن هم باید عادلانه باشد). حفظ جامعه در این موارد باید بر خواسته‌های افراد تقدم داشته باشد.

لیکن در سیستم‌های اجتماعی، اقتصادی فعلی چه کاپیتالیست چه سوسیالیست موقعیت اجتماعی یعنی قدر و اهمیتی که بنظر فرد داده می‌شود مستقیماً با نقش یا قابلیت فنی شخصی مربوط است. ساده بگوئیم دکترها، حقوقدانان و مثال آنها نفوذی بیش از مردم عادی دارند. دکتر بودن در جامعه تنها بمعنای داشتن یک نقش فنی معین نبوده بلکه شامل امتیازات خاص برخورداری از زندگی دلخواه و قرار گرفتن در طبقه خاص و امثال اینهاست. اینکه نقش فنی ارزش اجتماعی و انسانی را بهم ریخته و طبقات اجتماعی بوجود آورده سبب خواهد شد بیگانگی و تعصب ظاهر شود و اختلاف طبقاتی تشدید گردد چنانکه در حال حاضر اشخاصی که بواسطه مهارت‌های فنی خود در آمد بیشتر دارند همان کسانی هستند که نیروی انسانی را تعیین می‌کنند. بعلاوه این بهم ریختن ارزشها موجب ریاکاری در درجات فنی و بالنتیجه باعث عدم شایستگی فنی میشود. این امر بسبب آنست که افراد به تصور آنکه تنها راه احراز ارزش انسانی ابراز قابلیت فنی در یک زمینه تخصصی است بانواع وسائل متشبه می‌شوند تا یک موقعیت فنی (و در نتیجه انسانی) کسب کنند. بدین ترتیب فشار زیادی از یک جهت برای پائین آوردن ارزشها و معیارها و از جهت دیگر بمنظور عمومیت دادن دسترسی به شغل‌هایی که بهر حال بطور غیر منطقی در سطح بالا قرار دارند اعمال می‌گردد در این نظام مغشوش ارزشها افراد ترجیح می‌دهند یک مهندس مکانیک بیکاره، ناخشنود و بی‌ثمر باشند تا یک مکانیک کار آمد، خشنود مفید.

آیا بسبب همین ریاکاری نیست که عده زیادی از جوانان نسل حاضر از پذیرفتن مشاغل فنی عالی و مقام‌های اجتماعی حتی در مواردیکه این شغلها بآسانی در دسترسشان هست امتناع می‌ورزند؟ آیا همین مقام جوئی مبتذل و دل آزار نیست که زندگی اقتصادی و اجتماعی ما را آلوده کرده و کار بدانجا کشیده که بسیاری از جوانان از قبول مشاغلی که در شرایط دیگر واقعاً دلپذیر بود سرباز زنند؟ ظاهراً این طبقه بندی فجیع از آنجا که پرداخت حقوق یکسان به همه افراد محال بوده ضرورت پیدا کرده است. حقیقت اینست که می‌توان بین افراد امتیاز فنی گذاشت



بدون اینکه در امتیازات اجتماعی آنان تفاوتی قائل شد. این عیناً همان چیز است که در نظم بهائی وجود دارد. درجه‌بندی حقوق و دستمزدها برای طبقه‌بندی مشاغل است ولی هنگام اخذ تصمیماتی که بزندگی جامعه مربوط می‌شود همه افراد مقام و ارزش یکسان دارند مثلاً در ضیافت نوزده روزه پیشنهاد یک رفتگر به محفل روحانی محلی هم تراز پیشنهاد یک دکتر محفل را ملزم برسیدگی و اخذ تصمیم می‌کند. بعلاوه شور در باره چنین پیشنهادی در ضیافت با شرکت همه افراد جامعه (حتی جوانان و بچه‌ها) در کمال روح و ریحان و اتحاد و اتفاق صورت می‌گیرد.

خواننده‌ای که با تشکیلات جامعه بهائی آشنا نیست از ملاحظه چگونگی کار این نظم در سراسر جهان متعجب خواهد شد. مردم با هر زمینه فرهنگی با یکدیگر می‌نشینند و باتفاق تصمیم می‌گیرند، مردمی که هیچگاه یکدیگر را ندیده‌اند، گفتگو نکرده‌اند و حتی موجودیت یکدیگر را نشناخته‌اند در حین مشورت فرد احساس می‌کند که نظر خود را بگروه تفویض کرده و با اینکه عقاید بریکدیگر تأثیر می‌گذارند تصمیم نهائی در هر مورد با عقیده هر فرد معینی متفاوت است، کسانی که این نحوه شور شرکت نموده‌اند و در عین حال فرصت شرکت در تصمیم‌گیری جامعه را داشته‌اند می‌توانند فرق این دو را احساس کنند اگر چه نظم بهائی درجه بندی حقوق و دستمزدها را چنانچه قبلاً اشاره شد می‌پذیرد اما افراط و تفریط‌های غنا و فقر در جامعه آینده بهائی از بین خواهد رفت. از راه اخذ مالیات و طرق مشابه فردی که بالاترین حقوق را دریافت می‌کند مجاز به اندوختن ثروت بیکران نخواهد بود. در مقابل تأمین حوائج زندگی دهقانان و سایر افراد نیازمند از طرف جامعه تحت رهبری محفل روحانی محلی یا ملی تضمین خواهد شد. علاوه بر آن چون موسسات اقتصادی چنانکه گفتیم براساس سهام شدن در سود اداره خواهد شد کلیه طبقات فنی جامعه بر مبنای عادلانه‌تری از منافع بهره‌مند خواهند شد. نه تنها ممکن است امتیازات فنی بدون امتیازات اجتماعی بدست آید بلکه کسب امتیازات فنی حتی بدون طبقه بندی ارزشها هم ممکن خواهد بود من می‌توانم درک کنم که زنم از نظر جسمانی (و بنابراین فنی) با من فرق دارد بدون اینکه از این لحاظ احساس حقارت یا برتری داشته باشم یا مثلاً میدانم زبان فرانسه با آلمانی فرق دارد بدون اینکه معتقد باشم یکی از آن دو بهتر از دیگری است. بطور خلاصه شناخت

تفاوتها لزوماً تعیین بدتر و بهتر را در بر ندارد.

ما در اینجا به یک مفهوم اساسی دیگر بهائی که نتایج مهمی در قلمرو اقتصاد دارد برمی‌خوریم در جامعه بطور کلی این نظر که باید با طبقه‌بندی مشاغل و تعیین سلسله مراتب امتیازات افراد را مشخص کرد چنان رنگ ثابت بخود گرفته که بسیاری از مردم آنرا قانون زندگی میدانند. حال آنکه شیوع این مفهوم غلط در میان مردم حتی نظام اقتصادی را ویران می‌کند. مثلاً در دانشگاه تصور می‌شود که لااقل وجود دو طبقه کاملاً لازم است مدیران و استادان ولی این تصور یک سلسله مراتبی بوجود آورده که در آن مدیران برتر از استادان تلقی می‌گردند. در نتیجه حتی استادان لایقی که از وضع خود راضی هستند نیز بدنبال احراز مقامات اداری برمی‌آیند که نه توانائی قبولش را دارند و نه ایشان را ارضاء می‌کند.

مدیران و استادان دانشگاه هر یک می‌توانند فعالیت خود را خدمت بدیگران تلقی کنند بدون آنکه نسبت بدیگران احساس برتری نمایند همین وضع در هر سیستمی که در آن تفاوت‌های شغلی وجود دارد حکمفرما است. تاکنون دیده‌ایم که هریک از ادیان انگیزه اساسی یک نظام اقتصادی را فراهم آورده‌اند بعلاوه بر دین جدید با وجود تضیقاتیکه از طرف تکنولوژی وقت تحمیل شده آموخته است که از وحدت و عدالت کدام بیشترین تولید را ببار آورده‌اند در عصر ما محدودیت‌های تکنولوژی در حقیقت از بین رفته است. این انتخاب نامحدود عملاً مسئولیت بزرگی را به انسان تحمیل کرده و انگیزه اساسی جدیدی را برای این نظام ایجاد میکند. بهائیان عقیده دارند که بشر بعد بلوغ و تکامل رسیده هیچ نظام اقتصادی بدون قبول این حقیقت که مقصد و هدف زندگی انسان اصولاً روحانی است قابل دوام نخواهد بود. باید مجدداً هدف روحانی کار و تکنولوژی را دریافت و به آگاهی عموم رسانید، فقط در آن موقع می‌تواند امیدوار بود که با داشتن یک نظام اجتماعی متعادل و منظم مبتنی بر مفهوم اقتصادی حقیقی و سالم بوجود آید. اقتصادی سالم برای ما و زمینی که بر آن زندگی می‌کنیم چون چنانکه دیدیم این غیر محسوس است که محسوس را بوجود می‌آورد باید ارزشهای معنوی را قبل از آنکه ارزشهای مادی جایگزین شوند بدست آوریم.

سوسیالیسم را جامعه فاضله خیال کردند غلط بود زیرا تصور میرفت بدون

تغییرات قابل ملاحظه در انگیزه روحی افرادی که نظام را به وجود می‌آورند میتوان بوضع اقتصادی دلخواه دست یافت. فرد لازم بود بنحوی از خودپرستی به عکس آن (خودناپرستی) برسد سرمایه‌داری با ارضاء خودخواهی مردم تا آخرین درجه درصدد استقرار یک نظام برآمد اما اگر جامعه آگاهانه جهت تصحیح مسیر مادی رقابت و مصرف دلخواه گام بردارد این نظام خود با فروریختن و درهم شکستن خود را اصلاح خواهد کرد مردم ناچار باید یاد بگیرند که هدف خود را در چیزی جز تصرف و مصرف کالاهای مادی جستجو کنند.

امر بهائی برای این مسائل راه حلی بسیار قوی ارائه نموده است زیرا عمق مسئله را می‌شکافد و چون انسان را بعنوان یک موجود کلی تلقی می‌نماید نه مانند یک واحد بی‌تفاوت تولید و مصرف راه حلش مؤثر است. معیارهائیکه واقعاً مفید هستند آنهائی هستند که در نهایت مؤثر واقع شوند، راه‌حلهای فوری ممکن است بی‌حاصل‌ترین باشند.

در خاتمه برای کسانی که علاقمندند با جزئیات بیشتری از تعالیم بهائی در باره مسائل اجتماعی آشنا شوند باید یادآور کرد که آنچه گفته شد فقط کلماتی از آنچه باید عنوان گردد محسوب می‌شود.

# مبادی نظم جدید اقتصادی

نوشته دکتر امین خمسی

از مدتی قبل بنظر می‌رسد که جهان با تعدادی بسیاری از مسائل خطیر مواجه شده است. مسائلی که بر آنها جواب کاملی نمی‌توان یافت این مسائل ماهیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارند از آنجمله است جنگ‌های کشنده، بیکاری روز افزون، فقر عظیم و نقصان غذایی در برخی مناطق کره ارض، تنازعات در جهان کار، اختلافات و کشمکشهای فیما بین احزاب سیاسی، آلودگی محیط زیست بمیزان غیر قابل کنترل و بالاخر اغتشاش نظام پولی و مالی جهان، با ملاحظه این مسائل این سؤال در خاطر ما مرتسم می‌شود که آیا ما شاهد فرو ریختگی ساخت‌ها و نظام‌های سیاسی اجتماعی و اقتصادی گذشته نیستیم؟ ریشه‌های همه این مسائل و مشکلات را در مسائل اقتصادی حل نشده باید جستجو کرد.

اگر بخواهیم اقتصاد را بزبان بسیار ساده تعریف کنیم باید بگوئیم که اقتصاد به تولید و توزیع کالاها و خدمات در میان همکاران یا شرکای مختلف مربوط میشود. این همکاران یا شرکا ممکن است افرادی کشورها باشند. فعالیت اقتصادی مستلزم کار افراد انسانی و وجود وسائل تولید و سرمایه است. این سؤال در خاطر نقش می‌بندد که چرا مسائل اقتصادی لاینحل باقی مانده‌اند در حالیکه علمای بزرگ در این زمینه بکوشش دائم مشغول هستند اقتصاد شناسان مجرب پیشنهادهای بسیار در این مورد مطرح کرده‌اند، سیاستمداران صاحب حسن نیت دست‌اندر کار حل آنها بوده و هستند، تعداد کثیری مطالعات و تحقیقات و اظهار نظرات خبره از طرف دانشگاهها و مؤسسات پژوهشی صورت گرفته و می‌گیرد و بالاخره یک شبکه متراکم همکاری بین‌المللی در جهان بمنظور حل همین مسائل استقرار یافته است. آیا شکست همه این افراد و مؤسسات نتیجه فقدان یک طرز تفکر جدید نیست؟ طرز تفکر و طرز دید جدیدی که قادر به حل همه این مسائلی باشد که برای انسان و انسانیت تازگی دارند؟

در این مورد باید متوسل به اصول و وسائلی گردید که بتوانند طبیعت خاص انسان و احتیاجات او را در نظر گیرند و رفتاری را که انسان باید در برابر زندگی جدید اتخاذ کند باو نشان دهند. از طرف دیگر چنین اصولی باید متذکر این مطلب باشند که مسائل اقتصادی و بطور کلی همه مسائل جنبه جهانی و عمومی گرفته‌اند دنیای ما در حکم قطعه واحده‌ای شده است. در جستجوی الگوها و نظریه‌هایی که

بتوانند مسائل و مشغله‌های اقتصادی را حل کنند نه راه حل و پاسخی در نظریه‌های کلاسیک اقتصادی یافته‌ام و نه راه حل و پاسخی در نظریه‌های اقتصادی جدید سراغ دارم، نظام اقتصادی عصر ما برای آنکه بتواند نیازهای اقتصادی کنونی را برآورد و مسائل امروزی را پاسخ‌گو باشد باید برپایه‌های ذیل مبتنی و متکی باشد: عدالت، مشورت، همکاری و معاضدت، حمایت از ضعفا و اقلیت‌ها و بالاخره همبستگی بشری.

تاکنون جوامع بشری معمولاً میان زندگی مادی و حیات روحانی انسان فرق و جدائی قائل شده‌اند و در آنها میان دین و حیات اقتصادی فاصله و تفاوت بوده است. اما در دیانت بهائی و براساس نظریه «ظهورات متتابع تکامل» دیانت با احتیاجات عصر مطابقت دارد و برای اولین بار درچنین دیانتی است که اصول روشنی در مورد نظم اقتصادی جهان مییابیم.

یکی از تعالیم اساسی دیانت بهائی همانا حل مسائل اقتصادی از طریق روحانی است در همه تحقیقات راجع به مکاتب اقتصادی، نظام اقتصادی بهائی بسیار قانع کننده است.

جرج دال نویسنده مقاله اقتصاد و تعالیم بهائی (مجله انگلیسی زبان «نظم جهانی» - ژانویه ۱۹۷۵) چنین می‌نویسد:

«مادر تعلیمات حضرت بهاء الله نه تنها مبانی یک اقتصاد کاملاً منسجم و متسق را مشاهده می‌کنیم، انسجام و اتساقی که هم در ارتباط با حیات درونی انسان است و هم در ارتباط با حیات اجتماعی، عمومی و ملی او، بلکه هم چنین مبانی صلح و پیشرفت مادی بین‌المللی را در آن باز می‌یابیم.

نظریه بهائی بر دو عقیده مختلف پایه‌گذاری شده اول براین عقیده که ماهیت انسان و بالتبع رفتار اقتصادی و سیاسی و اجتماعی او را هم می‌توان با تعلیم و تربیت رسمی و دیانت تغییر داد و اصلاح کرد، ثانیاً براین عقیده استوار است که سازمان اجتماعی بشری بالضروره باید تحول و تکامل پذیرد و در حال حاضر این سازمان به سوی یک نظام واحد حکومتی جهانی در حرکت است نظامی که در آن همه افراد بشر خود را افراد و احاد متعلق به وطن واحد تلقی خواهند کرد، چنانکه شوقی افندی ولی‌امرالله فرموده‌اند حضرت بهاء الله مؤسس شریعت بهائی یک

سیستم اقتصادی جامع و کامل برای جهان نیاورده اند بلکه اصول و قوانینی را وضع فرموده‌اند که پایه‌های نظم اقتصادی جهان توسط آنها ترسیم و تعیین شده است. حضرت بهاء‌الله قالب کلی این نظم اقتصادی را مشخص فرموده‌اند. بدیهی است که نظام اقتصادی در هر کشور و بنابه مقتضیات هر زمانی ممکن است چهره دیگری بخود گیرد پس همانطور که جان فرابی در رساله «تعلیمات بهائی در زمینه اقتصاد بزبان انگلیسی، لندن» نوشته است نباید متوقع بود که اقتصاد واحد و متحدالشکلی در همه ممالک عالم بوجود آید چه هر کشوری دارای خصائص جمعیتی، اقلیمی و نیز منابع طبیعی خاص خویش است. پس باید در طلب آن نظام اقتصادی بود که به کشوری رخصت دهد تا نیروها و وجوه مشخصه خود را بسط و توسعه بخشد و در عین حال همین نظام اقتصادی همه کشورهای عالم را بهم پیوند دهد و متحد کند.

در جامعه‌های بشری، احتیاجات و شیوه زندگی مردم در طول زمان توسعه می‌یابد و تغییر می‌پذیرند پس در نتیجه نظام اقتصادی هم باید بتواند تحول یابد و خود را با شرائط زمان منطبق سازد، بعبارت دیگر چنین نظامی باید متحرک و پویا باشد. البته بسیار مشکل است که بتوان اصول اقتصادی را از سایر تعلیمات دیانت بهائی جدا و مجزا کرد زیرا که دیانت مذکور یک نظم جدید جهانی ارائه کرده است که نظم اقتصادی تنها قسمتی و جزئی از آن است.

این نکته را باید بطور مقدماتی گفت که فعالیت اقتصادی انسان را نمی‌توان هدفی بذاته و فی نفسه تلقی کرد. این فعالیت تنها وسیله‌ای است برای آنکه رفاه و راحت مادی انسان و هم‌نوعان او تأمین و تضمین گردد.

اولین فعالیت انسان بروی کره ارض معطوف به رشد و نمو شخصی و تکامل روحانی اوست ولی در عین حال انسان احتیاجاتی مادی دارد که باید آنها را نیز برآورده سازد، حضرت بهاء‌الله قواعد و قوانین این نظام اقتصادی را ارائه فرموده‌اند ولی این قواعد و قوانین نمی‌توانند بکار افتند مگر آنکه روحیه‌ای جدید در میان باشد و نیروئی تازه که قادر به ایجاد تحرک و تغییر در افراد انسانی و هماهنگی و تجانس میان فعالیت‌های مادی و اصول روحانی باشد بوجود آید بطور خلاصه می‌گوئیم اقتصاد بهائی نمی‌تواند بکار افتد مگر آنکه پیام حضرت بهاء‌الله بطور

کامل اعمال و اجرا شود.

برای سهولت ارائه مطلب، اصول بهائی را در دسته‌های مختلف عرضه می‌دارم ولی این نکته قابل تذکر است که در نوشته‌های بهائی چنین طبقه‌بندی مشاهده نمی‌شود. اصولی که در اینجا برمی‌شماریم و در مورد هر یک توضیح مختصری می‌دهم از نظر درجه اهمیت طبقه‌بندی نشده‌اند بلکه همه آنها را باید به مثابه عناصر و اجزاء یک سیستم کلی واحد تلقی کرد. بعضی از این اصول مربوط به جنبه‌های «کلان» یا جنبه‌های کلی اقتصادی هستند چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی و برخی از آنها مربوط به جنبه‌های «جزئی» اقتصادی یعنی اقتصاد در سطح هر یک از مؤسسات و بالاخره پاره‌ای از این اصول مربوط به انسان و رفتار شخصی او هستند.

اما آنچه مربوط با اصول در سطح بین‌المللی می‌شود باید باین نکات توجه نمود:

۱- تأسیس یک دولت فدرال جهانی با یک حکومت جهانی واجد قدرت‌های اجرایی، تقنینی و قضائی ضروری بمنظور حل و فصل مسائل بین‌المللی و تعدیل و هماهنگ‌سازی توسعه دولتهای مختلف عالم در چنین دول فدرالی یک محکمه عدالت بین‌المللی وجود خواهد داشت و نیز یک قوه تأمیننی بین‌المللی (پلیس بین‌المللی) که در اختیار حکومت فوق‌الذکر قرار خواهد گرفت.

۲- ایجاد یک سیستم پولی واحد که در آن تنزل و ترقی نرخ پولها وجود نخواهد داشت و در نتیجه فعالیت‌های غیر مولد چون بورس بازی در مبادلات ارزی غیر ضرور خواهد بود.

۳- خلع سلاح عمومی ملل زیرا توسط جنگ هیچ مسأله را نمی‌توان حل کرد و از این گذشته حکومت جهانی ضامن حاکمیت و مسئول حمایت کشورها خواهد بود و بدین منظور از جمله از قوه تأمیننی فوق‌الذکر (پلیس بین‌المللی) استفاده خواهد کرد.

۴- منابع معدنی و سایر منابع کره ارض و اقیانوسها و دریاها توسط آن حکومت بین‌المللی کنترل خواهند شد. همین حکومت جهانی مسئول بهره‌برداری و توزیع منابع فوق‌الذکر خواهد بود چه منابع فوق میراث مشترک همه بشریت هستند و به کشوری که در آنها از جهت جغرافیائی قرار گرفته‌اند بطور انحصاری تعلق ندارند.



۵- الغاء و حذف موانع و مرزهای حکومت جهانی بر سرنوشت همه مناطق جهان با کمال بیطرفی و عدالت نظارت خواهد داشت موانع تجاری و دیگر موانع بین ملل دارای توجیه و منطق نخواهند بود.

۶- یک اصل دیگر بهائی که به الغاء و امحاء موانع فرهنگی و اقتصادی یاری می‌کند وارد کردن یک زبان و خط بین‌المللی در سطح جهانی است که علاوه بر زبان مادری در مدارس عالم تعلیم خواهد شد.

اما در مورد اصولی که سطح انطباق آنها سطح ملی خواهد بود اینها را یاد می‌کنیم:  
۱ - قائل شدن اهمیت خاص برای کشاورزی که مبنای ضروری احتراز ناپذیر حیات مادی انسان است.

۲ - تأمین وجود مالکیت خصوصی، معذالک توسط قوانین مناسب جلوی سوء استفاده از مالکیت خصوصی گرفته خواهد شد.

۳ - حذف و الغاء افراط و تفریط و کثرت فقر و کثرت غنا، باید برای هر فرد انسانی سطح معیشتی قابل قبول را تأمین نمود و کثرت فقر و کثرت غنا را از میان برداشت.

۴ - نظام مالیات تصاعدی که خود هم مبنائی برای درآمد دولت است و هم وسیله تعدیل ثروت می‌باشد.

۵ - وجود برنامه‌های کمک و مساعدت با افرادی که از جهت اقتصادی در شرائط نامساعد قرار گرفته‌اند نظیر اشخاص مریض، عجزه، افراد سالخورده، ایتام و فقرا.

۶ - حمایت از اقلیتها در جامعه بر این وجه که برای اقلیتها از همه جهات حقوق و مزایای متساوی شخصی تضمین خواهد شد.

۷ - تعیین نرخ عادلانه برای قرض و استقراض پول باین طریق هم جلوی استثمارها و سوء استفاده‌ها گرفته خواهد شد (آن چه در عرف عام رباخواری گفته می‌شود) و ضمناً اهمیت بیشتری به عامل کار داده می‌شود.

۸ - وجود قوانین در مورد توزیع ارث که خود ضامن جلوگیری از تراکم و تمرکز ثروت‌های هنگفت خواهد بود.

۹ - تساوی حقوق زن و مرد در همه جنبه‌های زندگانی و از جمله در حیات اقتصادی.

۱۰- ایجاد انبارهای ذخیره در دهات که توسط خود جامعه محلی اداره خواهد شد و هدف آن کمک و معاضدت با افراد محروم و محتاج و نیز دهقانانی که گرفتار وضع نامساعد محصول شده‌اند خواهد بود.

اما در مورد اصولی که در حیات جزئی اقتصادی نافذ و حاکم خواهد بود از جمله این اصول را یاد می‌کنیم:

۱- مشارکت کارمندان و کارگران و مصرف‌کنندگان در منافع کارگاه یا مؤسسه اقتصادی زیرا همه این گروه‌ها از راه فعالیت خود در موفقیت و رونق کارگاه یا مؤسسه سهم و شریک هستند.

۲- ممنوعیت اعتصابات، اعتصابات بعنوان وسیله حل و فصل منازعات و اختلافات میان کارگران و کارفرمایان ممنوع خواهد شد و بجای مواجهه و کاربرد زور، مشاوره و توافق میان این دو گروه تسهیل و تأمین خواهد گردید.

۳- یک نظام داوری در مواردی که اختلافات از طریق مشاوره و توافق حل شوند بوجود خواهد آمد.

۴- همکاری نزدیک و صمیمی میان هیئت رئیسه (کارفرمایان) و کارگران بوجود خواهد آمد زیرا هر یک از این دو گروه اهمیت و حقوق حقه دیگری را بازخواهد شناخت.

اما در مورد اصولی که در سطح زندگی فردی تطبیق و اعمال می‌شوند این اصول را می‌توانیم برشماریم:

۱- در امر بهائی برای کار اهمیت بسیاری قائل شده‌اند اما کار باید با روحیه خدمت به عالم بشری انجام پذیرد، چنین کاری حکم عبادت دارد و مانند عمل بموجب یک فریضه مقدس دینی است.

۲- منع سنوال و گدائی، هر فردی حق دارد و بایدیک کار مولد داشته باشد و براحت و آسایش جامعه یاری کند.

۳- منع قمار و بازی با پول، عملیاتی چون سفته بازی و سوداگری پول که هم برای جامعه و هم برای فرد زیان خیز است در دیانت بهائی منع شده‌اند. این اعمال موجب تقلیل و تخفیف ارزش کار می‌شوند.

۴- تقسیم اختیاری ثروت شخصی بعنوان یک اصل اخلاقی علاوه بر توزیع مجدد

ثروت از راه وضع و اخذ مالیات تصاعدی در دیانت بهائی تشویق شده است.

۵- تعلیم و تربیت اجباری و عمومی موجب تغییر نقش و سهم هر فرد در جامعه خواهد بود. همه تعالیمی که بآنها اشارت رفت از آثار بهائی سرچشمه گرفته‌اند و در حکم سنگ بنای نظام اقتصادی جهان محسوب هستند ولی قبل از هر چیز لازم است که روحیه‌ای تازه و نیروئی جدید برای تغییر و تبدیل و هدایت انسان، تأثیر در رفتار او و روابط او با هم‌نوعان خود و بشریت بطور عام موجود باشد این نظم اقتصادی بهمان میزان و تناسب که جامعه بهائی رشد و نمو حاصل می‌کند و افکار و عقاید خود را در جهان بیشتر تعمیم و ترویج می‌نماید توسعه و گسترش بیشتر می‌یابد و کمال و نضج فزون‌تر پیدا می‌کند این نظم اقتصادی از دیانت بهائی غیرقابل انتزاع است زیرا نظم مذکور جزئی اساسی و عنصری اصلی از نظم جهانی است که توسط واضع و مبدع آن تعلیم شده است.

در حال حاضر و در ازمنه آتیه وظیفه اقتصاددانان و علمای حقوق و جامعه شناسان و سایر متخصصان آنست که هریک از این اصول مذکور در این مقاله را بدقت و با اعمال روش علمی بررسی و تجزیه و تحلیل کنند و موارد کاربرد و نتایج و آثار هریک از آنها را بر روی جامعه مورد مطالعه و مذاقه قرار دهند.

# روح انسانی

گفتار دکتر علی‌میراد داودی

انسان به روح انسانی ممتاز از موجودات دیگر است. روح انسانی مبداء عقل است و ما عقل را به قوه کاشفه تعریف می‌کنیم پس انسان را می‌توان موجودی ممتاز دانست. قوه کاشفه این است که انسان قادر به کشف مجهولات با استناد به معلومات است یا به عبارت دیگر انسان می‌تواند آنچه را که بروی معلوم نیست باتکاء به معلومات خود استنباط کند، دامنه این استنباط را رفته رفته وسیع‌تر سازد و بر اثر آن حیات مادی و معنوی خویش را مدام دگرگون نماید و در سیر تکامل و تعالی راهبری کند در حالیکه جانوران دیگر همچنان پای بسته وضع طبیعی خویشند و پیوسته بر یک حال ساکن و راکد میمانند او هر دم خویشتن را به وضعی بدیع درمی‌آورد و در مراحل متوالی از تجدد و ابتکار پیش می‌برد. سیر او در این طریق منجر به توقف نمی‌شود و قدرت او به طی این مسیر انتها نمی‌پذیرد. در راهی که پایانی برای آن نیست با نیروئی که زوال بر نمی‌دارد پیش می‌رود. بدین ترتیب گوئی حق آن دارد که از این قدرت بی‌مثال و لایزال بر خویشتن بی‌بالد و خود را اشرف کائنات بداند و چون قدرت عقل خود را می‌آزماید و از این آزمایش پیروزمند و سرافراز بیرون می‌آید بتدریج به عقل خود مغرور می‌شود و از این که صاحب چنین قدرتی است احساس فخر و شرف می‌کند و با وجود آن خود را از هر چیز دیگر بی‌نیاز می‌پندارد عقل فخر و شرف می‌کند و با وجود آن خود را از هر چیز دیگر بی‌نیاز می‌پندارد عقل را مشکل‌گشائی توانا می‌بیند و توانائی آنرا محدود به هیچ حدی نمی‌داند و انصاف باید داد که در شرافت عقل شکی نمی‌توان داشت و در فضیلت علم که از آثار عقل است بحثی نمی‌توان کرد.

اما اگر درست بیندیشد درمی‌یابد که عقل او این همه آثار را تنها به نیروی خود بدست نیاورده است، از این همه مجهولات تنها بدست خود پرده بر نداشته و در راهی چنین دور و دراز تنها به پای خود پیش نرفته است بلکه ابتدا نیروئی تواناتر از عقل او خود را نمایان ساخته و پرده‌ها را به یک سو زده است. درهای بسته را گشوده و منزلهای تازه را باز نموده است، دست او را گرفته و از این درها به درون آورده و رو به آن منزلها به راه انداخته است، آنگاه او به نیروی خرد در این راهها به جنبش پرداخته و برای رسیدن بدان منزلها به کوشش برخاسته است. در واقع عقل انسان مایه پیشرفت او در راهی است که به وی نموده‌اند و نظر او قادر به ادراک افقی

است که در پیشاپیش او گشوده‌اند از این رو همواره انتظار آن را دارد که چون مرحله‌ای را به پایان رساند بار دیگر آن دست راهنمای رازگشا را باز یابد تا دوباره پرده‌ها را به یک سوزند و راه دیگری در برابر او نمایان سازد. هر گاه او را نبیند یا ببیند و نشناسد، یا غرور و لجاج وی اجازت آن ندهد که سر به فرمان او سپارد و گوش به سخن او فرا دارد سرگشته و گمراه می‌شود، عقل او بجای اینکه مایه رستگاری باشد آوارگی می‌آورد و به جای اینکه سودی ببخشد به زیان و خسران گرفتارش می‌سازد.

این راهنمای رازگشا که در هر دوره‌ای نقاب از رخ برمی‌اندازد و چهره تابناک خود را به پسران آدم نمایان می‌سازد، کیست؟ و نیروئی که از او سر می‌زند و به عقل انسان می‌پیوندد تا مایه توانائی آن باشد چیست؟ وجودی است که در وی طبیعت آدمیت با حقیقت الهیت به هم پیوسته است معبری است که نور فائض از مبداء متعال برای اتصال به عقل انسان در آن به سریان آمده است واسطه ایست که از یک سو به جهان بی‌پایان غیب راه جسته و از سوی دیگر با عالم شهود تجانس یافته است. اگر انسان حیوانی باشد که روح انسانی به وی تعلق گرفته است او انسانی است که روح قدسی از او تشعشع یافته است. اگر انسان را به قوه کشف مجهولات تفوق بر سایر موجودات باشد او با قدرت به تجدید حیات عالم بر سایر افراد بنی آدم امتیاز مسلم دارد، عقل را بی‌راهنمائی او کاری بر نیاید و انسان را بی‌نیازی از وی دست ندهد. ناظر به همین معنی است بیانی که حضرت عبدالبهاء در تبیین تعالیم حضرت بهاء الله فرموده است و آن اینکه «عالم انسانی محتاج نفثات روح القدس است.»

انسان با روح قدسی به قوت ایمان ارتباط می‌جوید، قوت ایمان با توجه و تمسک محفوظ می‌ماند و آنچه این توجه دائم را تعبیر می‌کند مناسکی است که نام عبادات بر آنها نهاده‌اند.

عبادت حاکی از احساس احتیاج انسان به نفثات روح قدسی است و مداومت در است مانع قطع ارتباط وی با مبداء فیض الهی است ایمان به مظهر فیض الهی امری نیست که چون یک بار حاصل آید مدام به قوت خود باقی باشد بلکه هر آن باید با تجدید توجه مایه گیرد و با تحکیم تمسک قوام پذیرد. آبی زلال که از سرچشمه‌ای

بیرون آمد و در جویباری براه افتاد در معرض آنست که در بستر خود به گل و لای آلوده شود و صفای آن به کدورت تبدیل جوید و لکن مادام که اتصال را به هرکوششی که لازم آید محفوظ باید داشت و این رشته آب باریک را با سرچشمه زاینده آن همواره مربوط باید ساخت تا بیم آن نرود که رفته رفته آلودگی بر آن چیره شود و چنان با خاک و خاشاک بیامیزد که سرانجام دیگر نتوان نام آب بر آن نهاد حال انسان نیز بدین منوال است، اگر رشته ارتباط خویش را با مبداء و الاثر که مظهر فیض پروردگار است بگسلد و قدرت عقل را با قوت ایمان متبرک نسازد بتدریج آثار انسانیت در وی رو بزوال میرود و عقل خود وسیله‌ای برای فساد و ضلال او در راه ناپیدا کران زندگی این جهان میشود. اما اگر ایمان خود را که یک بار حاصل شده است با عبادت خدای متعال و تمسک به الطاف رب ذی الجلال و توجه بدرگاه غنی لایزال تقویت نکند ایمان او با اینکه شاید در بدایت حال از قوتی بسیار برخوردار بوده است در سراشیب میافتد تا آنجا که چون به خود بازآید از گمراهی و سرگشتگی خویشتن به تعجب و تحیر دچار می‌آید در چنین موقعی است که غرور نابجای خود را زشت می‌شمارد و از این همه کبر و ناز که به عقل قاصر خود داشت سرافکنده و شرمسار می‌شود باید دعا کرد که آنان که عقل جزئی را کافی می‌شمارند و با وجود آن از هر عامل مدد بخش دیگری استغناء می‌جویند و ایمان را خاص ضعفای ناس می‌پندارند و عبادت را درشان خود نمی‌دانند اندکی زودتر به خود باز آیند و احتیاج خویش را به استفاضه از روح قدسی و ارتباط با مظهر فیض الهی به چشم دل باز ببینند و به زبان حال باز گویند:

طی این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

### مقصود از روح چیست

موجودات را طبقات مختلفی است و افراد هر طبقه در بعضی از آثار و صفات که در همه آنها یکسان پدیدار می‌آید مشترک است و به سبب اشتراک در این خواص و اوصاف است که می‌توان همه آنها را متعلق بطبقه واحد دانست و اسمی واحد بر آنها گذاشت و با طبقات مختلف را از یکدیگر و با طبقات مختلف را از یکدیگر

جدا ساخت و قائل بتمایز در بین آنها بود و باین ترتیب طبقات سه گانه موجودات را از یکدیگر مشخص دانست:

۱- جمادات با صفاتی از قبیل بعد و مقاومت

۲- نباتات با صفاتی از قبیل تنفس و تغذی و نمو و تولید مثل

۳- حیوانات با صفاتی از قبیل احساس و حرکت ارادی

از مذاقه در هر کدام از این اوصاف و طرز تعلق آنها بهر یک از طبقات و مقایسه اوصاف هر طبقه‌ای با طبقات دیگر چند نکته بوضوح می‌رسد اولاً اوصاف هر طبقه از موجودات با این که در ظاهر متعدد و مختلف بنظر میرسد در حقیقت مرتبط و متلازم است مثلاً تنفس و تغذی و نمو و تولید مثل در نباتات چنان پیوسته یکدیگر است که نمی‌توان وجود یکی از آن آثار را بدون وجود آثار دیگر تصور کرد همچنین احساس و حرکت را در حیوان هرگز نمی‌توان از هم جدا ساخت بسبب همین تلازم و ارتباط است که می‌توان مجموعه صفات هر طبقه‌ای را دارای ماهیت واحدی گرفت و وحدت آن صفات را با اطلاق اسم واحد بر مجموعه آنها نمایان ساخت مثلاً اگر بگوئیم نباتات طبقه‌ای از موجودات است که قوه غانیه یا قوه نامیه دارد بخطا نرفته‌ایم چه در ضمن اشاره بهمین صفت تغذی یا صفت نمو همه اوصاف دیگر نبات را که از لوازم همین یک صفت است بزبان آورده‌ایم و بهمین ترتیب در وصف طبقه حیوان می‌توان بذکر قوه حساسه اکتفا کرد. ثانیاً هر طبقه‌ای از طبقات سه گانه موجودات علاوه بر صفات مشخصه خود صفات طبقاتی را که پائین‌تر از اوست نیز داراست ولیکن صفاتی را که تعلق بطبقه بالاتر دارد فاقد است مثلاً نبات علاوه بر تغذی و نمو و تولید مثل که صفات خود آنهاست از بعد و مقاومت نیز که تعلق بجماد دارد برخوردار است ولیکن خواص حیوان در آن نیست و حیوان علاوه بر صفات خاصه خود آثار نبات و جماد را نیز داراست و جماد تنها از خواص خود بهره‌مند است بدون اینکه آثاری از خواص نبات یا حیوان در آن باشد، باین ترتیب در هر طبقه‌ای آثار جدیدی که نماینده تجدد و تغییری در ساختمان آن طبقه است نمایان است.

چون برطبق قاعده عقلی هر اثری که پدیدار می‌آید ناشی از مبدائی است پس ظهور این آثار جدید در هر طبقه از اشیاء احتیاج بوجود مبدائی جدید در آنها دارد و



همین مبدا است که در اصطلاح اهل حکمت و اصحاب ادیان روح نامیده میشود بنابراین روح عبارت از مبدا ظهور آثار و صفات مخصوصه در هر طبقه از موجودات است و چون آثار خاصه در هر کدام از این طبقات مورد تردید نیست در وجود مبدا این آثار یا روح خاص آن طبقه نیز شکی نمی‌توان داشت و چون این آثار بنا بر بشری که گذشت با یکدیگر مرتبط و متلازم است و همه آنها را می‌توان صفت یا اثر روح واحدی دانست پس باید گفت که هر طبقه از موجودات را روح واحدی است و طبقات مختلف از حیث روح با یکدیگر متمایز است و از همین جاست که در قبال طبقات سه گانه موجودات به ارواح سه گانه قائل می‌شویم:

۱- روح جمادی که مبدا قوه مقاومه است.

۲- روح نباتی که مبدا قوه نامیه است.

۳- روح حیوانی که مبدا قوه حساسه است.

از شرح مزبور پیداست که قبول وجود روح در هر طبقه از موجودات به سبب اینست که از هر طبقه آثاری خاص ظاهر میشود و برای ظهور آثار خاص وجود مبدای مخصوص ضرورت دارد که همان مبدا را روح می‌نامیم باید دید که ماهیت این مبدا را چه می‌توان دانست؟

نباتات از حیث ساختمان مادی خود تفاوت و امتیازی نسبت به جمادات دارد یعنی طرز ترکیب عناصر در وجود آنها طوری است که خود می‌تواند اختصاص و امتیازی در آنها نسبت به جمادات پدید آورد.

بنابراین هرگاه در گیاهان آثار جدیدی علاوه بر آنچه در جمادات بود نمایان باشد بسبب اینست که ترکیب جدیدی از عناصر برای ساختمان آنها بوجود آمده است و همین ترکیب جدید برای تبیین علت ظهور صفات خاصه نباتات کافی است و احتیاجی بغرض وجود مبدای غیر مادی در نباتات نیست. بنابراین روح نباتی که اصل قوه نامیه است مبدای مادی است. بهمین قرار حیوان نیز در ساختمان بدنی خود و طرز ترکیب عناصر برای پدید آوردن این ساختمان و پیداشدن جهازات مختلف در این دستگاه و اختلاف و تنوعی که در آنها ظاهر شده است تفاوت آشکار با نبات دارد و از این جا می‌توان گفت که اگر در حیوان آثار جدیدی مانند حس و حرکت پدید آمده که در نبات نبوده است بسبب اینست که

این طبقه از موجودات را ترکیب بدنی خاص و متمایزی است که در نبات بآن کیفیت وجود نداشته است و برای تبیین آثار زندگی حیوانی محتاج اعتقاد بوجود مبدای غیر مادی در آنها نیستیم بنا براین روح حیوانی که اصل قوه حساسه است نیز مبدای مادی و جسمانی است.

هرگاه مطالبی را که در این مختصر مورد بحث قرار گفت بر حیات انسانی تطبیق نمایند چند سؤال را باید جواب گوئیم:

۱- آیا انسان طبقه مخصوص و ممتاز است که مانند نباتات یا حیوانات دارای آثاری مخصوص به خویش است؟ و علاوه بر خواص طبقات پائین صفاتی در خود اوست که آن صفات را در موجودات دیگر نمی‌توان یافت؟  
- آنچه مسلم است اینکه:

اولاً انسان کشف مجهول می‌کند یعنی آنچه را که قبلاً نمی‌دانسته بسبب جهل بآن گرفتار نقص بوده است خود بر خویشتن معلوم می‌سازد و از همین راه زندگی خویش را از رفاه و کمال برخوردار می‌سازد و این رفاه و کمال را در مدارج متوالی همچنین دوام می‌بخشد و باین ترتیب اکنون خویشتن را جز آن که در گذشته بود می‌سازد و راه این دگرگونی را در آینده نیز بروی خود باز می‌بیند و مهمتر از همه اینست که آنچه بروی مکشوف شده و یا خود آن را مکشوف داشته است باطفال خود یا بافراد دیگری از انسان می‌آموزد و از راه این انتقال اینان را نیز بدرجات بالاتری از کمال سوق می‌دهد و حال آنکه حیوان یا نبات چنین نیست و همیشه بحکم غرائز خود همان است که در گذشته بوده است. عالیت‌ترین حیوانات چیزی را که بر او مجهول بوده است بقوت خویشتن معلوم نمی‌تواند ساخت و با هوش‌ترین آنها بی‌آنکه از جانب انسان راهنمایی شود چیزی را که نمی‌دانسته است نمی‌تواند آموخت ثانیاً انسان در طبیعت تصرف می‌کند و محیط مادی زندگی خویش را بنحوی که بیشتر متناسب با احتیاجات او باشد تغییر می‌دهد و بجای این که مجبور بسازگاری با محیط زندگی باشد محیط را بصورتی در می‌آورد که با آنچه او می‌خواهد سازگار شود و این تصرف و تغییر را بدون اینکه انقطاعی در آن حاصل شود همچنان پیش می‌برد و حال آنکه حیوان یا نبات مجبور است که مطابق با آنچه محیط مادی اقتضا دارد زندگی کند و هر شئی طبیعی را همانطور که جلوه گر است بشناسد و

بهمان ترتیب که خود بظاهر مقتضی است مورد استفاده قرار دهد. از ترکیب اشیاء با یکدیگر برای ظهور خواص جدیدی در آنها که قبلاً هر کدام بتنهایی آن خواص را ظاهر نمی‌ساخت عاجز است و از تغییر آنها بنحوی که قدرت بیشتری برای خود در غلبه بر آنها حاصل کند قصوری آشکار دارد و مخصوصاً هرگز نمی‌تواند این تغییرات و تصرفات را محفوظ دارد و آنها را طوری به یکدیگر متصل و مربوط سازد که امکانات بیشتری در آینده برای وی حاصل نماید و راههای دیگری را بسوی جهان ناشناخته بروی او بگشاید ثالثاً زندگی هرفردی از انسان محدود بخود او نیست بلکه انسان احساس ارتباط و وحدت در بین خود و سایر افراد می‌کند و از قالب محدودی که وجود شخص او را صورت پذیر ساخته است خارج میشود دیگران را از خود و خود را از دیگران می‌بیند و گوئی در هر آن در پی این است که حدی را بشکند و سدی را از میان بردارد و باین ترتیب هرچه بیشتر خود را با جهانی که خارج از اوست خاصه با افرادی از نوع او که در ورای حدود مادی زندگی او واقعند مرتبط و متحد گرداند و حال آن که فرد حیوان تنها بشخص خود زنده است و از افراد دیگر نوع خود بی‌خبر است مگر افرادی که بحکم غریزه باو مربوطند مانند بچه‌های خردسال خود و پیش از آنکه از وی جدا شوند و راه خود پیش گیرند یا جانورانی مانند زنبور عسل که ماشین وار زندگی خود را در بین افرادی از نوع خود می‌گذارند بی‌آنکه ابتدا احساس مغایرت در بین خود و آنان نمایند و از آن پس درصدد رفع این مغایرت برآیند.

رابعاً انسان بجزئیات اکتفا نمی‌کند بلکه همیشه در پی آن می‌رود که احکام و آراء و اقوال خود را کلیت و انبساط بخشد و از قید زمان و مکان خارج سازد و حال آنکه حیوان همیشه پای بند زمان و مکان است مثلاً بوزینه‌ای چون بخواهد میوه‌ای را که در دسترس او نیست دست آورد شاید از چوبی که در پیش چشم او گذاشته‌اند فایده برگیرد و چنان وانمود شود که او مطلبی مجهول را معلوم داشته است ولیکن این استفاده بهمین جا ختم می‌شود و او هرگز نمی‌تواند تجربه‌ای را که اندوخته است چنان محفوظ دارد که بار دیگر در چنان وضعی قرار گیرد و چوبی را در پیش خود نبیند برای یافتن چوب چنانکه انسان می‌کند براه افتد و یا این تجربه را با تجاربی که در احوال دیگر می‌کند مربوط سازد و رأی کلی که بتوان بر احوال مشابه

بسیاری منطبق داشت بدست آورد. یعنی تنها انسان است که گذشته و حال و آینده را بمدد حافظه و ادراک و تخیل بهم می‌پیوندد و حکمی کلی که نشانه تفکر است صادر می‌کند.

با توجه باین آثار مخصوص و متمایز می‌توان گفت که انسان طبقه‌ای مخصوص و متمایز از موجودات در جنب طبقات دیگر یعنی جمادات و نباتات و حیوانات است. ۲- آیا همانطور که آثار حیات نباتی و حیوانی را نتیجه ترکیب مادی نبات و

حیوان می‌دانستیم آثار حیات انسانی را نیز چنین می‌توان دانست؟

- آنچه مسلم است در بین ساختمان مادی حیوان و انسان تفاوتی اصلی و اساسی نیست یعنی همان جهازات بدنی که در ساختمان حیوان بکار آمده است از قبیل جهاز تنفس و تغذی و تولید و استخوان بندی و گردش خون و اعصاب و مراکز عصبی تقریباً بعینه و بتمامه همانست که در ترکیب وجود انسان نیز آمده است چنانچه در مواردی که منظور ما شناختن اجزاء و اعمال بعضی از جهازات بدن باشد و تشریح بدن انسان زنده را نظر بملاحظات اخلاقی و حقوقی جایز شماریم می‌توانیم بتشریح بدن حیوان و قیاس از احوال و اعمال آن بدن انسان اکتفا کنیم حتی در بعضی از موارد و از حیث بعضی از قوای بدنی حیواناتی را می‌بینیم که قویتر از نوع انسانند بنابراین چون تمایزی که در ترکیب بدنی نبات و حیوان وجود دارد در بین بدن حیوان و انسان موجود نیست پس آثار مستقل حیات انسانی را که متفاوت با خواص حیوانی است نمی‌توان زائیده ترکیب بدنی او که در آن با حیوانات مشترک است دانست و ناگزیر باید وجود مبدای مخصوص را که غیر از ترکیب مادی و خارج از ساختمان بدنی است در انسان تصدیق داشت تا بتوان ظهور آثار جدید و خواص بدیع وجود انسانی را که بعضی از آنها اشاره شد توجیه کرد و علت آنها را معلوم داشت.

همین مبداء مخصوص غیر مادی که موجب ظهور آثار خاصه وجود انسان و ممیزا و از طبقات دیگر موجودات است روح انسانی نام می‌گیرد.

### مناسبات روح و بدن

بعد از بیان معنی «روح» یا «نفس» در قسمت اول این سلسله از مقالات جای

آنست که به بعضی از مسائل که در باره روح طرح شده است اشاره‌ای کنیم و کوششهایی را که در حل آنها بکار رفته است با جمال یادآور شویم و مقدمتاً می‌گوئیم که در این باب دو کلمه «روح» و «نفس» همیشه مترادف آمده‌اند و از تفاوتی که بعضی از اصحاب نظر در میان آنها گذاشته‌اند موقتاً و برسبیل مسامحه صرف نظر شده است. یکی از این مسائل چگونگی ارتباط نفس و بدن است:

شک نیست که روح با بدن مرتبط است احوالی که نفس را دست می‌دهد آثار آنها در بدن پدید می‌آید چون خشم بگیریم رنگ چهره ما برافروخته می‌شود چون ترس بر روح ما پدید آید عضلات بدن نیز انبساط می‌یابد لب بخنده باز می‌شود حالت چشم تغییر می‌یابد گره ابرو و چین پیشانی گشوده می‌شود ترشح غدد بفرآوانی دست می‌دهد و قس علی هذا، فکری که می‌کنیم و تصمیمی که بدنبال آن می‌گیریم با حرکاتی در بدن تعبیر می‌شود لزوم تفقد از دوست بیمار خود را در فکر خود بثبوت میرسانیم قامت ما راست میشود پاهای ما بجنبش درمی‌آید و راه خانه آن دوست را درپیش می‌گیرد مطلبی علمی را بنظر می‌آوریم تا برای حل آن کوشش کنیم دست ما تکان می‌خورد قلم بدست می‌گیرد و الفاظی را که مبین افکار ماست بر کاغذ منقوش می‌کند روح ما عظمت خلقت و قدرت خالق را در خود مصور میسازد از این تصور حال بهت و خشیت باو دست می‌دهد، آثار این حالت در بدن ظاهر می‌آید حتی ظهور آن گاهی چنان شدید است که اعضاء بلرزش می‌افتند و مویها برتن راست می‌ایستند و پا بی‌اختیار وضع عادی خود را ترک می‌گوید. اگر تن و روان دو چیز است که جدا از یکدیگر است این ارتباط چگونه صورت پذیر می‌شود؟ مادیون وجود همین ارتباط را در بین حالات روانی و حرکات بدنی دلیل بر صحت طریقت خود می‌گیرند آنان می‌گویند «نفس» شینی غیرمادی نیست و حالات روحی نتایجی است که از حرکات بعضی جهازات بدنی و افعال و انفعالات عناصری که در ترکیب بدن بکار رفته است حاصل می‌شود، فکر حاصل از فعالیت مغز و سلسله اعصاب است و بقول یکی از اینان که «وُگت» فیلسوف آلمانی است نسبت فکر بمغز مثل نسبت صغرابه کبدیا مثل نسبت ادرار بکلیتین است، شواهد اثبات این مدعا آنکه در سلسله حیوانات بنسبت تکامل سلسله اعصاب و مراکز عصبی فعالیت روحی نیز کامل‌تر باشد قوای روحی او نیز عالی‌تر است و بالعکس اشیائی

که موجب تشکیل و تخدیر سلسله اعصاب باشد یا صدمه و لطمه‌ای بآن برساند یا در ترشح بعضی از غدد اختلالی پدید آورد قوای روحی را نیز تخدیر میکند یا مصدوم و مختل می‌سازد چون مغز آسیب بیند اندیشه کار نمی‌کند چون دواى مخدری ببدن تزریق شود روح از فعالیت باز می‌ماند چون ماده‌ای که محرک یا مغل ترشح بعضی از غدد باشد بر بدن وارد آید تأثیر محسوس در فعالیت عقلی میکند معالجاتی که بوسائل مادی در اعصاب و غدد بعمل می‌آید امراض روانی را بهبود می‌بخشد آیا این همه شواهد کافی برای این نیست که بتوان گفت که احوال روحی دارای مبداء بدنی است و روح بعنوان عامل مستقل غیر جسمانی وجود ندارد؟

آنان که قائل با صالت ماده نیستند در جواب اینان می‌گویند که اولاً از وجود ارتباط در میان دو نمی‌توان حکم بوحدهت آن دو کرد چه بسا از امور مادی که با یکدیگر ارتباط دارد بی‌آنکه هر دو یک چیز باشد لباسی را بمیخی می‌آویزیم در این حال این هر دو بهم‌دیگر مربوط می‌شود وضع میخ در وضع قرار گرفتن لباس تأثیر می‌کند اگر میخ سست شود یا بیفتد جامه نیز بر جای خود سست می‌شود یا بزمین می‌افتد اگر میخ تیز باشد ممکن است در جامه جای بگیرد یا آنرا سوراخ کند و قس علی هذا ولیکن با وجود همه این روابط نمی‌توان میخ را با جامه یکی دانست همچنین دو امری که یکی از آن دو معنوی و دیگری مادی باشد در هم‌دیگر اثر می‌گذارد بی‌آنکه هر دو را بتوان یک چیز دانست.

سخاوت شخص موجب می‌شود که مقداری از پول او از نزد خود وی به نزد شخص دیگری منتقل شود بی‌آنکه سخاوت و پول هر دو یک چیز باشد، پس از این که احوال روح با احوال بدن مرتبط است نمی‌توان نتیجه گرفت که روح و بدن هر دو یکی است بلکه ممکن است که دو چیز جداگانه باشد که با یکدیگر علاقه و ارتباط دارد. ثانیاً آنچه در باب روابط «نفس» و «بدن» مشهود است بیشتر مربوط به احوال حیوانی یعنی احوال مشترک در بین حیوان و انسان است از قبیل تمایلات و احساسات و حرکات ارادی و غیره و روح حیوانی چنانکه در قسمت اول این مقالات گفته شد جدا از بدن و ترکیب بدنی نیست بلکه بقول بعضی از حکما حاصل آن و نتیجه آن بقول بعضی دیگر غایت آن یا صورت آن است و بهر تعبیر در حیوان روح و بدن هر دو جزء مجموعه آلی وجود است و مستقل از یکدیگر نیست اما روح انسانی

که وجه ممیز آن کار اصلی آن کشف مجهولات یا فکر عقلی استدلالی است و همین روح است که مجرد از بدن و باقی بعد از فنای بدن است چنین اتحادی با بدن ندارد چنانکه چه بسا ممکن است که بدن بضعف و ذبول گراید و قوای بدنی انحطاط پذیرد و فعالیت عقلی انسان همچنان پای برجای باشد حتی آثار عقل از انسان در سنینی که بدن رو بضعف رفته با تکامل آن توقف یافته است بیشتر و بهتر بظهور میرسد مثلاً پس از چهل سالگی که بدن رو بضعف می‌رود باید متناسب آن عقل و فکر انسان نیز رو بنا توانی سیر کند و حال آنکه نه تنها چنین نیست بلکه عکس آنرا بیشتر می‌توان درست دانست البته در بعضی از احیان چنان پیش می‌آید که ضعف روحی با ضعف بدنی مقارن باشد ولیکن چون همیشه چنین نیست مقارنهٔ آن دو را در این احیان نمی‌توان دلیل بر وحدت آن دو گرفت. در این احیان و همچنین در مواردی که تخدیر بدن بوسیله بعضی از مواد یا صدمه وارده بر مغز موجب اختلال اعمال عقلی می‌شود باید گفت که چون بدن آلتی برای ظهور اعمال روح است اختلال آلت موجب اختلال در ظهور این اعمال می‌شود نه اینکه اختلال در مبداء آنها وارد سازد مثلاً جنگ آوری که شمشیر می‌زند و شجاعت و قوت خود را با شمشیر ظاهر می‌سازد هر گاه شمشیرش بشکند یا کند شود خواه ناخواه دلاوری او به صورتی ناقص‌تر ظاهر می‌شود یا ظهور دلاوری او مطلقاً امکان ناپذیر می‌گردد بدون اینکه باین دلیل بتوان دلاوری را با شمشیر یک چیز دانست و شاهد بر این آنکه هرگاه بدست چنین جنگ آوری شمشیری مناسب و سالم بدهند باز همان دلاوری که داشت بهمان ترتیب ظاهر می‌شود بی‌آنکه اختلال مشهود در آن جای مانده باشد همین مثال بر روح و بدن قابل تطبیق است یعنی آنگاه که اختلال مغز موجب اختلال در ظهور عقل شده است بمحض اینکه رفع اختلال از آن شود یعنی مغزی سالم دوباره در اختیار عقل قرار گیرد همان اعمال بهمان درجه از کمال ظهور می‌رسد بی‌آنکه آثار اختلال در آن باقی باشد پس بحکم این صاحب نظران که متألهون یا روحیون نامیده می‌شوند مناسبت روح با بدن از نوع ارتباطی است که مبداء فعل با وسیله فعل دارد و دلایل مادیین نیز فقط تا همین درجه مطلب را ثابت می‌کند بی‌آنکه موفق با ثبات وحدت روح و بدن باشد.

در این جا ممکن است این سنوال بخاطر آید بر فرض این که تصدیق کنیم که

بدن آلتی برای روح است روح این آلت را چگونه بکار می‌گیرد؟ چه بکار گرفتن چیزی مستلزم تماس و تلاقی بآن چیز است و تلاقی روح که شیئی غیر مادی است با بدن که شیئی جسمانی است چگونه حاصل تواند شد؟ باید گفت که این شبهه ناشی از این تصور باطل است که روح را شیئی بدانیم که در بدن داخل شده یا با آن تماس یافته یا در مجموعه محدودی که وجود هرکسی محصور بآن می‌شود جای گرفته است و همین تصور است که طبیب جراحی را که در سلک مادیین بوده بآنجا کشانیده است که بگوید «تا زمانی که بیشتر جراحی من در ضمن تشریح بدن باشی بنام روح تماس نیابد بوجود روح اعتقاد نمی‌یابم» و حال آنکه «روح انسانی» یا «نفس ناطقه» امری است که نسبت بوجودی که در قالب بدنی انسان محصور است جنبه خارجی دارد. هرگز در این قالب وارد نشده و در آن جای نگزیده است روح را همچون در بدن ندیده‌اند تا روزی از دهان بدرآید و اگر نظایر این اقوال در آثار دینی یا فلسفی آمده باشد فقط برسبیل تشبیه و تمثیل بوده است نه بقصد بیان واقع.

روح مبدای مستقل است که فقط ارتباطی از نوع تعلق ببدن انسان پیدا می‌کند آئینه‌ای را بنظر آورید که در مقابل نور خورشید قرار گیرد البته نور از خورشید جدا نمی‌شود تا در آئینه جای گیرد بلکه متناسب استعدادی که در آئینه است پرتوی از خورشید بر آن می‌افتد و بوضعی مخصوص و محدود که متناسب با ساختمان معین و معلوم آن آئینه است جلوه‌گر می‌شود و به بیرون آئینه می‌تابد در هیچکدام از این مراحل خورشید را در آئینه حلولی و نزولی پدید نمی‌آید و وحدتی در بین آن دورخ نمی‌گشاید بهمین ترتیب قوه معنویه‌ای که بطور عام و کلی در سراسر جهان جاری و ساری است و حافظ نظام عالم و مبداء روابط ضروریه در بین اجزاء کائنات است در ترکیب وجود انسانی انعکاسی می‌یابد و در واقع این ترکیب را محلی برای تجلی خود برمی‌گزیند و چون قبول این تجلی برحسب استعدادی است که وجود معین هر فردی از افراد انسانی را حاصل است لذا آن قوه کلیه بعد از تعلق بافرد جنبه اختصاص و تشخص بدست می‌آورد یعنی مخصوص بهر شخص انسان می‌شود و چون آن قوه کلیه مبداء حفظ نظام عالم یعنی حافظ روابط ضروریه اشیاء با یکدیگر است ظهور آن در هر فرد انسانی نیز بصورت موهبتی در می‌آید که حاکی از روابط



اشیاء و کاشف این روابط اشیاء و کاشف این روابط و مبین آنها بصورت احکام عقلی و تعابیر لفظی است و این همان موهبتی است که نام آن روح عاقله یا نفس ناطقه است و خاصیت اصلیه آن کشف روابط ضروریه اشیاء و جستجوی وحدت مکنونه در ورای کثرت ظاهره آنهاست.

# عرفان و عمل

نوشته کمال الدین بخت‌آور

**۱- عرفان و عمل**

اگرچه ادیان و مذاهب جهان نوع انسان را بعرفان الهی و عمل بتعالیم آسمانی امر و در حقیقت معرفت و اطاعت را لازم و ملزوم هم دانسته‌اند و لکن در میان فلاسفه و علمای مذهبی پیوسته این بحث جریان داشته است که کدام یک از این دو یعنی عرفان یا عمل مقدم بردیگری می‌باشد.

در میان فرق و مذاهب اسلامی گروهی معتقد بوده‌اند که عرفان بر عمل تقدیم ذاتی و شرفی دارد و شخص مؤمن در رتبه اولی می‌باید سعی و مجاهدت خود را در مسیر معرفت الهی بکار برد و اول باید بعرفان و ادراک حقایق روحانی فائز شود بعقیده آنان طی مراحل کمالی معرفت که در اصطلاح حکمای قدیم مقامات علم‌الیقین و عین‌الیقین و حق‌الیقین نامیده می‌شود تنها از طریق تزکیه نفس و ریاضت کشف و مشاهدات میسر بوده و شخص عارف را نیازی نیست که خود را در قید و بند اجرای احکام ظاهره تا کمال روح و طهارت نفس و بالاخره تقرب به خداوند است که این مقصود از طریق ریاضت و کشف شهود میسر می‌شود.

این نظریه در بین اهل تصوف رواجی کامل دارد بطوریکه صنا دید متصوفه که خود را اهل طریقت و سایر مذاهب را اهل شریعت میخوانند معتقدند که معرفت الهی تنها از طریق دل و قلب میسر بوده و بسیاری از روشها که پیروان سایر مذاهب اتخاذ نموده‌اند راهی صواب و مقرون به حقیقت نمی‌باشد بنظر آنان متشرعین یا اهل شریعت که خود را مقید با اجرای احکام ظاهره می‌دانند گرفتار قیل و قال الفاظ و ظواهر کلمات بوده و از درک حقیقت و جوهر تعالیم بی‌خبر و غافل می‌باشند در برابر اهل طریقت اهل شریعت قرار دارند که با اجرای احکام کتاب الهی شدیداً مقید بوده معتقدند تنها طریق وصول به قربیت الهی اجرای احکام ظاهره می‌باشد بعدیکه اگر ادنی تسامحی در این امر خطیر که اطاعت حدودالله است بعمل آید و یا اینکه اجرای احکامی چون صوم و صلوه در بوته نسیان و فراموشی سپرده شود مقصر مبعوض در گاه الهی گشته و از درک لقای او در جنت موعود محروم خواهد گردید اگر چه چنین اختلاف نظری بین فرق اسلامی بوجود آمده ولی واقعیت این است که آثار اسلامی و آیات قرآن کریم عرفان و عمل را ملازم هم دانسته و یکی را بدون دیگری غیرقابل قبول شمرده است، بطوریکه هر جا صحبت از ایمان بمیان آمده

اعمال صالحه نیز در دنبال آن ذکر گردیده است از جمله در سوره والعصر می‌فرمایند:

«والعصران الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر».

یعنی قسم به پروردگار که انسان در خسارتی بزرگ است مگر کسانی که ایمان آورند و اعمال صالحه انجام دهند و مردمان را بحقیقت و صبر وصیت نمایند.

در مسیحیت باید گفت که اگر چه تقدم عرفان بر عمل و یا عمل بر عرفان مذهب خاصی را نظیر تصوف اسلامی بوجود نیاورده ولی بطور کلی فرق و مذاهب مسیحی مخصوصاً کلیسای کاتولیک و ارتدکس که هر دو از فرق عمده مسیحیت بشمار می‌روند سعی کردند که مسیحیان را از تعمق و تفکر در مورد مسائل مذهبی و معرفت فلسفی نسبت به حقایق روحانی بر حذر دارند و بخاطر اینکه پولوس رسول، فلسفه رواقیون و اپیکوریون را تکفیر نموده و آنان را شیطان تسمیه و فلسفه‌شان را تحریم کرده بود، لذا آباء کلیسا حتی المقدور مسیحیان را از قیل و قال فلسفی بر حذر نمودند.<sup>(۱)</sup>

کلیسا معتقد بود مسیحی واقعی باید بدون تعمق و تحری احکام انجیل را اطاعت نماید و کتاب مقدس را تنها از طریق اعتقاد بر دیده قبول نهاده احکامش را بدون چون و چرا اجرا نماید تا قابل دخول در ملکوت پدر باشد زیرا حکمت و علت تعالیم انجیل را غیر از پدر و یگانه فرزندش عیسی مسیح شخص دیگری درک نتواند نمود. در صورتیکه در بسیاری از آیات انجیل آمده است که مسیح در تعالیم شفاهی خود شاگردانش را به تحقیق و تحری حقایق امر و از اطاعت کورکورانه علما و فریسیان نهی فرمود.

پولس گفت همه چیز را تحقیق کنید و به آنچه نیکو است متمسک باشید<sup>(۲)</sup> و مسیح فرمود بطلبید که خواهید یافت، بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد<sup>(۳)</sup>

(۱) در زمان قدیم رواقیون شاگردان زنون و اپیکوریون شاگردان اپیکور یا ابیقرس بودند که پولس با آنان در کنیسیای یهود مباحثه داشت (اعمال رسولان باب ۱۷) پولس در رساله به کولسیان باب دوم می‌نویسد، با خبر باشید که کسی شما را نر باید بفلسفه و فکر باطل.

(۲) رساله اول پولس به تسالونیکیان باب پنجم

(۳) انجیل متی باب ۷

در قرون وسطی دوری و وحشت آباء کلیسا از اندیشه‌های علمی و مکاتیب فلسفی و احتراز آنان از تعمق و تفکر در باره مسائل الهی و مذهبی سبب ایجاد یکنوع قشریت و انجماد فکری شدید گردید و بتدریج شیار و فاصله عمیقی میان مدارس علمی و کلیسا بوجود آورد و بالاخره به تعارض و تغایر میان علم و دین منتهی گشت. شارع مقدس بهائی برای جلوگیری از چنین اختلافی که در گذشته وجود داشته است اولین موضوع کتاب مستطاب اقدس را که ام‌الکتاب عالم بهائی است، همین مسئله یعنی تلازم معنوی عرفان و عمل قرار داده و نظر اهل بهاء را با اهمیت و ضرورت معرفت و خدمت توأماً معطوف داشته‌اند.

چنانچه میفرمایند:

«ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذی كان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق» -

یعنی اولین چیزیکه بر بندگان خداوند فرض و واجب شده است شناسائی مشرق وحی و مطلع امر اوست همانکه در حکم خداوند است در عالم امر و خلق.

اکنون با توجه بنصوص مبارکه فوق بخوبی معلوم می‌شود که در امر بهائی عرفان بدون اطاعت و اطاعت بدون معرفت مقبول در گاه حضرت احدیت نیست لذا هر فرد مؤمن و معتقد باید قبل از قیام به خدمت و اطاعت به تحقیق و مجاهدت پرداخته و شناسائی حقایق روحانی و مظهر امر الهی فائز گردد و پس از وصول بمقام عرفان و حصول برتبه تقلیب و اطمینان باطاعت و انقیاد احکام و حدود الله پردازد

بعباره دیگر فرد بهائی بفرموده حضرت بهاء الله که می‌فرمایند:

«انظر بعینک لابعین العباد». یعنی نظر کن با چشم خودت نه با چشم دیگران.

باید با چشم بینا و گوش شنوا و قلب لطیف و دل پاک و فارغ از تعصبات به تحری و تجسس پردازد و همانطور که فرموده‌اند «اغتمسوافی بحر بیانی» یعنی شناور شوید در دریای بیانات من.

در دریای بیانات الهیه تعمق نماید تا بجواهر و حقایقی که در کمون آثار الهی مکنون و مستور است آگاهی حاصل کند، متحری حقیقت در سبیل تحری و تحقیق باید از هرگونه تقلید و اطاعت کورکورانه که در میان ملل و اقوام قبل متداول بوده است اجتناب ورزیده و حقایق را با بیطرفی کامل و با روحی آزاد از هر تعصب

جستجو کند و پس از حصول بمقام بلند و روشن عرفان و کسب معرفت به اطاعت از احکام و تعالیم الهیه قیام نماید.

فلسفه و حکمای الهی نیز معتقدند که چون روح انسانی را دو جنبه نظری و عملی موجود می‌باشد پس نفس ناطقه را نیز دو نوع تکامل ضروری بوده و انسان باید از دو جنبه نظری و عملی کمال و ترقی حاصل نماید.

جنبه اولی این تکامل عبارت از سیر کمالی روح در (قوه نظری) نفس ناطقه است که در اصطلاح ادیان آنرا ایمان و عرفان نامند بعبارت دیگر عرفان و معرفت از فضائل و کمالاتی است که روح در نتیجه آگاهی بحقایق روحانی و ادراک اسرار و رموز کتب مقدسه حاصل می‌نماید و بدین وسیله از لحاظ جنبه نظری و عمل ترقی یافته و برحریم مسائل معنوی که آنرا حکمت الهی یا فلسفه اولی نامند راه می‌یابد. واضح است چون هر ادراک و معرفتی برای انسان کمال و فضیلتی محسوب می‌شود آنانکه در مدت حیات بچنین آگاهی و شناسائی فائز نمی‌شوند و فاقد احساس معنوی و ادراک حقایق روحانی می‌باشند ولواینکه اعمال صالحه انجام دهند از نظر نفس ناطقه (قوه نظری) ضعیف و ناتوان و صغیر و نابالغ‌اند. بعبارت دیگر چنین افرادی هر چند در جنبه عملی روح توانگری دارند ولی از لحاظ اینکه نسبت بحقایق روحانی معرفتی نیافته‌اند فقیر و مستمند و ناقص و نابالغ محسوب می‌گردند. مانند مرغی که در یک بال قدرت یافته و نیرومند گشته ولی در بال دیگر ضعیف و ناتوان است، واضح است چنین مرغی را هرگز قدرت توانائی اوج و پرواز بمقامات عالیه نخواهد بود، پس کمال واقعی انسان که ادیان الهیه عموماً و دیانت مقدس بهائی خصوصاً تعلیم فرموده‌اند، منوط بآنست که از جمیع جهات کامل گردد، یعنی هم از جنبه نظری که عرفان و ایمان است و هم از لحاظ عملی که اطاعت و خدمت است در این صورت است که انسان کمال واقعی حاصل خواهد نمود.

## ۲- علت حرارت و حرکت عالم

با آنکه پیروان ادیان و مذاهب عالم بضرورت دین اعتقادی راسخ دارند و باصالت و حقانیت تعالیم آسمانی مومن و آنرا برتر از نظامات و مشرب‌های بشری می‌شمارند مع‌هذا اغلب سئوال می‌نمایند که علت ظهور ادیان و حکمت تجدید آنان

در تاریخ بشری چه بوده و چرا در هر عهد و زمان پیامبرانی در نقاط مختلفه جهان ظهور کرده و معتقدات روحانی و احکام مدنی و اجتماعی را تجدید می‌نمایند. اگر چه حکمت و علت مسئله روشن و در آثار بهائی مفصلاً تشریح گردیده است مع هذا برخی از مردم گمان نمایند که تجدید ادیان و تغییر و تحول آنان از صورتی بصورت دیگر و بالاخره وضع و نسخ شرایع الهیه فاقد توجیه علمی بوده و مسئله تنها از نظر عرفانی و روحانی قابل تفسیر و توجیه است، بنابراین یک چنین مسئله اعتقادی نمی‌تواند با دلائل علمی که متکی بر تجربه و آزمایش است قابل اثبات باشد ولی باید متذکر شد که علیرغم این نحوه تفکر و قضاوت ظهور ادیان و همچنین تجدید آنان در طول تاریخ کاملاً از نظر علمی قابل توجیه بوده و دلائل فراوانی وجود دارد که ضرورت چنین تغییر و تحولی را بثبوت میرساند.

در برخی از آثار حضرت بهاء‌الله بطور صریح و روشن ضرورت تجدید ادیان و لزوم استمرار ظهور پیامبران را بیان و از جمله بدین نکته دقیق علمی اشاره می‌فرمایند که در نظام طبیعت پیوسته حرارت علت حرکت و جنبش بوده و اگر حرارتی بوجود نیاید حرکت و جنبشی وجود نخواهد داشت. چنانچه در مجموعه اقتدارات در لوحی خطاب بجناب امین می‌فرمایند:

«ای امین علت حرکت حرارت بوده و علت حرارت کلمه الله». توضیح آنکه بنابر نظام و قوانین طبیعی از جمله قوانین ترمودینامیک<sup>(۱)</sup> که بوسیله دانشمندی بنام سدی کارنو کشف و وضع گردید، اگر چه انرژی جهان از نظر مقدار و کمیّت ثابت می‌باشد ولی از لحاظ کیفی انرژیها پیوسته متغیر بوده و دائماً از صورتی بصورت دیگر تبدیل می‌یابند مثلاً انرژی از صورت حرکت و کار بصورت حرارت در می‌آید مانند گردش چرخ که در اثر اصطکاک و چرخش ایجاد گرما می‌نماید. همچنین حرارت نیز به کار و حرکت و الکتریسته مبدل می‌شود، مانند حرکت موتور اتومبیل یا توربین‌های بخار کارخانه برق که در نتیجه حرارت بوجود می‌آید و الکتریسته نیز بنوبه خود به انرژیهای دیگری مانند نور و یا صوت و یا حرارت مبدل می‌شود و بالاخره ماده بانرژی و انرژیها به‌همدیگر تبدیل می‌یابد و لهذا در طبیعت همه چیز قابل تبدیل است.

بفرموده حضرت بهاء‌الله:

«جمیع فلزات بوزن و بصورت و ماده بیکدیگر میرسند و لکن علمه عندنافی کتاب کنون».<sup>(۱)</sup>

و بفرموده حضرت عبدالبهاء:

«هرکائنی از کائنات عبارت از جمیع کائناتست یعنی کل شی در کل شی است».<sup>(۲)</sup>

دیدیم که در طبیعت انرژی حرارتی پیوسته علت کار و حرکت میباشد در امر معنوی و کیفیات نفسانی نیز این امر صادق بوده و در حیات انسانی نیز حرارت درونی که آنرا عشق و جذبه الهی می‌خوانیم پیوسته علت حرکت و جنب و جوش و ظهور اعمال مفیده است تا زمانیکه چنین حرارت معنوی در قلوب افراد انسانی بوجود نیاید انسان خودخواه خود پرست بهیچ کار و حرکتی که منافع دیگران را در برداشته باشد مایل و راغب نخواهد بود. پس یک میل و احساس درونی لازم است تا انسان را بکار و خدمت تحریک و تهییج نماید والا انسانی که در قلب خود حرارت محبت الهی را احساس ننموده و عشق و جذبه‌ای نداشته است از چنین انسانی هرگز حرکات و اعمال اخلاقی که جوهر آن خدمت بعالم انسانی است هرگز حرکات و اعمال اخلاقی که جوهر آن خدمت بمقام نثار و ایثار نتواند رسید. لهذا همانطوریکه در طبیعت حرارت علت جنبش و حرکت می‌باشد در عالم انسانی نیز عشق و حرارت معنوی علت اصلی حرکت و جنبش بوده و تنها چنین حرارت درونی و عواطف روحی می‌تواند محرک حرکات و خدمات انسانی باشد. نتیجه‌ای که از چنین بحثی عاید می‌گردد آنست که هر زمان حرارت معنوی در قلوب انسانی کاستی گیرد و خانه دل از گرمی عشق و محبت خالی گردد انسان بی‌فایده و مغل می‌شود و در چنین حالت است که بمربی آسمانی و تعالیم جدید محتاج خواهد بود تا در پرتو ایمان عشق و جذبه از دست رفته را بازیافته و با کسب حیات روحانی و معنوی اشتیاق بخدمت را شدیداً در درون خود احساس نماید. هرگز نمی‌توان ماشینی اختراع نمود که هیچ وقت از حرکت باز نایستد و نیروی خود را از دست ندهد پس هر ماشینی که ساخته می‌شود دیر یا زود انرژی حرارتی را از دست داده و از کار و حرکت می‌ایستد و تجدید منشاء نیرو (ماشین) در این هنگام ضروری می‌گردد در عالم روحانی نیز در صدر ظهور ادیان بشر با کسب حرارت معنوی از مظهر



ظهور عواطف عالی‌ه انسانی یافته و به محبت و خدمت ابناء خویش قیام می‌نماید و رفتار و منش اخلاقی او جی فوق‌العاده می‌گیرد و انسان تا سرحد نثار و ایثار تکامل می‌یابد و در سبیل جانان قبول شهادت می‌کند ولی این عشق و جذب و حرارت به تدریج تقلیل یافته و قلوب صافیه بکدورت و سردی می‌گراید. وقتی که حرارت معنوی تقلیل یافت آنوقت کار اخلاقی و خدمت و حرکت نیز متوقف می‌گردد. بنظر بهائیان در چنین ایام مظلوم و تاریک است که فیض روح قدسی شامل حال انسان گشته و خورشید سماء الهی مجدداً از افقی طالع گشته و با ایجاد حرارت معنوی مجدداً نفوس انسانی را به حرکت و جنبش و خدمت وا میدارد. بفرموده حضرت بهاء‌الله:

«چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول بمقصود بود اختیار نمود لذا آتش حقیقی را بید معنوی برافروخت و بعالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را بحرارت محبت رحمانیه بمنزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید این است سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد.»

در اوستا نیز مهر یا میترا یا آفتاب از آنجهت مورد پرستش و نیایش قرار گرفته که منبع حرارت بوده و با افاضه گرمی جمیع ذرات عالم را پرورش می‌دهد و باروشنایی خود جهان را از تاریکی اهریمن میرهاند<sup>(۴)</sup> لذا در آئین حضرت زرتشت خورشید مثل اعلی و مظهر کامل محبت و عطوفت و گرمی و مهربانی بوده و قابل ستایش و نیایش می‌باشد و بدین سبب در آتشکده زرتشتیان باید آتش افروخته شود و این آتش افروخته که نمونه‌ای از حرارت آفتاب عالم‌تاب است همواره باید برپا باشد زیرا این آتش رمزی از حیات و هستی انسانی است که هرگز نباید خاموشی و افسردگی گیرد.<sup>(۵)</sup>

حرارت معنوی که در درون انسان شعله و راست نیز هرگز نباید بخاموشی گراید و ساحت دل و جان را برودت یأس و حرمان احاطه نماید. چه خوب گفته است شاعر شیرین سخن

از آن بدیرمغانم عزیز میدارد

که آتشی که نمیرد همیشه دردل ماست

حضرت بهاء‌الله بدین سراعظم که در دساتیر و نامه‌های و خشوران مندرج است

اشاره فرموده و خطاب بسائل که از احبای پارسی بوده است می‌فرمایند:  
«امروز آغاز در انجام و جنبش در آرام نمودار. این جنبش از گرمی گفتار  
پروردگار در آفرینش هویدا شده. هرکه این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و  
هرکه نیافت بیفسرد افسردنی که هرگز برنخاست. امروز مرد دانش کسی است که  
آفرینش او را از بینش باز نداشت و گفتار او را از کردار دور ننمود.»<sup>(۶)</sup>

## توضیحات:

۱- در حدود یکصد و پنجاه سال پیش اصول ترمودینامیک توسط دانشمندی بنام کارنو بیان شد. مشارالیه برای ساختن ماشین که بتواند حرارت را تبدیل بکار و حرکت کند برابته میان دو انرژی یعنی حرارت و کار و حرکت و همچنین نسبت تبادل و ضریب تبادل میان آنها پی برد ترمودینامیک شامل دو اصل کلی میباشد اول اصل بقا و ثبات انرژی و خلاصه این اصل آنست که مقدار انرژی جهان ثابت بوده و در این مقدار اضافه و کاهش پیدا نمی‌شود ولی از لحاظ کیفی انرژیها قابل تبدیل بهم بوده و از صورتی بصورت دیگر تبدیل مییابند.

اصل دوم کهولت یا تضعیف انرژی است بنابراین اصل هیچ ماشینی را نمی‌توان ساخت که برای همیشه حرکت داشته باشد بلکه ماشین بتدریج انرژی حرارتی حرکت و کار نیز کمتر می‌شود.

۲- مانده آسمانی جزء هفتم لوح علی محمد سراج

۳- مفاوضات و خطابات

۴- اصل این کلمه از زبان سانسکریت آمده و بمعنای دوستی و محبت و پیوستن است. خورشید و یگانگی و عهد و اتفاق نیز از معانی مهر است برهمنان زرتشتی مهر را پاسبان راستی و پیمان دانند بعضی گفته اند مهر فروغی است معنوی که آفتاب مظهر آنست بعضی میترا یا مهرا به معشوق معنی کرده‌اند و خلاصه مهر خدای توانای آفتاب و روشنائی است.

۵- در کتاب سیاحت نامه فیثاغورث در ایران که در سال ۱۳۱۴ توسط یوسف اعتصامی بفارسی ترجمه گردید فیثاغورث می‌نویسد که وقتی ضمن سیاحت خود در ایران بدخمه میترا رفتم در آنجا آتشی افروخته دیدم علت افروختن آتش را پرسیدم موبد که کنار آتش نشسته و آنرا دامن میزد گفت این آتش معرف شعله هستی و ابن خاکستر رمز تن عنصری ماست این است همه رازها و آئین ما و نظام جهان و موجودات آن.

۶- دریای دانش صفحه ۱۰۱ و مجموعه ادعیه محبوب صفحه ۳۰۸.

# محیط زیست و ارزشهای انسانی

دفتر بهائی در سازمان ملل متحد

بیماری اصلی

آثار و شواهد خارجی بیماری محیط کنونی نباید ماهیت و علت اصلی آنرا از نظر دور بدارد در تجزیه و تحلیل‌هایی که از مسئله محیط زیست انسانی بعمل آمده ریشه مشکلاتی که جهان امروز با آن روبرو است نشان داده نشده و ناتوانی نهادهای اجتماعی عالم و نظام ارزشهای مبتنی بر آن نسبت به تأمین نیازهای جدید انسان بیان نگردیده است.

بشر مناسبات تازه‌ای با محیط طبیعی و هم با نوع خویش برقرار کرده است دگرگونی عمیق محیط مادی که در این قرن بمدد علم و تکنولوژی حاصل گردیده از طرفی به بشر اجازه داده است تا نیروهای طبیعی را مهار ساخته و موانع مادی را که در راه وحدت جهان وجود دارد از میان بردارد، و از طرف دیگر همین تحول و دگرگونی روابط اجتماعی معضل و پیچیده‌ای را موجب گردیده است.

پس ناگزیری یکی از دوراه را باید انتخاب کرد، بازگشت و تنزل بسطح ساده‌ای از فن و تکنولوژی یا قبول و انجام تمامی آنچه که برای متحقق ساختن وحدت جهان لازم است.

برای وصول به هدف اخیر و بعبارتی دیگر مدنیتی جهانی، برماست که جامعه‌هایمان و ارزشهای آنرا از نوسازیم.

با علم باینکه عناصر اصلی سیستم محیط زیست بر یکدیگر اثر متقابل دارند و نظیر این اثر در سطوح اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز بچشم می‌خورد می‌توان دریافت که همبستگی حیات در کره ارض محتاج به آن چنان اقدام یکپارچه‌ای است که ما هنوز بآن حد نرسیده‌ایم بنظر می‌رسد که راه‌های یک جانبه تنها مشکلات را دیر پا تر خواهد کرد باین وصف ما در انتخاب نظامی جدید و عملی از ارزشها برای جهان مرددیم در حالیکه تا وحدت در اساس - وحدت ارزشهای انسانی حاصل نشود مشکلات اجتماعی خواه ساده خواه پیچیده لاینحل باقی خواهد ماند.

اساس ارزشهای انسانی

جای شگفتی است که در جستجوی راه حل برای مسائل جاری جهان از جمله

محیط قلمرو زیست، دین که عادتاً وسیع‌ترین قلمرو تجربیات بشری در زمینه ارزشهای انسانی و معرف هدف و مقدس اوست بندرت مورد توجه قرار گرفته با این حال دیانت به مفهوم وسیع آن هرگز را کد نبوده است.

پیمبران و نهضت‌های جدید در طول تاریخ بشریت بظهور پیوسته آدمی را به مجاری اجتماعی و فرهنگی نوئی رهنمون شده‌اند. بخصوص ادیان عمده در فراهم آوردن و تجهیز عناصر متشکلت بگردهم و تبدیل آنها به یک نیروی همبسته اجتماعی با ارزشهای مشترک حداقل برای مدتی از زمان توفیق یافته‌اند.

نیاز زمان ما نیز همین است، فقدان تفاهم و توافق مردم در اسس اساس یعنی اهداف و مقاصد، تلاشها را برای یافتن راه حلهای جامع و پایدار در مورد مسائل مهم جهانی، خواه مسائل محیط زیست خواه مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، عقیم گذارده است.

سرنوشت بشر بیش از یکصد سال پیش توسط حضرت بهاء الله یک ایرانی سرگون مسجون و شارع دیانت بهائی، پیش‌بینی شد. آثار قلمی آن حضرت که باعتقاد بهائیان من عندالله و دارای قدرت و نفاذ الهی است، راه حصول تفاهم و استقرار نظم جهانی را که منجر به دگرگونی عالم و وحدت جامعه انسانی خواهد گردید به بشریت ارائه فرمود.

بسیاری از تعالیمی که توسط حضرت بهاء الله تشریح گردیده بمنزله راه حل فوری برای مشکلات محیط زیست بشمار می‌آید. در حقیقت ریشه خیلی از مشکلات کنونی جهانی را می‌توان در کوتاهی ما از توجه به تعالیم روحانی و اخلاقی حضرت بهاء الله و عمل به اصول اجتماعی که وسیله آن حضرت مقرر گردیده، جستجو کرد. تعالیم و اصولی که شمه‌ای از آنها ذیلاً ملاحظه خواهد گردید.

### عقاید دیانت بهائی مربوط به محیط زیست

مدنیته دائمی الاتساع برای اهل عالم، مستلزم بازشناسی کیفیت حیات با توجه به ارزشهای معنوی آن.

توافق علم و دین چه در زمینه ارزشهای مادی چه معنوی، ارزشهایی که با نیازهای کمال‌گرای انسان مربوط می‌شود.

وحدت عالم انسانی، مستلزم شناخت برادری جمیع افراد بشر و ترک تعصبات نژادی و مذهبی طبقاتی و جنسی و ملی.

وحدت در کثرت، با قبول تفاوت بین افراد و اجتماعات بعنوان یک وجه امتیاز و تلفیق و دمساز کردن مسئولیت‌های فردی با مسئولیت‌های اجتماعی.

نظم جهانی، شامل یک حکومت جهانی بنماینده جمیع ملل و اقوام، دارای قدرت لازم برای حفظ صلح عمومی و رهبری جامعه جهانی.

اقتصاد جهانی، متضمن بکار گرفتن منابع بنفع عام بشر و احیاء منابع قابل استفاده. عدالت اجتماعی، متکفل استقرار حقوق و امتیازات متساوی برای همه افراد بشر و تعهد هر فرد در برابر هم‌نوع خود بر رعایت رفاه و آسایش او.

تعلیم و تربیت عمومی، بخاطر رسیدن به تفاهمی جهانی مبتنی بر تحری حقیقت و احساس مسئولیت مشترک در خانواده انسان.

اعتدال در جمیع شئون، منجمله گسترش تمدن مادی.

همینقدر که این اصول بمردم جهان آموخته شد و در زندگی روزمره ایشان مورد عمل قرار گرفت عدم تعادل محیط زیست انسانی تخفیف خواهد یافت. هر چند این الگو در عین سادگی جنبه جهانی دارد، معهذاً بر حسب احتیاجات محلی و شرائط اقلیمی و خصوصیات جمعیتی قابل انطباق و اجراست. هم اکنون جامعه جهانی بهائی که از نژادها و طبقات و معتقدات و فرهنگهای متفاوت ترکیب یافته در تلاش است تا چنین تحول اساسی را در ارزشهای انسانی و تفاهمات او بوجود آورد. در حقیقت امروزه بهائیان قابلیت اجرا و تحقق پذیری این نوایا را عملاً نشان می‌دهند.

از آنجا که تعالیم حضرت بهاءالله زندگی مردم کلیه نقاط عالم را تغییر می‌دهد و انسانها را خواه متعلق به مناطق در حال توسعه و خواه متعلق به مناطق توسعه یافته در راه خدمت به نوع خود متحد می‌سازد، جوامع بهائی نیز سهم مثبت و مؤثری در راه ایجاد جهانی متحد و محیط زیستی مقرون به عدالت و کمال ایفاء می‌کنند.

# آینده‌نگری

نوشته دکتر شاپور راسخ



## سخنی درباره آینده‌نگری<sup>(۱)</sup>

پیش از آنکه در باره آینده سخن رود جا دارد که کلمه‌ای چند درباره زمان بطور کلی گفته شود. از این نظر باید توجه دهیم که انسان تنها موجودی است در این جهان که بحقیقت صفت تاریخی متحرک در زمان و متحول در آن بر او صدق می‌کند. نبات و جماد اسیر قوانین لایتغیر طبیعت‌اند که همواره بدانگونه که بوده هست و خواهد بود. حیوان نیز تابع و مطیع غرائز خویش است که آنهم در طول زمان ثابت می‌ماند و دگرگون نمی‌شود. انسان برای تطبیق با مقاصد خود و تطابق خود با طبیعت مجبور است که هر روز تدبیر تازه اتخاذ کند. مجموع این تدابیر را خصوصاً آنچه که مربوط بتأمین معیشت مادی و بقای آدمی است تمدن<sup>(۲)</sup> نامند و روشن است که این تمدن متغیر است و فردای آن با امروز و دیروز یکسان نیست زیرا اولاً حوائج انسان ثابت نمی‌ماند و ثانیاً تدابیری که برای رفع این احتیاجات و ارضاء آنها بکار می‌رود در خلال روزگاران یکسان نیست.

نه تنها انسان یگانه موجود تاریخی است بلکه تنها موجودیست که بزمان استشعار دارد. حیوان اسیر «آن» است و این انسانست که هم بگذشته می‌اندیشد و هم درباره آینده فکر می‌کند.<sup>(۳)</sup> تاریخ تمدن‌ها مبین این حقیقت است که از ابتدا ذهن بشر بآینده توجه داشته و حتی در قبرهای بازمانده از دوران ما قبل تاریخ میتوان آثار این توجه ذهن بشر را به فرجام و عاقبت خویش (حیات بعد از مرگ) باز یافت.

آینده‌نگری که از آغاز ملازم ذهن بشر بوده دو صورت داشته صورت فردی یعنی توجه به عاقبت و سرنوشت انسان و صورت جمعی یعنی توجه بآینده جماعات انسانی.<sup>(۴)</sup> از نظر فردی همیشه اعتقاد به بقا و دوام حقیقت ثانوی انسان (نه لزوماً بصورت روح مرد بلکه بصورت دیگر) وجود داشته است. این آینده‌نگری جمعی مراحل و مدارجی را طی کرده است تا از شکل نخستین خود بشکل کنونی رسیده. معمولاً پنج مرحله در این سیر تکاملی تشخیص داده می‌شود.

اول- مرحله نبوت یا آینده‌نگری بشیوه انبیا PROPHETIQUE که نمونه‌اش را در تورات نزد انبیای بنی‌اسرائیل چون ذکریا و دانیال می‌بینیم.

دوم- مرحله خیال‌پردازی یا مرحله UTOPIQUE یعنی مرحله‌ایکه در آن بعضی

از فیلسوفان درباره جامعه آینده یا جامعه و همی خیال‌پروری کرده‌اند مثلاً افلاطون درباره یک جامعه مطلوب یا مدینه فاضله کتابی نوشته است بنام «جمهور» و بعد از قرون وسطی و در عصر رنسانس کتابهای مشهوری در باره تمدن آینده و جامعه مطلوب نوشته شد که از آن جمله است کتاب «اوتوپیا» توماس مور (موروس) و کتاب «شهر آفتاب» کامپانلا و «اتلانتید جدید» فرانسیس بیکن.

سوم- مرحله آینده‌نگری فلسفی که تجلی آن در اندیشه آخر قرن هیجدهم و در فلسفه تکامل تکامل اجتماعی قرن نوزدهم مشاهده می‌شود. این نظریه هم از اواخر قرن هیجدهم باقی مانده است (کندرسه) CONDORCET که کون (عالم هستی) یکسره در ترقی است و مسلماً عامل اساسی این ترقی نیز پیشرفت علم و فن است. باعتقاد اصحاب نظریه ترقی، علم مشکل‌گشای همه حیات بشری است و به نیروی علم و قدرت فن آدمی خواهد توانست که طبیعت را رام مقاصد خود کند. دیدیم که بیش از صد و پنجاه سال از آغاز انقلاب علمی و فنی مغرب زمین نگذشته بود که عامه مردم علم را بر صندلی اتهام نشاندند و فراوان کسان هستند که امروزه ریشه عمده تلاطمات و ناایمنی زندگی بشر را همان غلبه علم و فنی فاقد مسئولیت بر حیات انسانی میدانند.<sup>(۵)</sup>

شکل چهارم آینده‌نگری جنبه ادبی دارد مانند آثار توهمی ژول ورن و ژرژ هربرت ولز. اخیراً رشته‌ای در ادبیات و فن رمان نویسی گشوده شده است بنام TION-SCIENCEFIC که توهم و تصور در باره قدرت علم و نیروی اهل علم و فن در احاطه و اعمال سیطره بر عالم وجود است.

شکل پنجم آینده‌نگری علمی است بر روشهای علمی چون پیش بینی آماری PROJECTION, EXTRAPOLATION و روش سناریویا روشهای دیگر مبتنی است و امروز در دنیای غرب طرفدار بسیار دارد.

آینده‌نگری علمی امروزه بقدری اهمیت پیدا کرده است که موسسات متعددی در اروپا و آمریکا بآن کار اختصاص یافته و حتی یک اتحادیه جهانی از موسسات و محققان آینده‌نگری علمی بوجود آمده است.

خصوصیات اساسی آینده‌نگری علمی و تحولش را در ظرف ده بیست سال اخیر باین نحو می‌توان خلاصه کرد.

۱- آینده‌نگری علمی در گذشته متوجه به جنبه‌ای از حیات بشری بود مثلاً اقتصاد و پیش بینی تحولاتش در آینده، جمعیت و پیش‌بینی تحولاتش تا سال دوهزار، اکولوژی و آینده آن. در آن زمان آینده‌نگری شامل همه جنبه‌های مختلف زندگی بشر نمی‌شد ولی در حال حاضر بیش از پیش تمایل بطرف آینده‌نگری کلی و جامع دیده می‌شود.

۲- آینده‌نگری علمی در گذشته اعتقاد با استمرار و تداوم حوادث جهان داشت یعنی برحسب این طرز فکر گذشته در حکم آئینه آینده بود و دنیای فردا بیش و کم ادامه تمایلات موجود در جهان امروز تصور می‌شد.<sup>(۶)</sup>

آینده‌نگریهای جدید بیش از پیش باین عقیده رسیده است که در جریان تکامل بشر انقطاع یا عدم تداوم DISCONTINUITE اصل است و باید انتظار وقوع بحرانها و انقلابات در مسیر زندگی بشریت را داشت. پس بجای اینکه زندگی بشر بر روی یک خط مستقیم تصاعدی حرکت کند این حرکت بر روی خط شکسته و حتی منفصل صورت خواهد گرفت و چهره فردا بکلی متفاوت از چهره امروز خواهد بود زیرا همه قرائن و امارات حاکی از آنست که تمدن و جامعه امروز آبستن یک انقلاب اساسی است که تمام شئون زندگی بشر را دگرگون خواهد کرد.<sup>(۷)</sup>

پس در مورد آینده‌نگری سه طرز تفکر هست. طرز تفکر محافظه‌کار که امروزه زیاد خواستار ندارد، طرز تفکر اصلاح طلب که بیشتر رواج دارد و بالاخره طرز تفکر رادیکال یا انقلابی که منتظر دگرگونی کامل شرائط و اوضاع جهانست.<sup>(۸)</sup>

کتاب معروف روم بنام محدودیت رشد HALTE A LA CROISSANCE اثر میدوز MEADOWS و کتاب جدیدتر همین کلوب تحت عنوان «جامعه بشری در یک نقطه عطف» معرف این حقیقت است که عده‌ای از متفکرین باین نتیجه رسیده‌اند که جامعه بشری اینک بمرحله بن‌بست تاریخی خودش رسیده و دیگر ادامه راه گذشته مقدور و ممکن نیست. مسئله این نیست که راه سنگلاخ است مسئله اینست که راه منحرف است و باید ناچار آنرا عوض کرد و مسیر تازه‌ای انتخاب نمود و تمدنی تازه با مبانی جدید بنیاد نهاد.

۳- سومین تحول در طرز فکر آینده‌نگران علمی آنست که اگر در ابتدا آینده‌نگری مقرون بخوش‌بینی و متکی بر اعتقاد بآنکه علم می‌تواند گره‌گشای همه

مسائل بشری باشد بیش از پیش آینده‌نگری در جهت بدبینی است و اعتقاد باین امر حاصل می‌شود که علم نه فقط عامل سعادت انسان در گذشته نبوده بلکه موجبات شقاوت و ایجاد نایمنی و بی‌ثباتی و بمخاطره انداختن آینده بشری را نیز فراهم کرده است. روحیه حاکم بر آینده‌نگران تا حدودی مشابه روحیه ایست که در کتاب «انحطاط و زوال غرب» اثر اسوالد اشپینگلر SPENGLER مشاهده می‌شود.

۴- خصوصیت چهارم آینده‌نگری جدید وحشت از مقابله با آینده است و این مضمون در کتاب «ضربه روحی آینده» از تافلر TOFFLER بخوبی منعکس است. عده‌ای از این مطلب بحث می‌کنند که انسان از اراده تمدنی که خود بوجود آورده است عاجز شده است و در حقیقت این مسیر تازه فکری به نظریه بسیاری از مسیحیان برمی‌گردد که متعقد بودند تاریخ بنهایت میرسید بدون آنکه بههدف و غایت خود دست یابد.

۵- پنجمین خصوصیت جدید آینده‌نگری علمی اینست که متفکران بیش از پیش در جستجوی نظم تازه‌ای هستند. در سازمان ملل متحد از سالها قبل سخن از نظم تازه اقتصادی میرود و در یونسکو برخی نظم تازه فرهنگی را عنوان کرده‌اند و اخیراً نیز از نظم تازه ارتباطی گفتگو میان آمده است. خلاصه همه جا برای دنیای آشفته و متلاطم ما نظم تازه ایرا ضرور می‌دانند. باین ترتیب آینده‌نگری علمی بیش از پیش متفکران عالم را به طرز تفکر بهائی نزدیک می‌کند و در این جاست که بیاد آن جمله از مناجات حضرت عبدالبهاء می‌افتیم که فرموده‌اند:

«و جهانیان هر چند غافلند ولی بجان در جستجوی تو»

آینده‌نگری در نزد اهل بهاء نه تخیل است نه توهم نه مطالعه علمی است و نه روایت و حکایت عامی بلکه از مقوله شهود و رویت است. آینده‌نگری در امرالهی شش شاخص عمده دارد.<sup>(۹)</sup>

اولاً آینده‌نگری بهائی بمعنای اعتقاد به کلمه خلاقه الهی است و بآن قوه جاذبه دافعه قدسیه که در سنه ۱۸۴۴ در شیراز متولد شد و در سنه ۱۸۵۲ بصورتی تازه در سجن طهران تجلی یافت و در ۱۸۶۳ در بغداد نفوسی را که در حول و حوش مظهر کلی الهی بودند خلق جدید کرد و سالها بعد در ادرنه و عکا وجودش به روساء و زمامداران عالم ابلاغ گردید و بالاخره بعد از صعود هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء در تشکیلات

بھائی و تاسیسات امری که مبشر نظم بدیع جهان آرای الهی است متجسم شد. حقیقت هر دینی و این آئین جدید از جمله همین قوه خلاقه است که در آن واحد دو تاثیر متضاد و متخالف دارد. هم انظمه گذشته را متزلزل می‌کند و از پا در میاورد و هم بنیاد نظم جدیدی را برای نجات و فلاح عالم می‌گذارد یعنی هم قوه فصل است و هم قوه وصل هم قوه ترکیب است و هم قوه تخریب همان روز که کلمه‌اله جاری شد و این قوه دافعه جاذبه مقدسه در عالم انسان ساری و جاری گشت همانروز تمام آینده بشری بصورت بالقوه بوجود آمد. ثانیاً آینده‌نگری در آئین بھائی پیشگوئی آینده نیست بلکه ساختن دنیای فرد است بقوه قدسیه الهی و براساس و الگو و مدلی که در پیام حضرت بهاء‌الله بعالم و عالمیان ارائه شده است. این خصوصیت عمده آینده‌نگری بھائی است که در آن بدایا عدم تحقق وجود ندارد آنچه و عود الهی است عیناً تحقق می‌یابد چون مبتنی بر مشیت الهی برای این روزگاران است.

نکته ثالث آنست که در این ظهور و دور مبرور تمام بشاراتی که از زمان آدم تا خاتم داده شده است کلاً و کاملاً تحقق می‌یابد و در آن شبهه نیست.

نکته چهارم آنست که تحقق این وعده‌های جان پرور بصورت تدریجی و تکاملی بوقوع خواهد پیوست. حضرت ولی‌امرالله در مورد حقیقت دین فرموده‌اند که ظهور الهی متدرجاً بعرضه شهود و تجلی در می‌آید و حقائق دین متدرجاً مورد کشف و ادراک قرار می‌گیرد.

(اصل PROGRESSIVE REVELATION) این مطلب در مورد آینده‌نگری بھائی هم صادق است و آینده چون ظهور فصول است که با تجلی بهارشاخه‌ها سبز می‌شود و جوانه‌هایی که باید بعداً تبدیل به برگ و شکوفه و میوه شود تحقق می‌یابد ولی زمان لازمست تا حقائق مندمجه در بهار بصورت کامل ظاهر و عیان شود. حضرت عبدالبهاء در این مورد بیانی باین مضمون فرموده‌اند که جهان در این تجلی جمالقدم از مطلع اعظم به خلق جدید فائز گردید و حقیقت وجود بجمیع کمالات غیب و شهود مزین گردیده حال اگرچه برحسب ظاهر آثار باهره این طلوع الهی بتمامها در حیطه شهود مشهود نیست اما در حقیقت وجود تحقق یافته و به مقتضای استعداد این عباد ظاهر و عیان خواهد شد.

حضرت ولی‌امرالله در توقیع مورخ دسامبر ۱۹۳۷ می‌فرمایند الیوم تباشیر قرن

ذهبی کور مالک قدم آشکار و ظاهر است چشم بینا لازمست تا مشاهده انوار نماید و این حقائق مجهوله را الیوم تمیز دهد.

نکته پنجم اینست که نباید تصور کرد که این و عود و بشارت الهی یک بار و بطور نهائی تحقق پیدا می‌کند قرآنی هست که برخی از این وعده‌ها و نبوات مکرراً تحقق یافته و می‌یابد و در اینمورد هم اصل ظهور تدریجی یا تجلی تکاملی صادق است (مثل این وعید مبارک که عزت از علماء و امرا اخذ می‌شود که این امر مکرراً صورت وقوع پیوسته و در آینده هم احتمال وقوع آن بوجه شدیدتر از سابق وجود دارد یا بشارت کتاب اقدس خطاب به ارض طا و غیر آنها)

نکته ششم اینست که هر چند بعلت سربچی بشر از اطاعت او امر الهی که نسخه همه دردهای عالم انسانی بوده و هست وقوع عذاب و مجازات امریست محقق، بخصوص برای آن طبیب نمایانی که بشریت بیمار را از توسل به پزشک حقیقی بازداشته‌اند معذک بدون تردید اعمال و اقدامات ما بهائیان در ایفای تکالیف خطیر روحانی که بآن مامور هستیم در شدت و خفت و دوام یا کوتاهی این دوره آلام و مصیبات و افتتانات بشری تاثیر قاطع و محرز خواهد داشت.

حال وارد اصل مطلب می‌شویم که موضوع آینده نزدیک و آینده دور بوده و مجمل کلام ما اینست که هر چند آینده نزدیک تیره و تاریک است ولی آینده دور پر نور و سرور و درخشان و تابناک خواهد بود چه روز به روز تحقق وعده‌های جانپور اولیاء و انبیای گذشته است و هنگام نزول ملکوت الهی بر کره خاکی و استقرار سلطنت اب آسمانی بر جهان انسانی. در تمیز میان آینده نزدیک و دور پنج نکته را در آثار الهی می‌توان تشخیص داد.

نکته اول اینکه سالهای نزدیک آینده چنان که اشارت رفت بالضرورة سخت و ثقیل خواهد بود زیرا مع‌الاسف باید تصدیق کرد که بدون مجازات و تنبیه تنبه برای بشر خاکی گمراه حاصل نمی‌شود. اما بلایا و دشواریهای سنوات آینده تنها برای تنبیه و تنبه بشر نیست. در بیانات الهیه حداقل سه خاصیت یا سجه برای این بلا یا و مصائب بیان شده است.

سجه اول - بموجب بیان مبارک حضرت ولی امرالله این بلایا و مصیبات آینده عالم بشری را از لوث ظلم و فساد مبرا و پاکیزه خواهد کرد. ما شاهد آن هستیم که

هم اکنون چگونه ارکان حکومت عالم متزلزل و متزعزع شده است. این بلاشک مقدمه ایست بر آنچه در بیانات مبارکه آمده است که همه حکومت عالم تغییر خواهد کرد و بالمآل ظلم و ستم از صحنه روزگار معدوم خواهد شد و شمس عدالت بر صحنه غبراطلوع خواهد کرد.

دومین خصوصیت این بلایا و مصیبات ایجاد هیکل وحدانی از جامعه پریشان انسانی خواهد بود زیرا حضرت ولی امرالله می‌فرمایند این بلیات و مصیبات و افتتانات موجب اتحاد عناصر متلاشی و خون آلوده بشری در یک هیکل واحد و یک جامعه یکدست خواهد گردید.

سومین نتیجه و اثر این بلایا تخریب انظمه سقیمه گذشته است و مقدمه سازی برای استقرار نظم الهی.

هربنا خواهند کابادان کنند نی که اول کهنه را ویران کنند نکته دوم در باره آینده دور و نزدیک اینست که در بیانات مبارکه آمده در این ظهور مهلت برای مجازات ظالمین و استقرار عدل کوتاه است، بنابراین می‌توان گفت که زمان برای تحقق وعده‌های الهی بیش از پیش سرعت می‌گیرد.

نکته سوم مربوط است بمرحله انتقالی از این آینده تاریک بآن آینده روشن دور که این مرحله انتقالی بصورتی ناگهانی و غیر منتظر خاتمه خواهد یافت. هرچه ليله مصیبات بشری تاریکتر شود طلوع صبح نصرت و فیروزی امرالهی نزدیک‌تر و متحتم‌تر خواهد شد.

نکته چهارم اینست که بشر امروز فی الحقیقه بیش از پیش متوجه وحدت سرنوشت خود شده است. هر چند که هنوز روسای بعضی از امم و ملل تصور می‌کنند که می‌توانند مسائل ملت خویش را فارغ از بقیه عالم در چهارچوب تنگ حدود ملی خود حل کنند ولی از ساده اندیشی آنانست فی الحقیقه در جهان امروز آنچه در یک گوشه جهان می‌گذرد در همه صحنه عالم موثر است اما وحدت سرنوشت بشر که حالت سکان یک سفینه فضائی را پیدا کرده مانع از تفاوت‌های منطقه‌ای نخواهد بود و ممکنست بعضی در مجموع از مناطق دیگر در این آینده نزدیک محفوظ‌تر ماند.

نکته پنجم آنست که در این دنیای پر آشوب یاران حق خصوصاً نفوسی که در نقاط دور از تمدن و ثروت و صنعت بخدمت قائم هستند حالت راکبان سفینه نجات را دارند و انشاءالله بفضل الهی بطور نسبی از مصیبات آینده محفوظ خواهند ماند و مشعل وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و مدنیت الهی را بدست نسلهای آینده خواهند سپرد.

## توضیحات

۱- اصطلاح رائج امروزی برای آینده‌نگری در ممالک انگلیسی زبان FUTUROLOGIE است و در فرانسه LAPROSPETIVE اصطلاحی که گاستون برژه پیشنهاد کرده است برتراند دوژونل B.DEJOUVENEL اصطلاح FUTURESPOSSIBLES را مطرح نموده که مراد از آن آینده‌های ممکن الوقوع است.

۲- بعضی فرهنگ را از تمدن تفکیک کرده‌اند و به تمدن بیشتر جنبه مادی می‌دهند و به فرهنگ جنبه معنوی (مظاهر عالی تمدن چون هنر را فرهنگ خوانده‌اند) اما د نظر بسیاری از دانشمندان مفهوم واحدی دارد جز آنکه کلمه تمدن بیشتر در مورد فرهنگ جوامع شهری (مدنی) بکار می‌رود.

۳- در مورد زمان TEMPS یونسکو سه کتاب ارزشمند بچاپ رسانده «زمان و فلسفه‌ها» (۱۹۷۸) «زمان و علوم» (۱۹۷۹) و بالاخره «فرهنگها و زمان» (۱۹۷۵) که در خور توجه و مطالعه است.

۴- بعضی از اصحاب مذهب آینده جمعی و آینده فردی را با هم مخلوط کرده‌اند و گمان دارند که قیام اجساد و حیات مجدد فقط در همان قیامت یعنی روز تحقق آینده جمعی حاصل خواهد شد.

۵- در مورد انتقاد علم رجوع شود باثر جدیدی (۱۹۷۵) تالیف ژوبرولوی لوند JAUBERT LEVY-LEBLOND نیز رجوع شود به توضیحات اورلیوپچی رئیس کلوب رم در کتاب «صدورق برای آینده» (۱۹۸۱ بفرانسه) صفحات ۹۰-۹۷

۶- نمونه این آینده‌نگری‌های محافظه‌کار را نزد هرمن کان مولف سال دوهزار می‌توان دید.

۷- در این باب رجوع شود به آثار جامعه شناس بنام آمریکا روسی اصل- پیتیریم سوروکین که تاریخ تمدن‌ها را در تعاقب و توالی تمدن شهودی، تمدن عقلی، تمدن حسی و بالاخره ظهور یک تمدن جامع الحیات و متوازن در آینده خلاصه کرده است. (از جمله بحران عصر ما و مجلدات تحرکات اجتماعی و فرهنگی)

۸- این مطلب که باید بین سه نوع تفکر مذکور فرق قائل شد و هر آینده‌نگری را



باعتبار مبنای فکری آن مورد تحلیل و سنجش قرار داد امروز مورد قبول عموم اصحاب این فن می‌شود اخیراً محققان آینده‌نگر SUSSEX انگلستان همین روش را اختیار کرده‌اند در گزارشهای جدید آینده‌نگری همیشه توجه بموضع فکری و فلسفی خاص که بر آن اساس آینده‌نگری صورت گرفته معمول است.

رجوع شود در این مورد به مقالات S.COLE و کتاب INTERFUTURES ۹- این طبقه بندی مبتنی بر استنباطات شخصی اینجانب است که از زیارت آثار مبارکه حاصل آمده و بهیچوجه جنبه قطعیت ندارد. از نقل نصوص مبارکه که چون موجب تطویل کلام می‌گردید با تأسف بسیار چشم‌پوشی شد.

## طالب دیدار

«بیار به پروه از در و دیوار»  
 کس بر آورده تا شکر بسیار  
 دید دیگر بنام کن دل را  
 در دیار سر که آمده دیار  
 غیر خورشید تن چیز نیست  
 اندرین اسمک ز لیل و نهار  
 شجر و عده هاینکه  
 ثمر آورده از وفا بسیار  
 جامه لفظ را چه آرائی  
 گشت دور معانی و کردار  
 ایندیش آمده دوباره مسح  
 از چه غافل بود دل بیمار  
 صاحب چشم دید است جاری  
 در هر چشمش چه چشمه از اسرار  
 دانش را گرفت که ارب  
 تا بگیرد از دست که و وقار  
 آخر عقل، اول عشق است  
 گفت سر در عاشق که در  
 همه معشوق و احمدی طلبند  
 دست و صحر او کوچه و بازار

تیر صیاد دل بشارت ده  
 آمد آنکس که باید او آید  
 عسمر جاوید مر و هدیه بشکار  
 منطبق با حدیث هشت چهار  
 شکر از هر چه مقبلان زدند  
 همه اندر مشرق الاذکار  
 نور رب رایه پیشه تجل کرد  
 فشان پشت پروا پذیر  
 گفت ما را که بار یکدیگر  
 برکات یک شاخار در طراز  
 لمن ترا کنی دگر ندان  
 دو لبش کرده در دلم اقرار  
 هم ز من طاف حوله الانماء  
 هم ز شوقی شنیده ام صدبار  
 در بجا ظاهر است روح خدا  
 ای که هستی تو طالب دیدار

همه جای نماید تلمه او

وحده لا اله الا هو

# وحدت عالم انسانی و ترک تعصبات

گفتار دکتر حشمت موید

« ای اهل عالم همه باریک دارید و برگ یک شاخسار »

این عبارت نغز کوتاه عصاره تمام تعالیم حضرت بهاء‌الله و راهنمای الهام بخش او برای ایجاد دنیائی جدید و نظم بدیع جهانی است. من آن را سرلوحه گفتار خود قرار می‌دهم و بیش از آغاز مطلب چند بیت از شاعر شیرین سخن بهائی نعیم سدهی نقل می‌کنم:

اینها الناس ما همه بشریم	بنده یک خدای دادگریم
خواهران و برادران همیم	چون زیک مادر و زیک پدریم
هم به یک صورت و به یک هیأت	هم زیک عنصر و زیک گهریم...
هیچ درنده جنس خود ندرد	ما چرا نوع خویشتن بدریم
مدتی رنج دشمنی بردند	حالیا عیش دوستی ببریم
متوطن درون خانه تنگ	از چه رو دشمنان یکدگریم
همه دانیم بار یک داریم	گر فریب ستمگران نخوریم
می‌زند صاحب جهان فریاد	بستگان رسته بندگان آزاد <sup>(۱)</sup>

موضوع من دو تعلیم مهم و بنیادین بهائی است: یکی وحدت عالم انسانی، و دیگر ترک تعصبات من این دو تعلیم را یکی می‌کنم، زیرا ترک تعصبات شرط واجب یگانگی است و تصور یگانگی با ادامه هر گونه تعصب تصویری است باطل و محال.

پیشداوری که در سالهای اخیر به جای کلمه تعصب رواج یافته و منطبق است با معادلهای در زبانهای غربی (صرف نظر از تفاوت که در مفهوم دین دو کلمه هست)، عبارت از این است که انسان در باره نژاد یا دین یا ملّتی داوری کند پیش از آن که چیزی در باره آن دانسته و ارزش‌های نیک و بد آن را شناخته باشد.

پیشداوریهای مهم و کلی همیشه ارثی و تقلیدی است و بر مبنای شایعات بی‌پایه و تلقینات دروغ سودجویان به وجود می‌آید و سپس از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، و البته همیشه منفی و خصمانه است زیرا هرکس شخص خود و ارزشهای مادی و معنوی خود را، که عمری به آن خو گرفته است، معیار تشخیص و داوری قرار می‌دهد و نسبت به هرکس و هر چیز که با خود او و ارزشهای موروثیش

و عاداتش تفاوت داشته باشد ندیده و ندانسته دشمنی می‌ورزد.

این پیشداوریها چشم خرد آدمی را می‌بندد و مانع از جستجو و تحقیق می‌شود، و وقتی همه یا اکثریت افراد یک ملت یا مذهب بدان متبلی شدند دیگر باید فاتحه راستی و درستی و حق شناسی و حتی قانون و ترقی را در میان آن مردم خواند.

بعضی اشخاص وقتی رفتاری ناهنجار از یک یا چند نفر که وابسته به دین یا نژادی دیگراند دیدند، چماق تکفیر را بلند می‌کنند و تمام اهل آن دین یا نژاد را بدو باطن می‌شمرند و یک لحظه فکر نمی‌کنند که انسانهای نیک و بد، پاک و ناپاک، راستگو و دروغگو، عادل و ظالم در همه شهرها و کشورها و در میان پیروان همه مذاهب وجود دارند، و این شرط عقل و منطق نیست که انسان بديها را به حساب یک دین و نژاد بگذارد و همه وابستگان به آن دین یا نژاد را محکوم کند.

انسان بر خلاف دیگر موجودات طبیعت مطیع قانون طبیعت نیست بلکه آزاد و صاحب عقل و قوه تمیزاست و در اعمال خود روزی صدگونه تصمیم می‌گیرد و تصمیم خود را عوض می‌کند، و در هر دو حال آزاد است و مختار، اما آفتاب و ماه و کوه و دریا با همه عظمت خود یک سر مو از قانون طبیعت تجاوز نمی‌کنند و اراده ندارند. حیوانات جاندار نیز تابع غریزه و احتیاج بدن‌اند و وقتی به صید خود یا آبشخور خود رسیدند، تعقل و عاطفه‌ای که آنها را در عمل خود دچار تردید کند نمی‌شناسند. این حقیقت معروفی است که انسان اگر از بخت خود شاکی باشد و گله‌مند از خدا که چرا من تندرستی یا زیبایی یا ثروت زیاد یا خانواده معروف یا زادگاهی مترقی و آباد یا هزار نعمت دیگر ندادی، از یک چیز گله ندارد و آن عقل است، زیرا سهم خود را از عقل بیش از همه کس می‌داند و از این حیث خرسند است. این نکته را دکارت در آغاز رساله «گفتار در روش درست راه بردن عقل» آورده و قرن‌ها پیش از او استاد سخن سعدی آن را در حکایت شیرین ذیل گفته است:

<p>چنان که خنده گرفت از حدیث ایشانم درست نیست، خدایا جهود میرانم و گر خلاف کنم همچو تو مسلمانم. گمان به خود نبرد هیچ کس که نادانم<sup>(۲)</sup></p>	<p>یکی جهود و مسلمان نزاع می‌کردند به طیره گفت مسلمان: گر این قبالة من جهود گفت: به تورات می‌خورم سوگند گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد</p>
---	--

پس هرکس مسؤل کردار خویش شناخته می‌شود و احدی نمی‌تواند مرتکب جرم و جنایتی بشود و در دادگاه گناه آن را به گردن دین یا ملیت یا نژاد خود بیندازد و توقع داشته باشد که او را تبرئه کنند. بنابراین مَهر بدی یا خیانت یا تن پروری یا هر صفت دیگر بر قومی زدن، خطا و ناشی از تعصبات جاهلانه است و انسان با شعور و وجدان باید از آن پرهیز کند.

پیشداوری در حقیقت به همان معنای تعصب نیست، زیرا تعصب همیشه با نوعی خشونت و لجاج و در صورت امکان تعدی و تجاوز و ویرانگری همراه است. ممکن است شخصی در نتیجه بی‌اطلاعی و زیر تأثیر گفته‌های پدر و مادر یا تبلیغات خصمانه این و آن، دین دیگری را بد و پیروان آن را گمراه بداند، ولی در عین حال آن قدر ادب اجتماعی و شعور داشته باشد که آنها را به حال خود بگذارد و به خود اجازه ندهد که به آنها طعن و لعن بفرستد و توهین و دشنام بدهد.

شرط انسانیت وسعت صدر است یعنی انسان بر فرض که عقیده‌ای را نمی‌پسندد، در معاشرت تسامح و تساهل (Tolerance) داشته باشد و دیگران را در اختیار راه زندگی آزاد بگذارد و قانون جامعه را رعایت کند. ولی شخص متعصب ولو آن که شایعات مخالف را دروغ بداند و از مجعول بودن نسبت‌های ناروا آگاه باشد، باز دست از آزاد و بدخواهی بر نمی‌دارد و اگر قدرت داشته باشد یا فرصتی بیابد، از قلع و قمع آنها کوتاهی نخواهد کرد.

این است که باید گفت تعصب انسان را کور می‌کند و نمی‌گذارد شخص نیکی‌های دیگران را درک کند، زیبایی‌ها را ببیند و مهر و انسانیت را جایگزین کین و بدخواهی سازد. تعصب نشانه خود پسندی و خود پسندی فرزند جهل و نادانی است. آدم متعصب نمی‌تواند درست بیندیشد و عادلانه و عاقلانه داوری کند. انسان متعصب غارنشین است ولو آن که در قلب جهان متمدن زندگی کند. انسان متعصب دیر به دنیا آمده است و در حقیقت فرزند عصر جاهلیت و ظلمت است ولو آن که در قرن بیستم و عصر روشنگری به دنیا آمده باشد. تعصب ویرانگر ساخت مصالحت‌آمیز محیط همسایگی است، و اگر بر قومی و ملتی حاکم شود، ضایعه‌های قتل ملیونها بی‌گناه یهودی، کشتارهای اخیر کوسوو و بسیار جنایات جاری همین روزگار ما را به وجود می‌آورد.

در جامعه‌های متمدن امروز قانون بر روابط اجتماعی میان افراد و طبقات کشور حکومت می‌کند. اگر کسی قانون را زیر پا گذاشت و به جان و مال دیگران تجاوز کرد و خواست امنیت را به هم بزند، او را به دادگاه می‌برند، و قاضی دادگاه که وابسته به هیچ قدرتی نیست (یا نباید باشد) و به دولت و دیگر مراجع قدرت اجازه دخالت نمی‌دهد (یا نباید بدهد)، به جرم او رسیدگی کرده مجازاتش را معین می‌کند. این روش اجرای عدالت را ملت‌های با فرهنگ که دارای رژیم دموکراسی هستند پذیرفته‌اند و اکثریت مردم از حکم قانون، حتی اگر موافق میل و سلیقه خودشان نباشد، اطاعت می‌کنند زیرا در غیر این صورت کشور دچار هرج و مرج می‌شود و هرکس به میل دل خود یا به دستور نظامی کهنه و پوسیده به جان مردم می‌افتد و کشور را دچار آشوب می‌کند. باید افزود که مردم متعصب حتی مقررات و احکام دین خود را زیر پا می‌گذارند به این خیال باطل که با قتل و جنایت خدمتی به کیش و آئین خود بکنند. در روز روشن در جلسه دادگاه و در برابر چشم قاضی دادگاه، مورخ دانشمندی را می‌کشند چرا که فلسفه دینی او، هر چند که مسلمان است، با عقاید تقلیدی و تشخیص ایشان یکی نیست.<sup>(۳)</sup>

من وارد تاریخ بهائی نمی‌شوم. همه ایرانیان می‌دانند که بر این اقلیت دینی در یکصد و پنجاه و پنج سال گذشته چه ظلم و بیدادی رفته است. مردم ما هزاران نفر از هموطنان ایرانی خود را از پیر و جوان، زن و مرد، کودک معصوم، عالم و عامی بی‌گناه و صرفاً در نتیجه همین تعصب مذهبی کشته‌اند. هزاران خانمان را بر باد داده و هستی جمعیتی بزرگ از هموطنان خویش را بی‌هیچ گناهی نابود کرده‌اند. چه بسیار که قاتلان یک انسان مظلوم با پنجه‌های خون آلود به بازار آمده و فاتحانه جنایت خود را اعلان کرده‌اند و وقتی دستگیر شده‌اند و دادگاهی برای رسیدگی به جنایت آنها تشکیل شده است، دسته‌های متعصب مخالفان اعضای دادگاه را چنان تهدید کرده و فضای ترس و وحشتی به وجود آورده‌اند که قاضی دادگاه قاتلان را تبرئه کرده است.<sup>(۴)</sup> در ۱۹۵۵ که کشور دارای حکومتی مقتدر بود، باز شاهد صحنه دیگری از آثار تعصب و دشمن کیشی طبقه‌ای از مردم کشور خود بودیم. در آن سال دولت و دربار و روحانیت و بازار وسعت به دست یکدیگر داده کمر همت به اضمحلال اقلیت بهائی بستند. سراسر ایران برای بهائیان مبدل به فضای خفقان آور



گردید. خون عده‌ای بی‌گناه، از جمله هفت تن را در هر مزک یزد، به وضعی فجیع بر زمین ریختند<sup>(۵)</sup> و اموال صدها خانواده را در شهرها غارت کردند و گمان نمودند که این جنایات اسباب ترویج قرآن است. اگر مردان نیک نفسی نظیر جواهر لعل نهرو به حکومت ایران تذکر نداده بودند که دست از این توحش قرون وسطایی بردارند و بیش از آن آبروی ملتی با فرهنگ را نریزند، خدا می‌داند که عاقبت آن تب تعصب به کجا می‌کشید.

این گونه تظاهرات جاهل و تعصب البته محدود و منحصر به ایران و بهائیان نبوده و نیست. یهودیان و زردشتیان هم غالباً معروض تجاوز و آزار مردم متعصب بوده‌اند. تا صد سال پیش یهودیان و زردشتیان مجبور بودند وصله‌ای به لباس خود بدوزند تا مردم مسلمان در کوچه بازار آنها را بشناسند. در شهر یزد این افراد در روزهای بارندگی حق خروج از خانه هم نداشتند تا مبادا قطره‌ای آب باران از پوشاک آنها روی کفش و لباس همشهریان مسلمانان بیفتد و آنها را نجس کند. همین امروز در هندوستان هر روز هندوان و مسلمانان به جان یکدیگر می‌افتند و عده‌ای بی‌گناه از دو طرف کشته می‌شوند. جنایاتی که به دست دژخیمان هیتلری علیه یهودیان صورت گرفت، هر چند آمیخته با غرض‌های پلیدی سیاسی و اقتصادی بود، ولی ریشه در تعصبات کهن سال ضد یهود در میان اقوام اروپا داشت، و گرنه ملتی متمدن تحمل نمی‌کرد که یک خونخوار شش ملیون آدم را صرفاً به این علت که یهودی و از نژادی دیگراند به فجیع‌ترین وضع ممکن نابود کند. جنگهای مذهبی قرن‌ها در همه جای جهان، از جمله در اروپا، جریان داشته است و مردم متعصب به نام دین و به «دفاع» از خدا خون یکدیگر را بر زمین ریخته‌اند.

حضرت بهاء‌الله، مردی که بیش از یکصد و هشتاد سال پیش در محیط جاهل و خرافه آلود و ظلمت زده و فاسد اوائل عهد قاجار در طهران متولد شده بود، در ضمن تعالیم آئین خویش، این گونه تعصبات را از بیخ و بن برانداخت تا راه جستجوی حقیقت باز شود و مردم بتوانند افکار و عقاید خود را دوستانه با یکدیگر در میان بگذارند و تفاهم و همکاری و همدلی صادقانه میان آحاد مردم برقرار شود، و آزادی عقیده که رکن رکین مدنیت است در سراسر عالم پذیرفته شود و نفوذ یابد. یکی دو نمونه از سخنان بهاء‌الله را در باره این اصل عقلانی که دین نباید مایه جدال و

دشمنی گردد، می‌آورم:

«الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه را ... سبب و علت بغضا  
نمایید...»

ای اهل بهاء کمر همت را محکم نمایید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل  
عالم مرتفع شود و محو گردد... ضغینه و بغضای مذهبی ناری است عالم سوز و اطفای  
آن بسیار صعب، مگر قدرت الهی ناس را از این بلای عقیم نجات بخشد.<sup>(۶)</sup>  
در اثری دیگر می‌فرماید:

«ای پسران انسان دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت  
اهل عالم است، او را سبب و علت نفاق و ضغینه و بغضا ننمایید»<sup>(۷)</sup>  
نیز می‌فرماید

«باید اهل بهاء ... به کمال روح و ریحان با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشان را  
متذکر دارند به آنچه که نفع آن به کل راجع است».<sup>(۸)</sup>

حضرت عبدالبهاء، یعنی جانشین و مروج تعالیم حضرت بهاء الله، ضمن خطابه‌ای  
در شهر پاریس می‌فرماید:

«از جمله اساس بهاء الله ترک تعصب وطنی و تعصب مذهبی و تعصب جنسی و  
تعصب سیاسی است. زیرا عالم بشر به مرض تعصب مبتلی شده و این مرض مزمن  
است که سبب هلاک است. جمیع اختلافها و جنگها و نزاعها و خونریزیها سببش  
تعصب است. هر جنگی که می‌بینید یا منبعث از تعصب دینی است یا منبعث از  
تعصب جنسی یا منبعث از تعصب وطنی یا تعصب سیاسی است، و تا این تعصبات  
موجود، عالم انسانی آسایش نیابد. لهذا حضرت بهاء الله می‌فرماید این تعصبات  
هادم بنیان عالم انسانی است».<sup>(۹)</sup>

\* \* \*

چنین حکمی به عنوان یکی از ارکان دین و بنیاد اعتقادات روحانی در هیچ دین  
و آئینی سابقه ندارد. درست است که در قرآن مجید فرموده‌اند که «لا اکراه  
فی الدین» یعنی در کار دین اکراه و اجبار نیست، و نیز سوره کوتاه کافرون تماماً به  
موضوع اختیار در امر پرستش پرداخته است که ترجمه آن به فارسی چنین است:  
«به کافران بگو: من آنچه را که شما می‌پرستید نمی‌پرستم و شما نیز معبود مرا

نمی‌پرستید. نه من آن را پرستم که شما می‌پرستید و نه شما آن را پرستید که من می‌پرستم. دین شما از آن شما باد و دین من از آن من»<sup>(۳)</sup>

این درست است و بدین معنی که هرکس باید در پرستش دین و آئین آزاد باشد. این سوره در مکه یعنی هنگامی نازل شد که پیغمبر اکرم در مکه می‌زیست و خود و پیروان انگشت شمارش در معرض قتل و تهدید بودند. این فرق دارد با آن که ترک قطعی تعصبات رکن عقاید روحانی و دین و ایمان یک امتی باشد و قبح و زیانمندی تعصبات دینی ده‌ها سال مکرر در مکرر به صد زبان و تعبیر گوناگون بیان گردد و حکم و تار و بود دین جدید را بیابد و هیچ قانون و حکم دیگری وضع نکنند که سرسوزنی مخالف و مغایر این اصل اساسی باشد. در تمام تعالیم بهائی نکته‌ای و قانونی نمی‌یابید که پیروان ادیان دیگر را گمراه و نجس و سزاوار تحقیر و توهین قلمداد کند و معاشرت و داد و ستد و مهرورزی و ازدواج با آنان را بر بهائیان ممنوع سازد.

نیز باید به خاطر داشت که بهائیان یگانه جامعه دینی جهان را تشکیل می‌دهند که تمام پیغمبران گذشته را از زردشت تا بهاء‌الله رسولان برحق خدای واحد می‌داند و همه آنها را بنیادگذاران شرایع آسمانی می‌شناسد. بهائی در دستگاه فکری و ایمانی خود محلی برای دشمنی با یهودیان و زردشتیان و مسیحیان و مسلمانان و هندوان و بودائیان و پیروان هیچ مذهب دیگر ندارد و الا بهائی نیست بلکه دشمن بهاء‌الله محسوب می‌شود. این واقعیت در باره دیگر جامعه‌های دین صدق نمی‌کند. یهودیان حضرت عیسی را موعود خود نشمردند و او را به صلیب کشیدند. یهودیان و مسیحیان متفقاً حضرت محمد را ناحق دانستند و هزار و چهار صد سال است که دست از انکار خود برنداشته‌اند. اگر امروز می‌بینیم که ملت‌های مسیحی دست آشتی و همکاری به سوی مسلمانان دراز می‌کنند این ناشی از پیشرفت تمدن و بی‌اعتنائی دولت‌ها و ملت‌ها به معتقدات دین است و انگیزه‌های اقتصادی و سیاسی دارد. و اگر می‌بینیم که حتی پاپ اعظم در کشمکش میان اعراب و اسرائیل جانب مسلمانان را می‌گیرد دلیل این نیست که عقیده، یا بهتر بگوییم بی‌اعتقادی ارباب کلیسا نسبت به اسلام و حضرت رسول اکرم تغییر کرده است. مسلمانان نیز به نوبه خود حضرت باب را گلوله باران کردند و بهاء‌الله را درسیاه چال

طهران به غل و زنجیر کشیدند و از ایران تبعید نمودند و تا امروز هنوز از قتل و غارت بهائیان و جعل انواع تهمت و افترا علیه آنان دست برنداشته‌اند. اما بهائیان به حکم تعالیم دینی خویش همه این ادیان را از جانب خدا می‌دانند و همه را به آشتی و محبت و برادری دعوت می‌کنند. تمام آثار بهائی را به هر زبان که مایلید بخوانید. محال است که یک کلمه توهین‌آمیز نسبت به یکی از پیمبران و مقدّسات ادیان دیگر در آن آثار بیابید. در حالی که صدها کتاب و مقاله رَدیه علیه بهائیان می‌نویسند و هزار نسبت دروغ و ناروا به آنها می‌دهند، به بهائیان اجازه دفاع از عقیده خود و ردّ آن اتهامات را نمی‌دهند.

\* \* \*

این شمه‌ای بود دربارهٔ تعصب دینی، اما در کشور میزبان ما امریکا تعصب نژادی شدیدتر از تعصب دینی است. روزی نمی‌گذرد که شاهد نمونه‌ها و عواقب دلخراش نژادپرستی در این سرزمین نباشیم. کار به جایی رسیده است که دستگاه دادگستری این کشور نیز دارد فلج می‌شود. چند سال پیش در نیویورک دادگاهی که اعضای آن همه امریکائی افریقائی (به زبان ساده: سیاه پوست) بودند، یک امریکائی افریقائی را که دو سال پیشتر در بروکلین نیویورک یک عالم ربّانی یهودی را به زخم کارد کشته بود، بی‌گناه شناخت و تبرئه کرد. وکیل مدافع متهم روی این جراحات را نمک پاشیده، متهم و تمام اعضای ژوری را به شام دعوت کرد تا این پیروزی را جشن بگیرند. در حقیقت میان دادگاه لوس آنجلس که پاسبانهای ضارب رادنی کینگ را آزاد نمود و دادگاه نیویورک جز در رنگ پوست تفاوت دیگری نبود. اعضای هر دو دادگاه بندگان تعصب جاهلانه و نژادی بودند و به جای کوشش در کشف واقعیت و اجرای عدالت، عدل و قانون را زیر پا گذارده، تخم کینه و دشمنی را آبیاری نمودند و زخمی بر پیکر اجتماع زدند که عواقب شوم آن ناچار به صورت جنایات دیگر بروز خواهد کرد.

نیز باید به یاد آورد که اندیشه برتری نژادی - که تعبیر دیگری از تعصب است یکی از عوامل استعمار بوده و دست کم راه را برای آن همواره کرده است. ملت نجیب و کهن سال هند بیش از دو قرن زیر یوغ استعمار خواری و مذلت کشید، چرا؟ چون ساکنان یک جزیره غربی خود را برتر از هندیان می‌شمردند و به خود حق

می‌دادند کشتی کشتی ثروت آن مردم بی‌گناه را به اروپا بفرستند و شهرها و قصرهای خود را آباد کنند. بلای تعصب است که سرزمین یوگسلاوی را متلاشی کرده و ملیونها مردم آسوده و آزاد دیروز را در به در و عزادار و یتیم و بی‌پناه ساخته است. همین ترکیب شوم تعصب مذهبی و ملی است که ارمنیان و مسلمانان قفقاز را به جان هم انداخته و دیگر ملیت‌های شوروی سابق را هم تهدید به جنگ و کشتار می‌کند. در پس پردهٔ دین نزاعها و کشتارها سودهای مالی نیز البته نهفته است، اما اگر تعصب نبود سوداگران مجالی برای ارضای مطامع پلید اقتصادی خود نمی‌یافتند.

بهائیان معتقدند که هیچ نژادی نباید خود را بهتر و برتر از نژادی دیگر قلمداد کند و این برتری موهوم را بهانهٔ قتل عام و انواع ستمگری سازد. البته بعضی ملت‌ها به حکم شرایط تاریخی و جغرافیائی مجال رشد و ترقی نیافته‌اند و نیازمند هدایت و مساعدت باقی اعضای خانوادهٔ بشریت‌اند که در عوض تعصب با محبت و احساس برادری به آنها مدد بدهند و از نتایج صنعت و علم برخوردارشان سازند، نه آن که حقیرشان بشمرند و فریب بدهند و ثروت‌های طبیعی مرز و بومشان را چپاول کنند. نتایج آزادی نژادی و کمرنگ شدن تعصبات قومی در همین مدت کوتاه ظاهر شده است و می‌بینم که در میان سیاه‌پوستان چه مردان و زنان نابغه‌ای درخشیده‌اند، نه تنها در رقص و موسیقی و آواز و ورزش بلکه در ادبیات و علوم نیز امروز در همه دانشگاه‌های بزرگ امریکا استادان سیاه‌پوستی هستند که به پژوهش و تدریس و تألیف مشغول‌اند. در ایالات متحده کمتر مردی را می‌توان یافت که در عمری کوتاه در تغییر سرنوشت و دگرگون ساختن مغز و احساس یک ملت بزرگ بیشتر از مارتین لوترکینگ در مؤثر واقع شده و وجدان مردم دنیا را به اندازهٔ او تکان داده باشد. این قهرمان بزرگ آزادی و انسانیت با منطقی آهنین و قدرت کم نظیر سخنوری به رغم آن همه تحقیر و توهین و ضرب و توقیف و زندانهای مکرر، در امریکا همان راهی را پیمود که گاندی بزرگ در هندوستان رفته بود. وی زنجیر اسارت سیاهان را گسست و پرده‌های تعصب نژادی سفید پوستان خودپسند را درید و یک تنه وجدان مردم این سرزمین را دگرگون ساخت. و هنگامی که گلولهٔ یک نژاد پرست فرومایهٔ بدبخت او را از پای درآورد تمام جهان به عزا نشست و

ملیونها سفیدپوست یکبار دیگر صدای او را که چون شیر می‌غرید در کلیساها شنیدند و گریستند.

\* \* \*

برگردیم به موضوع حضرت بهاء‌الله بیش از یکصد و بیست - سی سال پیش تعصبات دینی و نژادی را لغو فرمود. اما سیر تاریخ جهان را به سوی همین حکم پروردگار سوق داد. برابری انسانها ناموس خلقت است و حکم تخلف ناپذیر تاریخ. تمام مردم جهان باید دیر یا زود، به میل یا به اجبار از این پل بگذرند و گرنه صلح و آرامش رخ نخواهد داد. کار به جایی رسیده است که هیأت متحد ملت‌ها به تنبیه و مجازات متخلفان از این حکم الهی می‌پردازد.

حضرت عبدالبهاء نزدیک به شصت سال از عمر عزیز خود را، از ۱۸۵۰ که طفلی شش ساله بود تا ۱۹۰۷، در سختی و تبعید و محرومیت و زندان گذراند. وی در ۱۹۱۲ به دعوت بهائیان ایالات متحده به امریکا سفر نمود و تقریباً هشت ماه جمعیت‌ها و فرقه‌ها و انجمن‌ها گوناگون را ملاقات کرد. در کلیساها و چند دانشگاه و انجمن فلسفی و مذهبی خطابه‌هایی ایراد کرد و پیام یگانگی و برابری را به گوش مردم رسانید. رفتار او در ۸۵ سال قبل که جدایی و دشمنی میان سیاه و سفید را وج شدت بود، برای بیشتر مردم و حتی بهائیان آن روزها به آسانی قابل هضم نبود. وی با نیروی روحانیت و جاذبهٔ محبت بی‌حد و حصرش اندیشهٔ هرگونه مخالفت و تبعیض را در دلها آب می‌کرد. سیاه‌پوستان فقیر را در هر وضع و لباس ژنده‌ای هم که بودند، در آغوش می‌گرفت و می‌بوسید و نوازش می‌کرد و به کلیساهای مخصوص آنها می‌رفت. بسیار اتفاق افتاد که در مجالس و مهمانی‌های سفیدپوستان، آنها یعنی سیاهان را بیش از هرکس مورد نوازش و لطف چشم‌گیر خود می‌ساخت.

از جمله یک روز علی‌قلی خان نبیل‌الدوله، شارژ و افرایران در امریکا، مهمانی مجللی به افتخار حضرتش داده و گروهی از محترمین شهر را که همه سفیدپوست بودند به ناهار دعوت کرده بود. پیش از ناهار حضرت عبدالبهاء به میزبان خویش دستور داد که فوراً بفرستد لوئی گرگوری (Louis Gregory) را بیاورند. مستر گرگوری سیاه‌پوستی بود که حقوق تحصیل کرده و مدتی به شغل وکالت گذرانده بود، ولی پس از شنیدن پیام بهائی برای ملاقات با حضرت عبدالبهاء به فلسطین سفر کرده

بود و پس از بازگشت از آن سفر شغل وکالت را رها کرده به سیر و سیاحت در ایالات متحده پرداخته بود تا راه مبارزه روحانی با تبعیضات نژادی را از طریق تعلیم بهائی همه جا منتشر کند. لویی در همان سال ۱۹۱۲ به پیش نهاد حضرت عبدالبهاء با زنی سفید پوست از بهائیان انگلیس ازدواج کرد، و این ازدواج احتمالاً یکی از نخستین پیوندهای عاشقانه سیاه و سفید بوده است. باری، لویی به مهمانی آمد ولی خود را غریب و بی کس دید و وقتی مهمانان به سرمیز می رفتند وی بی آنکه کسی متوجه بشود آهسته از در بیرون رفت. حضرت عبدالبهاء فوراً متوجه غیبت او شد و نبیل الدوله را به دنبال او فرستاد. لویی برگشت و حضرت عبدالبهاء او را سرمیز ناهار دست راست خود نشانده به دست خود از او پذیرایی فرمود.<sup>(۳)</sup> صبح همان روز حضرتش در دانشگاه سیاه پوستان واشنگتن موسوم به هوارد (Howard) نطقی ایراد نموده بود که چند عبارت آن را شاهد گفتار می آورم. فراموش نکنیم که تاریخ این واقعه ۲۳ اپریل ۱۹۱۲ یعنی بیش از ۸۷ سال گذشته است.

«امروز من در نهایت مسرورم زیرا می بینم بندگان الهی در این مجمع حاضرند، سفید و سیاه با هم همنشین اند. در پیش خدا سفید و سیاه نیست. جمیع رنگها رنگ واحد است و آن رنگ عبودیت الهی است. رنگ حکمی ندارد، قلب حکم دارد. اگر قلب پاک است، سفید یا سیاه، هیچ لونی ضرر نرساند. خدا نظر به الوان ننماید، نظر به قلوب نماید. هر کس قلبش پاکتر بهتر، هر کس اخلاقش نیکوتر خوشتر... عالم بشر نظیر بوستان است و نوع انسان مانند گلهای رنگارنگ. پس رنگهای مختلف زینت است. همین طور در عالم حیوان الوان هست، کبوتران رنگارنگ اند، با وجود این در نهایت الفت اند. هیچ وقت به رنگ یکدیگر نگاه نمی کنند، بلکه به نوع نگاه می کنند... درحالتی که حیوان عقل ندارد، ادراک ندارد. با وجود این الوان سبب اختلاف نمی شود. چرا انسان که عاقل است اختلاف می کند؟... من امروز بسیار مسرورم که سفید و سیاه در این محفل با هم مجتمع شده اند. امیدوارم این اجتماع و الفت به درجه ای برسد که مابین امتیاز نماند و با هم در نهایت الفت و محبت باشند...»<sup>(۴)</sup>

سخن در بارهٔ تعصبات به دراز کشید، ولی آنچه گفته شد در حقیقت راجع به یگانگی مردم عالم است و نشان می‌دهد که بهائیان تمام مردم جهان را اعضای یک پیکر می‌دانند و هیچ قومی را نظر به رنگ پوست یا وسعت خاک یا ثروت بیشتر یا قدرت نظامی سهمگین‌تر، بهتر و بالاتر از اقوام و ملت‌های دیگر نمی‌شناسند و هیچ نژاد و طایفه‌ای را براساس همین اعراض طبیعی یا اکتسابی سرور و آقای جهانیان نمی‌دانند و بالعکس هیچ قومی را، ولو آن که بر اثر عوامل جغرافیایی یا تاریخی گوناگون ضعیف و درمانده و محروم مانده باشد، بالذات پست و سزاوار تحقیر نمی‌شمردند. بهائیان افتخار آدمی را به این نمی‌دانند که در فلان سرزمین نیرومند و آباد متولد شده است. دستور زندگی بهائی این سخنان گهربار بهاء‌الله است که می‌فرماید: ای دانایان امم، از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید. این شبر عالم یک وطن و یک مقام است. از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است توجه کنید. نزد اهل بهاء افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است نه به وطن و مقام.<sup>(۱۳)</sup>

این است که در عرف بهائیان ملتی سرفرازتر است که به فرهنگ جهان و به ارزشهای والای معنوی بیشتر خدمت کرده باشد. هر فردی باید همه اهل عالم را دوست بدارد و به همهٔ مذاهب و رنگها احترام بگذارد. وحدت حقیقی هنگامی رخ خواهد نمود که مردم نه از روی اجبار یا به حکم مصالح سیاسی و سود اقتصادی، بلکه با ایمان به مساوات و برادری یکدیگر را دوست بدارند و برای حل مشکلات و مبارزه با گرسنگی و بیماری و بلاهای دیگر دست یاری و همکاری به یکدیگر بدهند. این اندیشه البته کاملاً بدع و ناشناخته نیست. بسیاری از نیک اندیشان روشندل در هر گوشهٔ عالم قرن‌ها در ستایش حسن برادری و دوستی داد سخن داده‌اند. ما ایرانیان چه بسیار که با احساس افتخار این ابیات سعدی را می‌خوانیم:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند  
 چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار  
 تو کز محنت دیگران بی‌غمی شاید که نامت نهند آدمی<sup>(۱۴)</sup>



اما نباید رویای بزرگان و متفکران گذشته را با واقعیت جهان امروز و نسخه طبیب آسمانی عصر حاضر برابر شمرد. در روزگاران گذشته وسیله ایجاد یگانگی فراهم نبوده است. ملت‌ها یکدیگر را نمی‌شناخته‌اند. حگام زورگو و ستمگر حقی برای مردم عادی و حتی افراد کشور و سرزمین خود قائل نبودند. جنگ و کشتار پدیده‌ای روزمره بود. جنگ و خونریزی و تخریب خانه‌ها و شهرها و غارت اموال و ویرانی کشتزارها و کشتار مردم بی‌پناه هر روز و هر سال جریان داشت. تصورات دینی و اجتماعی مردم نیز در حد همان روزگار بود. در همان محیط زندگی و دنیای سعدی، مسلمانان پیروان ادیان دیگر را ذمی و نجس می‌شمردند و غیر مسلمانان محکوم به پرداخت جزیه بودند. ملت‌های اروپا قرن‌ها ظلم و ستمی نبود که در حق قوم یهود روا نداشتند. حکایت سعدی در گلستان که با این بیت پایان می‌یابد:

گر آب چاه نصرانی نه پاک است      جهود مرده می‌شویم، چه باک است<sup>(۱۵)</sup>

شاید آمیخته به چاشنی هزل و طیبیت باشد اما توصیف زنده‌ای که هم‌و از غلامی سیاه پوست آورده است، بدون تردید زبان حال و احساس همه مردم آن روزگار است<sup>(۱۶)</sup> نظایر این گفته‌ها و حکایات در ادبیات همه ملت‌ها هست، و من امیدوارم که این اشاره مرا به سعدی کسی دلیل کوچک‌ترین اهانتی به ساحت والای شیخ اجل و استاد سخن سعدی علیه‌الرحمه نپندارد، چه که، ایرانیان تا جهان باقی و زبان پارسی پایدار باشد، رهین منت و شکرگزار آن شاعر بزرگ لطیف طبع خردمند خود خواهیم بود. غرض توضیح این واقعیت است که جهان هر روز در تحول است و دنیای قرن بیستم (بیست و یکم) همان دنیای قرن سیزدهم و جهان به هم پیوسته کنونی شیراز تک افتاده روزگار سعدی نیست. تکنولوژی جدید دورترین گوشه‌ها و پنهان‌ترین نقطه‌های کره زمین را چنان به هم نزدیک کرده است که هزار سال پیش حتی دو دهکده همسایه به این نزدیکی نبوده‌اند. تا همین ۷۰ - ۸۰ سال پیش برف زمستانی راه‌ها را می‌بست و همدان از قصبه اسدآباد مدتها بی‌خبر می‌ماند. مسافرت از ایران به هندوستان یا عربستان که همسایگان ما هستند هزار خطر و دشواری داشت. زائری که از خراسان به کربلا یا از تبریز به مشهد می‌رفت گاهی چندین ماه در راه می‌ماند یا مجبور می‌شد سالها در غربت کار و زندگی کند، و چه بسا که زنی دیگر می‌گرفت و همانجا ماندگار می‌شد. جنگ جهانی

دوم بیشتر از هر واقعه تاریخی دروازه‌های عالم را برداشت و مردم دنیا را درهم ریخت. از ایران، طی ۲۰-۳۰ سال چند صد هزار دانشجو و بازرگان و جهانگرد به همه کشورهای کره خاک سفر کردند و به تحصیل تجارت و سیاحت پرداختند و افق اندیشه‌ها وسعت بی‌کرانی یافت که مردم، صد سال پیش خواب آن را نمی‌دیدند. تا چهل سال پیش ایرانی به ندرت پایش به امریکا می‌رسید. ببینید امروز دنیا چقدر عوض شده است. سیل مردم از کشورهای مختلف روانه سرزمین‌های دیگر شده‌اند. وحدت کشورهای اروپای غربی نزدیک به واقعیت شده است. امروز متجاوزان به حقوق انسانی و حرمت اقلیت‌ها دیگر نمی‌توانند آزادانه به اعمال جنایت‌آمیز خود ادامه بدهند. بر سر مردمی که اهالی کوسوورا زیر یوغ ستم عذاب دهند و بمب و آتش ریخته می‌شود، جنگ‌های امروز دیگر برای فتح و جهانگشایی نیست، برای حفظ آزادی و برابری و حرمت اقلیت‌های ضعیف است. در چنین دنیائی وحدت نوع بشر و همکاری همه نژادها و تفاهم میان پیروان همه ادیان یگانه راه حل یا تنها شاهراهی است که تاریخ جهان از آن می‌گذرد. زمان بلوغ عالم رسیده است و دیگر هیچ بهانه‌ای مجوز جنگ و کشتار نخواهد بود.

روزی که حضرت بهاء‌الله این ندا را سر داد، هنوز ۳۰-۴۰ سال به جنگی مانده بود که تاریخ آن را نخستین جنگ بین‌المللی خوانده است. در آن وقت همه دولت‌ها سرگرم ساختن سلاح‌های کشنده و بزرگ کردن قورخانه‌ها و صف آرایی برای جنگ بودند. مالیات‌ها صرف جنگ و کشتار می‌شد نه آبادی شهرها و تعلیم و تربیت و مبارزه با بیماری‌ها و آفات طبیعت. این وضع بدبختانه تا امروز هم، البته به نسبتی کمتر، ادامه دارد. در آن چنان روزگار یعنی حدود یکصد و بیست تا سی سال قبل بود که حضرت بهاء‌الله فرمود:

ای پسران خاک، از تاریکی بیگانگی به روشنایی خورشید یگانگی روی نمایید. این است آن چیزی که مردم جهان را بیش از همه چیز به کار آید. دوست دانا می‌فرماید: راه آزادی باز شده، بشتابید، و چشمه دانایی جوشیده، از او بیاشامید. بگو ای دوستان: سرا پرده یگانگی بلندشده، به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار...<sup>(۱۷)</sup>

در اثر دیگر فرموده است:

ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار، به کمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمایید. قسم به آفتاب حقیقت، نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد. حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست. جهد نمایید تا به این مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است، فائز شوید...<sup>(۲۸)</sup>

یک تعلیم اساسی دیگر بهاء‌الله که به اشاره یاد می‌کنم و می‌گذارم، این است که وحدت عالم انسانی به حکم قانون و اجبار امکان پذیر نیست، بلکه باید جزء ایمان و معتقدات قبلی مردم و توأم با رشد عقلانی باشد، وگرنه پایدار نخواهد بود.

\* \* \*

در پایان ناچارم چند تعلیم مهم دیگر بهائی را فهرست وار ذکر کنم زیرا همه ستونهای کاخ یگانگی عالم است، کاخی که حضرت بهاء‌الله برای افراشتن آن آمده است.

نخست این که دین باید وسیله الفت و محبت باشد نه بهانه جدایی و دوگانگی و کین‌ورزی، اگر دینی دشمنی و نزاع بیاورد دین نیست، باید آن را رها کرد و بی‌دینی بهتر است.

دوم این که همه ادیان راستین از یک منشأ الهی آمده‌اند. به عبارت دیگر: اصولاً فقط یک دین وجود دارد که ادیان یهود و زردشت و بودا و برهما و مسیحیت و اسلام و بهائی همه تجلیات یا جلوه‌های همان یک دین واحد آسمانی هستند، و اختلافات آنها ظاهری است و ناشی از شرایط متفاوت زمانها و مکانهای ظهورشان، و نیز وابسته به میزان رشد و بلوغ فکری مردمی است که این ادیان در میان آنها ظاهر شده‌اند. این تعلیم که آن را وحدت ادیان می‌نامیم، زیر بنای فلسفی وحدت نوع بشر است و توضیح آن نیازمند مقاله‌ای دیگر است.

سوم این که حضرت بهاء‌الله در همان صد و بیست سال پیش طرح یک حکومت جهانی را ریخته و دستور عمل کلی آن را معین فرموده است.

چهارم وحدت زبان است بهائیان معتقدند که باید یک زبان اختراع شود یا از میان زبانهای جهان انتخاب گردد و در کنار زبان بومی هر کشور در همه مدرسه‌های

دنیا تدریس شود تا از این راه تفاهم میان جمیع مردم دنیا میسر گردد.  
پنجم این که حقوق زن و مرد برابر است. نیم از نوع انسان حق ندارد و حقوق نیم دیگر را پایمال کند و بر آنها حکمرانی نماید.

ششم این که تعلیم و تربیت اجباری است و عمومی همه مردم عالم باید سواد بیاموزند و بینا شوند و از روی فهم و با چشمان باز دست از تعصبات پوچ بردارند.  
هفتم این که بهائیان برای ازدواج قید و بندی ندارند و می‌توانند با زن و مرد هر نژاد و رنگ و مذهب و آمت دیگر ازدواج کنند.

نهم این که بهائیان در ارائه عقیده خویش به دیگران نباید هرگز به کمترین تعرض و بی‌حرمتی و زور متوسل شوند. حضرت بهاء‌الله فرموده است.  
«ای اهل بهاء، باید با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایید. اگر نزد شما کلمه‌ای یا جوهری است که دون شما از آن محروم، به لسان محبت و شفقت القا نمایید و بنمایید. اگر قبول شد و اثر نمود مقصود حاصل، والا او را به او واگذارید و درباره او دعا نمائید نه جفا.»<sup>(۹)</sup>

بسیار تعالیم دیگر هست که باید در مقالات و فرصت‌های دیگری بیان گردد مانند نبودن حکم جهاد، پاک دانستن همه مردم و نژادها و مذاهب... اما مطلب مهم دیگری که باید بگویم این است که ایران سرزمین مقدس همه بهائیان جهان است. وحدت عالم انسانی کمترین منافات و تعارضی با مهر و حتی پرستشی که بهائیان نسبت به ایران احساس می‌کنند ندارد. همه هیاکل مقدس آئین بهائی ایرانی بوده و در آن خاک پاک تولد یافته‌اند، و در شهرها و دره‌های ایران، نوک خاری نیست کز خون شهیدان این آئین سرخ نیست. هر موجودی خانه و زادگاه خود را دوست دارد. ایران قبله‌گاه بهائیان است خواه ایرانی باشند یا غیر ایرانی، سیاه یا سفید، و وابسته به هر فرهنگ و تاریخ دیگر.

گفتار را با چند بیت از نعیم سدهی آغاز کردم و با چند بیت گویای دیگر از همان شاعر خوش سخن پایان می‌دهم:

گر مسلمان و گبر و بودائیم	گر یهود و هنود و ترسائیم
گر ز روس و پروس و روم و حبش	ز انگلیسیم یا فرانسائیم
گر ز امریک و گر زافریکیم	ز آسیا یا که از اروپائیم

مردیک خاک و طفل یک وطنیم  
 گر سفیدیم و زرد و سرخ و سیاه  
 این همه اسم‌های رنگارنگ  
 این همه حدّ و سدّ چرا سازیم  
 جنگ ادیان خراب کرد جهان  
 این جهان متبلی به رنج و عناست  
 خلق یک شهر و اهل یک جائیم  
 چار طبع وجود یکتائیم  
 خوش بشوئید، یک مسمائیم  
 ما که چادر نشین به صحرائیم؟  
 ما کنون صلح جوی دنیائیم  
 چاره‌اش منحصر به دین بهاست<sup>(۲۰)</sup>

### زیرنویس‌ها

- ۱ - احسن التقویم یا گلزار نعیم، چاپ دهلی، ۱۳۲۷، ص ۱۹۱
  - ۲ - باب هشتم گلستان سعدی، چاپ استاد غلام حسین یوسفی، ص ۱۷۵ (در بیت اول به جای «نزع می‌کردند»، نسخه قدیم‌تر «مناظرت کردند» آورده است. بنده عمداً روایت احتمالاً نادرست را نقل کردم چون مفهوم آن برای خواننده این مقاله روشن‌تر است)
  - ۳ - قتل مرحوم سید احمد کسروی و منشی او در دادگاه طهران، ۱۱ مارس ۱۹۴۶
  - ۴ - عین ماجرای قتل مرحوم دکتر سلیمان برحیس در ۱۳۲۸/۱۹۴۹ در کاشان و کیفیت دادگاه و حکم تبرئه قاتلان که در حوض آب کلانتری شهر دستهای خونین خود را شسته و در بازار شهر تفاخرکنان مردم را از عمل خویش آگاه کرده بودند.
  - ۵ - این تنها یکی از عواقب «موعظه»‌های واعظ شهیر مرحوم حجة الاسلام فلسفی از رادیو طهران در ماه رمضان ۱۳۳۴/۱۹۵۵ بود. رک.
- Muhammad Labib: The Seven Martyrs of Hurmuzak.  
 George Ronald, Oxford 1981
- ۶ - فاضل مازندرانی: امر و خلق، جلد سوم، ص ۲۱۲
  - ۷ - امر و خلق، جلد سوم، ص ۲۱۳
  - ۸ - امر و خلق، ۲۱۳/۳
  - ۹ - نطق حضرت عبدالبهاء در پاریس، ۱۳ نوامبر ۱۹۱۱ (خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد اول، ص ۱۵۸)

- ۱۰- «قل یا ایها الکافرون، لا اعبد ماتعبدون، ولا انتم عابدون ما اعبد، ولا انا عابد ما عبدتم، لکم دینکم ولی دین». ترجمه فارسی از مرحوم استاد مجتبی مینوی است.  
 ۱۱-Cayle Morrison: To move the world.  
 Baha'i Publishing Trust, 1982, PP.52-53
- ۱۲- نطق حضرت عبدالبهاء در هوارد یونیورسیتی (Howard University) دانشگاه سیاه‌پوستان، ۲۳ آوریل ۱۹۱۲
- ۱۳- خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد دوم، ص ۳۹
- ۱۴- گلستان، باب اول، ص ۶۶
- ۱۵- گلستان، باب سوم، ص ۱۱۶ (گدائی هول را حکایت کنند...)
- ۱۶- گلستان، باب اول، ص ۸۴ (یکی را از ملوک کنیزکی چینی...)
- نیز رک. بوستان، نشر استاد یوسفی، باب هفتم، ص ۱۵۷
- ۱۷- امر و خلق، ۲۰۵/۳
- ۱۸- کتاب اشراقات، چاپ هند بدون تاریخ، ص ۱۳۴
- ۱۹- امر و خلق، ۲۱۱/۳
- ۲۰- گلزار نعیم، ص ۱۹۲

## شرح:

این نوشته از چهاردهمین برنامه از سلسله برنامه‌های رادیوئی «نوری از ایران» بازنویسی گشته که بمنظور آشنائی هموطنان دربارهٔ دیانت بهائی که از ایران برخاسته، تهیه شده است.

خانم هما احسان از رادیوی فارسی آمریکا در ابتدای برنامه آقای دکتر حشمت موید را معرفی کرده‌اند که استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه شیکاگو از سال ۱۹۶۶ تا بحال می‌باشند. ایشان چند سال نیز در دانشگاه فرانکفورت آلمان و دانشگاه ناپل ایتالیا و دو سال در دانشگاه هاروارد آمریکا تدریس فرموده‌اند. تألیفات ایشان بزبانهای فارسی و انگلیسی و آلمانی بوده و شامل ترجمه دیوان پروین اعتصامی بانگلیسی و ترجمه مجموعهٔ شاهکارها و داستانهای کوتاه فارسی از جمالزاده تاکنون بانگلیسی و کتاب یکی بود یکی نبود از جمالزاده بانگلیسی و ترجمه بوف کور هدایت بآلمانی و کتابهای متون قدیمی فارسی و مقالات زیادی می‌باشد. دکتر حشمت موید تحصیلات متوسطه را در تهران گذارندند و از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به اخذ درجه لیسانس نائل شده و سپس در آلمان در رشته شرق شناسی درجه دکتری گرفتند.

## بخش پنجم

# روزنه‌های امید



# تعالیم صلح و آشتی

از خطابات حضرت عبدالبهاء

## تعالیم صلح و آشتی خطابات حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد حضرت بهاء الله و مبین تعالیم و احکام دیانت بهائی بمنظور ابلاغ اصول و مبادی اساسیه امر بهائی و دعوت اهالی اروپا و آمریکا به صلح و سلام و محبت و اتحاد و تاسیس صلح عمومی در سال ۱۹۱۱ یعنی قبل از شروع جنگ جهانی اول مسافرت‌هایی به ممالک اروپا و آمریکا فرموده و در مجامع مختلفه و معابد و کنائس و دارالفنون‌ها و دانشگاه‌ها مبادی روحانی و تعالیم اخلاقی و اصول اجتماعی دیانت بهائی را ضمن ایراد نطق‌ها توضیح و به اهل غرب اعلان فرمودند در این مجموعه چند فقره از خطابات و نطق‌هایی که حضرت عبدالبهاء در سالهای فوق ایراد فرموده‌اند و هر کدام مربوط به تشریح یکی از تعالیم دیانت بهائی است جمع آوری شده است.



**جستجوی حقیقت**

خطابه حضرت عبدالبهاء در ۱۰ نوامبر ۱۹۱۱

اول اساس بهاء‌الله تحری حقیقت است یعنی باید نفوس از تقلیدی که از آباء و اجداد موروث مانده منزه و مقدس گردند. زیرا موسویان تقلیدی دارند زردشتیان تقلیدی دارند مسیحیان تقلیدی دارند بودائیها تقلیدی دارند هر ملتی تقلیدی دارد گمان می‌کند که تقلید خودش حق است و تقلید دیگران باطل. مثلاً موسویان گمان می‌کنند تقلید خودشان حق است و تقلید سائرین باطل، ما می‌خواهیم بفهمیم کدام صحیح است جمیع تقلید که صحیح نیست اگر به تقلیدی تمسک داشته باشیم مانع است که دیگران را درست تحری نماییم. مثلاً شخص یهودی چون معتقد و متمسک بتقلید موسویان است ممکن نیست بفهمد دیگران حق هستند پس باید تقلید را بریزد و تحری حقیقت بکند و شاید حق با دیگران باشد پس تا ترک تقلید نشود حقیقت جلوه ننماید مثلاً عبده اوئان می‌گویند اوئان حقست اگر ترک این تقلید نکنند ممکن نیست هدایت بیابند و به وحدانیت الهی پی برند پس در تحری حقیقت انسان باید ترک تقلید بکند، جمیع ملل ترک تقلید کنند آنوقت تحری حقیقت نمایند در این صورت لابد حقیقت ظاهر می‌شود مثلاً پنج نفر هستند این پنج نفر هر کدام ادعا می‌نمایند که هر یک اعلم از دیگری است باید بمقام امتحان گذاشت تا ترک تعصب نکنیم چگونه می‌توانیم حقیقت را بیان نماییم؟ مجوسی می‌گوید من حقم یهودی می‌گوید من حقم مسیحی می‌گوید من حقم بودائی می‌گوید من حقم. چگونه می‌شود حق ظاهر شود؟ پس باید موسوی ترک تعصب بکند مسیحی ترک تعصب بکند بودائی ترک تعصب بکند تا این قسم نشود ممکن نیست حقیقت ظاهر شود شخص کامل عاقل که طالب علم است علم مطلوب اوست هرکس بیان کند، نور محبوب اوست در هر زجاج بدرخشد، گل محبوب اوست در هر زمین که بروید، نیراعظم فیض بخش الهی است از هر مطلعی طالع شود، نباید تعصب داشت بلکه باید عاشق آفتاب بود خواه از مطلع موسوی طالع شود خواه از مطلع محمدی خواه از مطلع عیسوی آفتاب آفتابست پس حقیقت مقصود انسان است از هرکس بشنود، اینست مسئله تحری حقیقت. نتیجه

این بحث چه می‌شود؟ نتیجه اینست که جمیع ملل عالم باید آنچه شنیده‌اند بگذارند، نه بهیچ ملتی متمسک باشند و نه از هیچ ملتی متنفر، شاید آن ملتی را که متنفر است آن حق باشد و آن ملتی که به آن متمسک باطل باشد وقتی که آنها را ترک کرد نه ملتی را تمسک نه ملتی را متنفر آنوقت تحری حقیقت می‌کند و عاقبت ملاحظه می‌نماید که حقیقت ادیان الهی یکی است اختلاف در تقالید است. تحری حقیقت سبب می‌شود که جمیع بشر متفق می‌شوند این یک اساس از اساس بهاء‌الله است ....

### احتیاج عالم به نفثات روح القدس

خطابه به حضرت عبدالبهاء در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۱

عالم وجود مثل هیکل انسان است قوای مادیه مانند اعضاء و اجزای آن هیکل، ولی این جسد روحی لازم دارد تا باو متحرک باشد، باور زنده شود و حیات یابد، باوقوه باصره، قوه سامعه، قوه حافظه قوه مدرکه پیدا کند تا هنور عقل در او ساطع شود و باین قوه کاشف حقائق اشیاء گردد و ترقیات عالم انسانی حاصل کند در حال فقدان روح هر قدر در نهایت صباحت و ملاحظت باشد این نتایج حاصل نگردد.

نقشی است جان ندارد، ادراک ندارد، هوش ندارد، بی بهره از کمال است بناء علیه جسد امکان هر چند در عالم مادی در نهایت طراوت و لطافت است ولی بی روحست روحش دین الهی است. دین الهی روح عالم امکانست، امکان باورانی است، اکوان با و مزین است، و باو کامل. لهذا همچنانکه فکرتان منعطف بترقیات مادیه است باید در ترقیات روحانیه نیز بکوشید همین قسم که در مدنیت جسمانیه می‌کوشید باید اعظم از آن در ترقیات روحانیه سعی بلیغ نمائید. چنانچه جسد را اهمیت می‌دهید روح را نیز اهمیت لازم. اگر در هیکل انسان روح نباشد از جسد چه فائده؟ جسد مرده است، همین قسم جسد امکان اگر از ترقیات معنویه محروم باشد جسمی است بی جان. انسان بصورت حیوانست فرق ما بین انسان و حیوان اینست که انسان قوای روحانی دارد و حیوان محروم از آن، انسان از خدا خبردارد و حیوان بی خبر از آن، انسان ادراک حقائق اشیاء می‌کند و حیوان غافل و

جاهل، انسان قوه اراده حقائق مکنونه موجودات را ظاهر و آشکار می‌کند و حیوان بی‌بهره و بی‌نصیب از حقیقت انسانی. کمالات مانند انوار ساطعه سراج ظاهر چنانچه نور ظهور کمالات این سراج است و همچنین دین سبب ظهور کمالات انسان است، این فضائل است که انسان را برحیوان برتری می‌دهد، نفحات روح القدس است که حیات ابدی می‌دهد. پس اگر عالم انسانی از روح دین محروم ماند جسدیست بیجان و از نفثات روح القدس محروم مانده، از تعالیم الهی بی‌نصیب گشته. چنان انسان حکم میت دارد اینست که حضرت مسیح می‌فرماید «واگذارید مرده‌ها را تا دفن کنند مرده‌ها» زیرا آنچه از جسد زائیده شده جسد است و آنچه از روح تولید شده روح است. مقصود از روح حقیقت دین است پس واضح شد که اگر نفسی از فیوضات روح القدس محروم شد میت است ولو کمالات سوریه داشته باشد و دارای صنایع و علوم باشد. لهذا من دعا می‌کنم تضرع مینمایم که اهالی این مملکت از نفثات روح القدس زنده شوند، توجه به خدا کنند، مرکز سنوحات رحمانیه شووند، به تعلیمات الهیه عامل گردند تا هریک مانند سراج بر افروزند و عالم را روشن کنند.

### وحدت اساس ادیان

خطابه حضرت عبدالبهاء در ۳۰ نوامبر ۱۹۱۱

... اساس دین الهی یکی است می‌خواهم این مسئله را برای شما شرح دهم. هریک از ادیان مقدسه الهیه که تا حال نازل شده منقسم بدو قسم است: یک قسم روحانیاتست، معرفت الله است، موهبت الله است، فضائل عالم انسانیت، کمالات آسمانیست که تعلق بعالم اخلاق دارد این حقیقت محبت‌الله است، حقیقت معرفت الله است، حقیقت ولادت ثانویه است، حقیقت استفاضه از نفثات روح القدس است، حقیقت وحدت عالم انسانیت، حقیقت الفت بین بشر است، حقیقت دوستی است، حقیقت عدل است، حقیقت مساوات بین بشر است، جمیع انبیای الهی این تاسیس و ترویج کردند، پس ادیان الهی یکی است. قسم دیگر که تعلق به جسمانیات دارد و فرعست در آن بحسب اقتضاء زمان

تغییر و تبدیل حاصل می‌شود. مثل اینکه در شریعت تورات طلاق جائز در شریعت مسیح جائزه، در شریعت موسی سبب بود در شریعت مسیح نسخ شد، این تعلق به جسمانیات دارد، اهمیتی ندارد، به حسب اقتضاء زمان تغییر و تبدیل می‌شود عالم امکان مثل هیكل انسان می‌ماند گاهی صحت دارد گاهی علیل و مریض است. لهذا معالجات نظر باختلاف امراض متفاوتست. یكروز علت از حرارت است باید تبرید شود یكروز مرض از رطوبت است باید علاج دیگر گردد. مراد اینست كه آن قسم از شریعت الله كه تعلق بعالم جسمانی دارد آن تغییر و تبدیل حاصل می‌كند و این نظر باقتضاء زمان است، در زمان موسی یكنوع اقتضائی بود در زمان مسیح نوعی دیگر، در زمان موسی طفل شیرخوار بود شیر لازم داشت در زمان مسیح غذا خوار شد. ملاحظه كنید كه انسان از بدایت حیات تا نهایت در جمیع اطوار یك شخص است همینطور دین الله در جمیع ادوار یك دین است. انسان در بدایت جنین است بعد از آن طفل شیرخوار بعد از آن طفل راهق بعد از آن به بلوغ میرسد بعد از آن جوان می‌شود بعد بكمال می‌رسد بعد پیر می‌شود هر چند احوال و اطوار مختلف پیدا می‌كند لکن باز یكی است. همین طور دین الهی یك دین است زیرا حقیقت است و حقیقت تعدد قبول نكند این اختلافی كه ملاحظه می‌كنید در ادیان الهی مثل اختلاف انسان است از بدایت حیات تا نهایت حیات مثلاً آنكه الان پیر است همان انسان جنین است هر قدر كه متفاوت و مختلف است و به حسب ظاهر اختلاف دارد ولی باز انسان واحد است، همین طور دین الهی هر چند ظواهر آن در ایام انبیاء مختلف است لکن حقیقت واحد است پس باید بآن حقیقت متوسل شویم تا كل ملل عالم متفق شوند تا این نزاع وجدال بكلی زائل شود جمیع بشر متحد و متفق شوند از خدا می‌خواهیم كه شماها سبب وحدت عالم انسانی شوید.

### تطابق دین و علم

خطابه حضرت عبدالبهاء در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۱

رؤسای ادیان امروز گمان می‌کنند كه دین عبارت از تقلید آباء و اجداد است لهذا هر قومی تشبث بتقالید نموده آنرا حق می‌دانند و این تقالید چون حقیقت

نیست لهذا مخالف با یکدیگر است و از این سبب اختلاف و عداوت بین بشر حاصل شده زیرا همچنین گمان می‌کنند که دین مخالف علم است و عقائد دینی را تفکر و تعمقی لازم نیست و تطبیق بعقل و علم جائز نه زیرا عقل و علم مخالف دین است لهذا عقائد دینی باید مجرد عبارت از صرف تلقین رؤسای روحانی باشد و آنچه آنان بگویند باید معتقد شد ولو مخالف علم و عقل است و حال آنکه علم و عقل نور است دین باید مطابق علم و عقل باشد، دین که مطابق عقل کلی نباشد جهل است می‌گوئیم علم و جهل نور و ظلمت اگر دین ضد علم باشد آن جهل است پس باید دین مطابق عقل و علم باشد و این اختلافی که در بین بشر است جمیع منبعث از جهل است اگر آنها دین را تطبیق بعقل الهی و علم بکنند همه پی بحقیقت برند هیچ اختلافی نمی‌ماند جمیع متحد و متفق می‌شوند اعظم موهبت الهی برای انسان علم است و امتیاز انسان از حیوان بعقل و علم است پس اگر عقائد منافی علم و عقل باشد البته جهل است انسان آنچه می‌شنود باید آن را تطبیق بعقل الهی و علم کند، اگر علم و عقل قبول کند آن حق است اما اگر بهیچ وجه علم حقیقی و عقل کلی تصدیق نکند آن جهل است. ملاحظه در ملل عالم فرمائید چگونه غرق در

میزان فهم باشد، نباید این چنین قوه‌ئی را که موهبت الهی است معطل و معوق کنیم جمیع امور را باید بآن موازنه نمائیم زیرا دین را عقل ادراک می‌کند اگر انسان عقل نداشته باشد دین را چگونه می‌فهمد این مشهود و واضح است که عقل و علم لازمست.

## وحدت عالم انسانی

خطابه حضرت عبدالبهاء در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۱

... اول چیزی که از برای انسان لازم تحری حقیقت است. در تحری حقیقت باید انسان آنچه را شنیده و از تقلید آباء و اجداد و یا اقتباس افکار است فراموش کند و جمیع ادیان روی زمین را باید یکسان بداند نه بیکی تعلق و نه از دیگری تنفر داشته باشد تا تواند تمیز دهد که کدام دین بحقیقت مقرون چون تحری حقیقت کند لابد به حقیقت پی برد و ثانی اساس الهی وحدت عالم انسانیت یعنی جمیع بشر بندگان خداوند اکبرند، خدا خالق کل است، خدا رازق کل است خدا محیی کل است و خدا مهربان بکل، جمیع بشر انسانند، یعنی تاج انسانی زینت هر سری و خلعت موهبت زیور هربری، کل بنده او هستند بجمیع مهربان است عنایت شامل کل است تفریق نمی‌فرماید که این مومن است یا آن مومن نیست راحم کل و رازق کل است این صفت رحمانیت الهیه است لهذا نمی‌توانیم نفسی را بر نفسی ترجیح بدهیم زیرا خاتمه مجهول، نهایت اینست که بعضی نفوس امثال اطفال ببلوغ نرسیده‌اند باید آنها را تربیت نمائیم تا ببلوغ برسند، یا مریضند باید معالجه کنیم تا شفا یابند و یا جاهلند باید تعلیم کنیم تا دانا شوند نباید آنها را بد بدانیم و نفرت از آنها داشته باشیم بلکه باید به آنها مهربان تر باشیم بهجت اینکه اطفالند مریضند نادانند. ملاحظه کنید در عالم وجود الفت سبب وجود محبت سبب حیاتست، جدائی سبب ممات است در جمیع کائنات نظر کنید مثلاً این چوب یا این سنگ عناصر ترکیب شده و یا اجزاء فردیه الفت پیدا کرده امتزاج نموده تا اینکه این چوب وجود یافته... چون این الفت بهم خورد این ترکیب تحلیل شود و متلاشی گردد.....

پس معلوم شد که الفت و محبت سبب حیاتست و نفرت و اختلاف و جدائی



سبب ممات و در جمیع کائنات الفت سبب حیاتست و کلفت سبب موت پس نوع بشر بندگان الهی باید الفت و محبت با همدیگر نمایند و از کلفت و بغض و عداوت نفرت کنند. ملاحظه نمائید حیوانات مبارکه در نهایت الفت اند لکن حیوانات درنده مثل گرگ و پلنگ و کفتار در نهایت استیحا شبتنهائی زندگانی می‌نمایند، دو گرگ نر در یک مغاره مأوی نمی‌کنند اما هزار گوسفند در یک جا اجتماع می‌نمایند و باز شاهین در یک آشیانه منزل نمی‌کنند لکن هزار کبوتر در یک لانه ما وی جویند اینها حیوانات مبارکه هستند پس الفت و محبت دلیل بر مبارکیست و کلفت دلیل بر درندگی، باری مقصود اینست که حضرت بهاء الله اعلان و حدت عالم انسانی فرمود تا جمیع افراد بشر با هم برادر و خواهر و دختر و مادر و پسر و پدر باشند. امیدم چنان است که شما تعالیم بهاء الله را در خصوص وحدت عالم انسانی مجری می‌دارید، حضرت بهاء الله می‌فرماید اگر خدا نکرده شما دشمنی داشته باشید او را دشمن نبینید دوست ببینید بدوست چگونه لازم است معامله کردن بدشمن همان معامله را مجری دارید این تأکید را بجهت این می‌فرماید تا این که الفت میانه جمیع بشر حاصل شود خدا شماها را تأیید کند.

## وحدت زبان و خط

خطابه حضرت عبدالبهاء در ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱

از جمله او امر حضرت بهاء الله اینست که باید جمیع ملت از اهل معارف و علوم اتفاق کرده یک لسانی انتخاب یا ایجاد نمایند و آن لسان عمومی باشد و این امر در کتاب اقدس چهل سال پیش نازل شده و مضمون آن اینست مسئله لسان بسیار مشکل شده زیرا لسان بسیار است و اختلاف حاصل شده بین جمیع اقوام و طوائف و تا وحدت لسان حاصل نگردد اختلاف مشکل و معاملات مختل است. هر انسان محتاج به لسانهای بسیار است تا بتواند بجمیع بشر معامله و معاشرت و ملاقات نماید و این مستحیل است زیرا آنچه تا حال در آکادمی معلوم و مسلم شده هشتصد لسان معین گشته و از برای انسان تحصیل اینهمه لسان ممکن نیست. پس بهتر اینست یک لسان ایجاد و یا انتخاب بشود تا آنکه لسان عمومی باشد در

این صورت انسان بدولسان محتاج است یکی لسان وطنی یکی لسان عمومی، بلسان وطنی خودش با قوم خود گفتگو نماید اما بلسان عمومی با جمیع عالم محاوره نماید و محتاج بلسان ثالث نمی‌باشد و جمیع بشر با یکدیگر بدون مترجم الفت و مصاحبت می‌نمایند. حال اگر چنین چیزی بشود فی الحقیقه سبب راحت و آسایش و سرور جمیع ملل عالمست بعد از مدتی مدیده شخصی پیدا شد این لسان اسپرانتور ایجاد کرد فی الحقیقه زحمت کشیده خوب ایجاد کرده لکن جهت آنکه تأمین و ترویج آن لسان لازمست لهذا عموم ملت از ارباب معارف بایدیک مجلس عمومی تشکیل دهند هر ملتی نفسی را انتخاب نماید اینها انجمنی بیارایند و معاونت آن شخص بکنند و لسان را از هر جهت اکمال نمایند تا آن لسان انتشار حاصل نماید و لسان منتخب عموم ملل عالم شود و بر ملتی تعمیم آن گران نباشد زیرا حال بر بعضی گران و مشکل است می‌گویند این لسان را ما ایجاد نکرده‌ایم روس ایجاد کرده است لهذا تعلق قلب چندان ندارند اما اگر همچو انجمنی تشکیل شود جمیع اعضاء تصدیق کرده اتمام و اکمال نمایند آنوقت جمیع ملل بنهایت سرور قبول می‌نمایند و تا آن لسان ترویج نشود راحت و آسایش آنطور که باید و شاید برای بشر حاصل نمی‌شود زیرا اختلاف و سوء تفاهم است مثلاً میانۀ آلمان و فرانسه چه تفاوتیست تفاوت لسان است و بس.

میانۀ شرق و غرب یک سبب اختلاف لسان است اگر جمیع بشر بلسان عمومی تنطق نمایند وحدت عالم بشر را خدمت می‌نمایند لهذا شما لسان اسپرانتور خیلی دوست داشته باشید چرا بدایت تأسیس است انشاءالله اکمال خواهد شد و جمیع من علی الارض راحت خواهند گشت و علیکم البهاء الابهی.

### صلح عمومی

خطابه حضرت عبدالبهاء در ۲۶ نوامبر ۱۹۱۱

جمیع انبیای الهی مظاهر حقیقتند حضرت موسی اعلان حقیقت کرد حضرت مسیح ترویج حقیقت نمود حضرت محد تأسیس حقیقت کرد، جمیع اولیای الهی اعلان حقیقت کردند حضرت بهاء الله علم حقیقت بلند نمود جمیع نفوس مقدسه

که بعالم آمده‌اند چراغهای حقیقت بودند حقیقت وحدت عالم انسانیست، حقیقت محبت بین بشر است، حقیقت اعلان عدالت است، حقیقت هدایت الله است، حقیقت فضائل عالم انسانیست، انبیای الهی جمیعاً منادی حقیقت بودند و جمیع متحد و متفق بودند هر پیغمبری مژده بخلف خویش داد هر خلفی تصدیق سلف نمود، موسی خبر از مسیح داد مسیح تصدیق موسی کرد حضرت مسیح خبر از محمد داد حضرت محمد تصدیق مسیح و موسی نمود جمیع با یکدیگر متحد بودند ما چرا اختلاف کنیم؟ ما امت آن نفوس مقدسه هستیم همین قسم که انبیاء محب یکدیگرند ما نیز باید محب یکدیگر باشیم زیرا بندگان یک خدائیم و الطاف الهی شامل عموم است خدا با جمیع صلح است ما چرا با یکدیگر جنگ کنیم؟ خدا با همه مهربانست ما چرا با یکدیگر ظلم کنیم؟ اساس ادیان الهی محبت است و الفت و یگانگی الحمدلله این عصر عصر نورانیست عقول ترقی نموده و ادراکات شدیدشده اسباب الفت و اتحاد مهیا گشته روابط محبت بین بشر محکم گردیده وقت آن آمده که جمیع با همدیگر صلح نمائیم و بدوستی و راستی پردازیم تعصب مذهبی نماند تعصب جنسی نماند تعصب وطنی نماند با یکدیگر در نهایت الفت محبت کنیم بنده یک در گاهیم و مستفیض از انوار یک آفتاب، به جمیع انبیاء باید مؤمن باشیم و به جمیع کتب آسمانی موقن شویم، از جمیع تعصبات بیزار شویم و خدمت بخدا کنیم وحدت عالم انسانی ترویج نمائیم فضائل عالم انسانی را آشکار کنیم مانند حیوانات درنده نباشیم بخونریزی راضی نگردیم خون بشر را مقدس دانیم این چنین خون مقدس را از برای خاک نریزیم. جمیع در یک نقطه اجتماع کنیم و آن نقطه وحدت عالم انسانیت. ملاحظه کنید الان در طرابلس غرب چه می‌شود، چه بسیار پدران بی‌پسر می‌شوند چه بسیار اطفال صغیر بی‌پدر می‌گردند چه قدر مادران مهربان در مصیبت فرزندان خود می‌گیرند. چه قدر زنان در مصیبت شوهران فغان و ناله می‌کنند، این خون انسانی از برای خاک ریخته می‌شود حیوانات درنده از برای خاک جنگ نمی‌کنند هر یک بمحل خود قناعت می‌نمایند گرگ بلانۀ خود قناعت می‌نمایند پلنگ بمغاره خود اکتفا می‌نماید. شیر به بیشۀ خود قناعت کند، هیچیک ب فکر تعدی در حق دیگری نیفتد ولی افسوس که انسان بی‌رحم اگر همه آشیانه‌ها را به تصرف آرد باز در فکر آشیانه دیگر است و حال آنکه خدا بشر را

انسان خلق کرده ولی از حیوانات درنده بدتر شده حیوانات درنده ابناء جنس خویش را نمی‌درند، گرگ هر قدر درنده باشد در یک شب نهایت ده گوسفند می‌درد و لکن یک انسان سبب می‌شود صدهزار بشر را در یکروز قتل می‌نماید حال انصاف دهید این به چه قانون درست می‌آید اگر یک نفس انسانی را بکشد او را قاتل گویند اما اگر خون صدهزار نفس را بریزد او را سرور دلیران گویند اگر نفسی ده درم از کسی بدزد او را سارق مجرم گویند اما اگر یک مملکت را غارت کند او را فاتح نامند اگر یک خانه را آتش زند او را مجرم شمرند لکن اگر مملکتی را به آتش توپ و تفنگ بسوزاند او را جهانگیر گویند. اینها جمیعاً از آفات جمیع بشر است از درندگی بشر است از عدم ایمانست زیرا اگر انسان معتقد بعدالت الهی باشد راضی نمی‌شود خاطری بیازارد و به ریختن قطره‌ئی از خون راضی نگردد بلکه شب و روز می‌کوشد تا خاطری را مسرور کند. حال الحمدالله آثار انتباه در بعضی از بشر پیدا شده بدایت اشراق صبح اکبر است امید ما چنانست که وحدت عالم انسانی انتشار یابد بغض و عداوت بین بشر برافتد صلح اکبر آشکار گردد و جمیع ملل با یکدیگر الفت کنند و محفل صلح تشکیل نمایند و مشاکلی که بین ملل و دول حاصل در آن محکمه کبری فیصل یابد این مشروط و موکول براین است که صلح پرور در دنیا بسیار گردند محب عالم انسانی تزاید یا بد افکار عمومی منعطف بصلح شود تا از کثرت محبین صلح و صلاح ملل و دول مجبور بر اتحاد شوند محبت نورانیت است بغض و عداوت ظلمت است محبت سبب حیات است عداوت سبب ممات. البته عقلا حیات را برمات ترجیح دهند اتحاد را بر اختلاف مرجح شمرند و به جان و دل بکوشند که این ابرهای ظلمانی زائل شود شمس حقیقت اشراق کند عالم عالم دیگر شود کره ارض جنتی در نهایت طراوت و لطافت گردد شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر کنند. جنوب و شمال دست بدست یکدیگر دهند تا محبت حقیقتی الهی در عالم انسانی جلوه نماید زیرا محبت به خلق محبت بخداست مهربانی بخلق خدمتی بخدا دعا کنید بجان و دل بکوشید تا سبب محبت بین بشر شوید تا سبب عدالت شوید تا سبب اتحاد شرق و غرب گردید بلکه انشاءالله تعصب مذهبی تعصب جنسی تعصب سیاسی تعصب وطنی نماند عالم آسایش و راحت یابد جمیع شماها اولاد دارید می‌دانید چه قدر عزیزند این بیچارگان که الان اولادشان شرحه شرحه

می‌شوند آنها هم مثل شما هستند ملاحظه کنید اگر پدر و مادری طفل عزیز خود را بخون آغشته بیند چه حالت پیدا می‌کند دیگر از برای او دل می‌ماند؟ از برای او راحت می‌ماند؟ از برای او هیچ تسلی حاصل می‌شود؟ همینطور الان نفوسی که در طرابلس هستند پدران و مادرانشان آن حالت را دارند خدا ما را خلق کرده که با یکدیگر محبت کنیم الفت کنیم نه بیکدیگر شمشیر کشیم بل محفل الفت و محبت ترتیب دهیم انجمن عدل تأسیس کنیم نه صف حرب بی‌آرائیم، چشم بما داده که یکدیگر را به محبت الله نظر کنیم دل داده که تعلق بیکدیگر داشته باشیم نه اینکه با یکدیگر بغض و عداوت داشته باشیم ببینید خدا چه فضلی در حق انسان کرده، به انسان عقل داده احساس داده تا این قوای روحانیه را در سبیل محبت صرف کنیم نه در مقام مضرت، از خدا بخواهید که شما را مؤید کند و بفضائل عالم انسانی موفق نماید چراغی را که ایزد برا فروخت خاموش نکنیم، باران رحمت پروردگار را قطع ننمائیم برکت آسمانی را مانع نشویم موفق به آن شویم که عالم انسانی را تزئین دهیم شرق و غرب را روشن کنیم جمیع امم را با هم ارتباط دهیم بنیان جنگ را براندازیم و سبب الفت قلوب شویم اینست منتها آمال ما اینست رجای ما از خدا امیدواریم که بآن موفق گردیم. حضرت بهاء‌الله از افق ایران بنورانیت هدایت طلوع نمود. به جمیع ملوک مکاتیب مخصوص نوشت جمیع را به صلح اکبر دعوت فرمود و کل را نصیحت نمود از آن جمله ناپلئون ثالث را که پادشاه پاریس بود، از پنجاه سال تا یوم صعودش کوشید تا بتدریج قلوب منجذب بصلح اکبر شود الحمدالله این نور در انتشار است و علم صلح اکبر انشاءالله بلند می‌شود ما شب و روز می‌کوشیم تا عالم بشر منور شود و شمس حقیقت بنور حقیقت بر شرق و غرب بتابد.

### ترک تعصبات

خطابه حضرت عبدالبهاء در ۱۳ نوامبر ۱۹۱۱

از جمله اساس بهاء‌الله ترک تعصب وطنی و تعصب مذهبی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی است زیرا عالم بشر به مرض تعصب مبتلا شده و این مرض مزمن

است که سبب هلاکت است جمیع اختلافات و جنگها و نزاعها و خونریزیها سببش این تعصب است هر جنگی که میبینید یا منبعث از تعصب دینی است یا منبعث از تعصب جنسی یا منبعث از تعصب وطنی یا تعصب سیاسی است و تا این تعصبات موجود عالم انسانی آسایش نیابد لهذا حضرت بهاءالله می‌فرماید این تعصباتها دم بنیان عالم انسانی است اول نظر باهل ادیان نمائید اگر اهل ادیان تابع خدا هستند و مطیع تعالیم الهی، تعالیم الهی امر می‌فرماید ادا نباید تعصب داشت زیرا تعالیم الهی صریحست که باید نوع بشر با یکدیگر به محبت معامله کنند و انسان هر قصوریست در خود ببیند نه در دیگری و هرگز خود را ترجیح بدیگری ندهد زیرا حسن عاقبت مجهول است و نمی‌داند چه بسیار انسان در بدایت حال نفس زکی بوده بعد منصرف از آن شده نظیر یهودای اسخریوطی در بدایت بسیار خوب و در نهایت بسیار بد شد. و چه بسیار که در بدایت بسیار بد است و در نهایت بسیار خوب مثل پولس حواری که در بدایت دشمن مسیح و در نهایت اعظم بنده مسیح، پس عاقبت حال انسان مجهول است در اینصورت چگونه می‌تواند خود را ترجیح بر دیگری دهد؟ لهذا باید که در بین بشر ابدأ تعصبی نباشد نگوید من مؤمنم و فلان کافر نگوید من مقرب درگاه کبریا هستم و آن مردود زیرا حسن خاتمه مجهول است و ثانیاً اینکه باید بکوشد تا نادان را دانا کند اطفال نادان را ببلوغ برساند نفوس بدخلق را خوش خو کند نه اینکه با و عداوتی داشته باشد بلکه باید بکمال محبت او را هدایت کند و ثالث تعصب جنسی است این مجرد وهم است زیرا خدا جمیع ما را بشر خلق کرده کل یک جنسیم اختلافی در ایجاد نداریم امتیاز ملی در میان نیست جمیع بشریم جمیع از سلاله آدم هستیم با وجود این وحدت بشر چگونه اختلاف کنیم که این آلمانی است این انگلیس است این فرانسه است این ترک است این روم است این ایرانیست؟ این مجرد وهم است آیا بجهت وهمی جائز است که نزاع و جدال کرد؟ فرقی را که خدا نگذاشته می‌توان آن را اعتقاد نمود و اساس قرار داد؟ جمیع اجناس سفید و سیاه و زرد و قرمز و ملل و طوائف و قبائل در نزد خدا یکسانست هیچ یک امتیازی ندارد مگر نفوسی که بموجب تعالیم الهی عمل نمایند بنده صادق مهربان باشند محب عالم باشند. رحمت پروردگار باشند این نفوس ممتازند خواه سیاه باشند و خواه زرد خواه سفید

هر چه باشند در نزد خدا این نفوس مقررند. این نفوس چراغهای روشن عالم بشوند و این نفوس درختان بارور جنت ابهی هستند لهذا امتیاز بین بشر از جهت اخلاق و فضائل و محبت و عرفان است نه از جهت شرقی و غربی چهارم تعصب سیاسی است نفوسی در عالم پیدا می‌شوند که آرزوی تفرّد دارند این نفوس فکرشان اینست که مملکت خویش را ترقی دهند و لوساثر ممالک خراب شود لهذا بجمیع وسائل تشبث نمایند و عاقبت لشکر کشند مملکتی را ویران کنند هزاران نفوس را به قتل رسانند تا یک نامی پیدا نمایند و گفته شود این مدیر و فاتح فلان مملکت است و حال اینکه سبب شده که هزاران بیچارگان هلاک شده‌اند و هزاران خانمان خراب شده هزاران طفل بی‌پدر مانده و این فتوحات روزی آید که غالب شود بتاریخ مراجعت کنید چه بسیار واقع شد که فرانسه بر آلمان غلبه کرد و بعد مغلوب شد و چه بسیار که انگلیس به فرانسه غلبه کرد بعد از مدتی فرانسه غلبه نمود پس این غالبیت نمی‌ماند منقلب می‌شود مادام که باقی نیست چرا انسان تعلق بآن داشته باشد و سبب خونریزی شود و ابناء انسان را که بنیان الهی هستند هدم کند؟ امیدواریم در این عصر نورانی این تعصب‌ها نماند نورانیت محبت عالم را روشن کند فیض ملکوت الله احاطه نماید رحمت پروردگار شامل کل گردد عالم انسانی از این قیود آزادی یابد و متابعت سیاست الهی کند زیرا سیاست بشر ناقص است اما سیاست الهی کامل است ملاحظه کنید جمیع را خلق نموده و به جمیع مهربان است و جمیع را از فیض عنایت خود بهره و نصیب می‌دهد ما بنده خدا هستیم بنده باید متابعت مولای خود را بجان و دل نماید پس تضرع و زاری و دعا ملکوت الهی کنید تا این ظلمات زائل شود و نورانیت حقیقی جلوه نماید.

## تساوی حقوق زن و مرد

خطابه حضرت عبدالبهاء در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۱

جمیع کائنات موجوده مذکر و مؤنثند و در مابین ذکور و اناث آنها فرقی نیست نظر در عالم نبات می‌کنیم می‌بینیم ذکور و انثی است و مساواتست بین آنها امتیازی نیست و در جمیع کمالات نباتیه مساویند همین طور در عالم حیوان نظر

می‌کنیم جمیع ذکور و اثنی است، امتیازی در میان نیست در جمیع مراتب مساویند و در جمیع وظائف حیوانی شریکند ولی چون نظر در عالم انسان می‌کنیم تفاوتست عجا این تفاوت خلقی است یا از جهت تربیت است؟ آیا جنس ذکور در ایجاد الهی ممتاز از اناث هستند؟ با وجود اینکه در ایجاد الهی تفاوت نیست چرا این تفاوت گذارده می‌شود؟ هیچ شبهه نیست که از تربیت است اگر نساء بمثل رجال تربیت شوند مثل مردان می‌شوند بلکه احساسات زنها بیشتر است رقت قلب زنها بیشتر از مردهاست لکن تا بحال چون زنها تربیت نشده‌اند لذا عقب مانده‌اند باید زنها هم مانند مردها تربیت شوند البته بدرجه مردها میرسند علی‌الخصوص در هیئت اجتماعیه عضو عاملند لهذا خدا راضی نیست که این عضو مهم در نهایت کمال نباشد و عدل نیز چنین اقتضاء می‌نماید که زنان و مردان مساوی باشند تربیت واحد بشوند و وظیفه شان را بتمامه اجراء دارند، در نزد خدا زن و مردی نیست، هرکس قلبش روشن تر است، نزد خدا مقرب تر است هرکس ایمانش بیشتر است نزد خدا مقبول تر پس شما باید شب و روز بکوشید کمال کنید تا در فضائل عالم انسانی مساوی با مردان باشید تا در جمیع شئون عالم انسانی چنان ترقی کنید که مردان شهادت دهند که شما با آنها مساوی هستید زنها در اروپا خیلی ترقی کرده‌اند اما هنوز بدرجه رجال نرسیده‌اند امیدمن چنانست که بدرجه رجال برسند آنوقت عالم انسانی کامل می‌شود باید خیلی همت کنید در تحصیل علوم بکوشید در ادراک حقائق اشیاء جهد کنید در فضائل عالم انسانی بی‌نهایت همت مبذول دارید و بدانید که فضل الهی شامل شما است وقتی زنان ترقی کنند که مردان خود شهادت دهند که زنان با ما مساویند حاجت به جدال و نزاع نیست پس از آنکه اطفالی در مدرسه جهد کنند تحصیل علوم نمایند و بمنتهی درجه کمال رسند هرکس شهادت دهد که آنها کاملند نفس اعمالشان شهادت می‌دهد بر کمالشان و از جمله اساس و تعلیمات بهاءالله مساوات بین رجال و نساء است لذا باید زنها خیلی بکوشند تا تحصیل فضائل عالم انسانی نمایند در وحدت عالم انسانی بکوشند در نشر نفعات الهی بکوشند سبب ایمان نفوس شوند سبب دخول نفوس در ملکوت الله گردند تا مواهب الهی شامل حال کل شود و بر کل احاطه نماید.



## تعلیم و تربیت عمومی و اجباری

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباریست نه اختیاری، یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد رب غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی است غیر مغفور، زیرا آن طفل بیچاره را آواره صحرای جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند مادام الحیات طفل مظلوم اسیر جهل و غرور و نادان و بی‌شعور ماند و البته اگر درس کودکی از این جهان رحلت نماید بهتر و خوشتر است در این مقام موت بهتر از حیات و هلاکت بهتر از نجات و عدم خوشتر از وجود، اول تکلیف یاران الهی و اماء رحمانی آنست که ..... در تربیت و تعلیم اطفال از ذکور و اناث کوشند و دختران مانند پسرانند ایدا فرقی نیست جهل هر دو مذموم و نادانی هر دو مبعوض در حق هر دو قسم امر محتوم اگر بدیده حقیقت نظر گردد تربیت و تعلیم دختران لازمتر از پسران است زیرا این بنات وقتی آید که مادر گردند و اولاد پرور شوند و اول مربی طفل مادر است زیرا طفل مانند شاخه سبز و تر هر طور تربیت شود نشو و نما نماید اگر تربیت راست گردد راست شود و اگر کج کج شود و تا نهایت عمر بر آن منهج سلوک نماید، پس ثابت و مبرهن شد که دختر بی‌تعلیم و تربیت چون مادر گردد سبب محرومی و جهل و نادانی و عدم تربیت اطفالی کثیر شود.

## تعدیل معیشت عمومی

خطابه حضرت عبدالبهاء در ۱۶ نوامبر ۱۹۱۱

امروز مختصر صحبت میدارم از جمله اساس بهاء‌الله تعدیل معیشت است، طبقات ناس مختلفند بعضی در نهایت غنا هستند بعضی در نهایت فقر یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد یکی سوراخی ندارد یکی انواع طعام در سفره‌اش حاصل است یکی نان خالی ندارد قوت یومی ندارد و لذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم. نه آنکه

مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است والا مساوات ممکن نیست نظام عالم بهم می‌خورد نظم عالم چنین اقتضاء می‌نماید که طبقات باشد نمی‌شود بشر یکسان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفند بعضی در درجهٔ اول عقلند و بعضی درجه متوسط و بعضی بکلی از عقل محرومند، حال آیا ممکن است نفسی که در درجهٔ اعلاى عقل است با نفسی که هیچ عقل ندارد مساوی باشد؟ عالم بشر مانند ارودئی است اردورا سردار لازم و نفر نیز لازم آیا ممکن است که همه سردار یا صاحب منصب باشند؟ یا همه سرباز باشند؟ البته مراتب لازمست از ملوک یونان شخصی بود اسمش لکورغه پادشاه بود و هم فیلسوف، نیتش بسیار خوب بود او در فکر افتاد که جنس خود را در معیشت متساوی کند اهالی مملکت خود را سه قسم کرد یک قسم را رؤسا قرار داد، یک قسم از اهالی اصلیه را دهقان قرار داد که زراعت کنند و عشری ببرند قسم ثالث را اهل تجارت و صنعت قرار داد، اینها را بیشتر از غربا قرار داد و قرار گذاشت در هر سالی چیزی بدهند آن قسم اول را که جنس خودش بودند شمرد نه هزار نفر شدند آنها را سردار مملکت قرار داد و امتیازات مخصوصه بهر یک داد که آنها زراعت صناعت و تجارت نکنند و رؤسا باشند و اداره سیاسیه و حروب با آنها باشد هرگاه جنگی پیدا شود آنها بجنگ روند دو قسم دیگر در جنگ داخل نشوند مگر آنکه خودشان بخواهند بیایند و این نه هزار نفر را از طفولیت بزحمت و تحمل مشقات پرورش داد تا بسن شش سالگی بعد آنها را بریاضات حربیه واگذارد که تمام روز به کارهای حربیه تمرین کنند و چون بسن ده رسند آنها را به سواری بدارند و چون به سن بیست رسند بمناصب و امتیازات عسکریه ممتاز گردند و اراضی را نه قسمت نمود از برای آنها، و آنها را قسم داد که تغییری در آن قرار ندهند و چون اهالی قسم خوردند که آن قواعد را تغییر ندهند خودش از مملکت بیرون رفت و از سلطنت گذشت و دیگر بمملکت خود بازنگشت تا آن قانون برقرار بماند اهالی هم قسم خورده بودند چندی تغییر ندادند لکن بعد از مدتی باز تغییر کرد و آن قوانین بر هم خورد پس معلوم شد که مساوات بین بشر در معشیت ممکن نیست و آن سلطان نتوانست ما بین جنس خود در معیشت مساوات دهد معذالک باز جائز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر، باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذارد که از برای کل وسعت و رفاهیت باشد نه یکی، بفقیر مبتلا و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد مثلاً شخصی غنی که منتهی غنا را دارد نگذارد شخصی

دیگر منتهی فقر را داشته باشد مراعات او را بکند تا آن هم راحت باشد این را باید به قوانین اجرا کرد نفوس اغنیاء باید خودشان زیادی مال خود را بفقرا انفاق کنند و همچنین مملکت باید نوعی باشد که بموجب شریعت‌الله هرگونه آسایش داشته باشد.

### دین باید سبب الفت و محبت باشد

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد بی‌دینی بهتر است زیرا سبب عداوت و بغضا بین بشر است و هر چه سبب عداوت است مبعوض خداوند است و آنچه سبب الفت و محبت است مقبول و ممدوح، اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی‌دینی بهتر از آنست زیرا دین بمنزلهٔ علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته بی‌علاجی بهتر است. لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بی‌دینی بهتر است.

# یک آئین جهانی

بقلم حضرت ولی امرالله

دیانتی که توسط حضرت بهاء الله تأسیس یافته تقریباً در نیمه قرن نوزدهم میلادی در ایران تولد یافت و مؤسس آن پس از تبعیدهای متوالی بالاخره بمنفای قاتلین و سارقین عثمانی در شهر عکا سرگون گردید و پس از آنکه آن حضرت در آنجا صعود فرمود و در حومه آن شهر مدفون گردید اراضی مقدسه مرکز روحانی دائمی امر جدید شده اساس مرکز اداری جهانی خود را در آن پایه‌گذاری نمود. با ملاحظه ادعاهائی که موکداً از طرف شارع آن دیانت اظهار گردیده و نظر برشد سریع و عمومی جامعه بهائی در قطعات مختلفه جهان بهیچ عنوان دیگری جز یک دیانیت جهانی نمی‌توان بدان نگریست دیانتی که مقدر است در طول زمان به یک حکومت موثله محیطه جهانی مبدل گردد و ظهور آن سرآغاز و نشانه عصر طلایی تاریخ نوع بشر و طلوع قرنی خواهد بود که وحدت انسانی قطعاً برقرار و نوع انسان بمرحله بلوغ رسد و سرنوشت پر مجد و جلال آن با تولد و شگفتی یک مدنیت جهانگیر در سراسر کره خاک آشکار شود.

### تجدید و تأکید حقایق ابدی

این دیانت هر چند از شاخه شیعه اسلامی روئیده و باین مناسبت در مراحل اولیه از طرف پیروان دیانت‌های اسلام و مسیحی بمنزله یک فرقه گمنام، یک مذهب آسیائی و شعبه‌ای از دیانت اسلام تلقی می‌شد ولی اکنون بیش از پیش فروغ و درخشش خود را بعالمیان نشان داده و خود را نه بعنوان مذهبی متزاید و عقاید متباغضه که نسلها باعث تفرقه نوع بشر و تیرگی و دیگرگونی سرنوشت و سعادت آن گردیده بلکه بعنوان تجدید و تأکید حقایق مسلمة ابدیه مکنونه در جمیع ادیان گذشته معرفی کرده است و نیروی متحد کننده آن در کالبد پیروان ادیان عتیق روح جدید و امید و محبت تازه نسبت بعموم نوع انسانی دمیده بنوعی که بوحدت اساسی معتقدات دینی با نظری جدید نگرند و سرنوشت و جلالی که نوع انسان در پیش دارد در انظار عموم مکشوف گردیده است.

بعقیده پیروان این دیانت تعالیم اساسی حضرت بهاء الله اینست که می‌فرماید: حقیقت یک امر مطلق نیست بلکه نسبی و اخلاقی است و ظهورات الهیه استمرار داشته و روبرقی است و تمام ادیان عظیمه دنیا اساس و پایه ملکوتی دارد و تعالیم

اساسی آنها کاملاً هم آهنگ و متوافق است و نوا یا و مقاصد آنها متحد و یکسان بوده او امر و احکام آنها وجوه مختلفه یک حقیقت بیش نیست و اعمال آنها مکمل یکدیگر است و بالجمله ادیان تنها از جهت احکام فرعی تفاوت دارد و بطور کلی در رسالت‌های خود بمنزلهٔ مراحل متتابعه تکامل روحانی جامعه انسانی بشمار می‌آیند.

### ایجاد صلح و آشتی در میان عقاید متخالفه

منظور اصلی حضرت بهاء‌الله بعنوان پیامبر عصر جدید و بزرگی که عالم انسانی در آن داخل شده و هم بعنوان موعودی که نبوات تورات و انجیل و همچنین قرآن را در باره مجی موعود در آخر الزمان و روز جزا متحقق ساخته، این نیست که اصول قدیمه را منهدم سازد بلکه مقصد اینست ظهورات سابقه را تکمیل کرده و بعوض تشدید اختلافات عقاید متنازعه که باعث زوال و خرابی جامعهٔ امروزی گردیده است آن را متحد و متفق سازد مقصد آنحضرت گذشته از آنکه تنزل مقام پیغمبران سلف یا تزییع و توهین تعالیم آنها نیست بلکه احیاء حقایق مکنونه و سامیهٔ آنها است بقسمی که با احتیاجات زمان تطبیق نماید و حوائج مردمان را برآورد و با مسائل و مشکلات و سیئات و اضطراب زمان ما مطابقت نماید رسالت آنحضرت مبین آنست که دوره‌های رضاعت و طفولیت نوع انسان سپری شده و هیجانان مرحله فعلی صباوت بآهستگی و با کمال مشقت آنرا برای ورود در مرحله بلوغ آماده میکند و نزدیکی زمانی را بشارت میدهد که موعود قرون است یعنی وقتی که شمشیرها بگاو آهن تبدیل یابد و ملکوت خدا چنانکه حضرت مسیح وعده داده در بسیط زمین مستقر گردد و صلح و سلام بطور قطع و دائم برقرار و استوار شود حتی حضرت بهاء‌الله ظهور خود را خاتمه ظهورات الهیه ندانسته و اعلام می‌فرماید حقایق بیشتری از آنچه آنحضرت از طرف خداوند مأمور ابلاغ آن در این مرحلهٔ بحرانی و تیره بختی عالم انسانی است در مراحل آیندهٔ دوره‌های تکامل دائمی و بیحد و حصر نوع بشر ظاهر و اعلان خواهد شد.

### وحدت نوع بشر

دیانت بهائی منادی وحدانیت الهیه است و وحدت پیغمبران را اذعان دارد

واصل وحدت و جامعیت کلیه نوع بشر را تعلیم می‌دهد و ضرورت و حتمیت اتحاد نوع انسان را که بتدریج بآن نزدیک می‌شود اعلام می‌دارد و ادعا می‌کند که هیچ امری جز نفثات روح القدس که بواسطه نماینده مبعوث او در این زمان ظاهر شده بتحقق این آمال توفیق نیابد بعلاوه به پیروان خود تحری آزادانه حقیقت را بمنزله وظیفه اولیه خود توصیه می‌کند و هر نوع تعصب و خرافات را محکوم می‌سازد و اعلام می‌دارد که مقصد و منظور از دیانت پیشرفت و تحکیم رشته‌های مودت و اتحاد است و همچنین توافق اصولی دیانت را با علم ابراز داشته و علم را عامل اصلی برای ایجاد صلح و مسالمت و ترقیات مستمر جامعه انسانی می‌شناسد. اصل تساوی حقوق و امکانات و امتیازات مرد و زن را مسلم می‌دارد و درباره تعلیم و تربیت اجباری و تأکید کرده افراط در فقر و ثروت را مردود شمرده مؤسسات طبقات علمای دینی را ملغی و برده فروشی و انزوا و تکدی و رهبانیت را ممنوع می‌دارد و وحدت زوجه را مقرر می‌دارد امر طلاق میان زن و شوهر را مذموم دانسته اطاعت بی‌قید و شرط از حکومت را لازم شمرده هرگونه شغلی را که با روح خدمت توأم باشد بمنزله عبادت تلقی می‌کند و ابداع یک لسان یا انتخاب یکی از لسانهای موجود را بعنوان زبان معین بین‌المللی تأکید فرموده و خط مشی مؤسساتی را که باید مؤسس صلح عمومی در عالم انسانی باشند ترسیم نموده است.

## مبشر

دیانت بهائی به دورسه وجود مقدس که بمنزله محور آن هستند طائف است اول آنها جوانی بود از اهل شیراز موسوم به سیدعلی محمد معروف به باب که در ماه می ۱۸۴۴ میلادی در بیست و پنجسالگی ادعا کرد، او منادی و مبشر ظهور بزرگتری است که طبق نصوص کتب مقدسه قدیمه باید طریق وصول بآن را اعلام و آماده نماید و رسالت آن ظهور بزرگتر طبق همان نصوص کتب مقدسه اینست که یک عصر عدالت و صلح و سلام افتتاح نماید عصری که پایان با میمنت تمام ظهورات سابقه بوده و کور جدیدی را در تاریخ ادیان نوع بشر می‌گشاید تعرض فوری و شدیدی که علیه او در موطنش از طرف علمای دین و حکومت متفقاً برپا شد باعث آن گردید که پشت سرهم بحال توقیف درآید و بکوه‌های آذربایجان تبعید شود و

در قلعه‌های ماه کو و چهریق محبوس گردد و بالاخره در ماه جولای ۱۸۵۰ مسیحی بر اثر شلیک یک فوج سرباز در میدان عمومی شهر تبریز بشهادت برسد در همین حال در حدود بیست‌هزار نفر از پیروان باب با چنان قساوت و بربریت کشته شدند که موجب هم دردی صمیمانه و تحسین زاید الوصف عده‌ای از نویسندگان و دیپلماتها و مسافران و دانشمندان غربی که شاهد و ناظر این کشتارهای سبعانه بودند واقع گردید و آنان چنان از این وقایع متأثر شدند که مشاهدات خود را در کتب و یادداشتهای روزانه خود نقل کرده‌اند.

### حضرت بهاء‌الله

میرزا احسینعلی ملقب به بهاء‌الله از خطه مازندران که ظهورش را حضرت باب پیشگوئی کرده بود از طرف همان مردمان جاهل و متعصب مورد اهانت و حمله قرار گرفته در طهران بزندان افتاد و در سال ۱۸۵۲ مسیحی از موطن خود به بغداد و از آنجا به استانبول و ادرنه و بالاخره به قلعه محصنه عکا تبعید گردید و مدت بیست و چهار سال در آنجا حبس بماند و عاقبت در سال ۱۸۹۲ میلادی در حومه آن شهر صعود فرمود. آن حضرت در طی این دوره طولانی حبس و تبعید مخصوصاً در ادرنه و عکا احکام و قوانین شریعت و مبادی و اصول آنرا در بیش از صد جلد تنظیم نموده و رسالت خود را به پادشاهان و فرمانروایان شرق و غرب اعم از مسیحی و مسلم ابلاغ کرده و به پاپ و خلیفه اسلام و رؤسای جمهور قاره آمریکا و جمیع فرق و مذاهب مسیحی و پیشوایان مذاهب شیعه و سنی اسلام و علمای بزرگ دین زردشتی خطباتی صادر فرموده است در این خطابات ظهور خود را من جانب‌الله اعلام و از مخاطبین خواسته است بند ای او گوش فرا داده و در ظل دیانت او در آیند و در صورت امتناع آنها را بعواقب شوم انداز نموده و در چند مورد کبر و غرور و ظلم و طغیان آنها را محکوم کرده است.

### حضرت عبدالبهاء

پسر ارشد حضرت بهاء‌الله معروف به عبدالبهاء که رسماً بجانشینی و بعنوان



مبین منصوص تعالیم او معین شده بود و از طفولیت همواره ملازم و همراه و در نفی و تبعید و مشقات و اضطرابات شریک پدر بود تا سال ۱۹۰۸ میلادی در حبس باقی ماند تا اینکه انقلاب ترکهای جوان پیش آمد و از بند و زندان آزاد شد. آن حضرت محل اقامت دائمی خود را در حیفا قرار داده و بیدرتنگ سفر سه ساله خود را به مصر و اروپا و امریکای شمالی آغاز کرد و در طی این مسافرتها در حضور جماعات کثیره تعالیم پدر را تبلیغ و نشر کرده و مصیبت عظیمی را که بزودی گریبانگیر بشر میشد پیشگویی فرمود و در آستانه وقوع جنگ اول جهانی به حیفا بازگشت و در آنجا دائماً محصور به خطرات بود تا موقعی که فلسطین از طرف نیروهای تحت فرماندهی ژنرال آلنبی آزاد شد و این شخص نسبت به آن حضرت و دسته کوچک پیروان او در عکا و حیفا همه گونه رعایت ملاحظت و احترام بجا آورد. در سال ۱۹۲۱ میلادی آن حضرت صعود کرده و در حجره جوار آرامگاه مجللی که بدستور صریح حضرت بهاءالله در کوه کرمل برای دفن بقایای جسد حضرت باب ساخته شده بود استقرار یافت باید دانست که رمس حضرت باب پس از شصت سال نگاهداری و اختفا چندی قبل از آن ایران به اراضی مقدسه انتقال یافته بود.

## نظم اداری

با صعود حضرت عبدالبهاء عصر اول یا عصر رسولی دیانت بهائی خاتمه یافت و عصر تکوین که مقدر است شاهد شگفتی تدریجی نظم اداری آن باشد شروع گردید نظمی که استقرار آن را حضرت باب خبر داده و حضرت بهاءالله اصول و قوانین آن را نازل فرموده و حضرت عبدالبهاء حدود و مشخصات آن را در الواح وصایای خود تعیین نموده و اینک اساس و پایه‌های آن از طرف محافل ملیه و محلیه که بوسیله پیروان و مؤمنان آن دیانت انتخاب می‌گردد بنا نهاده می‌شود و مقدمه تأسیس شورای جهانی موسوم به بیت‌العدل اعظم فراهم می‌گردد و این بیت‌العدل اعظم باید امور جامعه بهائی را تطبیق و اداره نماید و مقر دائمی آن دیانت را در اراضی مقدسه در جوار مرکز روحانی جهانی آن و در حول آرامگاه مؤسسین آن مستقر سازد.

نظم اداری شریعت حضرت بهاء الله که در آینده مقرر است بجامعه مؤتلفه جهانی تبدیل یابد و تاکنون از حملات و هجمات دشمنان پرکین مانند سلسله پادشاهان قاجار و خلفای اسلام و علمای مذهبی مصر و حکومت نازی آلمان جان سالم بدر برده و شعبات خود را در جمیع قطعات کره زمین منبسط ساخته از جزیره ایسلند تا منتهی‌الیه جنوبی کشور شیلی توسعه یافته و در بیش از هشتاد و هشت کشور جهان مستقر گردیده و نمایندگان بیش از سی و یک نژاد را در دامان خود گرد آورده و در میان پیروان و مؤمنان خود از فرقی و مذاهب مختلف مسیحیان و مسلمانان، سنی و شیعه و یهودیان و هندوها و سیکها و زردشتیان و بودائیها را جا داده است.<sup>(۱)</sup>

این نظم اداری برخلاف نظاماتی که بعد از وفات مؤسسين ادیان دیگر تعبیه و بموقع عمل در آمده مبانی و اصولش بوحی الهی نازل و با کمال اطمینان بر قوانین و تعلیمات و احکام و مؤسساتی که شارع دیانت شخصاً و مخصوصاً وضع نموده و بدون ابهام مستقر گردیده تکیه دارد و کاملاً و صریحاً بر طبق توضیحات و تبیینات مبیینین مجاز نصوص مقدسه آن بموقع عمل گذاشته شده و می‌شود.

هر چند این دیانت از بدو پیدایش خود مورد حملات و هجمات سهمگین قرار گرفته ولی بر اثر کیفیت و صفت خاص آن که در وقایع تاریخی ادیان عالم نظیر ندارد موفق بآن گردیده است که وحدت پیروان متشتت و متنوع خود را حفظ نماید و آنان را قادر سازد تا متحداً متفقاً در هر دو نیمکره شمالی و جنوبی بمجاهداتی دست بزنند که منجر به بسط حدود و محیط نفوذ و استحکام اساس مؤسسات اداری آن گردد.

شریعتی که این نظم جهانی بآن خدمت می‌کند و آنرا حمایت و ترویج می‌نماید باید از این جهت مورد تمعن و توجه قرار گیرد که اصولاً جنبه ملکوتی دارد و فوق حدود و قیود ملی کاملاً غیر سیاسی و غیر حزبی است و بطور مستقیم مخالف هر سیاست یا مکتب فلسفی است که بخواهد نژاد یا طبقه یا ملت بخصوصی را برتر شمارد، از قید هر گونه تشکیلات مذهبی آزاد است زیرا نه طبقه کشیش و ملا دارد و نه مراسم مخصوص که بدست کشیش اجرا شود و مخارج آن منحصرأ بوسیله

تبرعات داوطلبانه مؤمنین رسمی و علنی آن تأمین می‌گردد.

پیروان دیانت بهائی با اینکه بحکومت‌های متبوعه خود وفادار و کشور خاص خود را صمیمانه دوست داشته و در همه حال سعی دارند منافع عالیه آنرا ترقی بخشند معذالک نظرباینکه نوع بشر را جامعه‌ای واحد می‌دانند و مصالح حیاتی آنرا عمیقاً محترم می‌شمارند بدون تردید هرگونه نفع خصوصی را خواه شخصی یا ناحیه‌ای و ملی باشد تابع منافع کلیه هیئت جامعه انسانی دانسته و بخوبی آگاهند در دنیائی که همه مردم و ملل استقلال داشته باشند صرفه و صلاح هر قسمتی از آن با حفظ منافع تمامی آن جامعه بهتر بدست می‌آید و دیگر آنکه هرگاه منافع عمومی هیئت جامعه بطور کلی منظور نگردد هیچیک از ارکان جامعه فایده و سود بادوام عاید نخواهد داشت. این حقیقت را نباید نادیده گرفت که دیانت بهائی هم اکنون جنبه استقلال دیانتی خود را اعلام و اثبات نموده و از قید تعصبات مذهبی در بعضی کشورهای اسلامی رهائی یافته و در یکی از این کشورها بدون اینکه تقاضائی کرده باشد جنبه استقلال دیانتی آن گواهی شده و باین ترتیب موفق شده است حقوق و مزایای مربوط را برای خود کسب نماید.

### شهادت و اظهارات دانشمندان و زعمای قوم راجع باین دیانت

بموجب شهادتی که مری ملکه رومانیا داده «این دیانت مانند آغوش محبتی است که تمام کسانی را که مشتاق و مترصد کلمات امید بخش هستند در برمی‌گیرد همه ادیان گذشته را تصدیق می‌کند هیچ عقیده و مسلکی را نفی نمی‌نماید و همه ابواب را باز می‌گذارد.....»

تعالیم بهائی، روح را آرامش می‌بخشد و قلب را امیدوار می‌سازد برای کسانی که در طلب اطمینان خاطر هستند کلمات و بیانات پدر آسمانی مانند چشمه ایست که در صحرای سوزان پس از سرگردانی طولانی یافت شود.

پیامی که حضرت بهاء الله و پسرشان حضرت عبدالبهاء برای ما آورده‌اند روح بخش و دلپذیر است آنان این پیام را بالزام و اجبار بما تحمیل نکرده‌اند زیرا بخوبی می‌دانند نطفه حقیقت لایزالی که در بطون آن نهفته است البته پا گرفته و

رشد و نمو خواهد کرد....

این همان پیام مسیح است که تقریباً با همان عبارات تجدیدشده منتها فرقی نیست بمقتضای تفاوتی که پس از متجاوز از هزار سال از تولد دیانت مسیحی تا حال حاصل شده با شرایط امروز منطبق است.... هرگاه نام حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء بگوش شما رسید آثارشان را فراموش نکنید و از خواندن آنها غفلت نورزید در کتب آنها مطالعه و تحقیق کنید و بگذارید کلمات و بیانات آرامش بخش و محبت‌انگیز آنها در قلب و روح شما داخل شود چنانکه در قلب و روح من اثر کرده است».

لئوتولستوی فیلسوف معروف روسی می‌نویسد:

«تعالیم دیانت بابی آینده شگرف در پیش دارد.... بنابراین من با تمام قلبم بآن دیانت علاقمندم زیرا آن دیانت مردم را براه برادری و تساوی و فدای حیات مادی در خدمت بخداوند هدایت می‌کند.... تعالیم حضرت باب در عالم اسلام متولد شده با تعالیم حضرت بهاءالله متدرجا چنان تکامل و انبساطی یافته که اکنون در سطح عالیترین و خالص‌ترین شکل احکام و تعالیم دیانتی قرار دارد».

مازاریک رئیس جمهور فقید چکسلواکی چنین توصیه می‌کند:

«... این اصول و تعالیم را باطلاع رجال سیاسی و دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و آموزشگاه‌های دیگر برسانید و درباره آنها قلمفرسائی کنید زیرا این مردم هستند که باید صلح عمومی و جهانی را برقرار سازند».

ادوارد بنش رئیس جمهور بعد چکسلواکی چنین شهادت می‌دهد:

«تعالیم بهائی یک از وسائل عمده ایست که بالاخره فتح و نصرت روح و حیات انسانی را تحقق می‌بخشد...»

«امر بهائی یک از عوامل قویة اخلاقی و اجتماعی در سراسر عالم امروز است من بیش از همه وقت عقیده قاطع دارم که با ازدیاد بحرانهای اخلاقی و سیاسی در دنیا ما باید وسائل تطبیق و ارتباط بین‌المللی بزرگتری در دسترس داشته باشیم و نهضتی مانند امر بهائی که ممهّد سبیل سازمان بین‌المللی صلح و سلام است نهایت ضرورت دارد».

عالیجناب چین دانشمند انگلیسی در کتاب معروف خود موسوم به آشتی و

توافق میان نژادها و ادیان اعلام میدارد:

«این اوقات اخیره اگر پیغمبری ظاهر شده همان بهاء‌الله است که ما باید باو روی آوریم، صفت و خصلت بهترین محک امتحان است بهاء‌الله دارای مقامی بس عالی و شریف یعنی مقام پیغمبران بود.»  
ویسکونت ساموئل اف کارمل چنین می‌گوید:

«البته می‌توان از میان تمام عقاید نکاتی دستچین کرد که در اصول هم آهنگ باشند و این منظور اصلی دیانت بهائی است و کیفیت تأسیس و رشد و توسعه آن از جمله نهضت‌های قابل ملاحظه و برجسته ایست که معاصر با نسل حاضر از شرق برخاسته است.»

پروفسور نورمن بنت و یچ کتبا شهادت میدهد:

«اکنون فلسطین را باید کشوری دارای چهار دیانت شناخت زیرا دیانت بهائی که زیارتگاه آن در عکا و حیفا واقع شده بمقام دیانت جهانی نائل گردیده و نفوذ آن چنان توسعه یافته که آن را باید عامل عمده تفاهم بین‌المللی در بین ادیان دانست.»  
و بالاخره شخصیت برجسته‌ای مانند پروفسور بنیامین جووت استاد فقیه دانشگاه بالیول چنین اظهار عقیده می‌کند:

«نهضت با بی ممکن است بامید آینده نوع بشر تبدیل گردد.»

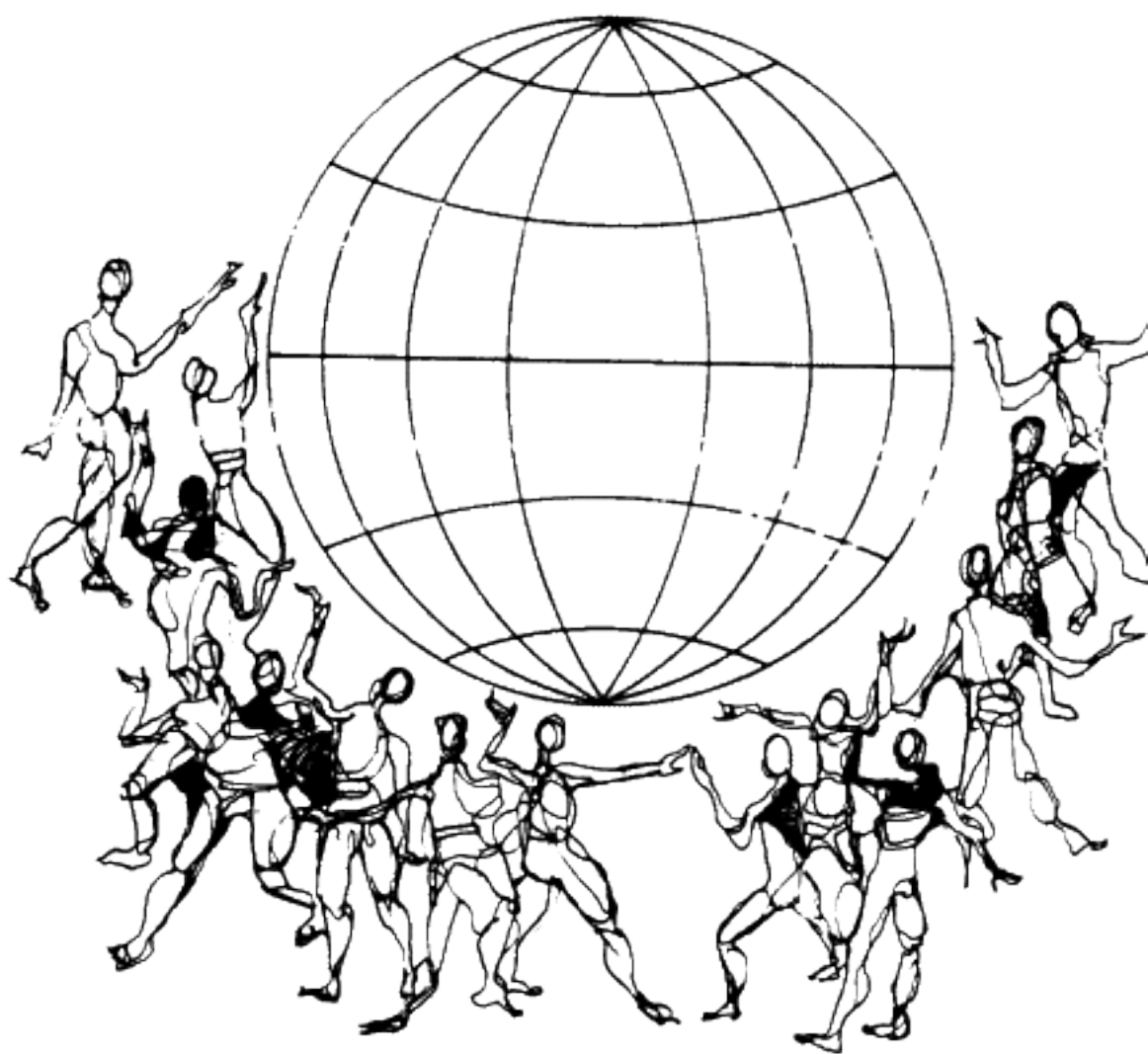
و پروفسور لوئیز کامفل شاگرد مبرز دکتر جووت بانقل مطالب ذیل اظهار او را تأیید کرده که بشاگردان خود گفته است:

«نهضت بهائی بزرگترین نور و روشنائی است که پس از عیسی مسیح در جهان ظاهر شده شما باید مراقب آن باشید و لحظه‌ای آنرا از نظر دور ندارید این نهضت بزرگتر و نزدیکتر از آنست که نسل معاصر بتواند مقام آنرا دریابد و تنها در مستقبل ایام عظمت و اهمیت آن آشکار خواهد شد.»

این شرح مختصر در باره اصل و منشاء و تعالیم و مؤسسات دیانت بهائی جهت اطلاع کمیته مخصوص سازمان ملل متحد برای فلسطین از طرف حضرت شوقی افندی باسمت ولی امرالله که در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء معین گردیده تهیه شده است.

## بخش هشتم

**بیائید با هم دنیائی تازه بسازیم**



# کلمات مکنونه

از آثار قلم حضرت بهاء‌الله



ای برادران

با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید بعزت افتخار منمائید و از ذلت ننگ مدارید، قسم بجمالم که کل را از تراب خلق نمودم و البته بخاک راجع فرمایم.

ای اهل رضوان من

نهال محبت و دوستی شما را در روضه قدس رضوان بید ملاطفت غرض نمودم و بنیسان مرحمت آبش دادم حال نزدیک بثمر رسیده جهدی نمائید تا محفوظ ماند و بنار امل و شهوت نسوزد.

ای دوست

در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار.

ای پسر عرز

در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار قلب را بصیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما.

ای پسران ارض

براستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البته بجبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود.

ای بیگانه با بیگانه

شمع دلت بر افروخته دست قدرت منست آنرا بیادهای مخالف نفس و هوی خاموش مکن و طبیب جمیع علت‌های توذکر منست فراموشش منما حب مرا سرمایه خود کن و چون بصر و جان عزیزش دار.

ای مهاجران

لسان مخصوص ذکر منست بغیبت میالائید و اگر نفس ناری غلبه نماید بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت خلق من زیرا که هر کدام از شما بنفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من

ای اغنیای ارض

فقرا امانت‌منند در میان شما پس امانت مرا درست حفظ نمائید و براحت نفس خود تمام نپردازید.

قسمتهایی از آثار

# حضرت بهاء‌الله

برگزیده از کتاب دریای دانش

بنام آنکه بیم از اوست و امید از او

نخستین گفتار کردگار اینست: باسینه پاک از خواهش و آرایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش پیش دانا و بینا و توانا بیایید و آنچه سزاوار روز اوست بیارید امروز روز دیدار است چه که یزدان بی‌پرده پدیدار و آشکار، بجان پاک بشتابید شاید برسید و بآنچه سزاوار است پی‌برید، از آب پرهیزکاری خود از آز و کردارهای ناشایسته پاک نمائید تا راز روز بی‌نیاز را بیابید، روشنی نخستین در روز پسین پدیدار، به سه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده.

بگو ای دوستان راه نما آمد گفتارش از گفتارها پدیدار و راهش میان راه‌ها نمودار، راه راه اوست بیایید و گفتار گفتار اوست بشنوید امروز ابربخشش یزدان می‌بارد و خورشید داناتی روشنی می‌بخشد و بخود راه می‌نماید. جوانمرد آنکه راه‌های گمان را گذاشت و راه خدا گرفت.

ای دوستان دست توانای یزدان پرده‌های گمان را درید تا چشم ببیند و گوش از شنیدن باز نماند. امروز روز شنیدن است، بشنوید گفتار دوست یکتا را بآنچه سزاوار است رفتار نمائید....

(ص ۱۰۹-۱۱۰)

.... دنیا نمایشی است بی‌حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته، دل باو مبندید و از پروردگار خودمگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان براستی می‌گویم که مثل دنیا مثل سرایبست که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باورسند بی‌بهره و بی‌نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدورسد لایسمن و لایغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیابد.

(ص ۱۲۸)

## بنام خداوند مهربان

ای مهربان دوستی از دوستان یادت نمود یادت نمودیم امروز آنچه دیده می‌شود گواهی می‌دهد و بندگان را بخداوند یکتا می‌خواند بگو امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا، نیکوست کسی که دید و شناخت آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار.

## بگو ای دوستان

خود را از دریای بخشش یزدانی دور منمائید که او بسیار نزدیک آمده آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده، بریک دستش آب زندگانی و بردست دیگر فرمان آزادی، بگذارید و بگیرید، بگذارید آنچه در جهان دیده می‌شود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می‌بخشد. آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده.

## ای دوستان

## بشتابید بشتابید بشنوید بشنوید

کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده بجای نیاز آرز نمودار، راه خداوند خدا را گم کرده‌اند گمراهند و خود را دارای راه می‌دانند پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روز گواهی دهند و بندگان را بپاک یزدان رسانند.

## بگو ای دستوران

از خواب برخیزید و از بیهوشی بهوش گرائید آواز بی‌نیاز را بگوش جان بشنوید و بآنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید، امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه شناخت، دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار، بشنوید ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید بگو امروز خداوند در انجمن سخن می‌فرماید نزدیک شوید و گفتارش را بیابید گفتار پیک دیدار اوست شما را از تاریکی رهاند و به روشنائی رساند نامت را شنیدیم و در نامه یادت نمودیم.

این یاد مانند نهالی است که بدست بخشش کشتیم زود است که با برگ و بار

تازه بی‌اندازه پدیدار شود. خداوند خدا چنین فرموده و راه نمود، اوست توانا و بینا و اوست گوینده و دانا

(ص ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵)

بنام خداوند یکتا

....رگ جهان در دست پزشک دانا است، درد را می‌بیند و بدانائی درمان می‌کند هر روز را رازی است و هر سر را آوازی، درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر، امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید دیده می‌شود گیتی را دردهای بیکران فراگرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانیکه از باده خودبینی سرمست شده‌اند پزشک دانا را از او باز داشته‌اند اینست که خود و همهٔ مردمان را گرفتار نموده‌اند- نه درد میدانند نه درمان می‌شناسند راست را کژانگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند، بشنوید آواز این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند....

(ص ۴، ۳)

چون جهان را تاریکی فرا گرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده شود و این همان روشنی است که در نامه‌های آسمانی بآن مژده داده شد اگر کردگار بخواهد دل‌های مردمان روزگار را بگفتار نیک پاک و پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید. ای مردمان گفتار را کردار باید چه که گواه راستی گفتار کردار است و آن بی‌این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درهای بینائی نگشاید....

(ص ۶)

بگو ای دوستان سرا پرده یگانگی بلندشد، بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یک دارید<sup>(۱)</sup> و برگ یک شاخسار، براستی می‌گویم هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بی‌افزاید او پسندیدهٔ آفریننده بوده و هست، بگو ای مردمان در سایهٔ داد و راستی راه روید و در سرا پردهٔ یکتایی در آئید.

بگو ای دارای چشم، گذشته آئینه آینده است ببینید و آگاه شوید شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید، امروز بهترین میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید ....

(ص ۸۰۷)

حضرت موجود می‌فرماید:

ای پسران انسان دین الله و مذهب‌الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء منمائید. اینست راه مستقیم واس محکم متین آنچه براین اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند ....

امید هست که علما و امرای ارض متحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند و بعد از تفکر و مشورت کامل بدریاق تدبیر هیکل عالم را که حال مریض مشاهده می‌شود شفا بخشند و بطراز صحت مزین دارند.

حضرت موجود می‌فرماید:

آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر: مشورت و شفقت، در جمیع امور بمشورت متمسک شوید چه که اوست سراج هدایت، راه نماید و آگاهی عطا کند ... انتهی

(ص ۲۱۰۲۰)

... چه شبها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه وقتها که باخر رسید و چه ساعتها که بانتهای آمده و جز باشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد، سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود عمرها چون برق می‌گذارد و فرقهها بر بستر تراب مقر و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و امور از شست. شمع باقی بی فانوس روشن و منیر گشته و تمام حجابات فانی را سوخته .....

(ص ۳۱۰۳۰)

... باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است کمر همت را محکم نمائید شایدبندگان از اسیری فارغ شوند و آزادی رسند امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع، دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده ....

(ص ۸۵)

بنام خداوند بی مانند

ای بندگان، سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیشان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت.

بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را بیادهای نافرمانی خاموش ننمائید روزستایش است باسایش تن و آرایش جان مپردازید، اهریمنان در کمینگاهان ایستاده‌اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تاریکی‌ها آزاد نمائید. دوست بین باشید نه خودبین.

(ص ۱۰۱)

بنام گویای دانا

... ای دوستان، بمنزله سراج باشید از برای عالم ظلمانی و بمثابه نور باشید از برای تاریکی، با جمیع اهل عالم بکمال محبت رفتار کنید، اجتناب و جدال و فساد کل در این ظهور اعظم منع شده نصرت باعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود...

(ص ۱۰۸)

قسمتهائی از

**خطابات حضرت عبدالبهاء**



## نطق حضرت عبدالبهاء در خصوص جنگ دنیا

معرکه شده است دنیا بهم خورده است در کارند که همه بجان همدیگر بریزند در امریکا و اروپا در مجامع و کنائس و محافل ذکر شد که عاقبت حال حاضر بسیار بد است اروپا مانند یک جبهه خانه می ماند و نائره اش موقوف به یک شراره است بیائید تا ممکن است این آتش را خاموش کنید که این جنگ نشود گوش ندادند حالا این نتیجه است و حال آنکه می بینید که جنگ ها دم بنیان انسانی است سبب خرابی عالم است و ابدأ نتیجه ای ندارد و غالب و مغلوب هر دو متضرر می شوند مانند آنست که دو کشتی بهم بخورد اگر یکی دیگری را غرق کند کشتی دیگری که غرق نشده باز صدمه می خورد و معیوب می گردد نهایت این است که یک دولتی موقتاً بر دولت دیگر غلبه می کند این غلبه موقت است ایامی نمی گذارد که دوباره مغلوب غالب می شود چقدر واقع شده که فرانسه بر آلمان غلبه یافته بعد آلمان بر فرانسه غلبه نموده عجب است که اوهام چقدر در قلوب تأثیر دارد و حقیقت تأثیر ندارد خیلی غریب است مثلاً اختلاف جنسی امر و همی است چقدر تأثیر در آن است با وجود این که جمیع بشرند جمعی نامشان سقلاب<sup>(۱)</sup> جمعی جنس، آلمان جمعی جنس فرانسه جمعی جنس انگلیس ملاحظه نمائید این اختلاف جنس امر موهوم است ولی چقدر تأثیر و نفوذ دارد و حال آنکه جمیع بشرند این حقیقت است که جمیع بشر نوع واحدند ولی این حقیقت تأثیر ندارد اما این اختلاف جنسی که امر موهوم است و مجاز است تأثیر دارد این همه جنگ شده است و خون ریخته شده است این همه خانمانها خراب شده است این همه شهرها ویران شده هنوز از جنگ سیر نشده اند هنوز قلوب و دلها سخت است هنوز تنبه برای ناس حاصل نشده است هنوز بیدار نشده اند که این بغض و عداوت هادم بنیان انسانی و حب و الفت سبب راحت و آسایش نوع بشر چقدر امروز مردم مضطربند چقدر پدرها امشب ناله و فغان می کنند و آرام ندارند چقدر مادرها گریه می نمایند بدرجه ای پریشانند که وصف ندارد چه مجبور کرده است اینها را بر این کار مُحَرِّکین حَرَب در نهایت آسایش در خانه خود جالس و این بیچاره فقرا را بهم اندازند که در میدان یک دیگر را پاره پاره کنند چقدر بی انصافی است در حالتی که راضی نمی شوند که یک موئی از

(۱) سقلاب = ممالک اسلاو

سر خود کم شود هزاران هزار نفوس را در میدان حرب و قتال میکشند چه لزوم دارد حال مشکلاتی میان نمسه و صرب<sup>(۱)</sup> حاصل شده است حل این مشکلات را اگر حواله بیک محکمه عمومی نمایند آن محکمه کبری تحقیق نماید اگر چنانچه قصورا ز نمسه است حکم کند اگر قصور از دیگری است حکم نماید این جنگ چه لزوم، محکمه کبری حل این مسئله را میکرد میان افراد اگر مشکلات حاصل شود این مشکلات را محکمه قضاوت حل می‌نماید همینطور یک محکمه کبری تشکیل شود مشکلات بین‌المللی و بین‌دولی را فیصل نماید چه بهتر از این است چه ضرری دارد خود دولتها و ملوک راحت می‌شوند و نهایت آسایش یابند واقعاً از بدایت عالم که تاریخ نوشته شده الی الان از حسن الفت و محبت و صلح ابد هیچ ضرری از برای نفسی حاصل نشده است سبب سرور کل و راحت کل بوده و از جنگ از برای گل مضرت حاصل شده، با وجود این بشر مصر در جنگ است و همیشه در جنگجویی می‌کوشد و عجب در آنجاست که این ملل اساس دین الهی را بر جنگ پنداشته‌اند چقدر غفلت است و چقدر بی‌عقلی است مثل اینکه در قلوب ذره‌ای محبت نیست ملاحظه نمائید درندگی انسان دارد اما تهمت ب حیوان میزند حیوان درنده یک شکار نماید از غیر نوع خود و بجهت طعمه مجبور بر آنست مثلاً گرگ را درنده می‌گویند بیچاره گرگ یک گوسفند میدرد انهم بجهت خوراک خود زیرا اگر ندرد از گرسنگی می‌میرد چه که گوشت خوار است ولی یک انسان سبب می‌شود یک میلیون نفوس پاره پاره میگردد آنوقت بیچاره حیوان را تهمت میزند ای مرد تو یک میلیون نفوس را بکشتن دادی آنوقت میگوئی من فاتحم مظفرم دلیرم شجاعم باین کشتن افتخار میکنی با وجود این خیلی عجب است که گرگ و خرس را درنده میگوئی.

(خطابات مبارکه ص ۷۱)

## قسمتهائی از خطابه حضرت عبدالبهاء در شب ۱۲ می ۱۹۱۲

چون نظربتاریخ می‌کنیم ملاحظه می‌نمائیم که از اول عالم الی زماننا هذا بین بشر جنگ و جدال بوده یا بین دو اقلیم بوده و جمیع اینها از جهل بشر ناشی و از سوء تفاهم و عدم تربیت منبعث زیرا اعظم نزاع و قتال بین ادیان بوده و حال آنکه انبیای الهی بجهت اتحاد و الفت بین بشر آمدند....

ادیان الهی سبب الفت و محبت بوده دین‌الله سبب نزاع و جدال نیست اگر دین سبب جدال و قتال گردد عدم آن بهتر است زیرا دین باید سبب حیات گردد اگر سبب ممات شود البته معدوم خوشتر و بی‌دینی بهتر زیرا تعالیم دینی بمنزله علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته عدم علاج خوشتر است ...

اساس دین الهی از برای صلح است نه جنگ و اساس ادیان الهی یکی است و آن محبت است حقیقت است ارتباط است ولی این نزاع‌ها منبعث از تقلیدی است که بعد پیدا شد اصل دین یکی است و آن حقیقت است و اساس ادیان الهی است اختلاف ندارد اختلاف در تقلید است و چون تقلید مختلف است لهذا سبب اختلاف و جدال گردد اگر جمیع ادیان عالم ترک تقلید کنند و اصل اساس دین را اتباع نمایند جمیع متفق شوند نزاع و جدالی نماند زیرا دین حقیقت است و حقیقت یکی است تعدد قبول ننماید اما امتیازات جنسی و اختلاف قومی و هم محض است زیرا نوع بشر یکی است کل یک جنسند و جمیع سلاله یک شخص همه ساکن یک کره ارضند و اختلاف جنس در آفرینش و خلقت الهی نیست خدا جمیع را بشر خلق کرده یکی را انگلیسی و دیگری را فرانسوی و ایرانی و امریکائی خلق نموده لهذا اختلافی در جنس بشر نه جمیع برگ یک درختند و امواج یک بحر، اثمار یک شجرند و گل‌های یک گلستان، در عالم حیوانات ملاحظه کنید در نوع امتیازی نیست گوسفندان شرقی گوسفندان غربی را بیگانه نشمرد و قوم دیگرندان بلکه با هم در نهایت التیام و الفت در چراگاه بچرند نزاع نوع و ملی در بین آنها نیست و همچنین طیور شرق و غرب چون کبوتران جمیع در نهایت الفت و ارتباطند ابداً امتیازات ملیه در میانشان نیست این امور در بین حیوان که عاری از دانشند سبب اوهام نمی‌شود آیا سزاوار است انسان اتباع اینگونه اوهام کند و حال آنکه عاقل است و مظهر ودیعه الهیه است قوه مدرکه دارد قوه متفکره دارد با وجود این مواهب

چگونه اتباع اینگونه اوهام کند یکی گوید من آلمانی هستم یکی گوید من انگلیسی هستم یکی گوید من ایتالیائی هستم و باین اوهام با هم نزاع و جدال کنند و حرب و قتال نمایند آیا این سزاوار است لاوالله زیرا حیوان راضی باین اوهام نمی‌شود چگونه انسان راضی می‌شود با آنکه وهم است و محض تصور آیا محاربات و اختلافات اوطان یعنی این شرق است و غرب است این جنوب است و این شمال است این جائز است لاوالله محض اوهام است و صرف تصور و خیال جمیع ارض قطعه واحده است و وطن واحد لهذا نباید بشر متمسک باین اوهام شود.....

انسان نباید متعصب باشد بلکه باید تحری حقیقت نماید یقین است که بشر کل نوع واحدند و ارض، وطن واحد پس ثابت شد که باعث هر حرب و قتال صرف اوهام است ابدأ اساسی ندارد ملاحظه در طرابلس نمائید ببینید که هجوم غیر مشروع ایتالی چه می‌شود چقدر بیچاره‌ها در خون خویش می‌غلطند روزی هزاران نفوس از دو طرف تلف می‌شوند چقدر اطفال بی‌پدر و چقدر پدران بی‌پسر می‌شوند و چقدر مادران که در مرگ فرزندان ناله و فغان می‌نمایند آخر چه ثمری حاصل خواهد شد نه ثمری و نه نتیجه‌ای انصاف نیست که انسان آنقدر غافل باشد ملاحظه در حیوانات نمائید که هیچ حرب ندارند و جدالی ندارند هزاران گوسفندان با هم می‌چرند و هزاران جوق کبوتران می‌پرند و ابداً نزاع نکنند و لکن گرگان و سگان درنده همیشه با هم در نزاع وجدالند ولی برای طعمه مجبور بشکار لکن انسان محتاج نیست قوت دارد ولی محض طمع و شهرت و نامجوئی این خونها می‌ریزد اما بزرگان بشر در قصور عالیه در نهایت راحت آرمیده‌اند ولی بیچارگان را بمیدان حرب برانند و هر روز آلت جدیدی که هادم بنیان بشر است ایجاد کنند ابدأ بحال بیچارگان رحم نمایند و ترحم بمادران نکنند که اطفال را در نهایت محبت پرورش داده‌اند چه شبها که محض آسایش فرزندان آرام نداشته‌اند چه روزها که در تربیتشان منتهای مشقت دیده‌اند تا آنها را ببلوغ رسانیده‌اند آیا سزاوار است مادران و پدران در یک روز هزاران جوانان اولاد خویش را در میدان حرب پاره پاره بینند این چه وحشت است و این چه غفلت و جهالت و این چه بغض و عداوت حیوانات درنده محض قوت ضروری میدرند ولی گرگ روزی یک گوسفند میدرد اما انسان بی‌انصاف در یک روز صد هزار نفر را آغشته خاک و خون نماید و فخر کند که

من بهادری کردم و چنین شجاعتی ابراز نمودم که روزی صد هزار نفس هلاک کردم و مملکتی را بباد فنا دادم ملاحظه کنید که جهالت و غفلت انسان بدرجه‌ای است که اگر شخص یکنفر را بکشد او را قاتل گویند و قصاص نمایند یا بکشند یا حبس ابدی نمایند اما اگر انسانی صد هزار نفر را در روزی هلاک کند او را جنرال اول گویند و اول شجاع دهر نامند اگر شخصی از مال دیگری یک ریال بدزدد او را خائن و ظالم گویند اما اگر مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند این چقدر جهالت است چقدر غفلت است باری در ایران در میان مذاهب و ادیان مختلفه نهایت عداوت و بغض بود و همچنین در سایر ممالک آسیا ادیان دشمن یکدیگر بودند مذاهب خون یکدیگر می‌ریختند اجناس و قبائل در جنگ و جدال و همیشه در نزاع و قتال بودند همچو می‌دانستند که نهایت فخر در این است که نوع خود را بکشند اگر دینی بر دینی غلبه می‌نمود قتل و غارت می‌کرد و بی‌نهایت فخر می‌نمود و همچو وقتی حضرت بهاء‌الله در ایران ظاهر شد و تأسیس وحدت عالم انسانی نمود اساس صلح اکبر نهاد و جمیع را بندگان خداوند فرمود که خالق کل خداست و رازق کل خدا و بجمیع مهربان است ما چرا باید نامهربان باشیم او به بندگان رؤف و رحیم است ما چرا باید دشمن و مخالف باشیم مادام خدا کل را دوست دارد ما چرا باید بغض و عداوت داشته باشیم مادام کل را رزق می‌دهد تربیت می‌فرماید به جمیع مهربان است ما نیز باید کل را دوست مهربان باشیم این است سیاست الهیه ما باید اتباع سیاست الهیه نمائیم آیا ممکن است بشر سیاستی بهتر از سیاست الهیه تأسیس کند این ممکن نیست پس باید متابعت سیاست او کنیم همینطور که خدا با جمیع بمحبت و مهربانی معامله می‌فرماید ما نیز محب و مهربان بعموم باشیم خلاصه حضرت بهاء‌الله اساس صلح عمومی نهاد و ندای وحدت عالم انسانی بلند فرمود تعالیم صلح و سلام را در شرق منتشر ساخت و در این خصوص الواح به جمیع ملوک نوشت و کل را تشویق کرد و بکل اعلان فرمود که عزت عالم انسانی در صلح و سلام است و این قضیه بدایتش شصت سال پیش<sup>(۱)</sup> واقع و بسبب اینکه امر بتعالیم صلح فرمود ملوک شرق مخالفت او نمودند زیرا منافی خیال و منفعت خویش تصور کردند هر نوع اذیتی بر او وارد نمودند ضرب و حبس شدید وارد ساختند و سرگون ببلاد

(۱) این خطابه را در سال ۱۹۱۲ ایراد فرموده‌اند.

بعیده کردند آخر در قلعه‌ای او را حبس نمودند و بر ضد دوستان او برخاستند و برای این مسئله یعنی ترک تقالید و همیه و وحدت انسانی و صلح و اتحاد خون بیست هزار نفر را ریختند چه خاندان‌ها را که پریشان نمودند چه نفوس را که قتل و غارت کردند لکن دوستان بهاء‌الله ابدأ فتور نیاوردند والی الان به دل و جان در نهایت سعی می‌کوشند که ترویج صلح و اتفاق نمایند و به الفعل بر این امر خطیر قائمند جمیع طوایف که تعالیم بهاء‌الله را قبول نمودند همه حامی صلح عمومی هستند و مروج وحدت عالم انسانی نهایت محبت را بنوع بشر دارند زیرا میدانند که جمیع بندگان یک خداوند و کل از جنس واحد و سلاله واحده، نهایت بعضی جاهلند باید تربیت شوند مریضند باید معالجه گردند اطفالند باید تعلیم و آداب آموزند طفل را نباید دشمن گرفت مریض را نباد مبعوض داشت باید معالجه کرد و نادان را باید تعلیم و تربیت نمود لهذا اس اساس ادیان الهی الفت و محبت بشر است اگر دین الهی سبب و بغض و عداوت بود آن دین الهی نیست زیرا دین باید سبب ترویج الفت و یگانگی شود اما هر چیز مجرد دانستن کفایت نکند جمیع میدانیم عدالت خوب است لکن قوه اجراییه لازم مثلاً اگر بدانیم معبد ساختن خوب است باین دانستن بوجود نمی‌آید باید اراده ساختن نمود و بعد ثروت لازم مجرد دانستن کفایت نکند ما جمیع می‌دانیم صلح خوب است سبب حیات است لکن محتاج ترویج و عملیم اما چون این عصر نورانی است و استعداد صلح حاصل لابد بر این است این افکار منتشر شود و بدرجه اجرا و عمل آید یقین است زمان حامیان صلح می‌پرورد در جمیع اقالیم عالم حامی صلح موجود .....

در جمیع بلاد استعداد موجود است و فریاد صلح عمومی بلند زیرا مردم به تنگ آمده‌اند دول هر سالی مبلغی بر مصارف جیش می‌افزایند لهذا مردم خسته‌اند الان زیر زمین اروپا پر از آلات و ادوات شر است نزدیک است مواد جهنمیه بنیان عالم انسانی را براندازد باری اعظم سبب صلح اساس ادیان الهی است اگر سوء تفاهم بین ادیان از میان برود ملاحظه می‌نمائید که جمیع حامی صلحند و مروج وحدت عالم انسانی زیر اساس کل یکی است و آن حقیقت است و حقیقت تعدد و تجزی قبول نکند مثلاً حضرت موسی ترویج حقیقت نمود حضرت مسیح مؤسس حقیقت بود حضرت محمد حامی حقیقت بود جمیع انبیاء نور حقیقت بودند حضرت بهاء‌الله

عَلَم حقیقت بلند نمود ترویج صلح عمومی و وحدت عالم انسانی فرمود در حبس و زندان آنی آرام نیافت تا در شرق علم صلح را بلند فرمود نفوسی که تعالیم او را قبول نمودند جمیع حامی صلح‌اند جان و مال خود را انفاق می‌نمایند.... من در حق شما دعا می‌کنم که موفق و مؤید شوید.

(خطابات مبارکه از ص ۸۳)

### از خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء

این مسجون چهل ساله بعد از آزادی مدت سه سال یعنی از سنه هزار و نهصد و ده تا نهایت سنه هزار و نهصد و سیزده در اقلیم اروپا و قاره وسیع امریکا سیر و سفر نمود و با وجود ضعف و ناتوانی شدید در جمیع شهرها در محافل عظمی و کنائس کبری نعره زنان نطق‌های مفصل کرد و آنچه که در الواح و تعالیم بهاء‌الله در مسئله جنگ و صلح بود انتشار داد حضرت بهاء‌الله تقریباً پنجاه سال پیش تعالیمی انتشار فرمود و آهنگ صلح عمومی بلند کرد و در جمیع الواح و رسائل بصریح عبارت از این وقایع حالیه خبر داد که عالم انسانی در خطری عظیم است و در استقبال حرب عمومی محتوم الوقوع زیرا مواد ملتتهبه در خزائن جهنمیه اروپا بشراره‌ای منفجر خواهد گشت از جمله بالکان و لکان خواهد گردید و خریطه اروپا تغییر خواهد یافت لهذا عالم انسانی را دعوت به صلح عمومی فرمود و الواحی بملوک و سلاطین نگاشت و در آن الواح مضرات شدید جنگ بیان فرمود و فوائد و منافع صلح عمومی آشکار کرد که حرب هادم بنیان انسانی است و انسان بنیان الهی، صلح حیات مجسم است و حرب ممات مصور، صلح روح الهی است جنگ نفثات شیطانی صلح نور آفاق است و جنگ ظلمت علی الاطلاق، جمیع انبیاء عظام و فلاسفه قدماء و کتب الهیه بشیر صلح و وفا بودند و نذیر جنگ و جفا، این است اساس الهی این است فیض آسمانی این است اساس شرایع الهی باری من در جمیع مجامع فریاد زدم که ای عقلای عالم وای فلاسفه غرب وای دانایان روی زمین ابر تاریکی در پی که افق انسانی را احاطه نماید و طوفان شدیدی در عقب که کشتی‌های حیات بشر را در هم شکند و سیل شدیدی عنقریب مدن و دیار اروپا را احاطه کند پس بیدا رشوید هشیار گردید تا جمیع بنهات همت برخیزیم و بعون و عنایت الهیه عَلَم وحدت عالم انسانی بر

افرازیم و صلح عمومی ترویج کنیم تا عالم انسانی را از این خطر عظیم نجات دهیم در امریک و اروپا نفوس مقدسی ملاقات شد که در قضیه صلح عمومی همدم و همراز بودند و در عقیده وحدت عالم انسانی متفق و هم آواز ولی افسوس که قلیل بودند و اعظم رجال را گمان چنان بود که تجهیز جیوش و تزیید قوای حربیه سبب حفظ صلح و سلام است و صراحه بیان شد که نه چنین است این جیوش جراره لابد روزی به میدان آید و این مواد ملتهبه لابد منفجر گردد و انفجار منوط بشراره ایست که بگتتا شعله به آفاق زند ولی از عدم اتساع افکار و کوری ابصار این بیان اذعان نمی شد تا آنکه بگتتا شراره بالکان را ولکان نمود در بدایت حرب بالکان نفوس مهمه سؤال نمودند که آیا این حرب بالکان حرب عمومی است در جواب ذکر شد که منتهی بحرب عمومی گردد باری مقصود این است تقریباً پنجاه سال پیش حضرت بهاء الله تحذیر از این خطر عظیم فرمود هر چند مضرات جنگ پیش دانایان واضح و آشکار بود ولی حال نزد عموم واضح و معین گشت که حرب آفت عالم انسانی است و هادم بنیان الهی و سبب موت ابدی و مخرب مدائن معموره و آتش جهانگیر و مصیبت کبری لهذا نعره و فریاد است که از هر طرف باوج اعلی میرسد و آه و فغان است که زلزله بارکان عالم انداخته است اقالیم معموره است که مظموره میگردد از ضجیح اطفال بی پدر است که چشم‌ها گریان است و از فریاد و وا ویلای زنان بیچاره است که دلها در سوز و گداز است و نعره و اسفاو وایلا است که از دل‌های مادرها بلند است و آه و فغان است که از پدرهای سالخورده باوج آسمان می‌رسد عالم آفرینش از آسایش محروم است صدای توپ و تفنگ است که مانند رعد می‌رسد و مواد ملتهبه است که میدان جنگ را قبرستان جوانان نورسیده می‌نماید آنچه گویم بدتر از آن است ای دول عالم رحمی بر عالم انسانی، ای ملل عالم عطف نظری بر میادین حرب، ای دانایان بشر از حال مظلومان تفقدی ای فلاسفه غرب در این بلیه عظمی تعمقی ای سروران جهان در دفع این آفت تفکری ای نوع انسان در منع این درندگی تدبری، حال وقت آنست که علم صلح عمومی برافزاید و این سیل عظیم را که آفت کبری است مقاومت نمائید هر چند این مسجون چهل سال در حبس استبداد بود ولی هیچوقت مثل این ایام متأثر و متحسر نبوده روح در سوز و گداز است و قلب در نهایت اسف و التهاب چشم گریان است و جگر سوزان بگریید و



بنالید و بشتابید تا آبی بر این آتش پرشعله بزنید بلکه بهمت شما این نائره جهانسوز خاموش گردد ای خداوند بفریاد بیچارگان برس ای پاک یزدان براین اطفال یتیم رحم فرما ای خداوند بی‌نیاز این سیل شدید راقطع کن ای خالق جهانیان این آتش افروخته را خاموش کن دادرس بفریاد یتیمان برس ای داور حقیقی مادران جگر خون را تسلی ده ای رحمن رحیم بر چشم گریان و دل سوزان پدران رحم نما این طوفان را ساکن کن و این جنگ جهانگیر را بصلح و آشتی مبدل فرما توئی مقتدر و توانا و توئی بینا و شنوا.<sup>(۱)</sup>

# وحدت در کثرت

قسمتی از رسالهٔ هدف نظم بدیع جهانی

بقلم حضرت ولی امرالله

**وحدت در کثرت**

بگذارید راجع به مقصد اصلی شریعت جهانی حضرت بهاء‌الله شک و ظنی در دلها راه نیابد زیرا آئین بهائی نه تنها قصد ندارد که اساس اجتماع موجود را متلاشی سازد بلکه می‌خواهد بنیانش را وسعت بخشد و مؤسسات آن را متناسب و موافق با احتیاجات دنیائی دائم‌التغییر دوباره شکل دهد با هیچ پیوندی تعارض ندارد و به تضعیف هیچ تبعیتی نمی‌پردازد، قصد ندارد شعله میهن پرستی راستین و خردمندانه را در دل‌های نفوس خاموش سازد یا نظام استقلال ملی را که برای دفع مفسد و معایب تمرکز افراطی ضرورت دارد از میان بردارد، تفاوت در نژاد، آب و هوا، تاریخ، زبان و سنت، طرز فکر و عادت که ملل و نحل عالم را گونه‌گون ساخته نادیده نمی‌گیرد و در صدد محو و نابودی آنها برنمیآید. منادی وفاداری وسیع‌تر و آمالی گسترده‌تر از آنچه تاکنون نسل بشر را الهام بخشیده می‌باشد، تأکید بر آن دارد که منافع و انگیزه‌های ملی باید تابع احتیاجات مبرم جهانی متحد شود از یک سو تمرکز افراطی را در نظام جهانی مردود می‌شمارد و از سوی دیگر هر نوع تلاش برای یکنواختی و همانندی را رد می‌کند همچنانکه حضرت عبدالبهاء خود توضیح فرموده شعار آئین بهائی وحدت در کثرت است:

«ملاحظه نمائید گل‌های حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور والاشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک بادنشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد... اگر حدیقه‌ای را گلها و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد و لکن چون از حقیقت الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هریکی سبب تزئین و جلوه سایر الوان گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود الیوم جز قوه کلیه کلمه الله که محیط بر حقایق اشیاء است عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در

ظلل شجره واحده جمع نتواند.<sup>(۱)</sup>

پیام حضرت بهاء الله اساساً هر نوع محدودیت فکری، تنگ نظری و تعصب را محکوم می‌کند اگر آمال دیرین و مؤسسات دیرپای پیشین معیارهای اجتماعی و قواعد مذهبی دیگر مروج منافع عمومی کافه عالم انسانی نیستند و احتیاجات بشریت دائم التکامل را تکافو نمی‌کنند بگذار به نطق نسیان سپرده شود و متروک و فراموش گردند چرا در دنیائی که تابع قانون لن یتغیر تبدیل است این عقاید و قواعد باید از این زوال که هر مؤسسه بشری را بالمآل شامل می‌شود مستثنی گردد زیرا معیارهای قانون و تئوریهای سیاسی و اقتصادی صرفاً بمنظور حفظ منافع عالم انسانی تنظیم و تدوین گشته است نه آنکه عالم بشریت برای حفظ اصالت آئین و اصولی خاص قربانی گردد.

## هوَالله

ای پروردگار یاران را کامکار کن و بعبودیتت همدم و دمساز فرما، قلوب را نورانی فرما و وجوه را رحمانی کن تا بنیان محبت و مهربانی در عالم انسانی تأسیس گردد و نوع بشر بیکدیگر مفتون و مهر پرور گردند، شرق دست در آغوش غرب نماید فرنگ بیدرنگ سبیل محبت پوید، ترک تاجیک را همدم داند و هم آغوش و مهربان شمرد، گل با هم در نهایت الفت و یگانگی معاشرت و مصاحبت نمایند، بیگانگی نماند ذکر اغیار نشود و همدگر را آشنا و یار و غمگسار گردند. ای پروردگار این شب تار را روز روشن فرما و این بغض و عداوت بین ملل را به انس و محبت مبدل کن تا عالم آفرینش آسایش یابد

و جهان پر غرور از عالم آلهی نصیب موفور جوید توئی مقتدر

و توانا و توئی بخشنده و درخشنده و بینا.

عبدالبهاء عباس

# سرانجام

خوانندگان بسیار عزیز چنانچه با مطالعه «روزنه‌های امید در آستانه قرن بیست و یکم» روشنائی امید و دوستی در قلوبتان پدیدار شد این کتاب را بدوستان خود هدیه دهید. دعوت ما برای همکاری و اظهار نظر کماکان پابرجاست. چنانچه مایل باشید که کتاب «پیام صلح» یا دو شماره نشریه «اندیشه و فرهنگ» را سفارش دهید، می‌توانید با اینجانب تماس بگیرید. حال که در آشنائی گشوده شده، بیائیم با هم ایرانی پرشکوه و دنیائی هماهنگ بسازیم تا آنگاه جانی تازه به هیکل افسرده ایران عزیزمان و جهان دمیده شود.

جانان خوش باد

پیام دوستی  
فرزین دوستدار

منابع

مناجات از جزوه کشور مقدس ایران  
آثار حضرت بهاء‌الله از آهنگ بدیع سال ۲۸ شماره ۹ و ۱۰ و ۱۳۵۲

بخش اول

- ۱- جزوه ایران در نظر بهائیان و جزوه کشور مقدس ایران
- ۲- جزوه ایران زادگاه آئین بهائی
- ۳- پیام بهائی شماره ۲۸ فوریه ۱۹۸۲
- ۴- از نوار رادیو پیام دوست
- ۵- از کتاب اشعار آقای ایرج خادمی بنام «تسلیم»

بخش دوم

- ۱- آهنگ بدیع سال ۲۷ شماره‌های ۹ و ۱۰ آذر و دی ۱۳۵۱
- ۲- آهنگ بدیع سال ۳۱ شماره ۳۴۰ مهر و آبان ۲۵۳۵

بخش سوم

- ۱- آهنگ بدیع سال ۳۰ شماره ۳۳۶ بهمن و اسفند ۱۳۵۴
- ۲- کتاب آرامش در جهان پر آشوب فصل اول و فصل دهم

بخش چهارم

- ۱- کتاب «حکومت و مذهب» - در آستانه سال ۲۰۰۰ از انجمن پژوهشگران
- ۲- پیام بهائی شماره ۲۳۵
- ۳- خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر شماره ۳
- ۴- پیام بهائی شماره ۲۰۴

- ۵- از نوار بیاد دوست (آقای مسعود میثاقیان)
- ۶- آهنگ بدیع سال ۳۰ شماره ۳۳۱ فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۴ و آهنگ بدیع سال ۳۰ شماره ۳۳۴ مهر و آبان ۱۳۵۴
- ۷- آهنگ بدیع سال ۳۰ شماره ۳۳۴ مهر و آبان ۱۳۵۴
- ۸- پیام بهائی شماره‌های ۲۶ و ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۱ و ژانویه ۱۹۸۲
- ۹- آهنگ بدیع سال ۱۹ شماره ۹ آذر ۱۳۴۳ و سال ۱۹ شماره ۱۱ و ۱۲ بهمن و اسفند ۱۳۴۳ شماره ۹، ۱۰، آذر و دی ۱۳۵۲
- ۱۰- آهنگ بدیع سال ۲۸ شماره ۹، ۱۰، آذر و دی ۱۳۵۲ و سال ۳۰ شماره ۳۳۴ مهر و آبان ۱۳۵۴
- ۱۱- آهنگ بدیع سال ۲۸ شماره ۹، ۱۰، آذر و دی ۱۳۵۲
- ۱۲- از سخنرانیهای آقای دکتر شاپور راسخ
- ۱۳- شعر از آقای قراجه داغی
- ۱۴- از برنامه «نوری از ایران، پس از مصاحبه خانم هما احسان با دکتر حشمت موید

### بخش پنجم

- ۱- جزوه تعالیم بهائی
- ۲- جزوه دیانت بهائی - یک آئین جهانی

### بخش ششم

- ۱- کلمات مکنونه
- ۲- کتاب دریای دانش
- ۳- خطابات مبارکه
- ۴- وحدت در کثرت قسمتی از جزوه نظم بدیع جهانی
- ۵- مناجات استخراج از مجله عندلیب شماره نهم





پیام صلح

ارزشهای نو و امیدی برای آینده

تهیه کننده فرزین دوستدار

قیمت ۱۴ مارک

علاوه بر هزینه پستی

ما با جنگ و سیاست کاری نداریم، بشر صلیم با ما در باره صلح صحبت کنید از سیاستمداران  
و نظامیها در باره جنگ پرسید از در باره صلح در عالم انسانی سواد ای متمدن و حیاتی تر از صلح  
وجود ندارد صلح موجب رفاه خلق است صلح موجب خردشکنی ممتنا است صلح موجب  
دوستی واقعی بین مردم است صلح سبب آزادی است صلح موجب برادری بین شرق  
و غرب است صلح بزرگترین موهبت با رب تعالی است باید همه کوشش کنیم  
که پرچم صلح عمومی و وحدت عالم انسانی و برادری معنوی بین نوع انسان را برافرازیم  
عبدال

## فهرست کتاب پیام صلح

- ۱- مقدمه - منتخباتی از کتاب صلح جهانی و تمدن حقیقی ( نوشته فرح و فرزین دوستدار )
  - ۲- پیام صلح - منتخباتی از آثار حضرت عبدالبهاء :
    - ۱- نیایش پروردگار
    - ۲- در جستجوی حقیقت
    - ۳- گلهای رنگارنگ زینت گلستان است ، یگانگی بشر
    - ۴- دین و دانش
    - ۵- عشق به ایران
    - ۶- حل مشکلات اقتصادی
    - ۷- ترک تعصبات و پیشداوریها
    - ۸- آموزش و پرورش
    - ۹- یگانگی اساس ادیان
    - ۱۰- نقش زن و مرد در جامعه
    - ۱۱- یگانگی زبان
    - ۱۲- صلح عمومی
    - ۱۳- عرفان :
  - ۱- روند روزگار
  - ۲- شوق وصال
  - ۳- پایداری
  - ۴- شادمانی
- ۳- پیدایش دیانت جهانی بهائی ( از کتاب صلح جهانی و تمدن حقیقی نوشته فرح و فرزین دوستدار )

## اندیشه و فرهنگ

شماره ۱

در این شماره میخوانید:

اندیشه و فرهنگ (هدف ما از انتشار این نشریه)..... مهندس فرزین دوستدار

سخن از دل..... فتح

## مسائل تربیتی و روانشناسی

راههای دستیابی به آزادی درونی تهیه و ترجمه: فرح دوستدار..... اریک بلومثال

تربیت و اجتماع..... محمود مناعی

زبان فارسی در محرت..... دکتر فریدون ومن

## امور اجتماعی

بدمیهای شمال ترجمه: کیوان دادجو..... حافظ ثابت

ملح جهانی و نظم نوین..... دکتر شاپور راسخ

## نغمه های آسمانی

گنهای رنگارنگ در گلستان ادیان تهیه و تنظیم: فرشته تیغوری (حجازی)

رازهای عاشقانه تهیه و ترجمه: فرشته تیغوری (حجازی)

## برگ سبز (شعر و ادبیات)

نغمه های ایرانی (حافظ از دیدگاه گوته) تنظیم: شعاع الدین شفا

خواجه عبدالله انصاری تهیه و تنظیم: فرشته تیغوری (حجازی)

شعر ناگفته..... مرشد فتح اعظم

شعر..... عباد خراسانی

شعر..... قاسم انوار

شعر..... روشنگر ت

## داستانها

داستان کوتاه..... یوسف اعنصام الطک

کنگره جانوران..... نادر ابراهیمی

# آزمائش‌های پیام دوستی

## اندیشه و فرهنگ

شماره ۲

در این شماره میخوانید:

سخن ما با خوانندگان ..... هیئت تحریریه  
فلک را سقف بشکافیم و ..... فرزین دوستدار

## مسائل تربیتی و اجتماعی

نام کشورمان ..... شهرام ایرانپوش  
نقطه گذاری در دستور زبان فارسی ..... فرشته تیغوری حجازی  
از سازمان ملل متحد چه میدانیم؟ ..... سیروس علانی  
وطن پرستی ..... احسان یارشاطر  
ویژگیهای بینش اجتماعی ..... نادر سعیدی

## نغمه های آسمانی

در باره علم اخلاق ..... فرشته تیغوری حجازی  
یوگا چیست؟ ..... دکتر فی

## برگ سبز شعر و ادبیات

در آشنایی با بزرگان ادب احمد غزالی ..... فرشته تیغوری حجازی  
برستون بسته (شعر) ..... نادر نادریور  
مریم (شعر) ..... فریدون توللی  
انسان باشیم (شعر) ..... فریدون مشیری

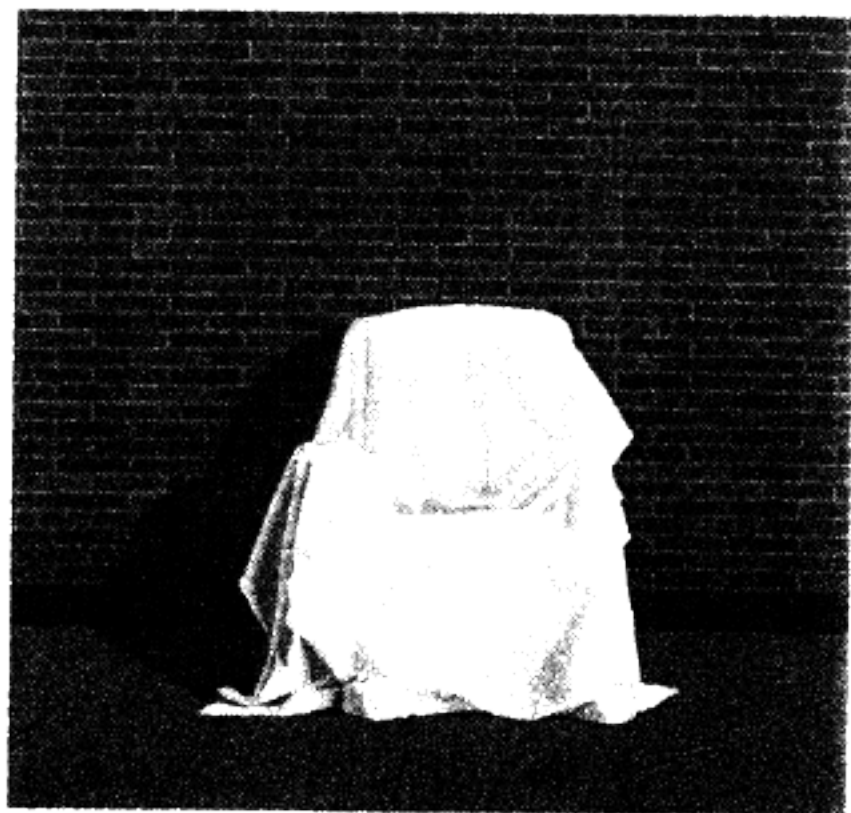
## داستانها

چه کسی قندها را میخورد ..... ترجمه فتح ح ..... بنس زن  
معرفی کتاب بخارای من ایل من ..... لیلی ایمن

Farah Dustdar

# Abschied von der Macht

Demokratie und Verantwortung



Fischer



Beiträge zur Politischen Wissenschaft  
Band 115

Vom Mikropluralismus zu einem  
makropluralistischen Politikmodell

Kants wertgebundener Liberalismus

Von  
Farah Dustdar

Duncker & Humblot . Berlin